

اشارات مجمع عرفان

# سفنه عرفا

مطالعاتی در اصول مقداد و آثار مبارکه بهائی

دفتر ششم



عصر جدید  
نوشچاپ و نشر تاب  
دارشات - آلان

مجمع عرفان در سال ۱۹۹۳ میلادی با مساعدت صندوق یادبود حاج مهدی ارجمند تأسیس گردیده و هدف آن تشویق و ترویج مطالعه و تحقیق در آثار مقدسه و نیز اصول معتقدات امر بهائی است. دوره‌های سالانه مجمع عرفان (به زبان فارسی) در امریکا در مدرسه بهائی لوهلن در میشیگان و در مدرسه بهائی بوش در کالیفرنیا، و در اروپا در مرکز مطالعات بهائی آکتو در ایتالیا تشکیل می‌شود. بیشتر مقالات این مجلد در مجامع عرفان ارائه شده است.

\* مطالب و عقاید مندرج در مقاله‌ها معرف آراء نویسنده‌گان آنها است.

\* نقل مطالب این مجموعه با ذکر مأخذ آزاد است.

نشانی مکاتباتی مجمع عرفان:

Irfán Colloquium  
c/o Bahá'í National Center  
1233 Central Street  
Evanston, IL 60201-1611  
U.S.A  
Phone: 1 (847) 733-3501  
Fax: 1 (847) 733-3527  
E-mail: <[iayman@usbnc.org](mailto:iayman@usbnc.org)>  
[WWW.irfancolloquia.org](http://WWW.irfancolloquia.org)

### سفينة عرفان

نشرية مجمع عرفان

دفتر ششم

ناشر: مؤسسه عصر جدید، دارمشتات، آلمان

با مساعدت صندوق یادبود حاج مهدی ارجمند

۱۶۰ بدیع - ۱۳۸۲ - ۲۰۰۳ شمسی - میلادی

## فهرست مندرجات

۵

پیشگفتار

### بخش اول: نتایی عرفان

- ۱۰ مجموعه‌ای از آثار مبارکه درباره حضرت عبدالبهاء  
۱۷ از بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء

### بخش دوم: مقالات

- |     |                  |   |
|-----|------------------|---|
| ۲۴  | محمد افان        | کلیات مقدماتی درباره "قیوم الاسماء"       |
| ۲۸  | مهری افان        | نظری بر مندرجات رساله دلائل سبعه          |
| ۴۰  | شاپور راسخ       | از مدنیه تا سیاسیه: ۱- رساله مدنیه        |
| ۵۶  | شاپور راسخ       | ۲- رساله سیاسیه                           |
|     |                  | مروری بر مضامین الواح خطاب به یاران پارسی |
| ۸۰  | ع. صادقیان       | وسایق تاریخی پارسیان در ایران             |
| ۹۶  | فتحیه رشیدی      | مروری بر تفسیر بسمله                      |
| ۱۰۹ | آرمین اشرافی     | لوحی در شرح "لایعنی..."                   |
| ۱۲۳ | فریدالدین رادمهر | ماء الحقيقة                               |
| ۱۵۲ | فاروق ایزدینیا   | مقاله شخصی سیاح                           |
| ۱۸۳ | فریدالدین رادمهر | مرکز میثاق و عرفان                        |

سیمای حضرت مسیح در

آثار حضرت عبدالبهاء

پاسخی به چند پرسش: نامه ای از جانب

آقا شیخ محمد علی نبیل اکبر

۲۱۰ مونا علیزاده

۲۲۵ وحید رأفتی

### بخش سوم: رشحات عرفان

ذکر و اذکار

۲۳۷ محمد افنان

لوح و توقيع

۲۳۹ محمد افنان

مراتب روحانی افراد در دور بیان

۲۴۳ محمد افنان

### بخش چهارم: ضمائمه

اعتذار (تکمیل و تصحیح مقالات مجلدات قبلی سفینه عرفان)

۲۴۹ محمد افنان

فهرست مقالات مندرج در سفینه عرفان (دفتر اول تا پنجم)

۲۵۱ محمد افنان

انتشارات مجمع عرفان

۲۵۵ محمد افنان

اگر جمیع عالم فی الحقيقة یک لوح از الواح را  
قرائت نمایند و در معانی آن تفکر کنند جمیع را  
کافی بوده و هست. یا حبیبی، آیات و بینات و  
ظہورات و علامات، و اللہ الذی لا اللہ الا هو، به  
شأنی نازل و ظاهر که جمیع السن و اقلام از ذکر  
و بیان آن عاجز و قاصر. حال باید به کمال  
تضرع و ابتهال از غنی متعال طلب نمائیم که خلق  
را محروم ننماید و نعیق ناعقین و ضوضای  
منکرین حایل نشود.

(آیات الهی، ج ۲، ص ۱۶۵)



## پیشگفتار

### بسمه الذي به ماج بحر العر فان

"اذا فاشرب يا اخي من هنالماء الذي اجريناه في ابحر تلك الكلمات كان  
بحور العظمة متوجات، فيها و جواهر الاحدية مشعشعات لها و بها و عليها  
فائك فاخلع ثيابك عقا يحجبك عن الدخول في هذا البحر اللجي الحمراء فقل  
بسم الله و بالله ثم ادخل فيها و لا تخف من احد و توكل على الله ربك و من  
يتوكّل على الله فهو حسبه فائه هو يحفظك و تكون فيه من الاميين"

(جواهر الاسرار)

دراین کلمات مبارکه، قلم اعلی با تمثیلات و تشییهات تشویق آمیز و گویایی ژرف نگری در آثار مبارکه را توصیه و تأکید می فرمایند بدین مضمون که در کلمات الهی دریاهای پرشکوهی سوچ می زنند و گوهرهای خدای یکتا در آن و بر آن می درخشند و توصیه می فرمایند که از آبهایی که در این دریاهای جاری فرموده اند بنوشیم و لباسهایمان را که مانع دخول ما در این دریای سرخ فام ژرف بی پایان است از بر بیفکنیم و با بر زبان راندن نام خداوند در آن غوطه ور شویم بدون اینکه از نفسی ترس و واهمه داشته باشیم. به خداوندی که پروردگار ماست توکل جوییم زیرا توسل به حق برای کسی که توکل می کند کافیست و خداوند وی را حفظ می کند و در امان می دارد.

هدف و کوشش مجمع عرفان و انتشارات آن یاوری یاران الهی در اجرای این راهنمایی و توصیه جمال اقدس ابھی است تا با بهره گرفتن از گوهرهای تابناک بی همتانی که در دریاهای کلمات الهی به ودیعه نهاده شده بر مراتب عرفان و ایقان خود بیفزایند. مجمع عرفان نخستین بار در سال ۱۹۹۳ در اروپا به زبان انگلیسی برگزار گردید و

تاکنون بیش از چهل و پنج بار در اروپا و آمریکای شمالی به زبان‌های فارسی و انگلیسی تشکیل شده است. اقدامات مجمع عرفان در سال ۲۰۰۲ توسعه و تنوع بیشتری یافت. بنا بر تقاضای جمعی از پژوهشگران بهائی «گروه مطالعات آثار بابی - شیخی» به عنوان شاخه‌ای از مجمع عرفان تشکیل گردید و با همکاری تعدادی از محققان بهائی در کشورهای آلمانی زبان، مقدمات تشکیل مجمع عرفان به زبان آلمانی فراهم شد که از سال ۲۰۰۳ در آلمان برگزار شود و انتشاراتی به زبان آلمانی داشته باشد.

از سال ۱۹۹۵ تا سال ۲۰۰۱ بخش عمده برنامه مجمع عرفان به ارائه پژوهش‌های تحلیلی و تفصیلی در آثار قلم اعلیٰ اختصاص داشت و تعدادی از مقالات تحقیقی در این زمینه تاکنون در دفاتر سفینه عرفان درج شده است. از سال ۲۰۰۲ ارائه مقالات مربوط به آثار حضرت نقطه اولیٰ و حضرت عبدالبهاء آغاز شده است و مقالات و مطالبی که در این زمینه‌ها مطرح می‌شود به تدریج در سفینه عرفان درج خواهد شد.

در مورد دفتر حاضر باید خاطرنشان شود که برای سهولت استفاده از «سفینه عرفان»، مندرجات دفتر ششم به چهار بخش تقسیم شده است: بخش اول تحت عنوان «الثالث عرفان» به نصوص مبارکه که غالباً تابحال طبع و نشر نشده و از مرکز جهانی ارسال می‌شود اختصاص دارد. این بخش شامل مجموعه‌ای از آثار مبارکه درباره حضرت عبدالبهاء و متن برخی از بیانات شفاهی مرکز میثاق است که تا به حال طبع و نشر نشده بود.

بخش دوم حاوی مقالات تحقیقی است. در این بخش سوابق و مندرجات سه اثر مهم از آثار حضرت نقطه اولیٰ و شش اثر از آثار حضرت عبدالبهاء ارائه شده است. علاوه بر این، سه نمونه از پژوهش‌هایی که می‌توان به طور کلی در آثار مبارکه انجام داد نیز در این بخش آمده است، که عبارتند از "مروری بر الواح خطاب به پارسیان"، "ترسیم سیمای حضرت مسیح بر اساس آثار حضرت عبدالبهاء" و "بحشی در مفهوم عرفان در آثار مرکز میثاق". امید آن است که پژوهش‌دانستان بیش از پیش به این گونه تفخض و تحقیق نیز پردازند و مقالاتی تحقیقی در این زمینه‌ها ارائه دهند. «پاسخ به چند پرسش» نامه‌ایست تاریخی از دانشمند بهائی شیخ محمدعلی نبیل اکبر که به اعتراضات و شباهات مخالفان مرکز میثاق پاسخ داده‌اند و نمونه‌ایست از مراسلات و مکاتبات فضلای بهائی در دوره قیادت حضرت عبدالبهاء برای حفظ وحدت جامعه و رفع شباهات ناقضین.

سومین بخش دفتر ششم «رشحات عرفان» متنضم یادداشت‌هایی است در شرح و توضیع نکات و مسائلی که در مطالعه آثار مبارکه و پژوهش در اصول معتقدات بهائی

مطرح می‌گردد.

بخش پایانی این دفتر، علاوه بر فهرست مندرجات دفاتر قبلی سفينة عرفان و انتشارات مجمع عرفان و نشانی مؤسساتی که انتشارات مزبور را توزیع می‌نمایند، متضمن تصحیحاتی است مربوط به مقالاتی که در دفاتر قبلی سفينة عرفان درج شده است.

انتشارات و اقدامات مجمع عرفان همچنان از پشتیبانی بانیان «صندوق یادبود حاج مهدی ارجمند» که پایه‌گذاران این خدمات هستند و کمکهای مستمر «صندوق پژوهشیاری به یادبود نادیا سعادت» و تبرعات کریمانه دکتر ناصر و مهشید درخشنan و تبرع اهدائی به یادبود نورالدین ممتازی برخوردار و سپاسگزار است.

تدوین و انتشار «سفينة عرفان» مدیون لطف و همکاری صمیمانه دانشمندان و پژوهشگران گرامیست که حاصل مطالعات خود را به رایگان در اختیار انتشارات مجمع عرفان قرارمی‌دهند و همچنین برخوردار از همکاری و مساعدتهای پر ارزش دفتر امور احباب ایرانی در امریکا و مؤسسه عصر جدید در آلمان است.

امید است که این گونه مساعدتهای مادی و معنوی روز به روز افزایش یابد و سبب توسعه و تنوع بیشتری در خدمات و اقدامات مجمع عرفان گردد.

بخش اول

## لئالی عرفان



## مجموعه‌ای از آثار مبارکه حضرت عبدالبهاء

### تفسیر کنست کنز

#### الف- از آثار حضرت بهاءالله

۱. فدای روحی و قلبی اگرچه مذتها است که این عبد موفق بر جواب رقیمه کریمه حضرت عالی نشد چه که اشغال متوارده بمنابع امطار هاطله براین عبد بارید در هر حال امید عفو از آن حضرت بوده و خواهد بود... اما تفصیل تفسیر حديث شریف کنت کنزاً مخفیاً آن که در ایام توقف در ارض سرّ علی پاشا از حضرت غصن الله اعظم روحی لتراب قدومه الاظهر فدا خواسته بودند که این حديث را تفسیر فرمایند حضرت غصن الله اعظم به مقتضای احوال تفسیر فرمودند و مقصودشان هم آن بوده که عامة خلق از آن مستفیض شوند...

### رسالة مدنیه

#### الف- از آثار حضرت بهاءالله

۱. اللہ عمل الّذین قاموا علی خدمۃ الامر علی شان ما اقعدهم ضوضاء العباد و ما خوّفهم ظلم من فی البلاد... این که نسخه مدنیه را ارسال داشتید محبوب است ان شاء الله مثمر ثمر شود و سبب ترقیم آن آنکه یومی از ایام حضرت غصن الله الأعظم روحی و ذاتی و کینونتی لتراب قدومه الفداء در ساحت امنع اقدس اعلی ایستاده بودند لسان قدم به این کلمه ناطق قوله تعالی:

یا غصن اعظم محبوب آن که چند ورقی در سبب و علت عمار دنیا و خرابی آن نوشته شود به قسمی که متعصّبین را یک درجه تنزل دهد تا مستعد شوند از برای اصحاب حفیف سدره بیان که الیوم مرتفع است انتهی و امثال این مضماین از لسان قدم اصغا شد لذا حضرت غصن الله رسالت مدنیه را مرقوم فرمودند بعضی از ناس گمان نموده اند که علم سیاست که سبب نظم و اطمینان و عمار عالم است منحصر در نقوص معروفة است فبئس ما توهّموا عنده علم کل شیء فی کتاب مبین جمیع سیاست در یک بیان مستور و مکنون است طوبی للناظرين و طوبی للعارفین آنچه از حق جل جلاله در این مقام نازل شده اگر به آن عامل شوند جمیع من علی الأرض خود را فارغ و مستريح مشاهده نمایند ولکن الأبصر منع عن المشاهدة والأفتدة عن الادراك بما اكتسبت ایادي العباد من قبل ومن بعد ان ریانا العلیم هو المحسن الخبیر...

ب - از آثار حضرت عبدالبهاء

۹

۱. ای یاران روحانی امروز جمیع اهالی ایران باید در کمال همت و غیرت در خیر دولت و مملکت کوشند و به کمال راستی و درستی و خیرخواهی در آنچه سب آبادی و راحت و ثروت و بزرگواری دولت و کشور است پردازند مختصر این است که شرف و منقبت غالب انسانی به ظهور کمالات است و مستجمعیت کمال در انتظام حال و سعادت احوال در عالم ظاهر و باطن و جسم و جان است لهذا گمان مکنید که سعادت حال دنیویه سب محرومی از اجر اخروی و عدم آكتساب قرب الهی و مانع از حصول کمالات روحانیه است رینا اتنا فی الدّنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار حضرت جمال ابھی در جمیع الواح امر به تحصیل علوم نافعه و توسعی تجارت و ترقی صناعت و ازدیاد زراعت و تقید به معموریت کشور می فرماید زیرا مدنیت از اس اساس شریعت الله است ولی مدنیت دینیه نه مدنیت طبیعیه در بین این دو هزاران فرسخ فاصله و بعد است و در رساله مدنیه که در بمبائی طبع شده مفصلآ تشریح و توضیح شده البته آن رساله را بسیار مطالعه نمائید...

رساله میاسیهاز آثار حضرت عبدالبهاءهواه

۱. ای ثابت بر پیمان نامه شما رسید از وقوعات حالیه ایران شکایت نموده بودید لهذا نهایت تاثر حاصل گردید که آن جمع چگونه پریشانند و آن سروران چگونه بی سرو سامان جمیع این بلایا به جهت عدم استماع نصایح مشفقاته بود زیرا در بدایت انقلاب به کرایات و مرایات به طرفین نصیحت شد و البته آن عبارات را در آن اوقات شما شنیده اید و آن نامه ها را ملاحظه نموده اید این عین عبارتی است که در بدایت انقلاب مرفوم گردید باید دولت و ملت مانند شهد و شیر به یکدیگر آمیخته گردند و آلا فلاخ و نجاج محال است ایران ویران گردد و عاقبت متهی به مداخله دول مجاوره شود لهذا باید احبابی الهی به جان و دل بکوشند تا میان دولت و ملت التیام حاصل گردد و اگر عاجز شوند کناره گیرند زنهار زنهار از

این که در خون یک نفر ایرانی داخل شوید و امثال ذلک ولکن آنچه بیشتر گفته‌یم کمتر شنیدند بلکه ابدأ اعتنا ننمودند هزار مرتبه نگاشته شد که مداخله علماء در امور سیاسیه سبب حصول بلایا خواهد گشت حتی در زمان مظفرالدین شاه مرحوم رساله سیاسیه مرقوم شد و به خط مشکین قلم در هندوستان طبع گشت و در جمیع ایران منتشر شد و وضعی و شریف بر مسامین آن مطلع شدند خلاصه آن این است که مداخله علماء در امور سیاسیه منتج مضرات کلیه می‌گردد در هر عهد و عصر که مداخله ننمودند ایران را ویران کردند نظیر ایام شاه سلطان حسین که ایران را ذلیل افغان نمودند و سلطنت کیان را بنیاد برانداختند و همچنین در زمان فتح علی شاه که فتوی به محاربه و مجاهده با روس دادند و جمیع علماء خود به جهاد رفتند و عاقبت فرار اختیار فرمودند و قس علی ذلک شاعر عرب می‌گوید:

اذا كان الغراب دليل قوم فيهديهم الى جيف البراري

چون آن رساله در نجف میان اسباب آقا میرزا اسدالله و آقا میرزا عبدالحسین اردستانی بود به دست بی‌فکران افتاد این را از برای ما اعظم گناه شمردند خلاصه در آن رساله منصوص بود که حال اگر باز علماء مداخله در امور سیاسیه نمایند نتائج مضره خواهد بخشید. باری شما آن رساله را بدست آرید و بخوانید به آن صراحت عبارت انذار و نصیحت شد ولکن گوشها کر بود و چشمها کور لهذا منتهی به این حال شد حال شما باید مشغول به انتشار نفحات الله و بیان آیات بیتات باشید و در ترقیات مادیه و معنویه ایران بکوشید تا این بنیه به تحلیل رفته قوت گیرد ولی در امور سیاسیه مداخله ننماید این است تکلیف جمیع احباب ملاحظه کنید که جمیع وقایع از پیش خبر داده شده است با وجود این ایرانیان متینه و بیدار نمی‌شوند. باری امید به الطاف الهی است و همت یاران ربانی خبر تعمیر مراقد یاران الهی سبب سرور روحانی شد و علیک البهاء الأبهی. ع

### حواله‌ای

۲. ای منادی پیمان مناجاتی به ملکوت ابهی گردید و از برای آن حضرت طلب تأیید شدید شد... چند سال پیش بعد از صعود به واسطه شما رساله سیاسیه مرقوم گردید و به جهت سلطان و بعضی از اولی‌الایدی به واسطه شما ارسال شد و در هندوستان طبع گردید و یک نسخه مطبوع به طهران نزد جناب علی قبل اکبر فرستادم جمیع وقایع موحشة مدهشة الیوم در آن مذکور و کل را به دلیل و برهان قاطع لامع عقلًا و

نفلاً دلالت نمودم که باید اطاعت حکومت نمایند و رؤسای دین را به هیچوجه مدخلی در امور سیاسی نه و هر وقت علمای ادیان در امور سیاسی مداخله نمودند مضرت کلی حاصل شد. باری آن رساله مانند آن است که امروز مرقوم شده باشد یعنی بعد از وقوعات شما این رساله را به گبرا بنمایند و مضامین را بتمامه تفهم کنید اگر چنانچه مضامین این رساله در السن و افواه منتشر می‌شد ابدأ این وقایع مدهشة موحشه حاصل نمی‌گشت...

هواهله

۳. ای یاران مهریان عبدالبهاء نامه شما رسید و در نهایت تأثر و حسرت و حزن و اندوه از ویرانی ایران مرقوم نموده بودید که از هر جهت آن اقلیم جلیل جحیمی از بلایا و محن گردیده قحطی و پریشانی و اضطراب و ناامنی و بی سروسامانی احاطه نموده حق با شماست من نیز بی نهایت متاثر از ویرانی ایران و پریشانی ایرانیام و به عنجه مقدسه تضرع و زاری نمودم و ایران را امنیت و آسایشی خواستم و سروسامانی می طلبم امیدم چنان است که به فضل الهی این بلایا خفتی یابد و امنیت و راحتی حاصل گردد ولی شما می دانید که این وقایع را عبدالبهاء در ایام مرحوم مظفرالدین خوانده بود و رساله سیاسی را مرقوم نمود و انتشار داد و در سنة ۱۳۱۱ به خط جناب مشکین قلم در بمعانی طبع و نشر شد البته نسخ عدیده در دست است مراجعت به آن نمائید ملاحظه می نمایند که به صریح عبارت مرقوم شده است که رؤسای دین را مدخلی در امور سیاسی جائز نه اگر مداخله نمایند یقین است که ایران ویران گردد از جمله به وقوعات زمان شاه سلطان حسین و زمان فتح علی شاه و زمان سلطان عبد العزیز مثل زده شده که زنhar زنhar از مداخله علماء و فقها زیرا آنان از عالم سیاسی به کلی بی خبرند چون مداخله نمایند ایران ویران گردد و بعد به کرات مرقوم گردید که دولت و ملت باید مانند مآء و راح با یکدیگر امتزاج یابد والا ایران ویران گردد باری نصائح عبدالبهاء ابدأ مسموع نیفتاد و اعتصموا بحبل الله جمیعاً و لاتفرقوا مقبول نشد و القينا بینهم العداوة و البغضاء تأسیس یافت...

هواهله

۴. ای منادی پیمان نامه‌ای که به جناب منشادی مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید و به دقت تمام مطالعه شد... رساله سیاسیه که چهارده سال قبل تألیف شد و به خط جناب مشکین قلم مرقوم گردید و در

هندستان طبع شد و انتشار داده گشت آن رساله البته در طهران هست و یک نسخه ارسال می‌شود به عموم ناس بنمایید که جمیع مضرات حاصله و فساد و فتنه در آن رساله به اوضاع عبارت مرقوم گردیده در آن رساله حقوق مقدسه دولت و حقوق مرعیة ملت و تعلقات بین راعی و رعیت و روابط بین سائنس و مسوس و لوازم مابین رئیس و مرؤوس مرقوم گردیده این است روش و سلوک این آوارگان و این است مسلک و منهج این مظلومان والسلام علی من اتبع الهدی. ع

۵. ای ثابت بر پیمان عبدالبهاء در آستان مقدس در این مدت به عبودیتی موقن نشد و همواره از شدت خجالت سر فرو بود با نهایت شرمداری به اقلیم مصر شافت شاید در این اقلیم و اقالیم اخیری موقن به ادنی عبودیتی گردد و مؤید به جزئی خدمتی به آستان مقدس شود ولی افسوس که این بنیه ضعیف را توانائی چنین امر خطیری نه و این اسیر سلسله فقر و فنا را اقتدار به چنین امر عظمی نیست با وجود این یک حرکت مذبوحانه می‌شود تا ببینیم خدا چه مقدار می‌فرماید اگر در محرومی از شرایط عبودیت در مستقبل نیز مانند ماضی گردد باعث اسف شدید شود و حسرت بی‌پایان گردد ولی امید به عنایت و الطاف رب جلیل است نه به توانائی و اقتدار این جسم علیل.

ای ثابت بر پیمان آنچه در مکاتیب عبدالبهاء از پیش تحریر گردید و آنچه که در رساله سیاسیه شانزده سال پیش صریحاً مرقوم شد و در هندستان طبع گردید و در آفاق منتشر گشت جمیعاً حال ظاهر و آشکار شد و بی در بی می‌شود به کرات و مرات مرقوم گردید که باید دولت و ملت با یکدیگر مانند شهد و شیر آمیخته گردد و بدون آن فلاح و نجاح محال بلکه نتایج مضره حاصل شود و عاقبت منجر به مداخله دول متجاوره گردد حال ملاحظه نما که چون نصیحت نشنیدند و با یکدیگر نیامیختند و علمای بی‌فکر مداخله نمودند حال این مشکلات ظاهر و آشکار گشت. باری از حالت حالیه و صعوبات عدیده و مخاطرات شدیده نجات مستحیل و محال مگر آن که رایت عدل بلند گردد و ملت بیدار شود و به خیر خویش ملتفت شود و احکام و تعالیم الهی ترویج گردد لکن هیهات هیهات ایرانیان چنان مستغرق در نوم و سبات که یمین را از یسار تمیز ندهند حتی هنوز مداخله علمای بی‌خبر از جهان در میان و با وجود این مخاطرات شدیده روزی در خراسان تعرّض به یاران نمایند یومی در عتبات عالیات که باید مصدر حقیقت باشد به انواع مفتریات برخیزند با وجود این چگونه این زخم التیام باید و این مشاکل عظیمه اختتام جوید ما دعا می‌کنیم که خدا سروران را تأیید کند و پیشکاران را توفیق بخشد تا اسباب غیبی

فراهم آید و این غبار شدید ساکن گردد وزراء کرام را نیت تمثیل امور است و اجرای قانون و دستور ولی فتنه‌جویان را مقصدی جز نفوذ خویش نیست و مرادی جز انتفاع به کم و بیش نه چشم هر خیرخواهی گربان است و قلب هر صادقی محترق و سوزان امیدی که هست به عون و عنایت حق است و علیک البهاء الأبهى.

### هواهله

۶. ای بندۀ آستان جمال ابھی نامه منظوم و منتشر ملحوظ و منظور گردید هر کلمه‌اش فی الحقیقہ به یابهاء‌الابھی ناطق و هر حرفش به نداء یاعلی الاعلی ذاکر آن یار مهربان الحمد لله ثابت بر عهد و راسخ پیمان و شب و روز به خدمت قائم و به عبودیت ساعی و در ترویج امر الله کوشش بی‌پایان می‌نماید ان شاء الله نتائج آن آشکار و عیان گردد ولی آشوب و فتنه ایران نمی‌گذارد که یاران نفسی برآرند و یا طالبان را هوش و گوش استماع ماند الفتنة کانت نائمه خبیة الله علی من ایقظها هیجده سال پیش رساله سیاسیه مرقوم گردید و به خط جناب مشکین مرقوم شد و در بمبانی طبع گردید و در جمیع اطراف انتشار داده شد و در آن رساله صریحاً واضحاً تحریر یافت که اگر علماء بی فکر مداخله کنند عاقبت نهایت انقلاب است و سبب پریشانی و پشیمانی بی حساب زنهار زنهار از مداخله در امور سیاسی ایشان ایران را پریشان نمایند و خود پشیمان گردند لکن مسموع نشد و مفید نیفتاد تا حال بر این منوال شد. باری با وجود این شما فتور می‌ارید و به قدر امکان در تبلیغ قصور مفرمائید و چنین اوقات را مفتتم شمارید و به آنچه که باید و شاید قیام نماید که عبدالبهاء به نهایت نصرع و ایتهال از حضرت ذوالجلال استدعای تأیید نماید تا نفوس مبارکه در معارک با جنود نفس و هوی مظفر و منصور باشند و صبور و شکور گردند...

### هواهله

۷. ای ثابت بر پیمان نامه مفصل شما را با وجود آن که به جان عزیزت فرصت قرائت یک سطر نداشتمن محض خاطر شما به دقت مکرر خواندم...

رساله‌ای سیاسیه که بیست سال پیش تأثیف شده و در بدایت سلطنت مظفرالدین شاه به خط مشکین قلم در بمبئی طبع و نشر گشته البته آن رساله را مطالعه فرمائید در آنجا به صراحت منصوص است که اگر علماء دین مداخله در امور سیاسی نمایند یقین بدانید که نظیر ایام شاه سلطان حسین و زمان فتح علی شاه و اوآخر عبدالعزیز خان عثمانی گردد در واقعه أولی ایران را افغان ویران کرد در واقعه ثانیه نصف ایران به باد رفت در واقعه ثالثه نصف ممالک عثمانی به هدر رفت و به قدر ده کرور نفوس تلف و بی سرو سامان شد و مجبور به هجرت گردید ولی با وجود این صراحت و این برهان قاطع کسی گوش نداد باز مانند دم پیروی ثعالب نمودند و به آیات متشابهه غیریاهره و حجج غیریالله یعنی علماء رسوم پیروی نمودند ایران را ویران کردند و از کوکب درخششده ایران غافل مظهر یخربون بیوتهم بایدیهم شدند کما قال الشاعر اذا كان الغراب دليل قوم فيهدیهم الى جيف البراری باز ایرانیان بیدار نمی‌شوند به خواب خرگوشی مبتلا هستند و چنان این پیشوایان بی عقل مانند مرض کابوس بر اینها مسلط شده‌اند که دقیقه‌ای از مرض سبات نجات نداشتند...

## بیانات شفاهیه حضرت عبدالبهاء

(در باغچه بیت مبارک در حیفا، ساعت هفت و چهل و پنج دقیقه شب ۱۵ اکوست ۱۹۱۹)

تا لب دریا رفتم، خیلی اینجا خوش وضعی است چون مثل دریند شمیران می‌ماند. در شمیران طهران مرغ محله‌ای است که در دریند شمیران واقع، بسیار جای با صفاتی است. در اوایل امر در سنه ۱۲۶۵ بود، آنجا را جمال مبارک انتخاب فرمودند به جهت این که یک قدری در کنار بود. یک کوهی بود مثل همین کوه کرمل، در دامنه آن جبل باخی بود که نهر آب داشت، خیلی با صفا بود. یک طبقه اعلی بود و باع بود و عمارت بود از آنجا سی چهل پله پایین می‌آمدند طبقه ثالث بود، آن هم باع بود پس به طبقه چهارم می‌آمدند. از آنجا آب می‌آمد به آسیاب که دارای چند سنگ بود و از آنجا می‌آمد به دریاچه. جمال مبارک امر فرمودند که در وسط دریاچه تخت بسیار بزرگی از سنگ زند، سراپرده زندند، آنجا بیرومی بود. چون آن بالا نشسته بودی این طبقات در پیش نظر بعد از طبقات دریاچه بود خیلی صفا داشت اما بعد از دریاچه کوه بود و مانع از اطلاق نظر بود. حال فکر اینم که مقام اعلی به این قسم طبقه طبقه نا پایین باشد. مرغ محله صفائش روحانی بود، اوایل امر بود. جمال مبارک در تابستان آنجا تشریف بردنده، احباب، هم شور عظیمی داشتند همیشه صد نفر، صد و پنجاه نفر احباب آنجا بودند و مردم هم می‌آمدند حضور مبارک، تا می‌آمدند اینها را تبلیغ می‌فرمودند. یک عالمی بود جنت اندر جنت یک روحانیت عظیمی بود. شبهایکی مناجات می‌خواند یکی غزل می‌سرود یکی شور و وله می‌کرد خیلی معركه بود هرگز می‌آمد آنجا منقلب می‌شد. جمال مبارک دو ساعت سه ساعت بیانات می‌فرمودند، احسن القصص تلاوت می‌شد بعضی‌ها بودند خیلی پرشور و جذب و وله، از جمله برادر شاطر باشی، میرزا سلیمان نام بود که بعد در خانه سلیمان خان معروف او را گرفتند و در کوچه که می‌بردند آواز می‌خواند:

گر تیغ بارد در کوی آن ماه      گردن نهادیم الحكم لله

خیلی خوش صوت بود آیات را به لحن خوش تلادت می‌نمود و در انبار حضور مبارک بود، برادر شاطر باشی بود. محض خاطر شاطر باشی شاه خواست از را رها نماید ولی خود شاطر باشی خیلی اصرار کرد نا آن را شهید کردند. گفت من از این برادر بیزارم این دشمن پادشاه است این بابی است او را به دست خودم خواهم کشت. باری میرزا سلیمان شبهای روزها احسن القصص می‌خواند. احباب، دائمًا تفسیر قرآن می‌نمودند و اخباراتی که از پیش داده بودند بیان می‌کردند و اثبات می‌نمودند که برهان نبوت حضرت

رسول عليه السلام آیات است. جمال مبارک شب و روز حقیقت حضرت اعلیٰ را اثبات می نمودند که برهان اول نزول آیات است که در نص قرآن می فرماید: (۲۹:۵۱) "اولم يكفهم آتا انزلنا عليك الكتاب" و همچنین می فرماید: (۲:۲۳) "و ان كنتم في ريب متأ نزلنا على عبدنا فأتوا بسورة من مثله" و همچنین می فرماید: "لشن اجتمع الناس و الجن على ان يأتوا بمثل هذا القرآن لا يأتون بمثله و لو كان بعضهم لبعض ظهيراً". و همچنین آیات احسن القصص را به نهایت ملاحت چنان تلاوت می فرمودند که حاضرین منجذب می شدند. از جمله این آیه را تلاوت می فرمودند "يا سیدنا الاکبر قد فدیت بكلی لك و ما تمنیت الا القتل في سبیلک و السب في محبتک". از جمله "يا قرة العین قل للحوریة الحجرات یخرجن من غرفاتهن عربانا و ینعنن على لحن الكلیم الحبيب". مقصود از این حوریات اسرار الهی است. از جمله: "تالله آتی لحوریة ولدتني البهاء في قصر من اليقوتة الرطبة الحمرا".

باری، سیدنا الاکبر که حضرت اعلیٰ خطاب به او می فرماید: "قد فریت بكلی لك" یقین است که من یظهره الله است چه که دون از استحقاق این خطاب را ندارد. از جمله براهین این احادیث را بیان می فرمودند: "آن في قائمنا اربع علامات من اربعة نبی یوسف و موسی و عیسی و محمد اما العلامة من یوسف السجن و اما العلامة من موسی الخوف و الانتظار و اما العلامة من عیسی ما قالوا في حقه و اما العلامة من محمد يؤتی بكتاب مثل قرآن". از جمله: "اذا ظهرت رایة الحق لعنها اهل الشرق و الغرب". از جمله: "في سنة الشتین یظهر امره و یعلو ذکرہ". و امثال اینها. من مختصر می گوییم، از جمله براهین می فرمودند استقامت است. حضرت رسول می فرماید: "شیبتنی"، یعنی پیر کرد مرا آیه (۱۱:۱۱۲) "فاستقم كما أُمِرْت". حضرت اعلیٰ در مقابل منکرین در نهایت استقامت مقاومت نمودند، نفس استقامت برهان است. از جمله دلیل حقیقت نقوس مبارکی که مؤمن شدند و جانفشانی کردند و از اکابر و اعاظم ملت بودند از علماء و غیره بودند و قس على ذلك. جمیع صحبتها بیان حقت و دلیل بود، به قول میرزا موکب سماور در جوش بود و دلهما در خروش سفره مهنا بسود و عیش مهیا.

یک روز سه نفر شاهزاده آمدند، یکی فرهاد میرزا دیگری سلطان مراد میرزا ثالث عماد الدوله پسر محمد علی میرزا. صبح آمدند تا شام آنجا بودند جمال مبارک اینها را تبلیغ فرمودند. این شاهزاده فرهاد میرزا همان فرهاد میرزاست که در زمان ناصر الدین شاه چون حضرت ابی الفضائل و جناب ملا على اکبر و جناب امین و جناب شیخ رضا را به افتخاری مفترین گرفتند و در خانه نایب السلطنه استنطاق نمودند در مجلس استنطاق حضرت والا فرهاد میرزا با حضرت شیخ نورانی شیخ رضا مجاججه کرد که من با بهاء الله دوست بودم و معاشر بودم با یکدیگر شرب می نمودیم چگونه حال شما در حق او چنین

اعتقاد دارید و مقصودش این بود که حضرات را به این افترا در ایمان بلغزاند ولی جناب شیخ رضا روحب له الفداء به کمال قوت و فدرت جواب داد که سرکار والا شما به سبب این اقرار خویش مقبول الشهاده نیستند زیرا اقرار به فسق فرمودید، شاهد دیگر پیدا کنید. این است که جمال مبارک بعد به او خطاب می‌فرمایند که من با تو ملاقات نکردم مگر دو مرتبه در شمیران در مرغ محله و مرتبه دیگر در شهر و در هر دو ملاقات جکعی حاضر بودند. باری، جمال مبارک در مرغ محله در سراپرده مانند دریا پر جوش و شب و روز از آهنگ وا طوبی وا طوبی ملء اعلی در خوش، و چون مراجعت فرمودند سفر بدشت پیش آمد. در آنجا در شمیران جمال مبارک بیان و اتیانی ظاهر فرمودند که جمیع از داخل و خارج حیران ماندند با وجود آن که مسلم بود که ابدا در هیچ مدرسه داخل نشدند بعثتی این طور همه حیران ماندند.

باری، حضرت شیخ رضا بسیار نفس مبارکی بود. حضرت ابی الفضائل روح المقرئین له الفداء می‌فرمایند که ما در استنطاق ملاحظه حکمت می‌نمودیم لهذا حضرات یعنی نایب السلطنه و وزراء مطمئن نمی‌شدن، وقتی که نویت به استنطاق حضرت شیخ رضا شد بدون ملاحظه و حکمت صحبت داشتو بی‌پرده حقیقت عقائد و تعالیم این امر را بیان کرد و برخاست و در حضور نایب السلطنه و وزراء نماز کرد و گفت حقیقت امر بهائی را بی‌پرده و حجاب گفتم ولی ما از فساد ممنوعیم لهذا آنجه مدعیان افترا زده‌اند دروغ است. نایب السلطنه گفت این پیر مرد راست و درست بیان کرد این سبب نجات ما شد و الا ما را ابدا رها نمی‌کردند. باری، این نفوس مانند دانه‌ای می‌مانند که در زیر خاک پنهان شده‌اند معلوم می‌یست ولی وقتی که انبات شد معلوم می‌شود. این نفوس مقدسه قدرشان بعد ظاهر می‌شود. ملاحظه بفرمایید آن سطوت ناصرالدین شاه و آن غضب نایب السلطنه و آن فرآشتهای پادشاهی و آن میرغضب‌ها. آن وجود مبارک در مجاس نایب السلطنه به نهایت بشاشت و بلاغت صحبت نمود به لفظ آسان است ولی اگر انسان در همچه موقعی بیفتد می‌فهمد که جقدر مشکل است. فی الحقيقة حواریین حضرت مسیح بزرگوار بودند، فدائی بودند و به حضرت روح وفا کردند ولکن با وجود این پطرس وقتی که گیر افتاد سه مرتبه به نص انجیل تقدیم کرد، گفت من نیستم و نمی‌شناسم. باری در چنین مجلسی در حالتی که ناصرالدین شاه در نهایت سفارکی و نایب السلطنه در نهاین بیباکی فراش و میر غضب‌ها با تازیانه و شمشیر حاضر دیگر معلوم است که این شخص بزرگوار روحی له الفداء به چه قوتی و به چه روحی صحبت می‌داشت، این شخص چقدر خالص بود فی الحقيقة آیه مبارکه (۷۲:۳۳) "مَا تَأْتِيَ عَرْضَنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجَبَالِ فَابْيِنَ أَنْ يَجْلِنُهَا وَإِشْفَقُنَّ مِنْهَا وَحَمِلُهَا الْأَنْسَانُ" را مظہر بود، "أَنَّهُ كَانَ ظَلَومًا وَجَهْلًا" یعنی مظلوماً و مجهولاً.

## بیانات مبارک حضرت عبدالبهاء در بیت مبارک

**شب ۱۹ سپتامبر ۱۹۱۹ ساعت هفت و نیم**

بعد از ظهور امرالله و ظهور مظہر کلی و اعلاء کلمه الله انتشار ندای الهی، هر وقوعاتی که واقع میشود باید واقع شود، از جمله لوازم است که حکماً باید واقع شود و خدمت به امرالله است. اعظم از قتل چه میشود؟ اعظم از سفك دماء چه میشود؟ به حسب ظاهر اعظم مصائب شهادت است، ولی شجرة مبارکه به خون شهداء آیاری میشود و نشو و نما میکند. همین طور که در دور شمسی فصول اربعه است، فصل بهار است، فصل تابستان است و حرارت شدید است، فصل خزان است که جمیع اشیاء بال و برگش میریزد، فصل زمستان است که انقلاب عظیم است. به حسب ظاهر فصل بهار مفید است و بسی جانپرور است، جمیع اشیاء در نشو و نعاست، دشت و صحراء سبز و خرم است، جمیع اشیاء برگ و شکوفه میکند، هر ذی روحی از نسیم بهاری مستفیض میگردد، خون در عروق و شریان دوران میکند، حیات زنده میشود. تابستان شدید است و موسوم خزان پژمردگی است. موسم زمستان طوفان است، اریاح شدید است، برف و بوران است، تگرگ و باران است، انقلاب عظیم است. ولی چون به حقیقت نظر کنی، جمیع فصول به عالم وجود خدمت میکند. بدون آن نمیشود. اگر فصل زمستان نباشد، عالم وجود ناپاک است. این انقلاب زمستان است، طوفان زمستان است، شدت سرمای زمستان است، بیخ و بوران است که بهار جان پرور را تشکیل میدهد. اگر این طوفان زمستان نباشد، در بهار عالم وجود خلعت جدید نمیپوشد. این لطافت بهار از شدت زمستان است، و همچنین در امر الهی در هر کور بدیع باید مصائب باشد، ایام خوشی باشد، بلایا و محن باشد، رزایای شدیده باشد، تالان و تاراج باشد، قربانگاه عشق تشکیل شود، خونهای مطهره ریخته شود، نفوس مقدسه اسیر شوند، سرور و فرح روحانی حاصل شود، بشارت رحمانی ظهور یابد، شمس حقیقت تجلی کند، بهار روحانی رخ بگشاید، الطاف الهی جلوه کند، نور هدایت بدرخشد، حقایق و معانی ظاهر گردد، پرده ها دریده شود، جمال حقیقی تجلی فرماید، اسرار ریانی کشف گردد، شادمانی ابدی دست دهد، نعره یا طوبی یا طوبی به عنان آسمان رسد، حنین و بکای مظلومین به اوج اعلی صعود نماید. خلاصه جمیع این وقایع باید بشود، و جمیع این وقایع سبب عزت امرالله است و سبب انتشار نفحات الله و سبب اعلاء کلمه الله است. از جمله اموری که به ظاهر بسیار محزن بود که احباء خون گریستند و به باطن فرح اندر فرح، مسئله اخراج جمال مبارک از ایران بود. اعدا در نهایت سرور و شادمانی و احباء در غایت یأس و حرمانی. جمیع را اعتراف چنان بود که [به علت] خروج جمال مبارک از ایران امر به کلی فراموش و

نسیان شود، زیرا نبود از احباب الْمَعْدُودِ قلیل. جمیع شهید شده بودند. خونهای مطهر احباء روی زمین را رنگین کرد و اگر نفسی از احباء هم بود، بی نهایت در پنهان بود. از طهران تا به بغداد آمدیم، یک نفر احباب در راه نبود، در سی منزل راه یک نفس نبود. حالا خروج جمال مبارک بود که سبب شد اعلاه کلمه الله شد، صیت امرالله منتشر شد، قلوب اعدا مکدر شد، دلهای یاران امیدوار گشت، جانها مستبشر شد، کل احباء به وجود و طرب آمدند. باعث این بود که استقامت کردند، زیرا نفوس جدیدی در ظل امر داخل شد. در جمیع اطراف ایران مؤمنین تازه پیدا شد. اگر این سرگونی نبود نمیشد، این سرور و شکوه حاصل نمیشد. اگر به بغداد تشریف نمیآوردند، امر محظوظ شده بود. حضور مبارک به بغداد نفحة ثانی بود. در صور، حیاتی جدید به احباء بخشید. در بغداد کار به جائی رسید که جمیع در نهایت خوف و خشیت بودند از سلطنت جمال مبارک، چون حکم صیف برداشته نشده بود جمیع احباء مسلح در کوچه و بازار میگشتدند و مردم در نهایت اضطراب میترسیدند. جمال مبارک از بغداد به کاظمین تشریف میبردند، منفرداً سوار بودند، و جمیع ماهما در رکاب مبارک، یک شکوه عظیمی داشت. جمیع خلق حیران بودند این چه قوتی است، این چه قدرتی است، این چه عظمتی است. دیگر در جمیع اقالیم ایران ذکری نبود، مگر ذکر بغداد. سالی دویست هزار زوّار میآمد و میرفت به کربلا و نجف و مراجعت میکردند به ایران. در نهایت مبالغه صحبت میداشتند که حضرات بهائیان در بغداد چنین اند، چنین اند. خیلی مبالغه میکردند. این بود که ناصرالدین شاه را خوف برداشت و ملاحظه کرد که مأمورین ایران و مجتهدين کربلا و نجف و شیعیان بغداد مقاومت نمیتوانند نمایند. روز به روز امر در علو است. از شدت خوف مراجعت به اسلامبول کردند. کوشیدند. میرزا حسین خان شب و روز در اسلامبول کوشید. مخابرہ بین طهران و وزارت خارجه ایران و وزارت خارجه عثمانی شد. نهایت ناصرالدین شاه بذاته به خط خود نامه‌ای به پادشاه عثمانی نوشت که مملکت من در خطر است و بغداد مجاور ایران. خواهش من این است که شما بهائیان را بگیرید و تسلیم حاکم کرمانشاه کنید. عمادالدوله، حاکم کرمانشاه، با جیشی میآید و حضرات را در حدود تسلیم میگیرد. حکومت عثمانی این خواهش را قبول نکرد. خواهش ثانی ناصرالدین شاه این بود که اقلًا از حدود ایران ابعاد شوند، نزدیک حدود ایران نباشند. سالی دویست هزار زوّار میروند به بغداد. بسیاری از اینها بهائی میشوند. لهذا خواهش من این است که جمال مبارک را از بغداد حرکت دهد. این بود که فرمان عثمانی آمد در نهایت احترام که اقتضا چنین میکند که به اسلامبول تشریف بیآورید. این است اساس هجرت جمال مبارک از بغداد به اسلامبول.

**بخش دوم**

## **مقالات**



## کلیات مقدماتی در باره کتاب قیوم الاسماء

محمد افنان

هذا كتابنا ينطق عليكم بالحق (۱)  
 "أول از كتب خود که آنرا قيوم اسماء ناميده و أول و اعظم  
 و اكير جميع كتب است" (بيان شريف) (۲)

### ۱ - اسمى و القاب : تفسير سورة يوسف

تفسير احسن القصص – باعتبار اينکه عنوان "احسن القصص" در قرآن اختصاص به سورة يوسف دارد. از اصطلاح "قصص" در قرآن مطالبی منظور است که از تاریخ و تجربیات گذشتگان برای تذکر آیندگان استفاده شده است. سورة القصص (سورة ۲۸ قرآن) شاهد این مطلب است و قسمت اعظم آن در باره حضرت موسی است.

قيوم الاسماء – اسماء شش گانه "فرد" ، "حی" ، "قيوم" ، "حكم" ، "عدل" و "قدوس" خاص مظہر مشیت کلیه و در آثار نازله از قلم حضرت نقطه مکرر مذکورند. اسم قیوم از جهتی معرف استغنای حق از همه موجودات است و از جهتی دیگر حاکی از استیلا و احاطه بر عموم مظاہر وجود است. در این مورد خاص بعلت تساوی ابجدی دو کلمه "یوسف" و "قیوم" حاکی از کیفیتی خاص است که از نظر تأویلی اشاره به حقیقت الهی حضرت نقطه اولی دارد. این اسم و عنوان نازل از قلم حضرت رب اعلى است و به مظہر موجود و حضرت موعود هر دو اشاره دارد.

۲ - زمان نزول : نزول کتاب قیوم الاسماء در نخستین شب اظهار امر حضرت نقطه

آغاز شده و بنابر تصریح در یکی از توقیعات نازله در شیراز در مدت چهل روز پیاپیان رسیده است<sup>(۳)</sup> بیان مطلب چنین است که "حقیر شرح سوره یوسف را در چهل روز که هر روز بعضی از آنرا می‌نوشتم اتمام نمودم و هر وقت بخواهم هر چه بنویسم روح الله مؤید است مثل صحیفه که فرستادم یک شبانه روز منتها نوشتم ..."

چون اشاره و استدلال به سرعت قلم در آثار حضرت نقطه مکرر است و مقایسه مذکور در همین متن نیز بآن تأکید دارد میتوان مسلم دانست که مقصود از "چهل روز" روزهای متوالی است. روش نگارش و انشاء مطلب در زبان فارسی نیز این مطلب را تأیید مینماید زیرا در موارد ذکر زمان اصل طبیعی توالی و استمرار ایام است ولی اگر خلاف آن یعنی غیرمتوالی باشد اشاره و تذکر لازم می‌آید.

**٣ - مقدمات نزول** بنابر تاریخ مبتنی بر اشاره جناب ملاحسین تفسیر "احسن القصص" بنابر انتظار قلبی مشارالیه نازل شده<sup>(٤)</sup> اما نکته اصلی این است که جناب باب الباب تنها واسطه ظاهری این فیض بوده و نزول این اثر در علم الهی مقتدر و در حقیقت خطاب به عموم طبقات اهل عالم است.

**٤ - نظم و ترکیب** قیوم الاسماء دارای ۱۱۱ سوره است که هر سوره در تفسیر و تأویل یک آیه از آیات سوره یوسف (قرآن) نازل شده است. سوره‌ها هر یک دارای اسم و عنوانی مستقل و عموماً مشتمل بر چهل و دو<sup>(٤٢)</sup> آیه است و همچنان که در قرآن محل نزول سوره‌ها ذکر شده در قیوم الاسماء، نیز ذکر محل نزول سوره شده است و عموماً با لفظ "شیرازیه" که موئید نزول آن در شیراز است مشخص شده‌اند. وجود مشابهت قیوم الاسماء، با قرآن مجید فراوان است و ترتیب مطالب بصورت آیات مستقل با مختصات و اندازه و مقدار متناسب و هماهنگ با یکدیگر و همچنین شروع هر سوره با مجموعه‌ای از حروف مقطوعه این دو کتاب آسمانی را بهم مشابه و همانند می‌سازد. در متن قیوم الاسماء نیز اسم و عنوان "قرآن" و "فرقان" بآن اطلاق شده است.

**٥ - شان تنزيلي** قیوم الاسماء به لسان (آیات) از شنون پنجگانه آثار حضرت نقطه اولی نازل شده است.

**٦ - زبان و سبک و سیاق کلام** - تفسیر قیوم الاسماء کلاً بزبان عربی و سیاق و سبک آیات آن مشحون باشارات امری و استعارات روحانی و تلمیح در تلویح است که عموماً به قرآن کریم و احادیث و مباحث مختلف قصص و تاریخ انبیاء، مخصوصاً حضرت

یوسف و برادران نظر دارد. کیفیت تبیین مطالب "تفسیر تأویلی" است (۵) شخصیت محمد بن الحسن امام غائب با شخص حضرت باب ارتباط و اتحادی دائمی و ناگستنی دارد.

#### ٧ - هدف نزول – ظاهري: تفسير و تأويل قرآن و اصول اسلام و تعريف مبانی حقيقي آن.

باطنى: اظهار امر خفى و آماده ساختن اهل ایمان برای اظهار مظہریت تامه درموعده معهود و بشارات ضمنی به ظهور بعد.

#### ٨ - مطالب و تعالیم – بیان وحدت مظاهر الهیه، بشارات و دعوت به اتحاد عالم و حلول یوم موعود، تجدید تعالیم روحانی و اخلاقی و اعتقادی، تجدید احکام قرآنی و تصفیه آن از آراء و عقائد متصاده فرق مختلف.

#### ٩ - بعضی از اسماء هیکل مبارک در قیوم الاسماء باب الله، ذکر الله الاعظم، نور الله، کلمة اکبر علی، فتنی العری، غلام (٦)، ثمرة فواد، قرة العین (٧)

#### ١٠ - پیام الهی در قیوم الاسماء

الف – تجدید دیانت اسلام متضمن و همراه ابلاغ تحقق وعد و بشارات قرآن و احادیث بر دو اساس:

نظری : اطلاق لفظ و عنوان قرآن بر قیوم الاسماء و حقیقت محمدی بر نفس وجود مبارک

اجرانی : تجدید نزول احکام و فرائض و قوانین اسلامی  
ب – اظهار مقام حضرت نقطه بطور رمزی و اشارات مخصوص به وحدت حقیقت حضرتش با موعود قرآن و در ضمن پوشیده داشتن آن با بکار گرفتن عنوان باب و قرة العین و غیره

#### ١١ - وجوه ارتباط با ام الكتاب بیان – کیفیت و شأن آیات، شمول بر کلیات و جزئیات معارف روحانی، بیان احکام و اصول دین

### مراجع

١ – قیوم الاسماء – سورة العرش (١٦) سورة التبلیغ (٣٠) سورة العز (٣١) سورة المؤمنین (١١١) و

قرآن مجید سورة الجاثیه (٤٥) آیه ٢٨

۲ - ایقان شریف - بند ٢٥٨ - چاپ آلمان

۳ - ظهرالحق - جلد سوم ٢٨٥

٤ - تلخیص تاریخ نبیل - چاپ چهارم ٥٤ - ٥٢

٥ - قیوم الاسماء - سورة العرش (٩٥) " وَأَنَّ هَذَا الْكِتَابُ تَفْسِيرٌ عَلَى التَّأْوِيلِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْحَكِيمِ وَهُوَ اللَّهُ قَدْ كَانَ عَزِيزًا قَدِيمًا لَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَمَنْ شَنَّا عَلَى الْحَقِّ فَاسْتَلْوَاهُ الْذَّكْرُ بِالْحَقِّ تَأْوِيلَهُ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ عَلِمَ فِي كُفَّافِ مِنَ التَّرَابِ عِلْمَ الْكِتَابِ عَلَى الْحَقِّ بِالْحَقِّ جَمِيعًا".

این آیه دلالت دارد که قیوم الاسماء، تفسیر قرآن به روش و کیفیت تأویلی است که از جانب خدای حکیم که عزیز و قدیم است نازل شده. جز خداوند و کسانی که او خواسته، هیچگس مفهوم تأویل آنرا نمیداند. سپس مقرر می فرمایند که از (ذکر)، که مقصود حضرت باب است تأویل آنرا بطلبید، زیرا خداوند بحضرتش علم و دانش کتاب الهی (قرآن) را آموخته است.

علم تفسیر یعنی بیان مطالب آیات قرآن بصورتی که با ظاهر آیه متناسب باشد. اما مقصود از تأویل بیان و توضیح مطالبی است که ظاهر کلمات بآن دلالت واضح ندارد، اما متضمن آن مطلب است. تأویل آیات اختصاص به مظاهر امر الهی دارد و هیچگس، حتی علمای دینی نیز، اجازه تأویل آیات ندارند.

این آیه یادآور آیه ٦ از سوره آل عمران از قرآن است که میفرماید: "وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ" و حضرت نقطه اولی "راسخون فی العلم" را دوازده امام از خاندان پیغمبر اسلام ذکر فرموده اند.

٦ - این اصطلاح سابقه قرآنی دارد و در زبان عربی بمعنی نوجوان و در سوره یوسف به حضرتش اطلاق شده است.

٧ - اصطلاح قرء العین مأخوذه از قرآن مجید «سوره فرقان (٢٥) آیه ٧٤» و در حدیث از امام صادق منقول است که این آیه در شأن اهل بیت نازل شده است (تفسیر صافی، فیض کاشانی)

## نظري بر مندرجات رساله دلائل سبعه

### مهرى افنان

رساله دلائل سبعه از جمله آثار حضرت نقطه اولی است که در ماکو نازل شده است و اولین اثر مستقل است در اثبات ظهور امر مبارک که از قلم مرکز وحی، حضرت نقطه اولی، صادر شده و پایه و اساس استدلالات عقلی و نقلی امر مبارک است. مطالعه کتاب مستطاب ایقان وجوه مشترک این دو اثر را نشان می دهد.

دلائل سبعه شامل دو قسمت عربی و فارسی است و فقط یک بار توسط از لیها به چاپ رسیده است تعداد صفحات فارسی ٧٢ صفحه است که هر صفحه شامل ١٨ سطر و هر سطر بین ٩ تا ١٠ کلمه است. قسمت عربی ١٤ صفحه و تقریباً با همان مشخصات است و مطالب هر دو قسمت کم و بیش مشابه است با این تفاوت که در قسمت عربی استدلالات نقلی مذکور شده است.<sup>(۱)</sup>

مخاطب این اثر جناب ملا عبدالکریم قزوینی و جناب حجت زنجانی بوده اند<sup>(۲)</sup> و فی الواقع رساله در جواب اسئله مخاطبان مذکور است ولی زیارت و مطالعه آن بر عموم واجب شده است.

عنوان اثر در هر دو قسمت فارسی و عربی "بسم الله الافرد الافرد" و "بسم الله الفرد الفرد" است یعنی شروع مطلب بر مبنای شناسائی خداوند و فردانیت اوست و اینکه ذات الهی قابل شناختن نیست و برای او اول و آخری نیست: "ساذج كلام و جوهر مرام آنکه شبهه نبوده و نیست که خداوند لم یزل و لا یزال باستقلال ذات مقدس خود بوده و لا یزال به استمناع استرفع کنه مقتبس خود خواهد بود. نشناخته است او را هیچ شئی حق شناختن و ستایش ننموده او را هیچ شئی حق ستایش نمودن".<sup>(۳)</sup> و در نتیجه همه چیز به مشیت او لیه بر می گردد و مثل او مثل شمس است که خداوند آنرا خلق نموده و در هر ظهوری او را ظاهر می فرماید و همچنانکه خورشید هر قدر طلوع و غروب نماید تغییری در آن حاصل نمی گردد به همچنین پیامبران الهی همه مظاہر همان مشیت او لیه

هستند که همیشه بوده و خواهند بود.

"بدان که مثل ذکر اول که مشیت اولیه بوده باشد مثل شمس است که خداوند عز و جل او را خلق فرموده به قدرت خود از اول لا اول... و الى آخر لا آخر او را ظاهر می فرماید به اراده خود و بدان که مثل او مثل شمس است اگر بمالانهایه طلوع نماید یک شمس زیاد نبوده و نیست... و اوست که در دوره بدیع اول، آدم و به نوع در یوم او و به ابراهیم در یوم او و به موسی در یوم او و به عیسی در یوم او و به محمد رسول الله در یوم او و به نقطه بیان در یوم او و به من یظهره الله در یوم او و به من یظهر بعد من یظهره الله در یوم او معروف بوده...".(٤)

چنانچه مشاهده می شود اساس اعتقادات بهائی که مشیت اولیه را علت العلل و پیامبران را مظاهر ظهور او میداند در این اثر مبارک بیان شده است. حضرت نقطه اولی به هفت دلیل محکم متین که همه مبنی بر حجتیت آیات است اثبات ظهور خود را میفرمایند. "هفت دلیل محکم ترا تعليم نموده در این باب که هر یک بنفسه کافی است بر حجتیت نزد منصف".

دلیل اول مبنی بر آنست که "آیات" باقی میماند و اعظمیت آیات نسبت به معجزات دیگر که حضرت اعلیٰ آنها را "حجت های جسدیه" (مثل عصای موسی) مینامند در این قسمت بیان گردیده و این دلیل، دلیل عقلی است زیرا اگر آیات قرآنی اعظم معجزات آن حضرت نبود چگونه کتب انبیای قبل به آن نسخ شد.

دلیل دوم دلیل قرآنی است و آن تأکید بر این مطلب است که کسی مشابه آیات کتاب نمی تواند بیآورد چنانچه در طول ۱۲۷۰ سال احدی توانست آیه ای نازل کند و این عدم قدرت اتیان به مثل، دلیلی نقلی است و خلاصة مطلب آنست که غیر از خدا کسی قادر بر انزال آیه ای نیست.(٥)

دلیل سوم مشابه دلیل فوق است ولی دلیلی عقلی است و آن اینست که: "... حروف هجاتیه ر(٦) که کل خلق به آن تکلم مینماید خداوند عز و جل او را به شائی از نفسی امی ظاهر فرموده که کل ما علی الارض از اتیان به مثل او بر فطرت، عاجز می گردند و این نیست الا صرف ظهور قدرت...".(٧) یعنی همه مردم با حروف و کلمات آشنا هستند ولی نزول آیات مختص به مظهر الهی است.

دلیل چهارم دلیل نقلی است یعنی مبتنی به قرآن است که خداوند فرموده که نفس

آيات کفایت می کند از معجزات دیگر (۸) چنانچه در سوره عنکبوت می فرماید: "اولم يکفهم انا انزوا علیک الكتاب يتلى عليهم ان في ذلك لرحمة و ذکری لقوم يؤمنون". و در قرآن کریم در اکثر موارد چیزهایی که از رسول الله خواسته شده رده است و نص قرآن را کافی دانسته اند چنانچه در سوره بنی اسرائیل آمده است که: "هل كنت الا بشر رسولًا" حضرت اعلی در دنباله همین مطلب می فرمایند: "...حال انصاف ده آن عرب چنین تکلم کرد و تو چیز دیگری میخواهی به هوای نفست چه فرق است ما بین تو و او اگر قدری تأمل کنی، بر عبد است که آنچه را خدا حجت قرار می دهد بر او مستدل شود نه آنچه دلخواه او باشد و اگر حکایت دلخواه بود احدی روی ارض کافر نمیماند زیرا که هر امتی که مأمول آنها نزد رسول الله ظاهر می شد ایمان می آورددن... "(۹ و ۱۰)

دلیل پنجم نیز دلیل قرآنی است که به صراحت ذکر شده که خداوند در قرآن جز به دلیل آیات به چیز دیگری استدلال نفرموده و اگر اینهمه معجزاتی که ذکر می کنند دلیل بر حقانیت رسول الله بود خداوند به آنها استدلال میفرمود: "قل لئن اجتمع الناس و الجن ان يأتوا بمثل هذا القرآن لا يأتون بمثله لوكان بعضهم لبعض ظهيراً"(۱۱).

دلیل ششم دلیلی است عقلی و منطقی و مبنای استدلال بر اینست که اگر امروز بخواهند کسی را به دیانت اسلام هدایت کنند جز آنکه بر قرآن استشهاد کنند چه راهی دارند. چون آنچه که نقل می شود و معجزاتی که حکایت میکنند هیچیک باقی نمانده و نمیتواند دلیل و حجت باشد و چگونه شخصی که معجزات نقل شده را ندیده حجت الهی بر او بالغ می شود. لذا تنها چیزی که باقی است و دلیل است فرقان یعنی کتاب الهی است: "...و اگر گوید نفس نصرانی که من قرآن نمی فهمم چگونه بر من حجت می گردد از آن مسموع نبوده مثل آن عبادی که در فرقان میگویند ما فصاحت آیات بیان را نمی فهمیم که بر ما حجت گردد همان نفس که این را می گوید بگو به او ای شخص عامی تو به چه چیز در دین اسلام متدين شده ای پیغمبری که ندیده ای معجزه ای که ندیده ای اگر لا عن شعور شدی چرا شدی و اگر به حجیت فرقان شدی بر این که شنیدی از ارباب علم و ایقان که اعتراف به عجز نمودند یا آنکه به محض حب فطرت نزد استماع ذکر الله خاضع و خاشع شدی که یکی از علامت اکبر حب و عرفان است که حجت تو مستقن بوده و هست."(۱۲)

دلیل هفتم دلیل تقریر است یعنی اظهار امر و تثبیت آن بدین معنی که اگر کسی

ادعا کند که از جانب خدا آمده است یا راست می‌گوید و یا صادق نیست. اگر دروغ بگوید خداوند که قادر و مقتدر بر هر شیئی است باید او را تنبیه کند و یا کسی را بیافریند که اثبات دروغ او را بنماید و اگر چنین چیزی واقع نشد دلیل بر اینست که حق است و خداوند او را ثبیت فرموده است.<sup>(۱۲)</sup> و در مورد اینکه اگر کسی بگوید حبس و مسجوئیت و شهادت دلیل بر عدم حقانیت است از حضرت یوسف<sup>(۱۴)</sup> و موسی بن جعفر<sup>(۱۵)</sup> و زکریا<sup>(۱۶)</sup> و حضرت سید الشهدا<sup>(۱۷)</sup> نام میبرند که همه حجت بودند و امر آنها بالمال پیروز شد و این شهادت و زندان دلیل بر عدم حقانیت آنها نبود. به طوری که ملاحظه می‌شود هفت دلیل فوق همه بر اساس آیات هستند. پس از آن اشاره به این می‌فرمایند که هر امتی که به دیانت بعدی مؤمن شدند خود را معه میدانستند و نه آنکه می‌خواستند با حق به جدال برخیزند بلکه می‌گفتند که بین خود و خدای خود نتوانستند یقین کنند که این مظہر جدید همان موعد منظر آنهاست: "... و حال آنکه عیسی از امت خود عهد گرفت از ایمان آوردن به او در ظهور او زیرا که این سنت کل رسل بوده، هیچ رسولی مبعوث نشد الا آنکه از امت خود عهد ایمان به رسول بعد را گرفته<sup>(۱۸)</sup> و بعد از ظهور رسول الله شنیده‌ای که چه بر آن حضرت گذشت که فرموده: "ما اوذی نبی بمثل ما او ذیت".<sup>(۱۹)</sup>

حضرت نقطه اولی علت عدم این شناسائی را علمای هر زمان میدانند چنانچه می‌فرمایند: "... حال نظر کن که علمای نصاری عالم شدند از برای آنکه امت عیسی را نجات دهنند و حال آنکه خود سبب شدند و خلق را ممنوع نمودند از ایمان و هدایت، حال باز برو عالم بشو ... نه والله نه عالم شو و نه متبع به غیر بصیرت که هر دو هالکند در یوم قیامت بلکه عالم شو با بصیرت و متبع باش خدا را به عالم حق با بصیرت ..."<sup>(۲۰)</sup> از این پس مطلب دو باره راجع می‌شود به حقانیت ظهور خود آن حضرت و دلیل آیات و اهمیت "کلام الله" و اینکه از نفس امتی بیست و پنجساله به دین شان آیات نازل شده که اگر اراده فرماید در پنج روز و پنج شب "اگر فصل بهم نرسد"<sup>(۲۱)</sup> مساوی آیات قرآن که در مدت بیست و سه سال نازل شد آیات نازل می‌فرماید یعنی خداوند چنین قدرتی به آن حضرت عطا فرموده است و بعد می‌فرمایند که بعد از "کلام الله" شرف به مناجات با خدا است<sup>(۲۲)</sup>. و در اهمیت مناجات و اینکه مناجات‌های بی‌شمار در نهایت فصاحت در توحید ذات الهی نازل شده: "که فصاحت حیا می‌کند که در ظل آن

مستقر گردد و بлагت مستظل". (۲۳) مطالبی بیان می فرمایند و اینکه: "در عرض شش ساعت هزار بیت از مناجات" (۲۴) از قلم مبارک جاری می گردد.  
سپس در مورد خطبات و تفاسیر و صور علمیه (۲۵) که از قلم مبارک جاری شده و مقایسه با حضرت رسول اکرم که ایشان چهل سال در بین عرب تربیت شده بودند و حال آنکه حضرت باب که هم به فارسی و هم به عربی انواع شئون مذکورة در فوق را نازل فرموده اند نفسی امی، بیست و پنج ساله و از علوم ظاهریه مثل صرف و نحو و غیره مبرئ بوده اند. پس از آن اشاره به این مطلب است که فضل حضرت منتظر شامل حال مسلمین شده که هیکل مبارک امر را به تدریج به آنها ابلاغ فرموده و مقام خود را به تدریج ظاهر کرده اند: "مقامی که اول خلق است و مظہر ظہور آیة انتی انا اللہ چگونه خود را به اسم بایت قائم آل محمد ظاهر فرمود و به احکام قرآن در کتاب اول حکم فرمود تا آنکه مردم مضطرب نشوند". (۲۶)

مطلوب مهم دیگری که در این قسمت بدان اشاره شده آنست که مراد از "لقاء الله" لقاء مظہر الهی است زیرا خلق قادر شناسانی ذات ازل (خداوند) نیست. (۲۷) و بدان که کل از برای لقاء الله خلق شده و مراد حقیقت است که مدل بر او بوده و ناطق از او و این است معنی آیة شریفه در سوره رعد "الله الَّذِي رفع السَّمَاوَات بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا هُمْ أَسْتَوْى عَلَى الْعَرْشِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كَلَّ تَجْرِي لِأَجْلِ مَسْتَقِي يَدِيرَ الْأَمْرَ يَفْضُلُ الْآيَاتِ لِعَلَّكُمْ بِلِقَاءَ رَبِّكُمْ تَوقَنُونَ". (۲۸) و همچنین در معنی ظلم و عدل و انتظارات ملت اسلام که مهدی موعود باید زمین را از عدل و داد پر کند می فرمایند: "و بدان که بعد از آنکه ارضی پر نشد از جور و ظلم، خداوند حق موعود را ظاهر نفرمود چنانچه خوانده ای «و املاء به الارض قسطاً و عدلاً بعد ما ملئت ظلماً و جوراً». (۲۹) و سپس به این نکته ظریف اشاره می فرمایند که مسلمین بعد از آنکه به فرقان معتقد شدند و ایمان آوردنده به آنچه در آن نازل شده معتقد و منتظرند که آن بشارات به وقوع پیوندد ولی وقتی ایام ظهور می شود یقین نمی کنند و مؤمن نمی گردند در حالیکه آنها بشارات بود و حال آیات ظاهر شده: "و حال آنکه مؤمن، مؤمن نیست الا آنکه در غیبت مثل شهادت باشد و در شهادت مثل غیبت". سپس اشاره به "شخص عالم" (۳۰) می فرمایند که: "پانصد هزار بیت در علم فقه و اصول انساء کند از برای فهم احادیث آل محمد و بعد از آنکه حجت، با حجت بالغه، ظاهر می گردد مبلغ ایمان خود را پست تر می کند از مبلغ

بعد اول زيرا که آن آيات را که شنید از رسول خدا به ظاهر بلى گفت اگر چه به باطن نگفت....". (۳۱)

دبالة کلام استشهاد به احاديثنى است من جمله احاديث فتنه، مثل "لا يبقى الا نحن و شيعتنا" و حديثى از رسول الله که می فرماید: "سirجع الاسلام غربا کما بُد، فطوى للغرباء" و آیه مباركة قرآن "افحسب الناس ان يتركوا ان يقولوا آمنا و هم لايفتنون" و چند حديث دیگر است و بعد اشاره به این مطلب است که اظهار دلیل و بیته باید مطابق با ادعای باشد و دیگر آنکه نصرت حق باید به موقع باشد یعنی در وقتی که به آن احتياج هست و الا بفرموده مبارک: "بعد از آنکه دین مرتفع می شود همه منم منم مینمایند و تمنای نصرت حق می کنند..." (۳۲) و بعد می فرمایند: "... حال قدر این ایام را دانسته و نصرت که خرج میرود بموقع خرج نموده و الا کرور کرور می‌آیند که تمنای نصرت می کنند و ثمری ندارد..." (۳۳)

مطلوب جالب توجه دیگر آنکه می فرمایند: "هر امتی از دو شق بیرون نیستند در ظهور حق" (۳۴) یا آنانکه به هیچ وجه ایمان نمی آورند و هر دلیل و آیتی که بیینند قانع نمی شوند "و ان يروا كل آية لم يؤمّنوا" (۳۵) و دیگر کسانی که به مجرد شنیدن آیات که بزرگترین دلیل مظہر ظهور است مؤمن و موقن می شوند و بعد می فرمایند: "از این جهت است که خداوند امر فرمود رسول خدا را به جهاد که به جبر و قهر آنهاشی که ایمان نمی آورند داخل در دین کنند که این فضلى است من الله در حق نفی که به جبر و قهر حق داخل در جنت می شود و از حکم نفیت در آن ظهور بیرون می رود." (۳۶)

مطلوب دیگری در این قسمت بیان شده است که امامت، حج بیت و سایر احکام همه به "قول" حضرت رسول ثبوت می یابد یعنی مبنای اعتقاد، قبول "قول" پیغمبر است و حتی ثبوت نبوت هم باز با استدلال به آیات است و حال آنکه علماء که اکثراً مبنای قولشان حدیث است می خواهند بر صاحب "حجت کبری" یعنی حضرت اعلیٰ حکم کنند و او را ردة نمایند و بعد می فرمایند: "الغرض يوم قيامت است و وانفاس است و هر کس به نفس خود مبتلا است در دین خود نه در دنیا زира که آن محل حکم نیست..." (۳۷) و بعد می فرمایند: "و حال آنکه سزاوار نیست که صاحب حجت آیات مستدل شود به احاديث قبل زира که رجع صاحبان احاديث به قول او خلق خواهد شد چنانچه مشیت الهی تعلق گرفته و اگر به عدد کل شی، خدا خواهد در این ظهور خلق فرماید اگر عباد قابلی به هم

رسد...". (۲۸)

دلیل دیگری که در این اثر مبارک ذکر می‌فرمایند "علم کل شیء است در نفس واحد که در کتاب هیاکل واحد، بیان این علم مکنون مخزون شده و احدی قبل از این مطلع نشده...". (۲۹) اصل این مطلب در یکی از "پنج شان" حضرت باب مذکور است. در زمان جمال مبارک جناب حاج محمد ابراهیم خلیل، مبلغ یزدی در باره این مطلب از آن حضرت سؤال نمود و لوح مفضلی در جواب ایشان نازل شد. (۴۰) در دنباله همین مورد حضرت اعلیٰ به بیان مطالبی می‌پردازند که به فرموده مبارک "قلب به آن ساکن می‌گردد" (۴۱) من جمله به نقل قسمتی از کلام حضرت امیر المؤمنین در خطبة تطنجیه و توضیح و تفسیر آن می‌پردازند: "آن لكم بعد حین طرفة تعلمون بها بعضی البیان و ینکشف لكم صنایع البرهان". (۴۲) و همچنین از خطبه یوم غدیر و بالآخره از اشعار حضرت امیر المؤمنین نقل می‌فرمایند و بعد، به نقل بعضی از احادیث من جمله حدیث لوح فاطمه (ع) می‌پردازند. این حدیث که به کرات در کتب استدلالی بهائی نقل شده، برای اوّلین بار در این اثر مبارک به آن اشاره فرموده اند: "...علیه کمال موسی و بها عیسی و صبر ایوب...". (۴۳)

و بعد به ذکر دعای ندبه و حدیث آذربیجان که از احادیث مورد قبول شیعه است و حدیث ابی لبید مخزومی که در مورد حروفات مقطوعة قرآنیه است که حضرت نقطه در شرح سوره کوثر آنرا بیان فرموده اند و بعد حدیث مفضل: "و يظهر في سنة ستين امره و يعلو ذكره" (۴۴) و حدیث حضرت صادق علیه السلام که می‌فرمایند: "ان الله اخفي اربعة في اربعة" (۴۵) و بالآخره به مخاطب می‌فرمایند که اخبار طبق ظهور بی شمار است و در "بحار" (۴۶) آمده است و هر یک از احادیث که برخلاف به نظر می‌آید به چند طریق جواب خود را می‌توانی بدھی:

اول آنکه باید آنرا به حضرت حجت عرضه کنی و از او جواب بخواهی زیرا که غیر از او کسی مقصد و مراد را نمیداند.

دوم آنکه احادیث قطعی الصدور نیست و لذا هر وقت که با "کتاب" مطابقت نکند باید آنرا واگذارد.

سوم آنکه برای خداوند بداء بوده و بداء حق است.

و بعد می‌فرمایند که این جوابها همه برای سکون قلب است و بعد بعضی مطالب را

توضیح می فرمایند مثلاً مقصود از طلوع شمس از مغرب: "مراد طلوع شمس حقیقت است از محل غروب خود" (٤٧) و یا آنکه اکثر مؤمنین به ظهور حضرت باب از علماء و صاحبان عقل و کمال بودند، ذکر جناب ملا حسین بشروئی و ملاقاتش با سید محمد باقر شفیعی، جناب وحید "اسم الله فرد متفرد و وحید متوحد" و ذکر نزول سوره کوثر و "سایر نوشتجات" برای ایشان و پس از ذکر تمام مطالب فوق می فرمایند که: "اینها از برای سکون قلب تو است و الا چگونه حجت مستدل گردد به تصدیق شیعیان خود مثل اینست که شمس در سماء مستدل شود به شمس در مرآت بر حقیقت خود ولی چون که غرض نجات کل است دلائل را تنزیل می دهد لعل یکی متذکر شود". (٤٨)

یکی دیگر از استشهادات هیکل مبارک به حدیث کمیل است (٤٩) که آنرا با پنج مرحله اظهار امر مبارک تطبیق فرموده اند: "در سنّة اول كشف سبحات الجلال من غير اشاره بياني و در ثانى محو المஹوم و صحو المعلوم و در ثالث هتك الستر لغلهة السر و در رابع جذب الاحدية لصفة التَّوْحِيد بياني و در خامس نور اشرق من صبح الازل على هياكل التَّوْحِيد بياني ...". (٥٠) سپس اشاره به دعای سحر از حضرت باقر علیہ السلام: "اللَّهُمَّ اتَّيْ اسْتَلَكَ مِنْ بَهَائِكَ بَاهِهَا وَ كَلَّ بَهَائِكَ بَهَيِّ ...". (٥١) و اینکه اشاره است به رسول الله و حضرت فاطمه، حسن و حسین سید الشهداء که به نور تشبیه شده اند "زیرا که نور مقامی است مثل مصباح که خود را می سوزاند از برای استضانه دیگران زیرا که در نور هیچ جهت انتیت باقی نمی ماند چنانچه اگر زنده هستی خواهی دید انوار این ظهور را که خود به نفسه از انتیت خود می کندرد از برای اقامه توحید خداوند". (٥٢) شاید بتوان این اثر مبارک را از نظر استدلال به سه قسم تقسیم نمود: قسمت اول همانطور که ذکر شد دلیل آیات و استدلال به آنست.

قسمت دوم ذکر بعضی از احادیث معروف شیعه و بیان معانی و تفسیر آنها می باشد قسمت سوم مطالبی است که به فرموده حضرت نقطه اولی "اقترانات ملکیه" است که برای سکون خاطر مخاطب بیان فرموده اند: "کل این اذکار اقتراناتی است ملکیه از برای سکون تو و الا یک آیه از کتاب بیان اعظم تر است عندالله از هر دلیلی ... یک آیه آنرا بر کل علمای شرق و مغرب عرض کن اگر به فطرت کسی ایقان نمود تأمل کن و حال آنکه ممتنع بوده و هست با دلائلی که قبل ذکر نمودم و آن یک آیه اینست " اللَّهُمَّ اتَّكَ عَلَامَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا لِتُؤْتِنَ الْعِلْمَ مِنْ تَشَاءُ وَ لِتُمْنَعَنَ الْعِلْمَ

عمن تشاء...” (۵۳) و در این قسمت است که فی المثل مطالبی از یکی از شاگردان (۵۴) جناب شیخ احمد احسانی که در راه مگه همراه ایشان بوده اند نقل شده که جناب شیخ به او فرمودند: ”دعا کنید در اوائل ظهور و رجعت نباشید که فتنه بسیار می باشد و هر کسی در سنّة شصت تا شصت و هفت بماند امور غریبه مشاهده مینماید” (۵۵) همچنین مطالبی از شیخ طوسی که در مصباح کبیر آمده است نقل فرموده به توضیح و تفسیر معانی آن می پردازند. در اواخر این اثر مبارک شرحی در مورد اثبات و نفی و شجرة اثبات و شجرة نفی و بهشت و جهنّم که همه بر مبنای ایمان به مظهر الهی در هر ظهور و یا محرومی از آنست و نیز در مورد معنی صراط که از موی باریکتر و از شمشیر برنده تر است که همان معرفت مظهر الهی است، بیان می فرمایند و بالاخره شرحی مختصر در باره علمای مسیحی و مسلمان که ادعای فهم انجیل و قرآن را میکردن و هیچیک در حقیقت آنرا درست درک نکرده بودند چه اگر فهمیده بودند از شناسانی حضرت رسول اکرم و حضرت باب ”حجت منظر” محروم و محجوب نمیمانندند، بیان می فرمایند.

رساله دلائل سبعه با این بیانات مبارکه خاتمه می یابد:

” و همچنین مراقب خود باش در بیان که مثل آنها نشوی و منقطع شو از ما سوی الله و مستغنى شو به خدا از مادون او و این آیه را تلاوت کن قل الله يكفى كلشىء عن كلشىء و لا يكفى عن الله رتك من شىء لا فى السموات و لا فى الارض و لا ما بينهما آنه كان علاماً كافياً قديراً و كفايت الله را موهوم تصور ننموده که آن ایمان تو است در هر ظهوری بمظهر آن ظهور که آن ایمان تو را کفايت می کند از کلّ ما على الارض و کلّ ما على الارض تو را کفايت نمی کند از ایمان... ” . (۵۶)

### یادداشتها

۱- قسمت هایی از دلائل سبعه در ”منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی“ طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۴ بدیع، ص ۸۲ تا ۹۰ درج شده است

۲- نگارنده در صدر یکی از نسخ خطی این دو اسم را مشاهده نموده است

- ٣- "منتخبات آيات از آثار حضرت نقطه اولی" ، ص ٨٩
- ٤- ايضاً، ص ٩٠
- ٥- "كتاب مستطاب ايقان" ، چاپ مصر، سنة ١٣١٨ هجري، ١٩٠٠ ميلادي، ص ١٦٨ تا ١٨٦
- ٦- ٢٨ حرف الفباء
- ٧- نسخه خطی، چاپ زلاتینی، خط حاجی ملا محمد خوانساری(خوانسالار)، تاريخ در زیرنوش نسخه تلویحاً مذکور شده (شصت سال است از ظهر آفتاب حقیقت می گذرد)، ٦٤ صفحه
- ٨- "كتاب مستطاب ايقان" ، ص ٧٧ (مشابه مطلب)
- ٩- "منتخبات آيات از آثار حضرت نقطه اولی" ، ص ٨٧
- ١٠- "كتاب مستطاب ايقان" ، ص ٦٧ (مشابه مطلب)
- ١١- قرآن
- ١٢- "منتخبات آيات از آثار حضرت نقطه اولی" ، ص ٨٥
- ١٣- "كتاب مستطاب ايقان" ، ص ٢٨ (مشابه مطلب)
- ١٤- نبی، زندانی شدند
- ١٥- وصی، زندانی شدند
- ١٦- نبی، شهید
- ١٧- وصی، شهید
- ١٨- عهد و ميثاق الله
- ١٩- نسخه خطی، ص ١٧
- ٢٠- ايضاً، ص ٢٠ - "منتخبات آيات از آثار حضرت نقطه اولی" ، ص ٨٨
- ٢١- پشت سر هم - مقصود سرعت قلم است.
- ٢٢- ايضاً، ص ٢٣
- ٢٣- ايضاً، ص ٢٤
- ٢٤- ايضاً، ص ٢٤ - بيت: سی حرف بدون اعراب و چهل حرف با اعراب
- ٢٥- استدلالهای روحانی و فلسفی (آيات، مناجات، تفسیر و صور علمیه و کلمات فارسیه از شیون

خمسة نازله از قلم حضرت اعلى است، يعني آثار حضرت نقطه اولی باين پنج صورت نازل شده است)

- ٢٦- "منتخبات آيات از آثار حضرت نقطه اولی" ، ص ٨٥
- ٢٧- نسخه خطى، ص ٢٨
- ٢٨- سورة رعد، آية ٢
- ٢٩- نسخه خطى، ص ٣٠- يعني [زمین را بعد از آنکه از ظلم و جور پر شده با ظهور او (قائم موعود) از عدل و انصاف پر میسامم]
- ٣٠- شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر الكلام
- ٣١- نسخه خطى، ص ٢٢
- ٣٢- ايضاً، ص ٣٦
- ٣٣- ايضاً، ص ٣٦
- ٣٤- ايضاً، ص ٣٦
- ٣٥- ايضاً، ص ٣٧
- ٣٦- ايضاً، ص ٣٧
- ٣٧- ايضاً، ص ٣٩
- ٣٨- ايضاً، ص ٣٩
- ٣٩- ايضاً، ص ٤٠
- ٤٠- عبدالمجید اشراق خاوری، لجنة ملی نشر آثار امری بلسان فارسی و عربی، آلمان، ١٤٣ بدبیع، صص ٤١٥ الى ٤٩٢
- ٤١- نسخه خطى، ص ٤١
- ٤٢- ايضاً، ص ٤١
- ٤٣- همین استدلال در کتاب مستطاب ایقان، ص ٢٠٦ آمده است
- ٤٤- نسخه خطى، ص ٤٣
- ٤٥- ايضاً، ص ٤٣
- ٤٦- بحار الانوار مجلسی- ٢٦ جلد حدیث

- 
- ٤٧- نسخة خطى، ص ٤٦
- ٤٨- نسخة خطى، ص ٤٩
- ٤٩- حديث كميل يا حديث حقيقة- در صفحه ٨٣ ایقان مبارک به مطالب آن اشاره شده است.
- ٥٠- نسخة خطى، ص ٥١: به شرح "حديث حقيقة" به قلم آقای دکتر نادر سعیدی در پیام بهانی شماره ٢٧٥، اکتبر ٢٠٠٢، ص ٤١ مراجعه شود.
- ٥١- ايضاً، ص ٥١
- ٥٢- ايضاً، ص ٥٢
- ٥٣- ايضاً، ص ٥٥
- ٥٤- ملا عبدالحالمق یزدی
- ٥٥- نسخة خطى، ص ٥٤
- ٥٦- ايضاً، ص ٦٣ و ٦٤

## از رساله مدنیه تا رساله سیاسیه

### ۱. رساله مدنیه

#### شاپور راسخ

##### مقدمه

تنوع مضامین و زمینه‌های فکری در آثار حضرت عبدالبهاء براستی استثنائی است چه نوشه‌ها و تقریرات آن حضرت نه فقط به مسائل خاص دینی و علوم الهی یا تنویل‌بُری مربوط می‌شود بلکه زمینه‌های حکمت و فلسفه، عرفان، تفسیر کلمات متشابه کتب قبل، تبیین و تشریع حدود و احکام این ظهور اعظم، اجتماعیات، اصول نظم اداری، امور اخلاقی، مباحث سیاسی، و تاریخ و بیوگرافی را نیز در بر می‌گیرد. از دیدگاه آن حضرت موضوع سیاست، تمثیلت امور مردم بر اساس سیاست الهی و برای ایجاد نظمی نوین در جهان است و از این رو می‌توان انتظار داشت که در آثار آن حضرت به سیاست بدین معنی جایگاه وسیعی داده شده باشد.

این نکته نیز درخور یادآوری است که حضرت عبدالبهاء هم به امور ایران و سیاست کشور و سرنوشت مشروطیت و اصلاح و توسعه و ترقی مملکت بسیار مطلع و هم بدان فوق العاده علاقه‌مند بودند و با وجود آن که حضرتش در معیت حضرت بها الله تبعید شده و زندانی رسمی دولتین ایران و عثمانی بودند اما رجال هر دو دولت کمال احترام را به ایشان داشتند و در مواردی شفاهایا یا کتاب‌آی از حضرتش در امور مهمه استشارة می‌کردند که نمونه‌های فراوانی از این رجال نامشان در تاریخ امر مبارک در رابطه با عهد میثاق آمده است و امین‌السلطان که رساله سیاسیه در پاسخ او صادر شده یکی از این افراد است. جلوه‌هایی از توجه حضرت عبدالبهاء به امور سیاسی در ایران را در مجموعه‌های الساح و مکاتیب مبارکه من جمله منتخبات مندرج در کتاب امر و خلق جلد چهارم آمده می‌توان ملاحظه کرد.

سیاست برای آن حضرت معنای متدالوی کلمه را ندارد که مبارزه برای تحصیل قدرت و احراز غلبه و تسلط بر دیگران باشد و بلکه نوعی تعریف ارسطوئی مورد عنایت حضرت عبدالبهاس است یعنی تأمین حداکثر رفاه و سعادت برای حداکثر مردم.

### وقایع عمدہ در فاصله تحریر دو رسالہ

ناگفته نماند که در میان آثار سیاسی آن حضرت دو رساله مدنیه (۱۸۷۵) و سیاسیه (۱۸۹۳) که اوّلی بدستور و در زمان حضرت بهاء الله تحریر شده و دومی مربوط به سال بعد از صعود جمال ابھی به ذرۂ علیاست از اهمیت خاص برخوردارند که موضوع این سخنرانی خواهند بود. این که در عنوان این گفتار از رساله مدنیه تا رساله سیاسیه آمده است در حقیقت ۱۸ سال مهم از تاریخ ایران را شامل می‌شود (۱۲۹۲-۱۳۱۰ هـ.ق) و به اعتباری این دوره از مهمترین ادوار زمینه‌ساز مشروطیت ایران (۱۹۰۵-۱۹۰۶ هـ.ق) است و نیز شاهد شکست طرح‌های اصلاح طلبانی چون میرزا حسین خان مشیرالدوله است که بر اثر اقدام دو صدر اعظم پیشین یعنی میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی و میرزا تقی امیرکبیر دست به کوشش زدند و نیز گواه مداخلة بی‌قید و شرط ناصرالدین شاه در امور کلی و جزئی مملکت در ابتدا و بعد نوعی بی‌تفاوتی او و سپردن کلیه کارها در دست امین‌السلطان و اعوان و انصارش در انتهای بود که سرانجام با انحطاط روز افزون کشور و نارضائی متزايد مردم به قتل سلطان صاحبقران، قبله عالم در سال ۱۳۱۳ هـ.ق (۱۸۹۶) منجر شد، دوره‌ای که قدرت علماء و روحانیون در آن روی در تزايد دارد و همان کسان بودند که سه پیشرفت ایران بسوی تجدد و مانع اصلی اصلاحات عمیق اداری و بازدارنده ترقی علمی و فنی آن سرزمین کهن گردیدند.

هیجده سال مورد بحث دوره بس شگفتی است که در آن ایران بجای آن که با آشنائی بیش با تمدن غرب در جاده کسب علوم و فنون و ترقی مادی و معنوی افتاد و از این راه مفاخر شکوهمند گذشته را احیاء کند در دام استعمار نو و استثمار دول غربی و اعطای امتیازات روز افزون به شرکت‌ها و دولت‌های انگلیس و روس غالباً برای تأمین مخارج سفرهای بی‌اثر شاه اسیر می‌شود و این در حالی بود که شارع شریعت جدید و مبین کلمه او در عین حال که برای ایران جهش تجدد و ترقی را می‌خواستند طالب احراز موقعیتی ممتاز برای آن کشور در نظام بین‌المللی رو به گسترش عالم بودند. دوره هیجده ساله مذکور متعاقب نزول کتاب مستطاب اقدس در عکا (۱۸۷۳) و

نیز صدور خطابات و الواح مقدسه به ملوک و سلاطین جهان من جمله ناصرالدین شاه بود که راهنمایی های فراوانی نیز در زمینه تمشیت امور مملکتی و اصلاح اوضاع جهان در برداشت و این همه مقدمه شد بر اخذ عزت و قدرت از دو گروه امرا و علماء که تا چند دهه بعد ادامه پیدا کرد. سال های مورد اشاره ضمناً دوران آشکار شدن جنبه جهانی امر جمال ابهی است و با نزول الواح ملوک و کتاب مستطاب اقدس و الواح متمم کتاب اخیر، امر بهائی توانائی خود را برای تجدید سازمان عالم نمودار می کند و پایان آن دوره مقارن است با انتقال امر از مرحله تشريع به مرحله تبیین و استقرار حضرت عبدالبهاء بر اریکه قیادت اهل بها و تشویق گسترش امر مبارک به امریکا و بعد اروپا یعنی جهان غرب. کافی است بیاد آوریم که در طی سالهای مورد اشاره بود که نفسی چون جمال افندی مأمور فتح روحانی هند و ممالک مجاور شد (۱۸۷۵) و شخصی چون ادوارد براون پس از سفر به ایران و آشنائی با امر رحمن (۱۸۸۷-۸۸) اولین نطق عمومی خود را در باره امر الهی در لندن ایراد کرد (۱۸۹۱). در همان دوره جامعه بهائی در عشق آباد استقرار یافت (۱۸۸۹-۹۰) و یهودیان و زردهشیان روی به امر الهی آورددند (۱۸۹۰) و آثار جمال مبارک در بمبئی و قاهره به طبع رسیدند (۱۸۹۰) و موجب بسط دائرة آشنائی با امر یزدانی گردید و با تعیین محل مقام اعلی بر کوه کرمل در بازدید چهارم حضرت بها، الله از حیفا (۱۸۹۱) مرکز تأسیسات جهانی امر الهی مشخص شد و به عبارت موجزتر، امر رحمن براستی وارد مرحله تازه‌ای از تحوّل تاریخی خود گردید.

هم رسالت مدنیه و هم رسالت سیاسیه گر چه تنها ناظر به امور سیاسی و اجتماعی ایران نبوده‌اند و چنان که خواهیم دید رسالت مدنیه برای بیان علل آبادی یا ویرانی دنیا نوشته شده و بفرموده حضرت ولی امرالله سهم عظیمی در تجدید سازمان آینده جهان خواهد داشت و رسالت سیاسیه هم لااقل از نظر برداشت تازه‌ای که از سیاست و وظائف دولت و ارتباط دین و حکومت کرده قابل تطبیق به بخشی مهمی از عالم است معدّلک چنان که ملاحظه خواهد شد هر دو رسالت بر روی ایران و مسائل آن تأکید خاص می‌کنند و در حقیقت رسالت مدنیه دفاع مستدلی است از سلسله اصلاحات اداری- سیاسی که به دست مصلحانی چون امیرکبیر و مشیرالدوله به اجرا نهاده شد و رسالت سیاسیه پاسخی است به سؤال صدر اعظم ایران امین‌السلطان که رابطه صحیح و مطلوب میان حکومت و علمای دین چه باید باشد؟ ۲

### نگاهی تازه به رساله مدنیه

رساله مدنیه حضرت عبدالبهاء را از دیدگاه‌های مختلف می‌توان بررسی کرد. دکتر نادر سعیدی در تحقیق سودمند خود زیر عنوان "رساله مدنیه و مسأله تجدد در خاور میانه"<sup>۳</sup> بیشتر نظرگاه جامعه‌شناسان و متفکران علم سیاست را مطمع توجه خود قرار داده‌اند و در نتیجه بخش عمده کتاب به بحث فلسفی و نظری در ماهیت و مفهوم تجدد و رابطه تجدد با تاریخ، فرهنگ، مذهب و اخلاق و نیز با مسأله ناسیونالیسم یا ملیت و بالاخره با نظر به عقلانیت و خردگرائی اختصاص یافته است. نگارنده این سطور ضمن تجلیل از خدمت علمی دکتر نادر سعیدی، مایل است که چون رساله مذکور در درجه اول خطاب به ایرانیان است آن را در چارچوب اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران در سال‌های نزدیک به ۱۲۹۲ ه.ق (۱۸۷۵م) مورد تحلیل قرار دهد و علی‌العجاله این نکته را که رساله مدنیه نه فقط به ایران بلکه به دیگر جوامع اسلامی و حتی سراسر جهان قابل تطبیق است و منطبق بر دستور جمال مبارک که فرمودند: "چند ورقی در سبب و علت عمار دنیا و خرابی آن نوشته شود" مسکوت گذاشت.

آن چه مرا بر این پژوهش تازه بر می‌انگیزد پیشرفت مطالعات ایران‌شناسی از جمله در باره تحول رابطه حکومت و مذهب در دوره قاجاریه و موانع نوآوری و تجدد در ایران و نیز وجود کتب و مقالات متعددی در باره عصر اصلاحات میرزا حسین‌خان مشیر‌الدوله است<sup>۴</sup> و این که تحریر رساله مدنیه همزمان با آن یعنی دو سال بعد از سقوط مشیر‌الدوله از سمت صدارت و ادامه خدمات او در کسوت وزیر امور خارجه وقوع یافته است عصری که به یک اعتبار دنباله‌گیر دوره زمامداری میرزا تقی‌خان امیر کبیر بود و باز سال‌ها بعد در زمان مظفر الدین شاه به هنگام صدارت میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان همان اصلاحات سرمشق و الهام‌بخش اقدامات دولت شد. سال ۱۲۹۲ ه.ق تنها دو سال بعد از سفر نخستین ناصرالدین شاه و آشنازی سطحی او با تمدن و ترقی و حکومت قانون در مغرب زمین بود و چهار سال بعد از وقوع قحط و غلای شدید همراه با مرض وبا که هزارها هزار مردم درمانده ایران را به کشتن داد.

دوره اصلاحات مشیر‌الدوله چند مفهوم نوین سیاسی را در سطوح رهبری ایران مطرح کرده است که مورد بحث دقیق حضرت عبدالبهاء در رساله مدنیه است و این رساله حتی از تأسیسات جدیدی که در عصر مورد اشاره بر پا شده یاد می‌کند و موضع حضرتش

را به عنوان ناصح مشفق در قبال آن‌ها به بیان می‌آورد، رساله‌ای که بی‌گمان قبل از انتشار بصورت چاپ سنگی در بمبنی (۱۲۹۹ دق.) به صورت دست نوشته، در محافل بالای دولتی و روشنفکری شناخته بوده و اوراقش دست به دست می‌گشته است خصوصاً که فاقد امضای نویسنده بوده و در نتیجه راهی بر بروز و فوران تعصبات شخصی و مذهبی خوانندگان باز نمی‌کرده است.

### محتوی رساله

رساله مدنیه فاقد فصل‌بندی و بخش‌بندی است ولی دکتر سعیدی در تحقیق خود پنج قسمت را در آن باز یافته، اما تقسیم‌بندی حیران از مطالب کتاب متفاوت است و ذیلاً خلاصه آن معرض می‌شود<sup>۵</sup>: می‌توان گفت که چهل صفحه نخستین رساله مدنیه همه دفاع از نهضت اصلاح طلبی در ایران است و پاسخ‌گوئی به اعتراضات مخالفان اصلاح و تجدد با کاربرد دلائلی عقلی و نقلی که هم روشنفکران عُرف‌گرای را اقناع کند و هم ملایان سنت پرست را. لحن سخن همان سبک متدالوی زمانست در بحث‌های اجتماعی و سیاسی که تازه در جرائد محدود و نادر فارسی ایران و خارج ایران بکار رفته است. اما چون بسیاری از اعتراضات بر اصلاحات میرزا حسین خان از جانب علماء و روحاًنیون عنوان شده بود مانند غیر مجاز بودن اقتباس علم و صنعت و شیوه سازمان دهی کشور از ممالک "اجنبی"، لذا از صفحه چهل به بعد حضرت عبدالبهاء کوشش می‌کنند معنی علم و عالمیت و شرایط عالم بودن حقیقی را به اثکاء احادیث اسلامی روشن کنند تا برای خواننده معلوم شود که علمای مخالف اصلاح و ترقی و تمدن، دانشمندان راستین نیستند و مداخله آنان در سیاست توجیه ندارد (همان مطلبی که ایشان سال‌ها بعد یعنی در ۱۸۹۳م در رساله سیاسیه بیان فرموده‌اند) و ادیان بطور کلی و اسلام بطور خاص مخالف تحول و ترقی و اصلاح امور جامعه نبوده و نیستند.

در بخش بعدی است که حضرت عبدالبهاء معنی تمدن حقیقی را بیان می‌کنند و به طور ضمنی تمدن غرب را که دست از دامن اخلاق و معنویت برداشته و به مسابقه تسلیحات و جنگ و قتل همنوع و سعی در تسلط بر عالم روی آورده انتقاد می‌کنند و یادآور می‌شوند که ترقیات تمدن غرب بسیار مدیون اقتباسات از دیانت اسلام است و هم چنین متذکر می‌شوند که صلح عمومی و اتحاد میان افراد بشری و کاربرد عقل و عدل در عین توجه به دین از ضروریات تمدن حقیقی هستند (صفحات ۷۱-۸۵) از حدود صفحات

۸۵-۸۴ مخاطب حضرت عبدالبهاء گوئی مردم روشنفکر شرق و غرب هر دو هستند زیرا با ذکر تاریخ ادیان مختلفه نشان می‌دهند که این ادیان علی رغم آنچه امثال ولتر گفته‌اند تاثیراتی عظیم در ترقی صوری و معنوی بشر داشته‌اند ولی در عین حال تصدق می‌فرمایند که هر گاه زمام امور بدست علمای غیر کامل افتاد نورانیت دیانت پوشیده و محجوب می‌شود. می‌توان گفت که از صفحه ۱۱۷ تا آخر کتاب، مخاطب حضرت عبدالبهاء، مردم ایران و خصوصاً طبقه روحانیون هستند و در این جاست که حضرت عبدالبهاء نصایح و وصایای عمدۀ خود را به ملت ایران تشریع می‌فرمایند: ضرورت برقراری حکومت قانون، تأسیس مجالس شور، توسعه اقتصاد و صناعت، اقتباس مدنیت از ممالک راقیه، تحصیل معارف و کسب علوم و فنون مفیده، تعمیم دانش میان توده مردم و در این ضمن، ژاپون عصر می‌بینی را به عنوان نمونه‌ای درخور ستایش ذکر می‌کنند که به وسائل ترقی و تمدن عصر متشبّث شد و همین حصول معارف موجب تفوق نظامی و سیاسی او بر چین گردید.<sup>۶</sup>

### مجملی در سوابق سیاسی میرزا حسین خان

هر گاه جدول تتابع رؤسای دولت و صدراعظم‌های عصر ناصری را ملاحظه کنیم که با میرزا تقی خان امیرکبیر اتابک اعظم آغاز شد (۱۲۶۴-۱۲۶۸ه.ق) و با میرزا آفاخان نوری ادامه یافت (۱۲۶۸-۱۲۷۵) و پس از یک دوره انتصاب کابینه‌ای کوچک ۶ نفری توسط شاه (۱۲۸۱-۱۲۷۵) به صدر اعظمی محمدخان سپهسالار انجامید (۱۲۸۴-۱۲۸۱) و مجدداً به شکل تعیین چند وزیر و تقسیم کار بین آنها در آمد (۱۲۸۸-۱۲۸۴)، به این نتیجه می‌رسیم که میرزا حسین خان ملقب به مشیرالدوله چهارمین صدر اعظم عصر مورد بحث است (۱۲۹۰-۱۲۸۸ه.ق).

میرزا حسین خان سالهای اولیه کار خود در وزارت امور خارجه را در مشاغل و ماموریت‌های مختلفی طی کرد ۷ تا در فاصله سالهای ۱۲۷۵ و ۱۲۸۷ه.ق نخست به سمت قنسولی و بعد مقام سفير کبیری در دریار عثمانی گذرانید و خدماتش مورد توجه مقامات ایرانی و عثمانی هر دو قرار گرفت و البته خوانندگان این مقاله می‌دانند که او در انتقال حضرت بها، الله و همراهان از بغداد به استانبول و از استانبول به تبعیدگاه‌های جدید یعنی ادرنه و عکا نقشی بس موثر داشت. هم او بود که تصمیم شاه ایران بزیارت عتبات عالیات در عراق را علی رغم مخالفت نخستین مقامات ترک بالاخره به کرسی قبول

حکومت عثمانی نشاند و شاه نیز از این سفر (۱۲۸۷) بسیار محظوظ شد بدرجه‌ای که میرزا حسین خان را با خود به ایران برد و ابتدا در سالهای ۱۲۸۷ و ۱۲۸۸ به سمت‌های وزارت عدله و اوقاف و وظائف و بعد وزارت جنگ گماشت و سرانجام باحراز مقام صدارت دعوت کرد و این منزلت عظمی را در تاریخ ۲۹ شعبان ۱۲۸۸ بتوی اعطای نمود. در طی دو سال صدارت او چند واقعه مهم روی داد که درخور یادآوری است: یکی قحطی سهمناک سال ۱۲۸۸ ه.ق و به دنبال آن ورود مجدد بیماری ویا که با جلوس میرزا حسین خان بر کرسی صدارت مقارن شد و صدر اعظم جدید در مقابلة با آنها اهتمام بسیار کرد. دوم تلاش صدر اعظم به دنباله گیری اصلاحات میرزا تقی خان ۸ از جمله نظم و نسق بخشیدن به نظام ادرای و تنظیم بودجه و دخل و خرج کشور و سازماندادن بکار سپاهیان و مستقر کردن قانون و حمایت از حقوق مردم. سوم اقدام میرزا حسین خان به ترتیب دادن سفر شاه به اروپا به منظور آشنا کردن او با پیشرفت‌های ممالک راقیه. چهارم عقد قرارداد با بارون ژولیوس رویتر تبعه انگلستان به امید آن که سرمایه خارجی در جهت تحول اقتصادی ایران بکار افتد. دو اقدام اخیر منجر به برانگیختن طوفان مخالفت علماء و ناگزیر کردن شاه به عزل صدر اعظم جدید قبل از بازگشت از اروپا به پایتخت شد ۲۰ رجب ۱۲۹۰ ه.ق).

در "تاریخ مشروطه ایران" اثر احمد کسری چنین آمده که (ص ۱۰۰-۹) "این سفر ۶ یعنی سفر شاه با سپهسالار به اروپا" زیانی در پی داشت و آن اینکه در نبودن سپهسالار کسانی که از کارهای او ناخشنود بودند فرصت یافته و به ملیان چنین گفتند: سپهسالار می‌خواهد ایران را به حال فرنگستان اندازد و امتیاز راه آهن را به انگلیسیان داده. ملیان که سید صالح عرب و حاجی ملا علی ۶ کنی و دیگران بودند از این سخن به تکان آمدند و به دشمنی سپهسالار ۶ برخاسته او را بی‌دین خواندند و نامه‌ای به ناصرالدین شاه نوشتند که سپهسالار را با خود به طهران نیاورد. این نامه به شاه در رشت رسید و چون ملیان در آن زمان بسیار نیرومند بودند شاه ناگزیر شد حکمرانی گیلان را به سپهسالار داده او را در آن جا گذاشت و خود بی او به طهران آمد. لیکن سال دیگر دو باره او را به طهران خواست و وزیر خارجه و سپهسالار گردانید و حاجی میرزا حسین خان از برخی ملیان دلجوئی کرد و باز در کارهای بزرگی بود و در سال ۱۲۷۵ ش/۱۲۹۵ ه.ق دو باره شاه را به رفت اروپا برانگیخت اما به علت دشمنی ملیان و یکی از همسایگان، اندیشه‌های سپهسالار به تیجه نرسید و شاه او را از کار برکنار کرد و به حکمرانی خراسان

فرستاد و در سال ۱۲۶۰ش/۱۲۹۸ه.ق در آن جا در گذشت.

چنانکه از قول احمد کسروی گفته شد شاه پس از مدت کوتاهی از کرده پشمیمان شد و میرزا حسین خان را به وزارت امور خارجه نصب کرد (۲۰ شوال ۱۲۹۰ ه.ق) و بعد هم وزارت جنگ بر عهده او نهاده شد (شوال ۱۲۹۱ ه.ق) و لقب سپهسالار اعظم گرفت در حالی که به موازات آن امور داخلی و مالی را شاه به میرزا یوسف خان مستوفی المالک سپرد. از شوال ۱۲۹۷ میرزا حسین خان از هر دو سمت مذکور معزول می‌شد و هر چند نخست به حکومت قزوین و بعد به فرمانروائی خراسان و سیستان منصوب می‌گردد اما پیداست که حمایت و محبت دیرینه شاه را، شاید به علت شکایت دشمنان<sup>۱۰</sup> از دست داده است این است که مرگ او در ۲۱ ذی حجه ۱۲۹۸ ه.ق در مشهد به قول یکی از محققان، نا بهنگام و مرموز به نظر می‌رسد. ناگفته نباید نهاد که دشمنان میرزا حسین خان ثروت چشمگیر او را به نادرستی و رشوه گیری و اخاذی منسوب می‌کنند<sup>۱۱</sup> که البته طرفداران او این اتهام را بکلی غیر وارد می‌دانند و بیان جمال مبارک نیز مصدق و مؤید نظر اخیر است آن جا که فرموده‌اند: "شهادت میدهم که در خدمت دولت امین بود به شائی که خیانت را در عرصه اش راهی و مقامی نبود و سبب ورود این مظلومان در سجن اعظم هم او بود و لکن چون در عمل خود صادق بود لائق ذکر خیر است".

در ثروتمندی میرزا حسین خان شکی نیست کما آنکه مدرسه و مسجد سپهسالار و ساختمان مجلس شورای ملی از اینیه‌ای است که به خرج او ساخته و به دولت و مردم اهداء شده است اما در مورد منشاء آن ثروت روایت دیگری هم هست<sup>۱۲</sup> که مربوط به دوره اقامت پیشین او در هندوستان می‌شود.

#### دفاع از اصلاحات در رساله مدنیه

قبلًا به اجمال گفته‌یم که صفحات اولیه یعنی نزدیک به یک ثلث رساله مدنیه در دفاع از اصلاحات مصلحانی چون میرزا حسین خان مشیرالدوله است من جمله طرفداری از حکومت قانون و عدالت و جانبداری از لزوم حفظ و رعایت حقوق مردم و موافقت با ضرورت توسعه دانره مبادلات تجاری و علمی و فنی با شرق و غرب و بیان لزوم محدود کردن قدرت مطلقه حکام محلی و اهمیت مشورت که به طور ضمنی روزنه‌ای به اندیشه مجلس شوری و مشروطیت باز می‌کند و یادآوری فوائد اقتباس علم و صنعت از

مالک پیشرفت، ضمناً در همین قسمت حضرت عبدالبهاء به نقد اولیای امور که فقط در اندیشه ثروت‌اندوزی هستند و بیان آن که ثروت و غنا باید در دسترس همه مردم باشد و به طور ضمنی مخالفت با فساد و ارتشاء دولتی می‌پردازند.

می‌دانیم که از جمله مؤسسات جدید که در حدود ۱۲۷۵ ه.ق بوجود آمد شورای دولتی بود برای نفی تمرکز قدرت حکومت در دست صدر اعظم تنها ۱۳. میرزا حسین خان هم در زمان خود از دارالشوری دفاع کرد و در اینجا مراد ظاهراً وجود هیأت وزراء بدون صدر اعظم نیست بلکه همان است که لمبتوون در اثر خود "ایران عصر قاجار" آورده است<sup>۱۴</sup>. و خلاصه‌اش این است که علماء در دوره قاجار با هر چه از قدرت و نفوذ آنان می‌کاست و با هر چه رنگ نوآوری داشت مخالفت می‌ورزیدند از جمله با کوشش میرزا تقی خان امیرکبیر به الغاء حق بستنشینی و برنامه اصلاحات مالی او که منتهی به کم کردن مواجع و مقررات می‌شد و نیز با افتتاح مدرسه دارالفنون که به تدریس علوم جدید می‌پرداخت و این جمله را تهدیدی نسبت به موقعیت دیرین خود محسوب می‌داشتند. طرحهای اصلاحات اداری و گسترش حوزه قضائی غیر مذهبی و به طور کلی اصلاحات قانونی که میرزا حسین خان به دنبال آنها نیز بود با مقاومت علماء مواجه شد حتی وقتی ناصرالدین شاه بعد از سفر اول خود به اروپا (۱۸۷۲) سعی کرد "شوراهای حکومتی نو" بوجود آورد تا این شوری‌ها به مراجع محلی در کار حکومت یاری کنند و از بی‌عدالتی و فساد جلوگیری نمایند و عند الاقتضاء نفوذ علماء را در اموری که به ایشان ارتباط ندارد خنثی سازند علماء موفق شدند که مردم را تحریک کنند که این گونه بدعت‌های اروپائی ایشان را از حمایت علماء در برابر اعمال استبداد حکومت محروم خواهد ساخت و این مخالفت موجب شد که طرح مذکور کنار گذاشته شود.<sup>۱۵</sup>

در اینجا نقل عبارتی از جلد چهارم مکاتیب حضرت عبدالبهاء (ص ۶۹) که محتملأ در ارتباط با شوراهای حکومتی یا دولتی یا تلفیق محاکم شرعی و دولتی است مناسب به نظر می‌رسد: "از قرار مسموع، رأى جهان آرای پادشاهی و حسن تدبیر جناب صدارت عظمی تعلق بر آن گرفته که در هر شهری به جهت فصل دعوی و قطع مرافعه و احراق حقوق عباد مرکزی مخصوص تعیین شود و مرافعه حصر در آن مرکز شود. این قضیه بسیار مفید است و سبب آسایش و راحت قریب و بعيد. اگر چنین گردد اس اساس مدنیت کبری که در سایر اقالیم برپاست خیمه و خرگاه در ایران زند. این اول اصلاح مملکت است. انشاء الله موفق بر اجرا گردند و نادانان دست از بی‌حیائی بردارند".<sup>۱۶</sup>

ظاهراً هیکل مبارک در رساله مدنیه به همین شوراهای حکومتی نظر دارند و نه به هیأت دولت عاری از منصب صدارت، و به همین جهت است که می‌فرمایند مقصد از تأسیس این مجالس شور (دارالشوری) عدل و حقانیت است.<sup>۱۷</sup>

دکتر مشکور در کتاب "تاریخ ایران" می‌نویسد: میرزا حسین خان ابتدا در صدد اجرای یک سلسه اصلاحات لازم برآمد و تشکیل دارالشوری دولتی را داد و دست حکام و عمال دولت را از ستم و بیداد به رعیت و رشوه خواری تا حدی کوتاه کرد.

بخشی از رساله مدنیه هم فکری و هم زیانی با میرزا حسین خان مشیرالدوله و اصلاح طلبان نظیر اوست که اقتباس علم و فن و معارف غرب را برای تطور و تقدم ایران ضروری دانستند. از کارهای خوبی که فریدون آدمیت در تحقیق خود در عصر سپهسالار کرده بررسی نامه‌های میرزا حسین خان در مقام سفارت ایران در دریار عثمانی است که برای کمک به شناسائی بهتر افکار اوست. در گزارش‌های مشیرالدوله به دولت از ناسیونالیسم، مشروطیت، حکومت قانون، ترقی مادی و فکری غرب، لزوم اخذ تمدن اروپائی و حقوق اجتماعی فرد سخن رفته است. میرزا حسین خان توجه داشت که باید من بعد مفهوم رعیت را به ملت تغییر دهد<sup>۱۸</sup> و باز چنان که مؤلف نامبرده متذکر شده "مدار نوشته‌های میرزا حسین خان بر ترقی و تربیت ملت، اصلاح طرز حکومت، توسعه صناعت و ترویج تجارت قرار دارد و هم چنین «داشتن قشون قادر قاهر منظم مسلح به اسلحه جدید که بتواند حقوق مملکت را در برابر هر پیشامدی حفظ نماید»" (عبارت اخیر از خود میرزا حسین خان است) نقل عباراتی چند از یک نامه میرزا حسین خان مناسب خواهد بود در این نامه که به شاه نوشته شده<sup>۱۹</sup> سفیر دولت از حمایت صنایع داخلی طرفداری می‌کند و ضمناً شیوه سخن او که سبک متداول نویسنده‌گان زمان را نشان می‌دهد شباهتی با رساله مدنیه دارد جز آن که حضرت عبدالبهاء چاشنی از قرآن و احادیث بر آن افزوده‌اند: "وقتی بود ایران بابت حرفت و صنعت، محسود سکنه جمیع دنیا بود. ارمغان و تحفه دنیا از امتعه و صنایع داخله ایران بود... و اهالی ایران از هم جنس‌های خود مقدمتر بودند. به تدریج اهالی فرنگستان میل در تحصیل و تکمیل صنایع نمودند (اما از) طرف ملت ایران در استقلال و از جانب دولت در ترویج و تشویق به قدری که باید سعی نشد، به نحوی که اگر چند سال دیگر بگزند به تدریج این نمونه هم که باقیت متروک شده و ابواب تجارت ایران با خارجه به کلی مسدود و در جمیع اسباب زندگی محتاج به امتعه خارجه خواهد گردید و حال آنکه به اندک توجه و مراقبت اهالی ایران می‌توان از امتعه خارجه

صرف نظر نمود".

### دفاع به معنی قبول بلاقید و شرط نیست

این که حضرت عبدالبهاء هنگام بیان علت تحریر رساله مدنیه می فرمایند: "حال چون مشهود ابصار اولیابصار گشته که ذات خسروانه به صراحة طبع اراده فرموده که تشکیل حکومت عادلانه و تأسیس بنیان ترقی عموم تبعه فرماید لهذا نیت صادقانه دلالت بر این اذکار (یعنی نگارش این رساله) نمود". تأیید این حقیقت تاریخی است که در آن زمان ناصرالدین شاه واقعاً علاقه مند بود که اصلاحی در کار مملکت حاصل شود. و حقاً در این زمینه تشویق او توجیه کافی داشت و حضرت عبدالبهاء به هیچ روی از تلون مزاج شاه بی خبر نبودند که در یک بخش از عمرش بكلی امید بهبود اوضاع کشور را از دست داده بود. ضمناً حضرت عبدالبهاء دقیقاً از نفوذ عظیم دو کشور روسیه و انگلستان که سالهای دراز بر حکومت، سیاست و اقتصاد ایران سایه ای شوم افکنده بودند مطلع بودند لذا در مکاتیبی که در زمان مظفرالدین شاه و محمدعلی شاه صادر فرمودند مکرراً ضرورت اتحاد ملت و دولت را تأکید کرده یادآور می شدند که اختلاف فی ما بین این دو سبب مداخله دول متجاوزه خواهد شد که البته دول متجاوزه روسیه، عثمانی و انگلستان را که بر هندوستان و بعد افغانستان و بلوچستان و حتی خلیج فارس مسلط بود در بر می گیرد.

حضرت عبدالبهاء گشایش ایران را به سوی مبادلات تجاری، اقتصادی، علمی و فرهنگی با ملل شرق و غرب توصیه می فرمایند "تشیث به وسائل اتحاد با امم مجاوره و عقد معاہدات قویه با دول عظیمه و محافظه علاقات ودادیه با دول متحابه و توسعی دائره تجارت با امم شرق و غرب..." (ص ۱۹). اما مسلمان نظرشان بر تابعیت و فرمان پذیری از دیگران و امتیاز دهی بی ملاحظه نیست و مثال از ژاپون آوردن به عنوان کشوری درخور تحسین گواه آن است که معتقدند ایران باید علوم و فنون و مظاهر تمدن غرب را بپذیرد اما اصالت فرهنگی-اخلاقی خود را نگاه بدارد وقتی از لزوم کتب و رسائل علمی سخن می گویند (صفحات ۱۲۰ - ۱۲۹) به طور ضمنی اهمیت یک انقلاب فکری درونی را در ایران مطرح می کنند. اقتباس مدنتیت از امم سایر نه به معنی اسارت و قبول تسلط سیاسی بیگانگان است و نه حالت دریوزگی دارد. حق ملل عقب مانده امروزی چون ایران است که با نقش عظیم که در گذشته ایام در ایجاد و توسعه تمدن بشری داشتند اکنون هم

سهم خود را در اعتلاء و ارتقاء تمدن به دست آرند و ایفا کنند و روح تاره معنویت را در پیکر تمدن خشک شده مدنیت مادی بدمند این است که حضرت عبدالبهاء مکرراً دلیل می‌آورند که معنویت شرق (از جمله دین اسلام) مخالف تمدن و ترقی نیست کما این که در گذشته هم این حقیقت به ثبوت رسیده است. ۲۰

مورخان برآورده که هم میرزا تقی خان امیرکبیر و هم میرزا حسین خان مشیرالدوله در صدد آن بودند که قدرت علمای یعنی روحانیون را در امور مملکتی محدود کنند.

فریدون آدمیت ضمن نقل نامه‌ای از میرزا حسین خان به مستشار الدوله که به تاریخ ۱۶ جمادی الاول ۱۲۸۲ یعنی در دوره قنسولی وی در دربار عثمانی تحریر شده این عبارات را آورده است (ص ۱۷۹): "اعتقاد من در بارة حضرات ملاها بر این است که ایشان را باید در کمال احترام و اکرام نگاه داشت، و جمیع اموراتی که تعلق به آنها دارد از قبیل نماز جماعت و موعظه، به قدری که ضرر به جهت دولت وارد نیاورد، و اجرای صیغه عقد و طلاق و حل مسائل شرعیه و مایتعلق بها را به ایشان واگذار نمود. و به قدر ذره‌ای در امورات حکومتی آنها را مداخله نداد، و مشارالیهم را ابداً واسطه فیما بین دولت و ملت مقرر نکرد. و الا وسیله بیانتظامی‌ها می‌شود، چنانچه شده است. در حکومت دو تکلیف است: یکی آنکه برو فلان کس را بیاور. این تکلیف در همه جای دنیا انحصار به مأمورین عرفی دارد. و یکی اجرای کلمه حکمت می‌باشد که با شرایط چند مفوض به احکام شرعیه است. پس از آنکه بنا بشود پسر جناب آقا پسر حاجی میرزا باقر مجتبه<sup>۴</sup> هم بفرستد حتیً شخص تاجری را از حجره بیرون بکشند، و هم اجرای لفظ حکمت را نمایند، از برای مأمورین عرفیه چیزی باقی نمی‌ماند. خلاصه آن شخص مدعی خیرخواه با بصیرت هر قدر در معاویت این قبیل کارها اصرار می‌کرد، حق داشته است".

البته حضرت عبدالبهاء نیز با تفکیک سیاست و روحانیت موافقند. اما این بدان معنی نیست که حکومت به کلی فارغ و غافل از دیانت یعنی مجموعه قواعد اخلاقی و روحانی که به وحی الهی به جامعه بشری داده شده باشد کما آن که در رسالت سیاسیه با قوت و تأکید تام می‌فرمایند که "انجمن انسانی را تربیت و عنایت مریبی حقیقی لازم و نفوس بشری را ضابط و رابط و مانع و رادع و مشوق و سائق و جاذب واجب" و تصریح می‌کنند که این رادع و مانع و سائق و جاذب به دو گونه است اول قوه سیاسی است و دوم قوه قدسی روحانی (ص ۶-۷) هر چند که بیان مبارک در مورد نحوه همکاری میان

این دو قوه وضوح و صراحت تام ندارد.

نکته ظریف دیگر آن که بسیاری از اصلاح طلبان در برابر دین که در زمان آنان سد ترقی شده بود به احیاء وطن پرستی ایرانیان پرداختند و متذکر شدیم که کلمه ملت و ناسیونالیسم در نوشته و اندیشه میرزا حسین خان حاضر بوده است.

از خطاب های پرهیجانی که حضرت عبدالبهاء به ملت ایران می کنند و گذشته درخشن آن کشور را بیادشان می آورند و وصف پرمهری که از انوشهروان عادل می کنند و این بیان مبارک به ایرانیان که "شما منشاً معارف و مبدأ تمدن جهانیان بودید" (ص ۱۰۹) محبت بی پایان آن حضرت به ایران و ایرانی روشن می شود، اما بدیهی است که نظرگاه حضرت عبدالبهاء ناسیونالیسم یا ملیت گرانی محدود نیست، بلکه توجه به مجموع عالم انسانیت نیز دارند و در مقابل اندیشه جهان گشائی یا امپریالیسم که خود از ملیت پرستی بر می خیزد صلح عمومی و اتحاد جهانی را توصیه می فرمایند: "شرف و بزرگواری انسان به خون خوارگی و تیز چنگی و تدمیر مداین و ممالک اجنبي و تتبیر و اهلاک جیوش و اهالی نبوده بلکه سبب بلند اختری و جوان بختی صیت عدالت پروری و دلجوشی عموم رعایا از اعالی و ادانی و تعییر ممالک و مدن و قری و حوالی و نواحی و ترفیه و ترویج بندگان الهی ... است" (ص ۷۹) و برای این که روشن شود که آن چه مذکور شد محصور در شهر وندان کشوری نیست باید به صفحه پیشین آن رساله نگریست که در آن می فرمایند محدود کردن تسلیحات موجب می شود که منابع صرف "آسایش و حیات و زندگی جهانیان" و "فلاح و نجاح نوع بشر" گردد و "عموم دول عالم به کمال عزت بر سریر تاجداری مستقر و کافه قبائل و امم در مهد آسایش و راحت آرمیده و مستریح شوند" (ص ۷۷-۷۸).

### نظر جدیدی در باره اعتقادات اسلامی

رساله مدنیه حاوی اشارات متعددی است که نشان می دهد حضرت مولی الوری نظرگاه جدید یا به اصطلاح امروزیان قرائت جدیدی از اسلام دارند یا حداقل با آراء اکثر شیعیان در پاره ای از مسائل عمدہ هم فکر نیستند. مهمتر از همه عدم موافقت آن حضرت با تعبیر سیاسی اسلام است زیرا در این رساله و رساله سیاسیه عرصه دین را محدود به امور وجودانی و اخلاقی می دانند. ۲۱

ثانیاً یکی از مبانی شیعه اثنی عشری را که مسئله اجتهاد باشد مورد تردید قرار می دهند و مشکلات ناشی از اجتهادات مختلف و گاه متناقض مجتهدان را بیان می کنند.

(ص ٤٥)

ثالثاً قشریت بعضی نفوس و تعصّب و حمیت جاهلی برخی از مسلمانان مورد انتقاد آن حضرت است و در حالی که حضرت رسول فرموده‌اند: جادلهم بالّتی هی احسن، و امر به مدارا و ملایمت کرده‌اند، خشونت مسلمانان و توسل علماء به سلاح تکفیر مخالفان را نقد و قدح می‌کنند (ص ٦٢ و ٦٥) و پیداست که حضرتش موافقتی با حکم جهاد ندارند و برآئند که ترویج دین الهی به فضائل اخلاقی است و نه به شمشیر و نیروی صوری.

رابعاً از انتقادات شدید حضرت عبدالبهاء بر مدعیان علم و روحانیت همان است که اینان سد راه ترقی مردم و بیداری و تحرك فکری خلق هستند "دیانت حقیقیه...سبب تمدن و عزّت و سعادت و علوّ منزلت و معارف و ترقی طوائف ذلیله اسیره حقیره جاهله می‌شود و چون به دست علماء جاهل متّعصب افتاد از سوء استعمال چنین نورانیت عظمی بظلمت دھماء تبدیل می‌شود". (ص ٩٤-٩٥)

هر چند موزخان مشروطیت نام چند عالم بزرگ شیعه را به عنوان سرکردگان انقلاب ذکر می‌کنند، با آن که در صداقت بعضی در مشروطه خواهی جای حرف هست، اما باید اذعان کرد که به شهادت موزخان اکثریت عظیم روحانیان با حکومت قانون موافق نبودند و می‌خواستند به عنوان نمایندگان و نواب اربعه در غیبت امام زمان با استفاده از حق اجتهاد اراده خود را در امور مدنی و حتی جزائی جاری و مجری دارند. تأکید حضرت عبدالبهاء در مورد ضرورت قطعی حکومت قانون از همین جاست (ص ١١٩) و چنان که محققان مانند عباس اقبال نوشته‌اند میرزا حسین خان مشیر الدوله همی سعی داشت علاوه بر اصلاح وضع دربار و هیأت وزراء و نظام اداری مملکت و تحت نظم و ترتیب آوردن سپاه کاری کند که "ایران مملکتی قانونی شود". ٢٢

در سالهای اخیر دو کتاب درخور توجه راجع به موضع روحانیان در برابر حکومت ایران انتشار یافته است. آن که قدیمتر است از حامد الگار Algar است زیر عنوان "دین و دولت در سالهای ١٨٧٥-١٩٠٦، نقش علماء در عصر قاجار" به انگلیسی که نشر اول آن به سال ١٩٦٩ بر می‌گردد و دوم که تازه‌تر است از نیکی کدی N. Keddie و همکاران او است تحت عنوان "مذهب و سیاست در ایران، مذهب شیعه از حالت زهد و درویشی اعتزال تا حالت انقلابی" آن هم به انگلیسی که در ١٩٨٣ نشر شده است. الگار چون خود مسلمان شده و آشکارا از مسلمانان دفاع می‌کند در حد ممکن از این احتراز دارد که نقش منفی علماء را در پیشرفت جامعه و امور مملکت بازگو کند.

در مقاله آذر طبری در کتاب مذهب و سیاست در ایران آمده که در دوره قاجاریه روحانیون نقش و نفوذ خود را توسعه بسیار دادند و اعمال نظارت خود را بر اراضی موقوفه و تعداد زیادی از فونکسیون‌های اجتماعی و سیاسی برقرار کردند و با دریافت خمس و زکات به مکنت دست یافتند و حتی علاوه بر صدور احکام توانستند به اجرای مجازات‌های مذهبی دست یابند که به حمایت از مردم شاکی در برابر دولت موضع گیرند لذا مکرراً در طی قرن نوزدهم توده مردم را بر ضد حکومت تجهیز کردند. بعد از نیمة قرن نوزدهم، زمینه‌های منازعه میان روحانیون و دولت بسط پیدا کرد زیرا مقامات روحانی مخالف اقدامات و ابتکارات دولت در جهت مدرن‌سازی و تقویت حکومت قاجار بودند. مقاومت ملیان در برابر اصلاحات از یک طرف ناشی از ترس از دست دادن مقداری از امتیازات بود و از طرف دیگر به مخالفت با اعطای امتیاز به ملل خارجی غیر مسلمان مربوط می‌شد (ص ۴۹). همبستگی دیرین آخوندها با جمعیت کسبه و بازرگانان جلوه عینی تازه‌ای در آن دوره پیدا کرد و آن به راه انداختن جنبش‌های از جانب علماء به ضدیت با نفوذ اقتصادی و فکری مغرب زمین بود. در این روزگار، روحانیون انحصار بیان نارضائی مردم را نداشتند طبقه جدیدی از افراد روشنفکر در ایران پیدا شده بود که طالب اصلاح و تجدد بودند و ضمن مخالفت با دادن امتیازات به خارجیان، عقیده داشتند که حاکمیت ملی تنها در صورتی حفظ می‌شود که تکنولوژی غرب و نوآور مدیریت و حکومت غربیان در ایران پذیرفته گردد مخالفت آنان با رژیم کهن، درست در جهت مقابل مخالفت کلی قرار داشت زیرا آنان طالب اصلاحات در همه سطوح برای مدن ساختن دولت و برقراری حکومت مشروطه بودند اما پس از شکست یک سلسله "رفم"‌های نیم‌بند دولتی، بخش تجدد طلب مخالفان حکومت قاجار امید خود را به اصلاح ارگان‌های موجود قدرت از دست داد و در نتیجه میدان را به تاخت و تاز روحانیون آزاد گذاشت.

ترجمه تفصیلی قسمتی از یک مقاله کتاب نیکی کدی بدین منظور بود که علل مخالفت طبقه روحانی با اصلاحاتی چون استقرار حکومت قانون روشنتر به دست آید. هم چنین باید متذکر بود که در حالی که اصولیون طرفدار اعطای قدرت اجتهداد به آخوندها و پیروی و تقليد عامة مردم بودند مکتب اخباری که در قرن هفده تأسیس شده و مدتی هم بعد از سقوط صفویه (۱۷۲۲) بر افکار غلبه داشت از منابع چهارگانه حکم و قضاؤت که قرآن، سنت، اجماع و عقل باشد تنها قرآن و احادیث پیغمبر را قبول داشتند و با رای و قیاس و اجتهداد علماء مخالف بودند<sup>۲۳</sup> و قدرت اجتهداد که بعد از استدلالات و حتی

اقدامات خشونت‌آمیز آقا محمد باقر بهبهانی (قرن هیجدهم) به کرسی نشست و با مرجعیت تقلید کسانی چون محمد حسن نجفی و شیخ مرتضی انصاری مورد قبول همه شیعیان قرار گرفت زمینه را نه فقط به قاضی گری روحانیون هموار کرد بلکه به آنان نقش رهبری عامه حتی در زمینه فعالیت‌های سیاسی بخشید.

شگفت است که حضرت عبدالبهاء نه فقط عدم توافق خود را با اصل اجتهاد و در نتیجه تزلزل حکومت قانون واحد مملکتی ابراز می‌کند بلکه بطور ضمنی، سودمندی اصلاح درونی مذهب را چنان که در عالم مسیحیت توسط نهضت پرستانی صورت گرفت تأیید و تصدیق می‌فرمایند (ص: ۵-۴۹). و این تأیید و تصدیق بسیار متفاوت است از نظر قاطبه بهائیانی که گمان دارند حقانیت دینی از آن کلسیای کاتولیک است. ۲۴

## از رسالت مدنیه تا رسالت سیاسیه

### ۲. رسالت سیاسیه، تمهای بررسالت مدنیه؟

شاپور راسخ

#### مقدمه

رسالت سیاسیه که به هنگام زعامت حضرت عبدالبهاء نگاشته شده فی الحقیقه نوعی تکمله بر رسالت مدنیه است زیرا بعضی از مباحث نظری اصولی چون فلسفه وجود حکومت یا قوه سیاسی و حقوق دولت و ملت و روابط فی مابین و ارتباط میان دین و سیاست در آن رسالت تشريح و توضیح شده است.

در مکاتیب جلد پنجم (صفحات ۱۷۴-۱۷۳) در لوحی از حضرت عبدالبهاء، که مخاطب آن طهران- آقا سید ناصرالله باقراف است چنین آمده‌است: "رسالت سیاسی که در سنۀ هزار و سیصد و ده در بدایت انقلاب مرقوم گردید و یکسال بعد یعنی در سنۀ یازده به خط جناب مشکین قلم و تاریخ آن سال در بمعنی طبع و تمثیل شد و منتشر در آفاق گشت و البته نسخ متعدده از آن در طهران موجود، به آن رسالت مراجعت نمائید و به دیگران بنمائید که به صریح عبارت تفاصیل واقعه الیوم مندمج و مندرج است و به وضوح مرقوم گردیده که اگر آخوندها و فقهای زمان مداخله در امور نمایند بعینه مثل زمان شاه سلطان حسین و فتحعلی شاه و خلع سلطان عبد العزیز گردید. در زمان شاه سلطان حسین از مداخلة آقایان پیشوا، ایران به دست عثمانی و روس و افغان افتاد و در زمان فتحعلی شاه به مداخلة آن گروه بی انتباه نصف آذربایجان به باد رفت و غرامت عظیمه کشیده شد و دریای مازندران از دست رفت و در واقعه عبد العزیز به مداخلة علما و فقهاء و طلاب اسلامبول و فریاد آخوندها در کوچه و بازار که حرب استرز حرب استرز نصف رمیلی به باد رفت، قطعات عظیمه از آناتول اخراج شد و در مصر غبار فساد برخاست تامنتهی باحتلال لشکری گشت، قبرس منفصل شد، بلغار مستقل گشت، هرسک و بوسنہ بدست

نمسه افتاد، تونس سهم فرانسه گردید. باری در آن رساله مفصل بیان شده، مطالعه نمائید تا ملاحظه کنید که عبدالبهاء در نصیحت و دلالت قصور ننموده ولی گوش‌ها کر و چشم‌ها کور و بی‌فکران پیشوا و عوام اسیر ابلهان بودند...".

در لوح دیگری از حضرت عبدالبهاء که به تاریخ ۱۱ ج ۱۳۲۵ ه.ق تحریر شده می‌فرمایند "رساله سیاسیه که چهارده سال قبل تأثیف شد و به خط جناب مشکین قلم مرقوم گردید و در هندستان طبع شد و انتشار داده گشت، در آن رساله حقوق مقدسه دولت و حقوق مرعیه ملت و تعلقات بین راعی و رعیت و روابط بین سائنس و مسوس و لوازم ما بین رئیس و مرئوس مرقوم گردید". عبارت چهارده سال قبل که به تاریخ ۱۳۱۱ باز می‌گردد نفی تحریر رساله را در سنه ۱۳۱۰ ه.ق نمی‌کند و بیشتر ناظر به نسخه برداری آن توسط مشکین قلم است.

در متن الواح مذکور در مورد علت و شأن صدور رساله سیاسیه مطلبی نیامده اما خوشبختانه جناب میرزا بدیع بشروئی در یادداشت‌های خطی خود تحت عنوان "شادمانی ۱۹ ساله در ارض مقصود" ضمن یادداشت مورخ یک شنبه ۲۱ نوامبر ۱۹۱۵ مطابق ۱۳ محرم ۱۳۲۴ در حیفا تصویر می‌کنند که "شب را کتاب سیاسیه می‌خواندم و از جناب حاجی [ حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی] سؤال کردم که چگونه نازل شده فرمودند امین‌السلطان سؤال کرد که آیا علماء باید مداخله‌ای در سیاست بکنند؟ در جواب این سیاسیه نازل شد که مداخله علماء همیشه سبب خرابی بوده و این را به وضوح شرح فرموده‌اند". متأسفانه تا کنون مورخان بهائی سندی ارائه نکرده‌اند که به موجب آن معلوم شود که آیا سخن حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی مورد تأیید ایشان است یا نه و آیا این مشاوره و استفتاء به صورت کتبی و یا شفاهی بوده و از چه طریق و با چه واسطه و در چه زمانی صورت گرفته است؟ اما از قرینه‌ای که در کتاب تذكرة‌الوفا، صفحه ۲۰۹ به دست داده شده معلوم می‌گردد که حضرت عبدالبهاء برای حفظ و حمایت احبا و دفع مظالم از آنان، با سران کشور ایران از جمله امین‌السلطان صدر اعظم در ارتباط بوده‌اند به وجهی که بعداً توضیح آن خواهد آمد.

### امین‌السلطان که بود؟

امین‌السلطان ششمین صدر اعظم عصر ناصری است ۲۷ و تنها صدر اعظمی است که در دوره سه پادشاه (ناصر الدین شاه، مظفر الدین شاه و محمد علی شاه) به این سمت

مهم منصوب شده و عملًا از طولانی ترین دوران قدرتمندی برخور دار بوده است. چنان که دوستعلی خان معیرالممالک در یادداشت های خود می نویسد ۲۸۰ از اخلاف زال خان از سران طوائف گرجستان که در جنگ ایران و روس به پشتیبانی ایران برخاستند، و چون جنگ به نفع روس ها تمام شد به ایران پناه بردند، مردی بود به نام آقا ابراهیم که در طهران روزگار به سختی می گذرانید. "وی در آغاز سلطنت ناصرالدین شاه به سمت شاگرد آبدار داخل آبدارخانه شاهی شد. مردی بود جذی و خوش خدمت و پس از چندی آبدارخانه سفری شاه به او سپرده شد. بر اثر فعالیت و وظیفه شناسی طرف توجه قرار گرفت و بالاخره پس از فوت آبدارباشی، ریاست آبدارخانه باو محول گشت و چندان در اراضی خاطر شاه کوشید و از خود حسن خدمت بروز داد تا ملقب به امینالسلطان گردید... هر روز شغلی تازه به او محول می شد تا بعد خزانه شاهی به او مفوض شد. به زودی با هوش سرشار همه کاره شاه شد و در سفر اول او به فرنگ ۱۲۹۰ ه.ق افتخار التزام رکاب یافت. صحن جدید حضرت معصومه را او بنا نهاد و آرامگاه خانوادگی در جوار آن برای خود ساخت و دیهی چند در آن نواحی خریداری کرد. در سال ۱۳۰۰ ه.ق که ناصرالدین شاه برای بار دوم به زیارت حضرت ثامن الانس [حضرت رضا] مشرف می شد امینالسلطان در راه بیمار شد و در سه منزلی مشهد در گذشت و به دستور شاه در جوار شاه خراسان به خاک سپرده شد."

میرزا علی اصغر خان پسر دوم آقا ابراهیم امینالسلطان اول بود که در سال ۱۲۷۴ ه.ق در طهران متولد شده بود. چون میرزا ابراهیم فوت کرد ناصرالدین شاه تمام مشاغل پدر را از قبیل بیویتات سلطنتی، انبار غله مرکزی، ضراب خانه، وزارت گمرک و خزانه به انضمام وزارت دربار و لقب امینالسلطانی را به پسرش میرزا علی اصغر خان داد که به قول پرویز افشاری مؤلف "صدر اعظم های سلسله قاجاریه" در آن هنگام جوانی ۲۶ ساله بود. معیرالممالک سن میرزا علی اصغر خان را در آن موقع ۳۸ سال قلمداد کرده که ظاهراً درست نیست و می نویسد "چون از کارهایی که شاه به او محول می کرد خوب از عهده بر آمد تدریجاً کارش بالا گرفت و پس از دو سال وزیر اعظم خوانده شد".

کتاب "صدر اعظم های سلسله قاجار" در این مورد هم دقیق تر است و می نویسد "میرزا علی اصغر خان در کودکی و نوجوانی زیر دست پدر خود تحصیلات نه چندان عمیقی آموخت، اما با توجه به هوش و زیرکی و حافظه خاصی که داشت هر چه را می دید و می شنید فرا می گرفت لذا به خوبی رشد و ترقی کرد و در اواخر حیات میرزا

یوسف مستوفی‌المالک [صدر اعظم] محور قدرت و گرداننده چرخ مملکت بود. میرزا یوسف خان در سال ۱۳۰۳ ه.ق فوت کرد و پس از درگذشت او امین‌السلطان با همان مقام وزرات دربار نزدیک دو سال کلیه امور وزارت‌ها را نظارت می‌کرد تا در سال ۱۳۰۵ ه.ق شاه او را وزیر اعظم کرد و در سال ۱۳۱۰ ه.ق رسمآ عنوان صدر اعظمی گرفت.<sup>۲۹</sup>

دوران نخست وزیری و بعد صدارت عظمای امین‌السلطان تا آخر حیات ناصرالدین شاه یعنی ۱۳۱۳ ه.ق مطابق ۱۸۹۶ م ادامه یافت. صدارت او در زمان مظفرالدین شاه تمدید شد (یک بار در فاصله ۱۳۱۳ و ۱۳۱۴ و بعد در سال‌های ۱۳۱۶-۱۳۲۱ ه.ق). محمد علی شاه هم او را به همین سمت نصب کرد (۱۳۲۵ ه.ق) ولی حدود ۵ ماه بعد مورد سوء قصد قرار گرفت و به قتل رسید. امین‌السلطان هنگام خروج از مجلس بود که به دست شخصی به نام عباس آقا صراف آذربایجانی که خود را عضو انجمن شماره ۴۱ فدائیان معرفی می‌کرد مضروب شد و بعيد نیست که فقط برخی مشروطه خواهان در پشت این قتل نباشند بلکه انگشت روحانیون هم در کار باشد کما این که در "وقایع اتفاقیه" سورخ چهارشنبه ریبع‌الثانی ۱۳۲۱ ه.ق مطابق جولای ۱۹۰۳ تلگراف علمای کربلا و نجف به پادشاه در شکایت از تعرفه‌های گمرکی و سپرده شدن گمرکات به بلژیکی‌ها درج شده و در آخر آن آمده که: ما اتابک اعظم را نمی‌خواهیم.<sup>۳۰</sup>

زندگی سیاسی امین‌السلطان را در کتب تاریخ مانند "صدر اعظم‌های سلسله قاجاریه" و در دائرة المعارف ایرانیکا جلد دوم و خاطره‌نویسی‌هایی نظری خاطرات سیاسی امین‌الدوله و رجال عهد ناصری معیو‌المالک می‌توان به تفصیل مطالعه کرد نکته‌ای که در زندگی او جلب نظر هر پژوهنده‌ای را می‌کند امتیازات متعددی است که نخست به انگلیسی‌ها و بعد به روس‌ها می‌دهد و هر بار با مخالفت شدید مردم و علماء مواجه می‌شود نظری اعطای امتیاز بخت آزمائی به میرزا ملکم خان در سال ۱۳۰۶ ه.ق که او هم به دیگری فروخت، امتیاز انحصار دخانیات به شرکت انگلیسی تالبوت (رژی) در ۱۳۰۷ ه.ق (۱۸۹۰ م) که آن هم به فتوای میرزا شیرازی و علماء مذهبی هم فکر او ملغی شد و منجر به پرداخت غرامت سنگینی از جانب دولت ایران شد و نیاز توسل به استقراض از بانک انگلیسی شاهنشاهی را پیش آورد، واقعه‌ای مهم که بی‌گمان زمینه‌ساز انقلاب مشروطیت ایران بود، هم چنین امتیاز کشتی رانی در حوضه سفلای رود کارون به کمپانی برادران لینچ (۱۳۰۶ ه.ق) و امتیاز تأسیس همان بانک شاهنشاهی سابق‌الذکر و امتیاز استخراج معادن به بارون رویتر (۱۳۰۷ ه.ق) و بعد از آن هم امتیازات متعدد

گمرکی، بانکی و حتی امتیاز به روس‌ها در مورد حل اختلافات مرزی بین دو کشور (در اواخر دوران ناصرالدین شاه) ۳۱. مع کل ذلک ظاهراً امین‌السلطان هرگز دست از تلاش برای جلب حمایت و استعطاف علمای مذهبی برنداشته چنان که محقق معاصر دکتر ماشاء‌الله اجودانی در کتاب خود "مشروطه ایرانی و پیش زمینه‌های نظریه ولایت فقیه" (۱۹۹۷) نوشته است "یک ماه پس از استعفای امین‌الدوله [در زمان مظفر الدین شاه قاجار] میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان در ۱۶ صفر ۱۳۱۶ به صدارت رسید. او بر خلاف امین‌الدوله هم با روس‌ها روابط و مناسبات دوستانه داشت و هم با روحانیون و پیشوایان آن‌ها و در نتیجه روحانیون با صدر اعظم شدن او دست از مخالفت‌های پیشین خود برداشتند و امین‌السلطان در نخستین گامها موفق شد که [برای تأمین مخارج سفر شاه به اروپا] سیصد و پنجاه و دو هزار و هفتصد و پنجاه تومان و پنج ریال از شعبه بانک تجاري بین‌المللی مسکو با سود صدی ۱۲ وام بگیرد" (۱۳۱۷ ه.ق.).

در مقاله اتابک اعظم (لقبی که امین‌السلطان بعداً از شاه گرفت) نویسنده‌ای به نام کالمار می‌نویسد (ایرانیکا، جلد ۲، ص ۸۸۷): "هر چند اتابک اعظم به عیاشی و خوشگذاری متهم است ولی وظائف دینی خود را مورد مسامحه و اهمال قرار نمی‌داد و مراسم محرم و خصوصاً روضه خوانی در منزل او همراه با ولخرجی و اسراف بر پا می‌شد و افراد مختلف مذهبی و نیز سیدها و فقرا از حاتم بخشی او بهره‌مند می‌شدند." ۳۲ اتابک عامل ساختمان بسیاری از ابنيه مذهبی و عمومی بود. از جمله با پول خود در سال ۱۳۰۵ (۱۸۸۷-۸) صحن نو قم را بنا کرد، اطراف صحن نو مقابر بزرگان عصر قاجار از جمله قبر خود او قرار گرفته است. وی شاه عبدالعظیم را در شهر ری تعمیر کرد و مقداری از ابنيه و احداث میان راه طهران و قم و نیز طهران و رشت از اوست.

### ارتباط امر بهائی با امین‌السلطان

شک نیست که به علی که قبلًاً اشارت رفت حضرت عبدالبهاء به عنوان زعیم جامعه بهائی نمی‌توانستند از ارتباط با اولیای امور در دو کشور ایران و عثمانی صرف‌نظر فرمایند. از مطالبی که در شرح احوال سلیمان خان تنکابنی در تذكرة الوفا آمده می‌توان تا حدودی نحوه ارتباط حضرت عبدالبهاء با امین‌السلطان را استنباط کرد. در صفحه ۲۰۹ آن کتاب جلیل آمده که "جمال مبارک قبل از صعود فرمودند اگر نفسی به ایران رود و از عهده برآید به امین‌السلطان این پیام برساند که همتی در حق اسیران نسودی و

معاونت شایان و رایگان کردی. این خدمت فراموش نشود و یقین بدان سبب عزت و برکت در جمیع شئون گردد. ای امین‌السلطان هر بنیانی به پایان ویران گردد مگر بنیان الهی که روز به روز بر متأنث و محکمی بیفزاید. پس تا توانی خدمت به دیوان الهی نما تا به ایوان رحمانی راه یابی و بنیانی نهی که پایان ندارد. بعد از صعود، این پیام به امین‌السلطان رسید و در آذربایجان جناب آقا سید اسدالله را آخوندهای ترک در اردبیل ذلیل نمودند، جفا روا داشتند و به قتل بر وی قیام کردند حکومت به لطائف العیل وی را از ضرب و قتل نجات داد مغلولاً به تبریز فرستاد و از تبریز به طهران ارسال داشتند. امین‌السلطان رعایت نمود و جناب آقا سید اسدالله را در دیوان خانه خویش منزل و مأوى داد و چون مشارالیه بیمار گردید ناصرالدین شاه به عیادت آمد مشارالیه ۳۲ کیفیت را بیان نمود و مدح و ستایش کرد به نوعی که شاه حين خروج نهایت دلداری و مهربانی به آقا سید اسدالله مذکور نمود و حال آن که اگر سابق بود فوراً زینت دار می‌گشت و هدف تیر آتشبار می‌شد".

حضرت عبدالبهاء پس از ذکر این سوابق که به دوره ناصرالدین شاه مریبوط می‌شود وارد بحث در مورد دوره مظفرالدین شاه می‌شوند که طی آن در فاصله ۱۳۱۴-۱۳۱۳ هـ.ق امین‌السلطان به صدارت خود ادامه داد اما زود از نظر شاه افتاد.

"باری مشارالیه امین‌السلطان بعد از چندی مغضوب شهریار گردید مبغوض و منکوب و سرگون به مدنیة قم شد. این عبد سلیمان خان مذکور را روانه به ایران کرد و مناجات و مکتوبی مصحوب داشت که از قلم خویش بود. در مناجات طلب عون و عنایت الهی گردید و رجای صون و حمایت شد که مشارالیه [یعنی امین‌السلطان] از زاویه خمول به اوج قبول رسد و در نامه صراحتاً نگاشته گردید که حاضر الرجوع به طهران باش، عنقریب تأیید الهی رسد و پرتو عنایت بدرخشد و بر مسند صدارت در نهایت استقلال قرار خواهی یافت. این مكافات خدمت است و پاس همت که در حق مظلومی مجری داشتی. این نامه و این مناجات آن در خاندان امین‌السلطان موجود است. جناب سلیمان خان از طهران به قم رفت و به موجب دستور العمل، در دائرة معصومه در غرفه‌ای منزل کرد. متعلقان امین‌السلطان بدین آمدند، پرسش احوال نمود و اظهار اشتیاق ملاقات کرد. چون این خبر به مشارالیه رسید احضار فرمود. [جناب سلیمان خان] متوكلاً علی الله به خانه امین‌السلطان شتافت، در خلوت ملاقات نمود و نامه این عبد را تقدیم کرد. مشارالیه برخاست و نامه را در نهایت احترام تلقی نمود و به خان مشارالیه گفت که من نومید بودم

اگر چنین امیدی میسر گردد دامن خدمت بر کمر زنم و حمایت و صیانت یاران الهی نسایم. اظهار ممنویت کرد و بیان خشنودی نمود و گفت الحمد لله امیدوار گشتم. یقین است به عنون و عنایت الهی کامکار گردم. باری تعهد خدمت نمود و سلیمان خان وداع کرد. مشارالله بذل و بخششی به عنوان خرجی راه خواست به خان بدده خان مشارالیه ابا از قبول آن نمود. آن چه اصرار و ابرام کرد امتناع فرمود. هنوز خان مذکور در بین راه بود که مشارالیه از سرگونی رهانی یافت<sup>۳۴</sup> و رأساً برای مسند صدارت احضار گردید و در کمال استقلال به وزارت پرداخت و در بدایت فی الحقیقه حمایت می کرد ولی در اواخر در مساله شهدای یزد کوتاهی کرد<sup>۳۵</sup> ابدأ حمایت و صیانت ننمود و آنجه شکایت کردند اذن صاغیه [=شنا] نداشت عاقبت جمیع شهید شدند لهذا او نیز معزول و منکوب، علم افراخته منکوس شد و دل و جان امیدوار مأیوس گردید". (تذکر الوفا، ص ۲۱۲)

نام امین‌السلطان باز در تاریخ امر تکرار می شود از جمله در ارتباط با موضوع ملاقاتی که ست لوا گتسینگر در پاریس با مظفرالدین شاه داشت و این مقارن سفر دوم شاه مذکور به اروپا بود (۱۹۰۲م- مقارن ۱۳۱۹ه.ق) و صدر اعظم امین‌السلطان هم در ملازمت شاه حضور داشت و چنان که جناب محمد علی فیضی در کتاب "حیات حضرت عبدالبهاء" نوشته اند تأثیر این ملاقاتات و تقديم نامه ظاهراً در شخص مظفرالدین شاه و صدر اعظم بسیار عمیق بود. هر دو قول مساعد دادند [برای حمایت بهائیان مظلوم] ولی عملأً نتیجه‌ای بر آن مترب نگردید (ص ۱۲۳) و می‌دانیم که واقعه یزد که بدان قبلاً اشاره شد حدود ۲ سال بعد روی می‌دهد (ص ۱۳۲۱ه.ق)، در ایامی که شاهزاده جلال الدوله پسر ظل‌السلطان برای بار دوم به حکومت آن صفحات رسیده بود<sup>۳۶</sup>.

### سیاست دو پهلوی امین‌السلطان در برابر روحانیون

در صفحات پیشین بیان کردیم که امین‌السلطان در برابر روحانیون سیاستی دو پهلو دارد، همان طور که روش روحانیون هم در قبال او از دو پهلوی و ابهام عاری نیست. از سوئی اتابک اعظم ۳۷ با نشان دادن پای بندی خود به مراسم و ادب مذهبی چون روضه خوانی و حمایت مالی از مذهبیون و تعمیر و تکمیل ابنیه دینی در قم و حضرت عبدالعظیم از قشر روحانی دلجوئی می‌کند و از سوی دیگر با دادن امتیازات کلان به خارجیان، هم مردم و هم پشتیبانان مردم، یعنی روحانیون، را به مخالفت خویش بر می‌انگیزد. علما هم گاه فشار می‌آورند که به جای میرزا علی خان امین‌الدوله که دست

به اصلاحات برده بود (۱۳۱۴-۱۳۱۶ ه.ق) امین‌السلطان مجدداً به صدارت دوران مظفرالدین شاه برگزیده شود، و از سوی دیگر از کربلا و نجف در عهد همان شاه پیام می‌فرستند که ما اتابک اعظم را نمی‌خواهیم. (۱۳۲۱ هق/۱۹۰۳ م)

پاسخ این سوال که چرا باید این همه ابهام و دوپهلوی در ارتباط فیما بین صدر اعظم کشور و طبقه روحانی باشد می‌تواند شقوق مختلفی را در بر گیرد. یکی آن که خود روحانیون هم در خط مشی و روش خود نسبت به دولت یک ذکر و یک پارچه نبودند و شواهد این دو دستگی را خصوصاً در وقایع مشروطیت به آسانی می‌توان باز یافت. ثانیاً بسیاری از روحانیون به علت دین معنوی و مالی که به مردم، خصوصاً بازاریان و کسبه داشتند، جانب اینان را می‌گرفتند فارغ از آن که واقعاً به خواست مردم معتقد باشند یا نباشند. ثالثاً همان طور که از قول محققان معاصر مانند مؤلفان "دین و سیاست در ایران" چون نیکی کدی N. Keddie نقل کردیم رابطه میان دو طبقه دولتیان و روحانیان در عصر قاجار دستخوش تحول سریع بوده و دائماً روحانیون کوشان بودند که امتیازات و قدرت‌ها و اختیارات تازه‌ای بدست آورند و هر چه از این امتیازات می‌کاست من جمله طرحهای اصلاحی چند صدر اعظم ایران به مخالفت شدید آنان برخورد می‌کرد این است که نمی‌توان رابطه روشن و شفاف و ثابت و مستمری را بین آن دو طبقه جامعه ایران انتظار داشت. رابعاً نباید گمان برد که همه علمای شیعه چه در امور مذهبی و چه در مسائل اجتماعی و سیاسی همیشه با یکدیگر هم‌داستان بوده‌اند. در حالی که مكتب اخباری در قرون ۱۷-۱۸ بر افکار اصحاب مذهب غلبه داشت، در قرن ۱۸ دو چالش نسبت به مكتب مذکور که مخالف رأی و قیاس و اجتهاد بود ظاهر شد، یکی از جانب شیخیه و دیگری از جانب اصولیون طرفدار اجتهاد. مرجح سرشناس مكتب اصولی آقامحمد باقر بهبهانی بود (۱۷۰۵-۱۷۹۱) که عقیده داشت شیعه عامی باید مقلد مجتهد باشد و نه فقط مقلد آئمه چنان که اخباریان می‌گفتند، و از آن جا بود که اندیشه لزوم مرجع تقلید برای عامة شیعیان پیدا شد و با این که شیخ مرتضی انصاری دومین مرجع تقلید بعد از شیخ محمدحسن نجفی خود را وارد سیاست نکرد اما ایدئولوژی و نهادهای مكتب اصولی، چارچوبی برای علمای علاقمند به فعالیت در سیاست بوجود آورد و قضیه رهبری مؤمنین از جانب علماء را بروشی مطرح کرد.

و به جای خود گفتیم که در دوره قاجار به علت فقدان مشروعیت ملی-دینی سلطانی مذکور، روحانیون نفوذ و نقش خود را در ورای دریافت خمس و زکات و اعمال

کنترل بر روی املاک موقوفه، به عرصه های اجتماعی و سیاسی هم بسط دادند و توانستند به خلاف دوره صفویه که شاهان دعوی حکومت شرعی و مدنی هر دو را داشتند به حمایت از مردم شاکی در برابر دولت موضع گیرند و ضمناً به تحکیم قدرت خود و مخالفت با ملل خارجی غیر مسلمان و تمدن آنها اهتمام کنند، اما البته هم فکری در میان روحانیون کامل نبود چنانکه در قضایای مشروطیت در حالی که آیت الله نائینی از تسلیمه شیعه مدد گرفت و آن را پایه ای برای انتقاد حکومت مطلقه در زمان استبداد صغیر قرار داد، شیخ فضل الله نوری، مخالف با مشروطه و طرفدار مجلس شورای اسلامی، متکی بر شریعه بود، در حالی که نائینی از مجتهدان شیعه می خواست که فتوای موافق با قانون اساسی و سیستم پارلمانی صادر کنند.<sup>۳۹</sup>

### سیاست از دیدگاه حضرت عبدالبهاء

بعد از ذکر این توضیحات تاریخی حال می توان به محتویات و مندرجات رساله سیاسیه بازگشت. مطلب اولی که در این زمینه قابل طرح است تعریف دولت (قوه سیاسی) و سیاست از نظر مبارک آن حضرت است. شاید مناسب باشد که در اینجا به تعاریف متداول از سیاست رجوع کنیم. دکتر محمد معین در فرهنگ فارسی خود برای سیاست شش معنی قائل شده است: ۱- حکم راندن بر رعیت و اداره کردن امور مملکت -۲- حکومت و ریاست و حکmdاری -۳- عدالت و داوری -۴- سزا و جزا و تنبیه -۵- محافظت حدود ملک و بالاخره -۶- اداره امور داخلی و خارجی کشور.

از بیانات حضرت عبدالبهاء در رساله مدنیه برمی آید که همه معانی مذکور در مورد سیاست با هم قابل تلفیق است چه اداره امور مملکت و حکمرانی باید با داد و عدل توام باشد و به حکم این که خیمه نظام عالم بر دو ستون قائم و بربپا یعنی مجازات و مكافایت، حکمران باید خادمان را پاداش نیکو دهد و خائنان را مورد کیفر قرار دهد و هم چنین محافظه ملک و حقوق مردم را عهده دار و متکفل شود و علاوه بر امور داخلی ناظر به مصالح جمهور خلق در برابر قوای خارجی و دول دیگر باشد.

در زبان های غربی، کلمه Politique ریشه ای لاتینی-یونانی دارد، مشتقی است از لفظ Polis به معنی شهر، و مربوط می شود به سازمان دهنده قدرت در درون دولت و اعمال آن در پهنه یک مملکت.<sup>۴۰</sup>

در فرهنگ علوم اجتماعی (به زبان انگلیسی، سال ۱۹۶۴) آمده که سیاست روندی

در فعالیت انسانی است که توسط آن نزاع و اختلاف بر سر منافع مشترک که مورد علاقه همگی است فیصله می‌یابد و به این ترتیب این تعریف از کلمه "سیاست" همیشه فکر مبارزه برای کسب قدرت یا استفاده از قدرت را در خود متضمن است.

در آثار حضرت عبدالبهاء، میان سیاست بشری به نحوی که تعریف شد و سیاست الهی فرق نهاده شده چنانکه در کتاب امر و خلق جلد سوم، صفحه ۲۰۵ از آن حضرت نقل شده که فرموده‌اند: "سیاست الهی مهربانی به جمیع بشر است بدون استثناء. آن سیاست حقیقی است و این روش شایان نفوس انسانی."

امروز وقتی سخن از سیاست می‌رود غالباً توجه به مبارزه میان احزاب، قشراها، طبقات یا گروه‌های مختلف برای تصاحب قدرت و مزایای پیوسته بدان معطوف می‌شود در حالی که ارسطو اول حکیمی که رساله‌ای از رسالات خود را به علم سیاست اختصاص داد سیاست را هنر اداره امور [ملکت] به نحوی که ضامن حد اکثر سعادت برای اکثریت مردم باشد دانسته است تعریفی که مشابه آن را در رساله سیاسیه می‌توان یافت.

حضرت عبدالبهاء بر آنند که "آنجمن انسانی را تربیت و عنایت مرتبی حقیقی لازم و نفوس بشری را ضابط و رابط و مانع و رادع و مشوق و سائق و جاذب واجب" و بعد می‌فرمایند که دو نوع رادع و مانع یا ضابط و رابط موجود است یکی قوه سیاسیه و دیگری قوه دینیه و سیاست یا دولت را که طراح و مجری سیاست است چنین تعریف می‌کنند: "رادع اول قوه سیاسیه است که متعلق به عالم جسمانی و مورث سعادت خارجه عالم انسانی است و سبب محافظه جان و مال و ناموس بشری و علت عزت و علو منقبت هیأت جامعه این نوع جلیل است". مراد هیکل مبارک از عالم جسمانی زندگی مادی و صوری بشر است و منظور حضرتش از سعادت خارجه سعادت عینی یعنی خوشبختی از جهت حیات عادی و جاری است و بعد در این عبارت کوتاه بعضی از وظائف عمدۀ نظام سیاسی یا حکومت را مشخص می‌فرمایند: "این معلوم است که حکومت بالطبع راحت و آسایش رعیت خواهد و نعمت و سعادت اهالی جوید و در حفظ حقوق عادله تبعه و زیر دستان راغب و مایل و در دفع شرور متعدیان ساعی و صائل [=حمله ور] است".

بعد، در موضع دیگر "ضبط و ربط مهام امور و صلاح و فلاح ملکی و تمشیت قواعد و قانون مملکتی و امور خارجی و داخلی" را بر وظائف حکومت اضافه می‌فرمایند. و نیز آنکه دورتر، تأمین امنیت، آبادانی کشور و اقلیم، ترتیب و تزیین مدارش و قری (شهرها و روستاهای) و نشو و نمای آدمیان (تربیت و تعلیم) را نیز بر عهده قوه سیاسی

می‌گذارند و در عین حال که جدائی دین و مذهب از حکومت و سیاست را تأکید می‌کنند همکاری آن دو را ضروری شمرند که این خود بحثی است بسیار عمیق و در عین حال پیچیده که مجال آن در این مقاله نمی‌تواند باشد.

نکته گفتنی آن که بر وظائف سنتی حکومات و دولت‌ها یعنی حفظ نظام و اهمیت داخلی و اداره روابط با دول خارجه، حضرت عبدالبهاء، وظائف جدیدی را می‌افزایند که در دنیای امروز مطرح است مانند توسعه و عمران، حفظ حقوق بشر، تعلیم و تربیت و می‌توان گفت که آن نوع دولت و حکومتی که رفاه عامه را هدف اصلی خود قرار دهد (Welfare State) مورد تأیید و تصدیق حضرت مولی‌الوری تواند بود.

درست است که انفال و تفکیک میان مؤسسه دین و مؤسسه حکومت در رسالت سیاسیه و الواح متعددی از حضرت عبدالبهاء توصیه شده اما این به معنی آن نبوده که دستگاه سیاست باید از فضائل اخلاقی بدور و بی‌بهره باشد حضرت بها، الله در خطابات مبارکه خود به ملوک و زعمای ارض بر روی بسیاری از سجایای اخلاقی انگشت تأیید نهاده‌اند حضرت عبدالبهاء نیز هم در رسالت مدنیه و هم در رسالت سیاسیه به اهمیت این مطلب عنایت خاص دارند.

از جمله در رسالت مدنیه عقل و عدل هر دو را لازمه کشورداری دانسته‌اند (ص ۸۳) و برای اولیای امور نیت خالص و مهارت کامل سیاسی را ضرور شمرده‌اند (ص ۱۲۸) و در رسالت سیاسیه صفت شجاعت را بر آن جمله افزوده‌اند (ص ۷) و بیان جمال ابھی را که جامع جهات است یاد آور شده‌اند که "سلطانین، مظاهر قدرت و رفعت و عظمت الهی بوده و هستند" و متذکر گردیده‌اند که پادشاهان باید به شکرانه آن که عزت و حکومت خود را مدیون موهبت و رحمت الهی هستند "عدل مجسم باشند و عقل مشخص، فضل مجرد باشند و لطف مصور، آفتاب عنایت باشند و سحاب رحمت، رایت یزدان باشند و آیت رحمن". (ص ۴۶)

### دین از نظر حضرت عبدالبهاء

از نظر حضرت عبدالبهاء، قوه قدسیه روحانی یعنی قوه دینی که یکی از دو عامل اصلی قیادت جامعه است وظیفه‌ای غیر از قوه سیاسی دارد و آن تربیت قلوب و ارواح، تعديل اخلاق، تحسین رفتار و اطوار و تشویق ابرار و به تبع آن منع و ردة اشاره است و دین نباید تعلقی به شئون جسمانی و امور سیاسی و جنبه‌های دنیوی داشته باشد و

اصحاب دین باید در امور مملکتی مطیع اولیای امور یعنی مسئولان کشور باشند به مصدق اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم. حضرت عبدالبهاء در الواح سائزه یادآور می‌شوند که علماء و فقهاء برای تمثیل امور سیاسی تربیت نشده‌اند و آن چه را در مدارس قدیم تحصیل کرده‌اند نمی‌توانند در جهان سیاست به کار ببرند و بعداً مثالهای می‌آورند در اثبات آن که "هر وقت علمای دین مبین و ارکان شرع متین در عالم سیاسی مدخلی جستند و رائی زدن و تدبیری نمودند تشییت شمل موحدین شد و تفرق جمع مؤمنین گشت، نائمه فساد برافروخت و نیز آن عناد، جهانی را بسوخت. مملکت تاراج و تالان شد و رعیت اسیر و دستگیر عوانان" ۴۱.

حضرت عبدالبهاء به مفاسد ناشی از مداخلة علماء در سیاست اکتفا نمی‌کنند. کارنامه تیره علمای شرع را در مخالفت با ظهورات جدید و پیروان آنها مطرح می‌فرمایند، داستانی کهن که به مخالفت علمای بنی اسرائیل با حضرت مسیح و مبارزة علماء با حضرت رسول باز می‌گردد. اما البته همه علمای دین را نباید یکسان مورد قضاوت قرار داد، چه که در میان آنان دانایان پاک دل و جان که رحمت یزدانند و موهبت رحمن نیز فراوانند (ص ۳۵-۳۶ رساله طبعه طهران، سنه ۹۱ بدیع). در این کتاب که حضرت عبدالبهاء نیاز به دین الهی را برای جامعه بشری تشریع می‌فرمایند و احتیاج عالم را به طبیب حقیقی که واقف به روابط ضروریه منبعث از حقائق اشیاست باز می‌نمایند، تاثیر سازنده دین را بر تمدن انسانی مبرهن می‌دارند و شریعت را به روح حیات که جان تازه در قالب عالم می‌دمد تشییه می‌کنند و در نتیجه لازم می‌دانند که شریعت و حکومت معین و ظهیر یکدیگر شوند. (ص ۴۲)

### وظائف متقابل دولت و ملت

همان طور که حضرت عبدالبهاء در لوح مبارک مورخ ۱۱ جمادی الاول سنه ۱۳۲۵ یادآور شده‌اند بخشی از رساله سیاسیه در باره حقوق متبادل دولت و ملت است. ۴۲ حضرت عبدالبهاء از یک طرف مردم را به اطاعت حکومت و صداقت نسبت به دولت می‌خوانند و از سوی دیگر حکومت و دولت را به حفظ حقوق و تأمین رفاه و سعادت رعایا و برایا دعوت می‌فرمایند و رعایت حقوق و متقابله را شرط تعادل می‌شمنند و در توجیه اطاعت دولت و حکومت می‌فرمایند "دولت و حکومت در مثل مانند رأس و دماغست و اهالی و رعیت به مثابة اعضاء و جوارح و ارکان و اجزا. رأس و دماغ که

مرکز حواس و قوی است و مدبّر تمام جسم و اعضاء، چون قوت غالبه باید و نفوذ کامله، علم حمایت برآفراده و به وسائط صیانت پردازد، تدبیر حوانج ضروریه کند و تمهید نواتج و نتایج مستحسنه و جمیع توابع و جواح در مهد آسایش و نهایت ارامش به کمال آرایش بیاسایند و اگر در نفوذش فتوری حاصل شود و قوتش قصوری، ملک بدن ویران گردد و کشور تن بی‌امن و امان و هزار گونه آفت مستولی شود و سعادت و آسایش جمیع اجزاء مختل گردد". (ص ۴۹-۵۰)

البته حکومتی که مورد نظر حضرت عبدالبهاس حکومتی است که هدف خود را خدمت مردم قرار می‌دهد زیرا به صراحت می‌فرمایند "حکومت رعیت پرور واجب الاطاعة است" (ص ۴۶) و تأکید می‌کنند که کل راع مسئول عن رعیته (ص ۴۷) و ضمن بر Sherman وظائف دولت که از قبل بر آن اشارت رفت می‌فرمایند "رعیت و دیعة الهیه است" (ص ۴۳) در آخر رساله سیاسیه حضرت عبدالبهاء خطابی مخصوص به احبابی الهی می‌فرمایند که گوش هوش باز کنند و از فتنه جوئی و فتنه جویان احتراز نمایند. بعيد نیست اشاره ضمنی حضرت عبدالبهاء به ناقضان عهد و میثاق باشد که متأسفانه در سیاست مداخله کردند و منشأ مفاسد بسیار شدند از ناقضان عهد حضرت باب چون یحیی دولت آبادی و برخی افراد خانواده او گرفته تا یحیائی‌ها و پیروان میرزا محمد علی و امثالهم خصوصاً که در اشاره به شخصی که بوى فساد از او استشمام شود او را چنین توصیف می‌کنند: "بدانید دجال رجال است و مخالف آئین ذوالجلال. دشمن یزدانست و هادم بنیان، ناقض عهد و پیمان است و مردود درگاه حضرت رحمن" (ص ۵۲). در حالی که انتظار حضرت عبدالبهاء از اهل بها این است که "در خیر عالمیان کوشند و در راحت جهانیان".

شبهه نیست که حضرت عبدالبهاء با فرمودن این مطلب که نمایندگان دین و مظاهر حکومت باید چون شهد و شیر به هم آمیزند و معین و ظهیر یکدیگر باشند (ص ۴۲) مخالفت صریح خود را با مبارزة روحاپیون با قدرت حکومت به بهانه دفاع از ملت ابراز می‌فرمایند. البته در جابر بودن حکومت‌ها در عصر قاجار تردید روا نیست، اما اگر همان حکومت‌ها، یعنی دولت‌هایی که قاجار بر سر کار آورده‌اند، دائماً با کارشکنی علمای شرع در هر طرح اصلاحی مواجه نبودند، کار ایران به آن پریشانی و نابسامانی نمی‌کشید. ترجمان روشن نظر حضرت عبدالبهاء از جمله این لوح مبارک است که به هنگام عزیمت به سوی امریکا خطاب به آقا سید نصرالله باقراف (طهران) مرقوم فرمودند و در

مکاتیب مبارکه جلد پنجم، ص ۱۷۹ مندرج است: "حال ایران مورث احزان است و از انقلابات متابعه و مخاصمات غرض کارانه و تشویش افکار و تخدیش اذهان، چشم گریان و قلب سوزان است ولی ایرانیان به دست خود بنیاد خویش برانداختند، زیرا متابعت آیات منسخه و حجج ناقصه ممسوخه یعنی علمای رسوم نمودند و خود را به بلای محظوم انداختند. چندی را که سردار آیت متشابه و علمدار حجت‌الاسلام غیر بالغه باشد البته به حسف و نصف مبتلى گردد و یظهر جنّه هنالک مهزوم من الاحزاب گردد... به کرات و مرات این آیات منسخه این امت را ممسوخه کردند و هنوز اهل ایران دست به دامن آنانند".

تأیید آنچه را در بیان مبارک آمد در کتاب ارزشمند استاد سعید نفیسی (تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، ج ۲) می‌توان یافت. استاد نفیسی در زیر عنوان "نفوذ روحانیون در این دوره" می‌نویسد (ص ۳۸ به بعد): "یکی از ناگواری‌های بسیار زیان‌بخش در این دوره از آغاز پادشاهی قاجارها در ایران نفوذ مصنوعی فوق العاده ایست که به روحانیون مردم آزار و سودپرست داده بودند. سیاست مذهبی دوره صفویه چندان زیان‌آور نبود زیرا که پادشاهان این خاندان روحانیان را تنها برای ایجاد نیروی باطنی و روحانی در برابر اهل تسنن که از دو سوی خطرهای متوجه ایران کرده بودند می‌خواستند... با این همه هرگز به روحانیان سودجوی و آزارگران آزادی ندادند که به رجال و مال مردم دست اندازی کنند. شاهان صفوی خود را سایه خدای و جانشین پیامبر در روی زمین و پیشوای روحانی می‌دانستند ناچار روحانیان دیگر دست نشانده ایشان و پیرو فرمانشان بودند... در دوره افشار و خاندان زند هم چنان روحانیان جز ادای وظائف شرعی خود کاری نداشتند و کسی ایشان را بر جان و مال مردم مسلط نمی‌کرد. قاجارها چون بسرکار آمدند خود میدانستند که مردم ایران پادشاهی ایشان را مشروع و به حق نمی‌دانستند به همین جهت از آغاز روحانیون را که پشتیبان خود ساخته بودند بر مردم چیره کردند... روحانیانی که بدین گونه دستیار دربار طهران می‌شدند اختیاراتی بیش از آنچه برای ادای وظائف شرعی خود لازم داشتند به دست آوردند ناچار این قدرت نهانی به زیان مردمی تمام شد که خریدار بازار ریاکاران سالوس بودند".

### قضايا تاریخ در باره امین‌السلطان

مؤلفان معاصر همگی قضاوت مثبتی در باره امین‌السلطان نمی‌کنند. عبد العظیم

رضانی در "تاریخ ده هزار ساله" می‌نویسد: امین‌السلطان مردی زیرک و کاردان و هوشیار بود اما بر خلاف میرزا تقی خان امیر کبیر و میرزا حسین خان سپهسالار هوش و تدبیر خود را صرف خدمت به کشور نمی‌کرد و بیشتر هم او متوجه حفظ مقام و انباشتن جیب خود و اطرافیان و جلب رضای خاطر شاه بود (۱۱۷، ج ۴).

پرویز افشاری در "صدراعظم‌های سلسله قاجار" می‌گوید: دو خصیصه آشکار صدارت او عبارت بودند از امتیاز دادن به بیگانگان و وام‌گیری از دول اجنبی و بالاخره تقسیم مقامات بین خویشان و نزدیکان. همین اعمال موجب نارضانی علماء علی رغم تلاش اولیه او جهت نزدیکی با علماء شد به طوری که سرانجام علمای ایرانی و روحانیت نجف حکم بر ارتداد او دادند.

ابراهیم تیموری در "عصر بی خبری یا تاریخ امتیازات در ایران" امین‌السلطان را از زبان مؤلفان مختلف چنین معرفی می‌کند: پروفسور ادوارد براون در کتاب انقلاب ایران می‌نویسد: امین‌السلطان مردی با ادب، خوشخوی و در چاره جوئی و اجرای نقشه خود بس زیرک و ماهر و در استثار اعمال سوء نیت بسیار تودار و با احتیاط بود.

لرد کرزن در باره او می‌نویسد (۱۸۹۱): "نخست وزیر کنونی که میرزا علی اصغر خان نام دارد و به امین‌السلطان ملقب است مرد جوانی است که در این تاریخ سی و چهار سال دارد و بدون استفاده از موقعیت خانواده اش به اتکاء لیاقت در استعداد ذاتی خود را به عالی ترین مقامات ایران رسانده... من با او چند بار ملاقات کردم و به شدت تحت تأثیر هوش، انرژی و قدرت اخلاقی محسوسش قرار گرفتم. امین‌السلطان ظاهری گیرنده و روشی جذاب و بی‌پرده داشت و سخنان خود را با روانی و به سرعت و موثر ادا می‌کرد".

نظام الاسلام کرمانی در "تاریخ بیداری ایرانیان" راجع به امین‌السلطان نوشت: "وی خواست تا محبوب القلوب عame گردد و جذب و جلب نفووس همه را به طرف خود نماید با همه کس به طور تدلیس اظهار دوستی و هم مشربی می‌کرد در نزد متصوفه اظهار درویشی می‌نمود با طبیعی دهری بود با علماء تدلیس می‌کرد و حسن عقیدت به خرج می‌داد متملقین را هم اطراف خود داشت و لقمه نانی نزد آنها می‌انداخت".

عبدالله مستوفی در کتاب شرح زندگانی خود ضمن تحسین هوش و حافظه و زیرکی به سزای او (امین‌السلطان دوم به قول او) یادآور بلند نظری و گذشت و گشاده دستی وی می‌شود و می‌نویسد "وقتی به کار مشغول می‌شد ده پانزده الی بیست

ساعت بدون وقفه و تنفس کار می کرد و همین که به خلوت می رفت یک شب‌نور گاهی زیادتر به تفریح وقت می گذراند و همه چیز حتی اوامر شاهانه را هم پشت گوش می انداخت". (ص ٧٣)

آن چه نویسنده‌گان مذکور مسکوت نهاده‌اند سهم مسؤولیت بزرگی است که شاهان قاجار در مورد نجوعه صدارت امین‌السلطان داشته‌اند. به عنوان نمونه عبارتی چند را از خاطرات معیرالممالک نقل می کنیم "چون آوازه گشایش نمایشگاه بین‌المللی سال ۱۹۰۰ مطابق ۱۳۱۸هـ.ق در پاریس به گوش شاه [مظفرالدین شاه] رسید اتابک را گفت که مقدمات سفر او را به اروپا فراهم سازد که تماشائی کند و هم به معالجه خوش پردازد. اتابک که می دانست با این پول‌ها نمی‌توان مخارج مسافرت شاهانه را تأمین کرد ناچار قریب چهل میلیون تومان از روس به قرض گرفت و سفر شاه به اروپا هشت ماه به طول انجامید... یک سال و اندی بعد از آن شاه سفر دیگری برای معالجه به همراهی اتابک به اروپا رفت. سر انجام شاه تحت تأثیر نیرنگ‌های دسته‌های مخالف صدارت قرار گرفت (ص ۲۰۴) و به اغوای آنان از اتابک خواست تا استقراض دیگری به عمل آورد. اتابک مخالفت ورزیده و گفت قرضه اول به مصرف چه کار مفیدی رسید که دومی برسد. شاه گفت پس دخل و خرج مملکت را متعادل ساز. اتابک برای این کار مهلت خواست و تا پایان تابستان ۱۳۲۱هـ.ق کاری از پیش نبرد لذا استعفا داد و استعفای او مقبول افتاد. صدر اعظم معزول این بار، بار سفر دور دنیا بست با شروع از مکه. این مسافرت چهار سال طول کشید. مخبر السلطنه هدایت که همسفر او بوده شرح آن اسفار را نوشت و به چاپ رسانده است. در سال ۱۲۲۲هـ.ق عین‌الدوله که مقام اتابکی یافته بود مظفرالدین شاه را برای معالجه به فرنگستان برد و هنگامی که شاه در پاریس بود میرزا علی اصغر اتابک سابق هم به حضورش رسید". ٤٥.

این نکته شنیدنی است که به گفته معیرالممالک انتصاب امین‌السلطان برای بار دوم به سمت صدارت عظمی از طرف مظفرالدین شاه به حکم استخاره صورت گرفت یعنی شاه با قران استخاره می‌کند و نام امین‌السلطان بیرون می‌آید و در نتیجه شاه امر می‌دهد که صدر اعظم معزول را از گوشة عزلت قم به صدارت بطلبند!

درست است که یک صدر اعظم حتی در حکومتی استبدادی نظیر دولت ایران نمی‌تواند از خود سلب مسؤولیت کند اما مسلماً مقداری از امتیازاتی که هم میرزا حسین خان مشیرالدوله و هم بعداً امین‌السلطان به خارجیان دادند برای تأمین مخارج سفرهای

تحمیلی شاهان زمان بوده. فریدون آدمیت در "اندیشه ترقی و حکومت قانون، عصر سپهسالار" می‌نویسد بنا به نوشتة میرزا حسین خان اعطای امتیاز به رویتر به منظور بکار انداختن سرمایه خارجی در تحول اقتصادی کشور وجهه نظر او تنها نبوده و قرارنامه منعقد نشده مگر به اصرار همایونی که در آن وقت کمال میل را به ترویج این کار اظهار فرمودند. در مورد امین‌السلطان هم می‌توان گفت که دادن امتیاز انحصار تنباقو به یکی از اتباع انگلیسی مأذور تالبوت و شرکای کمپانی رژی یکی از نتائج و پیامدهای نامیمون سفر سوم ناصرالدین شاه به فرنگستان بود.<sup>۴۶</sup> تواریخ حکایت از آن می‌کند که اعطای برخی از امتیازات سود مادی برای شخص شاه و اطرافیان او داشته و به عبارت عامیانه پادشاه مملکت هم متوجه دریافت "حق و حساب" بوده است!<sup>۴۷</sup>

تاریخ مشروطیت به روایت اسناد<sup>۴۸</sup> بی‌شوقی امین‌السلطان را به اخذ وام برای ترتیب سفرهای بیهوده مظفرالدین شاه به روشنی بازگو می‌کند: "بیش از یک سال از بازگشت مظفرالدین شاه از سفر اول نگذشته بود ولی خاطرات سفر فرنگ و مناظر زیبا ذهن او را پیوسته مشغول می‌داشت چنان‌که بدون توجه به ورشکستگی دریار و دولت به تجدید مسافرت تصمیم گرفت. شاه برای تدارک هزینه این سفر و دیگر نیازهای دریار به امین‌السلطان دستور تحصیل وام دیگر از روسیه را داد... امین‌السلطان قدری تعلل می‌کرد. شاه در ماه جمادی‌الثانی ۱۳۱۹ ه.ق در یادداشتی خطاب به امین‌السلطان بر تسریع در تحصیل قرضه دوم تأکید کرد." (رك ص ۱۸۱ - ۱۸۲)

در مورد نیت محمد علی شاه به طلب مجده امین‌السلطان برای صدارت مطلبی که معیر‌الممالک نوشته درخور توجه و تأمل است: "چون محمد علی شاه زمام امور را در دست گرفت بی‌درنگ اتابک را تلگرافی از خارجه احضار کرد قصد شاه آن بود که اتابک را روی کار آورد و به دست او بساط مشروطه خواهان را برچیند (ص ۲۰۷). اتابک وقتی به نویسنده کتاب می‌گوید شاه در آغاز امر مرا اغفال کرد و اکنون از من بستن و از میان برداشتن حکومت مشروطه را می‌خواهد ولی من خواهان ترقی ایران هستم، هرگز چنین خلافی نمی‌کنم و عنقریب بر سر این کار کشته خواهم شد".

پایان

### یادداشتها

- ۱- رجوع شود هم چنین به مقاله خانم مینا یزدانی در کتاب خوش‌هایی از خرم‌من ادب و هنر، جلد ۱۲، سویر ۲۰۰۱ زیر عنوان: "دیانت بهائی و نهضت مشروطیت ایران از خلال الواح حضرت عبدالبهاء"، ص ۲۴۸-۲۲۳
- ۲- با توجه به تأکیدی که هم جمال ابھی و هم حضرت عبدالبهاء در مورد عدم مداخله احبا در سیاست فرموده‌اند این سوال ساده لوحانه مطرح می‌شود که چرا برخی از آثار حضرت عبدالبهاء، صبغة سیاسی دارد؟ پاسخ اول این است که حق برای تغییر نظام اخلاقی و فرهنگی عالم آمده و دگرگونی نظام اجتماعی-سیاسی جهان نتیجه طبیعی آن است. پاسخ دوم آن که در منظر امر مبارک سیاست به معنی سیاست الله است یعنی خیر و مصلحت اندیشه برای کل بشرست و از معانی متعارف که کشمکش بر سر قدرت باشد بكلی متمایز است. پاسخ سوم علاقه خاص و دلسویز بیرون از حد و قیاس حضرت عبدالبهاء نسبت به ایران و حال و سرنوشت آن است. پاسخ چهارم آن که حضرتش چنانچه در متن گفته شد مورد توجه، احترام و مشورت بسیاری از سیاستمداران عدده ایران و عثمانی بوده‌اند.
- ۳- نشر کانادا- ۱۹۹۳ م
- ۴- رجوع کنید به فهرست منابع و مأخذ در آخر این مقاله
- ۵- رجوع شود به چاپ چهارم لانگنهاین آلمان در سال ۱۹۸۴ (۱۴۱ بدیع)
- ۶- عصر میجی از سال ۱۸۶۸ یعنی فقط هفت سال قبل از تحریر رسالته مدنیه آغاز شد و تا ۱۹۱۲ دوام یافت. نام میجی Meiji لقب امپراتوری بود که در آن زمان بر ژاپن حکومت می‌کرد و دوره او منشاء تحولات عظیم هم در ساخت‌های مملکت و هم در روش و شیوه مردم شد از جمله اصلاحاتی که در آن دوره صورت گرفت تحول یک کشور فتووالی به مملکتی متعدد و یکپارچه بود در تحت اداره مستقیم حکومت واحد و نیز الغاء مراتب و امتیازات اجتماعی ستی، ایجاد قشون منظم، استقرار تعليمات عمومی اجباری، اصلاح نظام مالی و برقراری سیستم مالیاتی تازه. دوره میجی همراه با تحولات عمیق در زندگی عادی مردم ژاپن بود حتی تغییر در لباس و آرایش و تقویم و نحوه تغذیه. این اصلاحات و از جمله صنعتی کردن ژاپن و استفاده از تکنیک‌های غربی غالباً از رأس جامعه به افراد پائین تحمیل می‌شد و هزینه آن هم سنگین بود چنان که برخی از سامورانی‌های مقیم جنوب کشور که امتیازات قبلیشان ملغی شده بود در سال ۱۸۷۷ شوریدند. در سالهای ۱۸۸۵-۱۸۸۰ سامورانی‌هایی که کارمند دولت یا روشنفکر شده بودند به کمک بخشی از بورژوازی روستائی و خود روستائیان برای قبولاندن یک قانون اساسی و گشودن پارلمان مبارزه کردند. دولت آن زمان هم ناچار شد بالاخره در سال ۱۸۹۰

تسلیم خواستهای مخالفان شود و ژاپون اول کشور غیر باختی است که دارای چنین نهادهای سیاسی دموکراتیک می‌شود و اولین انتخابات ملی ژاپون در سال بعد یعنی ۱۸۹۱ صورت می‌پذیرد (دو سال قبل از صدور رساله سیاسیه). بنابر آنچه رفت ژاپون می‌توانسته سرمشقی برای کشورهای عقب مانده شرق مثل ایران گردد. نام اصلی امپراطور، که ملت به او لقب می‌جی یعنی حکومت روشن بین داد، سولو هیتو بود و دوران سلطنتش سالهای (۱۸۶۷-۱۹۱۲) هست.

-۷ پرویز افشاری در کتاب صدر اعظم های سلسله قاجاریه می‌نویسد که رشد و ترقی میرزا حسین خان عمدتاً مرهون توجهات خاص امیر کبیر است. مهدی بامداد مشاغل قبلی او در وزارت خارجه را چنین صورت می‌دهد: مأموریت هندوستان (۱۲۶۶-۱۲۶۹ ه.ق)، مأموریت تفلیس (۱۲۷۱)، وزیر مختاری ایران در استانبول (۱۲۷۵)، ارتقاء به رتبه سفیر کبیری در دربار عثمانی (۱۲۸۵-۱۲۸۷).

-۸ می‌دانیم که به فرمان میرزا تقی خان امیرکبیر بود که موجبات شهادت حضرت باب فراهم شد معنلک انصاف اقتضا می‌کند که خدمات او در بسیار زمینه‌ها مورد ستایش قرار گیرد از حضرت عبدالبهاء در بدیع الاتّار، جلد دوم، ص ۱۴۴ نقل شده که فرمودند: "میرزا تقی خان صدر اعظم با آن که ظلمی بر امر کرد که تا حال کسی چنین ظلمی نکرده معهداً در امور سیاسی و مسائل مُلکی اساسی گذارد که واقعاً نهایت متانت را داشت و حال آن که در هیچ مدرسه‌ای از اروپا داخل نشده بود." مورخ ایرانی عباس اقبال در تاریخ ایران از آغاز تا انقضاض قاجاریه خلاصه جامعی از اقدامات و اصلاحات امیرکبیر (۱۲۶۴-۱۲۶۸ ه.ق) را ارائه کرده که عبارتند از حذف القاب و تعارفات بی معنی، منع رشوه خواری و تعیین موافقی درخور برای هر مأمور مؤذن دولت، انتخاب هیأتی برای تعیین میزان دخل و خرج مملکت، آوردن وصول مالیات تحت نظمی عادلانه، تشویق صنایع داخلی، حمایت از بازرگانان، بسط زراعت و آبادی کشور، فرستادن عده‌ای شاگرد به فرنگستان، استخدام معلمان از خارج و تأسیس مدرسه‌ای عالی در طهران (دارالفنون)، تشویق به نشر روزنامه و ترجمه کتب، اصلاح امر سپاه و ایجاد لشگریانی منظم و مؤذن به دستیاری معلیین فرنگی، غلبه بر شورشیان ولایات به مدد قشون، محدود کردن جتی مداخله سفرای روس و انگلیس در پایتخت، کوشش برای زبانی طهران، تأمین رفاه مردم و ترقی دادن پایتخت از جمله ساخت بازار و کاروانسرای امیر.

-۹ لقب دیگر مشیرالدوله به مناسبت تصدی وزارت جنگ

-۱۰ فریدون آدمیت در کتاب اندیشه ترقی و حکومت قانون عصر سپهسالار، از جمله توطئه گران بر ضد مشیرالدوله در میان طبقه حاکمه این‌ها را صورت می‌دهد: فرهاد میرزا معتمدالدوله که در غیاب شاه که به اروپا رفته بود همراه با کامران میرزا نائب‌السلطنه اداره امور مملکت را عهده دار شده بود؛ میرزا سعید خان وزیر سابق امور خارجه و نیز زن سوکلی شاه انبیس‌الدوله که مشیرالدوله او را طی سفر شاه به

اروپا از روسیه به ایران برگردانده بود (رک ص ۲۶۴). یکی از همسایگان که در کتاب کسری ضمیمان مخالفان میرزا حسین خان ذکر شده مراد روسیه است.

۱۱- چنانکه مهدی بامداد در کتاب شرح حال رجال ایران در قرون ۱۲، ۱۳، ۱۴ هجری، جلد اول، از صفحه ۶۰۴ ببعد آورده

۱۲- سهم وی از میراث دو تاجر ایرانی در بمبئی و موفقیت در شرط‌بندی در اسب‌دوانی‌های هند

۱۳- میس لمبتون سابقه شورای دولتی را به ۱۸۷۵ یعنی حدود یازده سال قبل از آن می‌رساند. بعد نیست که منظور از این شوری مانند "مصلحت خانه" مشورت با عده‌ای از برگزیدگان در امور مملکتی بوده، بدون هیچ گونه تعهد اجرائی و ظاهراً از جمله کارهای که شورای دولتی به انجام رساند تنظیم کار وزارت عدليه یا دیوانخانه و محدود کردن حوزه قضایت فقهای شرع بود

۱۴- ر.ک. ترجمه سیمین فضیحی، فصل ۹، علمای ایران و جنبش مشروطیت

۱۵- پس از لغو امتیاز تباکو، به محسن خان مشیرالدوله دستور داده شد که یک عدالت خانه تأسیس کند این طرح نیز به شهادت خاطرات میرزا علی خان امین‌الدوله عقیم ماند. نظارت بر اوقاف نیز مسالة دیگری بود که با عکس العمل روحانیون مواجه شد.

۱۶- تاریخ صدور لوح مبارک مشخص نیست. در اوائل لوح اشاره به بروز ویا می‌فرمایند و به زوال سریع آن که در تعیین تاریخ لوح یاری می‌تواند کرد. قبلًاً گفتیم که در آغاز صدارت مشیرالدوله در ۱۲۸۸ه.ق ویا به ایران آمد اما بروز ویا محصور به این تاریخ نبود

۱۷- در کتاب سابق الذکر فریدون آدمیت ضمیمان تأسیسات جدید از سه دستگاه سخن رفته: (۱) شورای دولت به معنی هیأت وزرا تحت نظر شاه بدون صدر اعظم (۲) مجلس مصلحت خانه که منشور آن به تاریخ ربیع‌الثانی ۱۲۶۷ه.ق صادر شد و نوعی مشورت خانه دولتی با ۲۵ نفر عضو بود و (۳) فراموش خانه در معنای یک جمعیت سیاسی. دائرة المعارف دکتر مصاحب یاد آور می‌شود که ناصرالدین شاه یک بار در ۱۲۷۵ه.ق هیأتی به نام مجلس شورای دولتی تأسیس کرد و بار دیگر در سال ۱۲۸۸ه.ق مؤسسه‌ای به نام دارالشورای کبری شبیه به هیأت دولت تشکیل داد و می‌خواست شغل وزارت را به صورتی شبیه آن چه در ممالک اروپا مقبول و معمول بوده در آورد اما نتیجه آن با طبع مستبدش سازگار نیفتاد. از آنچه که رفت می‌توان استنباط کرد که اشاره حضرت عبدالبهاء نه به شورای دولتی و نه دارالشوری کبری بوده بلکه متوجه اصلاح نظام اداری و قضائی در جهت رسیدگی به درد و گرفتاری مردم در ایالات و ولایات بوده است.

۱۸- ر.ک. کتاب اندیشه ترقی و حکومت قانون عصر سپهسالار فریدون آدمیت، ص ۱۳۰

۱۹- همان کتاب، ص ۱۴۱

- ۲۰- البته یک وجهه نظر دیگر حضرت عبدالبهاء، متذکر داشتن علمای متعصب کوتاه فکر است که می‌گویند اسلام ما را بس و ما نیازی به ترقیات تمدن امروزی نداریم.
- ۲۱- این همان نظری است که عبدالرازق دانشمند مصری در اوائل قرن گذشته(بیستم) در باره اسلام داشت.
- ۲۲- ر.ک. تاریخ ایران از آغاز تا انفراض قاجاریه از حسن پیرنیا و عباس اقبال آشتیانی (زیر عنوان دوره صدارت حاجی میرزا حسین خان مشیرالدوله سپهسالار)
- ۲۳- ر.ک. مقاله خوان کول J. Cole در همان کتاب نیکی کندی: "رویه قضائی امامی و نقش علماء، مرتضی انصاری و موضوع تقليد و مرجع تقليد". حامد الگار هم در کتاب خود مبنای عقیدتی موضوع و موقع مجتهد را تشریح کرده که خود این موضوع بنیاد رهبری و نفوذ علماء و بعدها ولایت فقیه بوده است.
- ۲۴- حضرت ولی عزیز امرالله هم نقش مثبت نهضت بریتانی را تأیید فرموده‌اند.
- ۲۵- تاریخ صدور آن لوح مبارک مشخص نیست ولی چون ذکر چند واقعه دوره محمدعلی شاه در آن آمده (۱۲۲۴-۱۳۲۷ه.ق) می‌توان گفت که مربوط به اوائل انقلاب مشروطیت در ایران است
- ۲۶- خلع سلطان عبدالعزیز در ۱۸۷۶ روی داد
- ۲۷- صدر اعظم‌های زمان ناصرالدین شاه به روایت پرویز افشاری (کتاب صدر اعظم‌های سلسله قاجاریه، طهران، مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه. ۱۳۷۲ش) عبارت بودند از (۱) میرزا تقی خان فراهانی امیر کبیر (۲) میرزا آقا خان نوری اعتمادالدوله (۳) میرزا حسین خان سپهسالار قزوینی مشیرالدوله (۵) میرزا یوسف خان مستوفی الممالک و (۶) میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان.
- ۲۸- مجموعه متنون و استناد تاریخی، کتاب دهم: قاجاریه، دوستعلی خان معیر الممالک: رجال عصر ناصری که فصل ۲۲ آن مربوط به میرزا علی اصغر خان اتابک (امین‌السلطان) است.
- ۲۹- به گفته معیر الممالک در سال ۱۳۰۹ بود که امین‌السلطان در حضور شاهزادگان و بزرگان در تالار بریان نارنجستان به صدارت معرفی شد.
- ۳۰- شگفت است که در لوح مبارک مورخ ۱۱ جمادی الاول ۱۳۲۵ تقریباً که در صدر رساله سیاسیه نسخه چاپ طهران آمده یعنی حدود ۲ ماه بعد از تصدی مجده اتابک اعظم در زمان محمدعلی شاه (ربیع الاول ۱۳۲۴) و حدود ۳ ماه پیش از قتل او حضرت عبدالبهاء هشدار می‌دهند که قبلًاً "جیع مضرات حاصله و فساد و فتنه" یعنی آن چه را از مداخله علماء در امور سیاسی و مملکتی ناشی می‌شود اخبار و اندیشه فرموده بوده‌اند ولی به آنها توجه نشده.
- ۳۱- رجوع شود از جمله به کتاب عصر بی‌خبری یا تاریخ امتیازات در ایران تألیف ابراهیم تیموری، چاپ

- طهران، ۱۳۲۲؛ و تاریخ ده هزار ساله ایران از عبدالعظیم رضائی، جلد ۴، از افشاریه تا انقراض قاجاریه، ۱۳۶۱ش و تاریخ مشروطه به روایت استناد از ابراهیم صفائی، طهران، ۱۳۸۰، فصل یکم.
- ۳۲- نویسنده مقاله در این مورد به آثار محققان ایرانی صفائی و امیری و نیز به نوشته ادوارد براون ارجاع میدهد.
- ۳۳- مراد امین‌السلطان است که ضمن بیان سابقه از آقا سید اسدالله در نزد شاه ستایش می‌کند. محتمل است که این بازدید شاهانه در منزل تابستانی امین‌السلطان یعنی پارک اتابک روی داده باشد که در قیطریه شمیران واقع بود و بعداً جایگاه سفارت شوروی گردید.
- ۳۴- امین‌السلطان در دوره مظفر الدین شاه برای بار دوم طی سالهای ۱۳۲۱-۱۳۱۶ه.ق به صدارت عظمی رسید. دوره معزولی او به حساب میلادی تا جولای ۱۸۹۸ ادامه یافت.
- ۳۵- وقایع یزد مربوط به جون-جولای ۱۹۰۳م است. ر.ک. کتاب موئان مؤمن، ادیان بابی و بهائی، سالهای ۱۸۴۴-۱۹۴۴ (به انگلیسی، صفحات ۳۶۲-۴ و ۳۹۸).
- ۳۶- به کتاب جناب بالیزی در باره حضرت عبدالبها، مراجعه شود(به انگلیسی) که در صفحات ۱۰۲-۱۰۳ آن وصف آزار بهائیان در زمان امین‌السلطان در شهرهای اصفهان، یزد و بعد شهرهای دیگر آمده (۱۹۰۳) و هم چنین در صفحات ۱۶۱-۱۶۲ ذکر شرفیابی ظل‌السلطان به حضور مبارک در پاریس است که طی آن همه تقصیرات گذشته را به گردن پدر خود می‌اندازد. در کتاب مذکور در ص ۳۴۶ آمده که محمود میرزا جلال‌الدوله هم تقاضای غفو از اعمال گذشته خود می‌کند.
- ۳۷- لقبی که امین‌السلطان به علت ابراز شجاعت به هنگام سو، قصدی که نسبت به مظفر الدین شاه در پاریس روی داد از شاه دریافت کرد (این سو، قصد در تاریخ ۱۹۰۰م یعنی ۱۳۱۸ه.ق واقع شد).
- ۳۸- ر.ک. کتاب مذکور نیکی کدی، مقالة خوان کول-رویة قضائی امامی و نقش علماء.
- ۳۹- ر.ک. کتاب آیت‌الله نائینی: تبیین‌الاٰمة و تنزیه‌المَّة (بهار ۱۹۰۹) نظر شود به مقاله آذر طبری در کتاب دین و سیاست در ایران.
- ۴۰- در زبان فارسی شهر به معنی مملکت هم بوده چون ایرانشهر.
- ۴۱- مثال‌های مذکور در رساله سیاسیه از اواخر دوران ملوک صفویه و بدایت حکومت آغا محمد خان قاجار و روزگار خاقان مغفور فتحعلی‌شاه و بالاخره اواخر ایام عبدالعزیز خان عثمانی مأخذ است.
- ۴۲- قابل تذکر است که در رساله سیاسیه اصطلاح رعیت و رعایا به کار رفته در حالی که در رساله سیاسیه علاوه بر آن و گاه به جای آن کلمه ملت استعمال شده است.
- ۴۳- گاه در قوانین اساسی آمده که سلطنت و دیوهای است الهی. حضرت عبدالبها، ملت را هم و دیوهای الهی که به حکام و زمامداران سپرده شده‌اند محسوب می‌فرمایند.

- ۴۴- از سوی شمال شرقی ازیکان حنفی و از سوی مغرب ترکان عثمانی
- ۴۵- ناگفته نماند که معیر المالک نویسنده خاطرات خود و داماد مظفر الدین شاه بود. مرگ مظفر الدین شاه در اواخر سال ۱۳۲۴ ه.ق روی داد.
- ۴۶- تاریخ ایران زمین تأثیف دکتر محمد جواد مشکور، ۱۳۵۶، ص ۲۵۶.
- ۴۷- عبدالعظیم رضائی می‌نویسد (ص ۱۲۳): مظفر الدین شاه با وجود گرفتن آن همه وام (برای سفرهای اروپائی خود) همیشه به پول احتیاج داشت و به همین دلیل با طیب خاطر به اعطای امتیازات ادامه میداد زیرا کسانی که امتیاز می‌گرفتند ناچار بودند مبالغ هنگفتی به کیسه شاه بریزند. در کتاب تاریخ مشروطیت ایران بروایت اسناد، در ارتباط با واگذاری امتیاز نفت جنوب (۱۷۶۸) چنین آمده و دو سال بعد (۱۳۲۱ ه.ق) که دارسی نخستین شرکت نفت را تشکیل داد بیست هزار لیره نقد برای مظفر الدین شاه فرستاد و معادل ده هزار لیره از سهام شرکت نفت را به اتابک و معادل پنجهزار لیره از سهم شرکت را به میرزا نصر الله خان مشیرالدوله و معادل پنجهزار لیره از سهام شرکت را به مهندس المالک غفاری داد.
- ۴۸- تأثیف ابراهیم صفائی، نشر ۱۲۸۱، ص ۱۸۱.

### فهرست منابع و مأخذ

#### الف- آثار مبارکه و مطالعات بهانی

۱- رسالت مدنیه صادره از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء، چاپ چهارم، لانگهاین، آلمان، ۱۴۱ بدیع، ۱۹۸۴ میلادی

۲- رسالت سیاسیه، طبع طهران، ۹۱ بدیع، فتوکپی

۳- رسالت مدنیه و مسأله تجدد در خاور میانه از دکتر نادر سعیدی، مؤسسه معارف بهانی کانادا، ۱۵۰ بدیع، ۱۹۹۳ م

#### ب- کتب انگلیسی

1. H. Algar: *Religion and State in Iran 1785-1906, The Role of Ulama in the Qajar Period*, Univ. of California Press, 1969.
2. V. R. Keddie: *Religion and Politics in Iran, Shiism from Quietism to Revolutions*, Yale Univ. Press, 1983
3. A. Amanat: *Pivot of Universe, Nasiraldin Shah Qajar and the Iranian Monarchy 1831-1896*, Tauris Publications, 1997

#### ج- کتب تاریخ به فارسی

۱- اندیشه ترقی و حکومت قانون عصر سپهسالار از فریدون آدمیت، چاپ خوارزمی، طهران، ۱۳۵۱

۲- صدر اعظم های سلسله قاجاریه، از پرویز افشاری، مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، طهران ۱۳۷۲

۳- رجال وزارت خارجه در عصر ناصری و مظفری از نوشه های میرزا مهدی خان ممتحن الدوله شقاقی و میرزا هاشم خان به کوشش ایرج افشار، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۵ش (فصل در مورد میرزا حسین خان مشیر الدوله قزوینی)

۴- تاریخ روابط خارجی ایران در دوره ناصر الدین شاه و مظفر الدین شاه، تألیف علی اکبر ولایتی، طهران ۱۳۷۲ش

۵- تاریخ مشروطیت به روایت اسناد، تألیف ابراهیم صفائی، طهران ۱۳۸۱

۶- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، ج ۲، از ۱۲۲۸ تا ۱۲۵۰ ه.ق. از سعید نفیسی، انتشارات بنیاد، چاپ کتاب، اسفند ۱۳۶۱

۷- تاریخ ایران از آغاز تا انقضاض قاجاریه تألیف حسن پیرنیا و عباس اقبال آشتیانی، نشر خیام

۸- تاریخ معاصر ایران از تأسیس تا انقضاض سلسله قاجاریه، از پیتر آوری، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، چاپ طهران ۱۳۷۹

۹- ایران عصر قاجار، تألیف میس لمبتوون، ترجمه سیمین فضیحی، نشر طهران ۱۳۷۵ش

۱۰- تاریخ ایران زمین از روزگار باستان تا عصر حاضر، تألیف دکتر محمد جواد مشکور، طهران ۱۳۵۶  
د- خاطرات

۱- خاطرات معیرالمالک: مجموعه متنون و اسناد تاریخی، کتاب دهم قاجاریه، دوستعلی خان معیرالمالک: رجال عصر ناصری

۲- خاطرات امین الدوله: خاطرات سیاسی امین الدوله، به کوشش حافظ فرمانفرمانیان، زیر نظر ایرج افشار، امیر کبیر، طهران ۱۳۷۰  
ه- کتابهای دیگر

۱- وقایع اتفاقیه، به کوشش سعید سیرجانی، انتشارات نوین، طهران ۱۳۶۲

۲- تاریخ ده هزار ساله ایران، از عبدالعظیم رضانی، ج ۴، از افشاریه تا انقضاض قاجاریه، اقبال ۱۳۶۳

۳- تاریخ مشروطه ایران، احمد کسری

۴- عصر بی خبری یا تاریخ امتیازات در ایران، تألیف ابراهیم تیموری، اقبال، طهران، ۱۳۳۲

## مروري بر مضامين الواح خطاب به ياران پارسي

### سوابق تاريخي پارسيان در ايران \*

ع. صادقيان

#### مقدمه

این مقاله مروري است بر مضامين الواحى که در کتاب "ياران پارسي" - مجموعة الواح مباركة جمال اقدس ابهى و حضرت عبدالبهاء به افتخار بهائيان پارسي" درج شده است. اين مجموعه توسط مرکز مطالعه نصوص و الواح در مرکز جهاني بهائي تدوين گردیده، در سال ١٥٥ بذيع (١٩٨٨ م) توسط مؤسسه مطبوعات امری آلمان منتشر شده، و مشتمل بر دو بخش است. بخش اول در ٦١ صفحه شامل ٢٧ لوح از الواح حضرت بهاءالله مبياشد. بخش دوم شامل الواح و مناجاتهای حضرت عبدالبهاء است. برخی از الواح مندرج در بخش اول قبلاً بطور پراکنده در مجموعة های دیگر از قبيل ادعية محبوب، مجموعة الواح مباركه (چاپ مصر) و دُریای دانش به چاپ رسیده، ولی مجموعة حاضر شامل همه الواح حضرت بهاءالله خطاب به ياران پارسي است که تاکنون بدست آمده است. بنظر ميرسد الواح حضرت بهاءالله خطاب به ياران پارسي باین تعداد محدود نباشد و محتملاً الواح دیگری از اين دست وجود داشته باشد که در آينده از نسخ رسيدگی نشده در مرکز جهاني یا آنچه در خانواده های بهائي باقی باشد، تدوين و منتشر گردد.

در صفحات بعد، شرایط سياسي، اجتماعي، و اقتصادي زرديشيان ايران قبل و بعد از ظهور حضرت بهاءالله، اقبال زرديشيان بامر بهائي، مخاطبان الواح نازله، برخی از عنوانين مطالب مندرجه در الواح مذبور، زبان و لحن الواح، و مفاهيم استعاري در اين آثار مباركه مورد بررسى قرار خواهد گرفت.

### شرایط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه پارسيان ایران از حمله اعراب تا ظهور حضرت بهاءالله

بعد از حمله اعراب به ايران و انقراض سلسله ساسانيان، مظاهر تمدن و فرهنگ ساساني - زرديشتي ايران به تدریج از بین رفت. زرديشيان ايران پس از این حمله ویرانگر، به سه گروه تقسیم شدند:

گروه اول که اکثریت جمعیت زرديشti ايران را تشکیل میدادند به تدریج اسلام را پذیرفتند و بجرگه مسلمین پیوستند. برخی از این گروه زبان عربی را فرا گرفتند و در سالهای بعد در دستگاه خلافت و حکومت به وزارت و صدارت رسیدند. جمعی دیگر از این گروه در رشته های فلسفه و علوم در دارالعلم های اسلامی که در قرنهاي بعد بوجود آمد به تحقیق و تدریس و تتبیع و تأليف کتب علمی

پرداختند و سهمی عمدہ در ایجاد مجموعه تمدن اسلامی بعده گرفتند، که بسیاری از آنان بخطا بنام علمای عرب معروف شدند.

گروه دوم ترک یار و دیار گفتند و به هندوستان هجرت کردند و در آنجا سکونت گردیدند و به کار و زندگی مشغول شدند و مانع هم برای اجرای مراسم و آئین های دینی خود نداشتند. اخلاف این گروه هم اکنون در هندوستان سکونت دارند.

گروه سوم کسانی بودند که در گوش و کنار ایران با شرایط سخت زندگی را ادامه دادند و به آئین خود وفادار ماندند و با شرایط دشوار سنن و آئین های دینی خود را اجرا میکردند. این گروه کوچک که بر خلاف جریان آب شنا میکردند، مردمی بی پناه و مظلوم بودند که در طول بیش از یکهزار سال بارها مورد ظلم و جور و بیداد و قتل و غارت حکام خود کامه و اراذل و اویاش فرست طلب قرار گرفتند.

پیر دولالو جهانگرد رومی در نامه مورخه دسامبر ۱۶۱۷ شرح مبسوطی در بی عدالتی ها و مظالم واردہ به زردوشیان نوشته و متذکر شده است که بینایان مسلمان نسبت به آنها (زردوشیان) توانگر محسوب میشوند.<sup>۲</sup>

مادام منانت فرانسوی از قول دالبر که در سال ۱۶۶۵ م به ایران سفر کرده مینویسد: "زردوشیان بسیاری از نقاط مختلف ایران قبل از اینکه در گبرآباد پناه یابند نابود گردیدند."<sup>۳</sup>

یکی از جهانگردان به نام ژین چاردین که بین سالهای ۱۷۱۳ – ۱۶۴۴ به جهانگردی پرداخته، در مورد زردوشیان ایران مینویسد: "شمار اندکی از پارسیان باقی هستند. این ساکنین باستانی ایران که به آئین نیاکان خود وفادار مانده اند بواسطه تعصّب (مسلمانان) نابود گشته و در دهات بیشماری در جنوب اصفهان که منزل و مأواه آنان بود در جنگ های داخلی ویران شده و عده محدودی از بازماندگان به اطراف یزد و کرمان پناه برداشتند. این جماعت بقدرتی بینوا هستند که در روز تاجگذاری پادشاه خود قادر به فرستادن هدیه برای سلطان خود نبودند."<sup>۴</sup>

ادوارد براون، خاور شناس معروف انگلیسی که در سالهای ۸ – ۱۸۸۷ به ایران سفر کرده مینویسد: "در یزد و توابع آن ۷ تا ۱۰ هزار زردوشی زندگی میکنند که مورد اذیت و آزار و توهین هستند. اجازه ندارند بر اسب سوار شوند. ضمناً وقتی سوار الاغ میشوند اگر به مسلمانی برخورند باید پیاده شوند."<sup>۵</sup>

کنت گوینو که در سالهای ۵۸ – ۱۸۵۵ در ایران میزیسته مینویسد: "زردوشیان ایران به وضع اسفناکی میزیستند. علت آن محرومیت های کلی و فشار و ستمی بود که مسلمانان یا جدیدالاسلامها به آنها وارد میکردند. این جدیدالاسلامها از نزدیکان زردوشیان بودند که بیشتر آنها را مورد اذیت و آزار قرار میدادند و براستی جماعت زردوشی به پرتگاه نیستی نزدیک شده بود."<sup>۶</sup>

شاه عباس صفوی در سال ۱۶۲۵ م جمع کثیری از زردوشیان را از گوش و کنار ایران به اجبار به اصفهان کوچانید و در قریه ای جدید الاحادث به نام گبرآباد یا گبرستان در کنار جلفای اصفهان اسکان داد.<sup>۷</sup>

در زمان شاه سلطان حسین به فتوای علمای بیست هزار نفر از زردوشیان را قتل عام کردند و بقیه به یزد و کرمان فرار کردند.<sup>۸</sup>

در دوران صفویه زردوشیان کرمان را نیز در بیرون دروازه شهر بنام گبر محله مسکن دادند ... در حمله محمود افغان در سال ۱۷۲۰ م گبر محله به تصرف قوای افغان در آمد و محمود افغان شروع به

کشتن و غارت نمود و گبر محله را ویران کرد. باقی مانده زرداشتیان که حدود ۱۲ هزار نفر بودند با حالی پریشان بداخل حصار شهر پناه برداشتند. در آنجا نیز مورد حمله و تجاوز اشرار و الواط کرمان قرار گرفتند بطوریکه مالک جان و مال و ناموس خود نبودند و هر یک از اهالی هر نوع ظلم و تعدی که اراده مینمود به آنان روا میداشت.

در هجوم اشرف افغان در سال ۱۱۴۱ هـ. برای تسخیر یزد ابتدا تفت را به تصرف در آورد و فرمان قتل عام صادر نمود و گروه زیادی از زرداشتیان نیز در آن گیر و دار از دم شمشیر گذشتند.<sup>۹</sup> وضع زرداشتیان در دوران قاجار بهبود نیافت. آنان در کمال فقر و ذلت و مسکنت زندگی میکردند و هر طبقه از اصناف و بزرگان زرداشتی دارای لباس و عمامه مخصوص بودند که بوسیله آن شاخته میشدند. رنگ لباس زرداشتیان نخدوی و سفید بود و حق نداشتند لباس نو و رنگین پوشندو مخصوصاً کلاه برسر گذارند. لباس سیاه مخصوص مسلمانان بود. روزهای بارانی زرداشتیان حق نداشتند از کوچه و بازار عبور نمایند زیرا در اثر تماس، بگمان مردم عاتی، موجبات نجس شدن مسلمانان را فراهم میکردند. اقلیت زرداشتی و کلیمی نمیتوانستند پای بر هنر از بازار عبور نمایند، زیرا در اثر آب پاشی کف بازار و تماس پای زرداشتیان که کافر محسوب میشدند زمین نجس میشد. خانه زرداشتیان باید طوری ساخته میشد که نه تنها بلندتر از خانه مسلمین نبوده و به آن مشرف نباشد، بلکه آفتاب بطور مستقیم در آن نتابد و غالباً بصورت چهار صفحه (چهار گوش) و محصور و بدون نور گیر ساخته میشد. ساختن و استفاده از بادگیر در خانه زرداشتیان منوع بود. زرداشتیان حق نداشتند بوسیله کوزه آب از آب انبار عمومی به خانه خود ببرند، و الزاماً میبايستی از مشربه که ظرفی است مسی یا قرابه شیشه ای استفاده مینمودند، زیرا به عقیده عوام ترشحات کوزه موجب نجس شدن مسلمین میشد، و بدین ترتیب زرداشتیان از نوشیدن آب خنک نیز محروم میگردیدند. درهای ورودی خانه های زرداشتیان یک لنگه بود تا از خانه های مسلمین تمیز داده شود.<sup>۱۰</sup> الواط و اشرار دختران زرداشتی را میدزدیدند و بزور آنها را مسلمان میکردند و اگر پدر یا مادرشان فوت میکرد تمام مایملک او را به این دختر نومسلمان میدادند و به دیگر وارثان زرداشتی حقی نمیدادند. یک نفر زرداشتی حق ورود به مسجد مسلمان را نداشت. ورود آنها به این اماکن به قیمت جانشان تمام میشد. اگر یک نفر مسلمان یک شخص زرداشتی را میکشت یا مجازات نمیشد یا مجازاتش خیلی جزئی بود. اگر شخصی زرداشتی مهمان شخصی مسلمان میشد، ظروفی را که او با آنها غذا خورده بود جدا میگذشتند و جداگانه میشستند که سایر ظروف را نجس نکند. مسلمانان زرداشتی ها را کافر و نجس، گبر، مجوس، آتش پرست و یا "گبرسگ" مینامیدند.<sup>۱۱</sup>

عدة زرداشتیان در آغاز قرن هجدهم در ایران حدود یک میلیون نفر تخمین زده میشود. از آن زمان این تعداد بسرعت رو به تقلیل نهاد تا جایی که در زمان فتح علیشاه به ۵۰ هزار نفر و در زمان محمدشاه به ۳۰ هزار نفر و در سال ۱۲۸۵ هـ. تعداد زرداشتیان ایران به ۶۹۰۰ رسید.<sup>۱۲</sup>

## موقعیت زرداشتیان بعد از ظهور حضرت بهاءالله

جامعه زرداشتیان ایران بهنگام ظهور حضرت بهاءالله جامعه ای بود که طی قرون متعددی بارها مورد قتل و غارت، ظلم و بیداد، و تحقیر و توهین حکام خود کامه و مردم جاهل قرار گرفته، حقوقش پایمال شده و در وضعیت رقت باری از فقر و ذلت و مسکنت قرار داشت.

زردشتیان طبق مندرجات کتب مقدسة خود منتظر ظهور موعود مزدیسنا بودند و اعتقاد داشتند که در آخرالزمان حضرت سیوشانس و شاه بهرام و رجاوند ظهور خواهند کرد. سیوشانس دارای فرّ کیانی است و غذایش از سرچشمۀ مینوی است. درمان کلیۀ دردهای جهان در دست اوست و از پیکرش چنان نوری پرتوافقن شود که جهات شش گانۀ بسیط زمین را نورانی نماید. روز ظهورش روز رستاخیز است. "آنگاه مردمان برخاستن آغاز کنند، جهان خوش و خرم شود و فیوضات الهی بر روی زمین استقرار یابد." ۱۳

جمال مبارک در آثار متعدد خطاب به این جامعه ستم دیده میفرمایند شب سیاه آنان بسر رسیده و با ظهور ایشان بد بختی و تیره روزی آنان پایان گرفته و در موارد متعدد این قوم مظلوم و مقهور را تسلی میدهند و به امر خود دعوت میفرمایند: "بی نیاز به آواز بلند میفرماید جهان خوشی آمده، غمگین مباشد. راز نهان پدیدار شده، اندوهگین مشوید." ص ٧ و نیز میفرمایند: "یا خسرو، ندای الهی را از جمیع جهات بشنو. الحمد لله زمستان تیرۀ ظلمانی گذشت و بهار رحمت رحمانی عالم را بطراز جدید مزین نمود." ص ٥٩

## بهبود وضع جامعه زردشتی ایران بعد از ظهور حضرت بهاءالله

با ظهور حضرت بهاءالله شب تاریک و سیاه پارسیان پیایان رسید و آفتاب جهانتاب ظهور جدید بیغوله های این قوم را روشن کرد. قومی که سیزده قرن دارای هیچ گونه حقوق سیاسی، اجتماعی و مدنی نبود و قرنهاي متوالی مورد ظلم و تجاوز و آزار و تحیر و توھین قرار گرفته بود. این قوم به اعتقاد بهائیان از برکت آثار غیر مستقیم ظهور جمال اقدس ایهی به تدریج دارای حقوق مساوی با دیگر شهر و ندان ایرانی شد و از احترام و حیثیت انسانی برخوردار گردید و بعنوان وارث تمدن و فرهنگ درخشنان ایران کهن مورد تجلیل و احترام قرار گرفت. این دگرگونی جامعه زردشتی ایران که مقارن ظهور حضرت بهاءالله آغاز شد به تدریج توسعه پیدا کرد و در دوره رضا شاه اوچ گرفت. برخی از این تحولات مستقیماً مربوط به جامعه زردشتی ایران بود که میتوان آنها را چنین برشمرد:

۱ - بعد از سیزده قرن انجمان اکابر زردشتیان هندستان، در سال ۱۸۵۴ م یکی از شخصیت های دلسوز زردشتی بنام مانکجی صاحب را مأمور به ایران و سرپرستی جامعه زردشتی و رفع مشکلات و مظالم واردہ بر پارسیان ایران کرد. وی دو بار به ایران سفر کرد و بار دوم تا آخر عمر در ایران سکونت گزید و اقدامات دامنه داری در جهت رفع مشکلات زردشتیان ایران انجام داد.

۲ - مانکجی صاحب پس از ۲۹ سال تلاش شبانه روزی و خرج مبالغه هنگفت در ایران، در سال ۱۲۹۹ هق. موقع شد حکم لغو جزیه از زردشتیان ایران را از ناصرالدین شاه اخذ نماید. ۱۴

۳ - با اقدامات مانکجی صاحب انجمان زردشتیان در یزد و کرمان تأسیس شد. در سالهای بعد، بمحض فرمانی از طرف ناصرالدین شاه این انجمان بنام "انجمان ناصری" ادامه یافت و اموال شخصیة زردشتیان برسمیت شناخته شد.

۴ - در سال ۱۹۰۶ م، پس از صدور فرمان مشروطیت، بمحض قانون اساسی ایران، اقتیت زردشتی بعنوان یکی از اقلیت های رسمی کشور شناخته شد و یک کرسی در مجلس شورای ملی ایران به نماینده زردشتیان اختصاص یافت و ارباب کیخسرو شاهرخ به نمایندگی زردشتیان ایران در مجلس

انتخاب شد و ۹ دوره، تا آخر عمر، این سمت را بعده داشت. وی سالها ریاست اداره کارپردازی مجلس را با کفایت و درایت بعده داشت. از خدمات مهم وی تأسیس کتابخانه و چاپخانه مجلس بود. وی چهار مدرسه برای زردشتیان و دیگران در طهران تأسیس کرد. این مدارس تا امروز در ردیف مدارس ممتاز در طهران بکار مشغولند.

جز مواردی که ذکر شد، بوسیله رضا شاه و دولت مردان ایران و مردم کشور به ساقه احساسات وطن پرستی و علاقه به اعتلاء و حیثیت ایران، اقدامات متعددی انجام گرفت که گرچه مستقیماً مربوط به جامعه زردشتی نبود، ولی همه آنها از آرزوهای یکهزارساله زردشتیان ایران بود که تحقق پیدا کرد. این اقدامات را اجمالاً میتوان چنین برsumرد:

انتخاب کلمه فارسی "پهلوی" برای نام خانوادگی رضا شاه - تبدیل تقویم قمری به فارسی و رواج ماههای شمسی فارسی بجای ماههای قمری - پژوهش در تاریخ و تمدن و فرهنگ ایران باستان - تحصیل و تحقیق متون زردشتی و زبانهای ایران قبل از اسلام بوسیله پژوهشگران ایرانی و غربی و انتشار حاصل مطالعات آنان بصورت کتب و مقالات در مراکز علمی در ایران و غرب - زنده کردن جشن‌ها و آئین‌های باستانی ایران - اعلام نوروز به عنوان بزرگترین جشن ملی ایران و آغاز تقویم و سال شمسی - تجدید و تجلیل از جشن‌ها و مراسم ایران باستان از قبیل جشن سده، جشن مهرگان، چهارشنبه سوری و سیزده نوروز<sup>۱۵</sup> - بزرگداشت حکیم ابوالقاسم فردوسی شاعر ملی و حمامه گرانقدر او شاهنامه و بنای آرامگاه مجلل و آبرومند وی برگزاری کنگره هزاره سروdon شاهنامه با شرکت رضا شاه و جمعی از خاورشناسان ایران و جهان - تهیه و نصب مجسمه‌های این شاعر بزرگ در طهران و مشهد و نامگذاری خیابانها و میدانهای متعدد بنام وی در سراسر ایران - تحقیق در شاهنامه و تجدید چاپهای متعدد از این حمامه بزرگ - توجه توده مردم ایران به یاد شاهان و پهلوانان مذکور در شاهنامه و نامگذاری ایرانیان فرزندان خود را بنام این پهلوانان ملی<sup>۱۶</sup> - تأسیس موزه ایران باستان و گردآوری و نمایش آثار باستانی ایران در این موزه - کاوش‌های هیأت‌های حفاری و باستان‌شناسی ایرانی و غربی و تأسیس رشتة "باستان شناسی" در دانشگاه طهران - تأسیس فرهنگستان زبان و ادب ایران - وضع و شناسائی و ترویج لغات و ترکیبات فارسی سره و جای گزین کردن آنها بجای لغات عربی. از دوره قاجاریه حرکتی برای سره نویسی و طرد لغات عربی از زبان فارسی آغاز شد که امروز هم طرفدارانی دارد.

### اقبال زردشتیان به امر بهائی

پس از ظهور حضرت بهاءالله به تدریج نفوس پاک طینت و صافی ضمیر که از دوره حضرت رب اعلی در انتظار ظهور موعود بودند، طبق بشارات کتب خود، حضرت بهاءالله را ظهور "شاه بهرام ورجاوند" شناختند.

این مردم پس از ایمان به امر بهائی با مسائلی مواجه بودند که که حتی پدرانشان هیچگاه جواب آنها را از مؤیدان و دستوران خود نشنیده بودند، و اکنون که حیات روحانی جدیدی پیدا کرده بودند، این پرسش‌ها را که در حقیقت مسائل جامعه زردشتی بود طی عرایضی بحضور حضرت بهاءالله عرض میکردند. ایشان در الواح متعددی که خطاب به آنان مرقوم فرمودند این سؤالات را پاسخ دادند و نیز در الواح عمومی که خطاب به زردشتیان صادر کردند این قوم را به ظهور خود بشارت دادند و به آنان مژده دادند که دوران ذلت و خواری آنان پایان رسیده است. جمال مبارک در الواح احتیای پارسی با تعالیم و

دستورات خود آنان را که به مثابه طفل سبق خوان در دستان عرفان بودند و از تعالیم بهائی اطلاع اند کی داشتند، تربیت و راهنمایی کردند و این امر در دوران میثاق ادامه یافت. این نفوس پاک دل به مرور پرورشی روحانی یافتد و به عمق ایمان و ایقان رسیدند و در سالهای بعد، در دوره میثاق بخدماتی شایسته به امرالله موقّق شدند. تاکنون ۱۴ نفر از بهائیان از این قوم در ایران به شهادت رسیده اند.<sup>۱۷</sup>

### مروری اجمالی بر مطالب الواح یاران پارسی

مسائل مندرجہ در الواح یاران پارسی را میتوان اجمالاً به سه گروه بشرح زیر تقسیم کرد:

- ۱ - موضوعات مربوط به آئین زردشتی - بشارات مربوط به موعد آن آئین - مقام حضرت زردشت و معتقدات زردشتیان.
- ۲ - موضوعات کلی دینی و مسائل کلامی از قبیل: عدم امکان شناسایی ذات الهی - بهشت و دوزخ و پل صراط - معنی حقیقی آتش - رطوبت و برودت - صعود و نزول - حرکت و سکون - مجازات و مكافات - وحدت اساس ادیان - پیامبران، مرتبیان عالم وجود - حالت روح بعد از مفارقت از بدن - مسئله وصایت - فقه اسلام - مراتب مختلف انبیاء - عقاید مختلف در عالم وجود - عصمت کبری - حدوث و قدم و عالم ذر - مراتب مختلف عقول - عقل کلی و عقل جزوی - مژده ظهور کلی الهی - سنه تسع - عقاید هندوان - سلاطین و ملوک - ایمان با مرالله سبب حیات ابدی - عالم حق و امر و خلق - اهل سنت و جماعت.
- ۳ - مسائل اخلاقی و روحانی - نظیر: اهمیت راستی و انصاف و داد و مروت و امانت - نکوهش حسد و آز و تعصب و اوهام - مذمت ظلم و اعتساف - خرق حججات گذشته.

### برخی از مخاطبان الواح یاران پارسی

یکی از مخاطبان الواح مجموعه "یاران پارسی" (مانکجی لیمجی هاتریا) معروف به مانکجی صاحب است، که گرچه مؤمن نبود ولی دو لوح در جواب سؤالات وی نازل شده است. مانکجی در سال ۱۸۵۴ م در زمان سلطنت ناصر الدین شاه قاجار از طرف انجمن زردشتیان هندوستان برای رسیدگی به امور زردشتیان ایران که سالها مورد ظلم و ستم قرار گرفته و دادرسی نداشتند بایران اعزام شد. مانکجی در سال ۱۸۵۴ م (۱۲۷۰ هـ.) از بمبهی با کشتنی عازم ایران شد و از بوشهر به شیراز و یزد رفت و در آن شهر "انجمن زردشتیان" را پایه ریزی کرد. وی پس از یکسال و دو ماه به کرمان رفت و در آن شهر به رسیدگی به امور زردشتیان پرداخت. وی در کرمان با "رحمت علی شاه" قطب دراویش نعمت اللهی روابط دوستانه برقرار کرد و لقب "درویش فانی" از وی گرفت.<sup>۱۸</sup> مانکجی پس از دو ماه اقامت در کرمان عازم یزد شد، و پس از توقف کوتاهی در یزد، به طهران رفت. وی پنج سال و شش ماه در طهران توقف کرد و بازها با ناصر الدین شاه و علماء ملاقات کرد و روابط دوستانه برقرار کرد و اقدامات متعددی در جهت بهبود وضع اجتماعی زردشتیان انجام داد و پس از این مدت از طریق آذربایجان و کردستان و کرمانشاه به عراق عرب رفت. مانکجی در بغداد به حضور حضرت بهاءالله رسید و مورد عنایات مبارک قرار گرفت. سالها بعد، حضرت بهاءالله در لوحی که به خطاب به وی نازل کردند از آن ایام با خاطره ای خوش یاد نموده اند.<sup>۱۹</sup>

مانکجی در این سفر با شیخ مرتضی انصاری هم ملاقات کرد و پرسش‌های ۱۴ گانه ای در مورد وضع زردوشیان ایران به او ارائه داد و جوابهای مساعدی از وی دریافت کرد. مانکجی پس از یکسال اقامت در بغداد به بمبئی رفت و گزارش اقدامات خود را به انجمن زردوشیان هندوستان ارائه کرد و در سال ۱۲۸۲ هـ، به ایران بازگشت. در کرمان با حاجی محمد کریم خان رئیس فرقه شیخیه ملاقات کرد و روابط صمیمانه با وی برقرار نمود. ۲۰ مانکجی در مراجعت به طهران به تأسیس مدرسه ای برای نوجوانان زردوشتی که از بیزد و کرمان با خود به طهران آورده بود پرداخت و از جانب ابوالفضائل برای تربیت این نوجوانان کمک گرفت. در آن ایام جانب ابوالفضائل که بواسطه ایمان به امرالله از ریاست مدرسه حکیم هاشم طهران محروم شده بود برای مدت چهار سال به دربار سنت منشی به استخدام مانکجی درآمد. از آنجائیکه مانکجی خواندن و نوشتن فارسی را نمیدانست، از وجود ایشان برای مکاتبه با و علماء و دیگران استفاده میکرد. نامه‌های متعددی به انشاء جانب ابوالفضائل از طرف مانکجی موجود است که با شری روان و شیوا نوشته شده است. ۲۱

مانکجی مردی معارف پرور و پژوهشگر بود و سالها در هندوستان و سپس در ایران با پیروان مذاهب و مشارب مختلف از قبیل هندو، بودائی، برهمائی، شیعه، سنتی، شیخی، صوفی و امثالهم حشر و نشر داشت و از هر کدام مطلبی شنیده بود. در طهران از لیان با وی تماس گرفته بودند و شیهاتی را بر وی القا نمودند. این مطلب در سالهای بعد مورد تأیید حضرت ولی امرالله قرار گرفت. ۲۲ وی همچنین در کرمان و پس از آن با حاجی محمد کریم خان کرمانی، رئیس فرقه شیخیه، که از دشمنان امر بابی و بهائی بود روابط صمیمانه داشت. ۲۳ مسلماً حاجی محمد کریم خان در ملاقات و روابط خود با مانکجی شیهاتی بر علیه امر بابی و بهائی بُوی القاء نموده بوده است.

مانکجی سؤالاتی از زمینه‌های تولوزی و عقاید و معتقدات فرق مذکور و نیز شیهاتی را که از لیان و شیخیان بُوی القاء کرده بودند طی سؤالاتی بحضور حضرت بهاءالله معروض داشت. حضرت بهاءالله در لوحی به اختصار و حکمت به سؤالات وی جواب مرقوم داشتند. مانکجی به آن لوح قانع نشد و مجدداً عریضة دیگری توسط ابوالفضائل بحضور جمال مبارک ارسال نمود و جوابهای مشروح درخواست کرد. حضرت بهاءالله در لوح دوم جوابهای مفصلی خطاب به ابوالفضائل مرقوم داشتند و چون از محتوای سؤالات متوجه القاتات از لیان و شیخیان شده بودند، در اوائل آن لوح چنین مرقوم فرمودند: "اینکه در باره جانب فرزانه (مانکجی) علیه عنایت الله مرقوم داشتند حالت ایشان و ما عنده معلوم و واضح است و آنچه ارسال نموده اند شاهد و گواه ..." ۲۴ ص. این بیان اشاره به سؤالاتی است که مانکجی تحت تأثیر القاتات مذکور عرض کرده بود.

حضرت بهاءالله در همین لوح خطاب به مانکجی از جمله مرقوم فرمودند: "امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید چه که امروز سلطان ظهور و مکلم طور ناطق، هر چه بفرماید اوست اساس متین از برای بناهای مداریں علم و حکمت عالمیان" ۲۵ ص. هیکل اطهر با این بیان به او گوشزد کرده اند که با ظهور جدید، امروز دیگر این عقاید و افکار کهن ارزشی ندارند و باید امروز به آنچه مظہر امر میگوید توجه کرد.

حضرت بهاءالله چنانکه در لوح دوم مانکجی مرقوم فرموده بودند امیدوار بودند وی موقن به ایمان شود و موجب ایمان دیگر زردوشیان گردد: "... آنچه برازنده ایشان است آن که پیشرو واقع شوند و جمیع فارسیان را آگاه نمایند و برای راست کشانند. این جامه بدیع نورانی انشاءالله موافق است از برای هیکل ایشان ..." ۲۶ ص. ولی مانکجی، با اینکه از زمانی که در بغداد به ظهور حضرت بهاءالله

رسید و به هيكل اطهر ارادت وافر پيدا كرد و مورد عنایت ايشان قرار گرفت، بواسطه چند عامل موقف به ايمان نشد، كه از جمله ميتوان به بغض شديد همسرش به امر بهائي، ۲۴ موقعيت مانکجي در جامعه زرديشتی، و القاء شباهات ازليان و شيخيان اشاره كرد. آنچه كه دكتر فريدانی در كتاب "دوسناني راستان" در مورد ايمان وي نوشته اند درست به نظر نميرسد. مانکجي تا آخر عمر با احباء حشر و نشر و روابط دوستانه داشت و از کمک به آنان دريغ نميكرد، ولی چنانکه گفته شد موقف به ايمان نشد، و همانطور كه روح الله محراجاني نوشته است "محبت امرالله باقی ماند". ۲۵

### مخاطبان ديگر

در ميان مخاطبان شناخته شده الواح حضرت بهاءالله به مشاهير احبابي پارسي نژاد برميغوريم كه هر يك پس از ايمان به امرالله مظهر خدمت، صداقت، امانت، تقوی و تقدس و اطاعت از احكام و اوامر الهيه بوده اند. البته الواح ديگری در اين مجموعه وجود دارد كه مخاطبان آنها شناخته نشده اند. از نفوسي كه شناخته شده اند، از جمله باید به اين افراد اشاره كرد:

#### ملا بهرام اختر خاوری:

در سال ۱۲۷۵ هـ. در مریم آباد یزد در خانواده ای زرديشتی زاده شد. در سالهای نوجوانی به زراعت مشغول بود. در جوانی به امرالله مؤمن شد و عاشقانه به تبلیغ امرالله و خدمت خالصانه پرداخت. در ضوضای یزد و واقعه شهادت شهدای آن شهر خدمات متعدد و شایان به احباء نمود و بارها مورد اذیت و آزار معاندین قرار گرفت. وي به هندوستان سفر كرد و پس از یکسال به یزد بازگشت و به خدمات سابق خود ادامه داد. خدمات گرانقدر ملا بهرام در دوره میثاق نیز ادامه یافت. وي چند سال به عضويت انجمان ناصری زرديشتیان انتخاب شد ولى بعداً بواسطه مخالفت زرديشتیان از اين انجمان کناره گرفت، و برای دومین بار به هندوستان رفت و در آن اقلیم به تبلیغ زرديشتیان پرداخت. ملا بهرام بعد از چند سال از هند به یزد بازگشت، و با وجود خدمات فراوان به وي، از طرف جلال الدوله، حاکم جبار یزد، مورد ظلم و ستم قرار گرفت. لاجرم به طهران رفت و مدت ۱۴ سال در تجارتخانه ارباب جمشيد با کمال امانت و صداقت خدمت كرد. داشتنياهي متعددی از مراتب تقوی و تقدس و امانت و دیانت ملا بهرام نقل شده است. وي در سال ۱۳۳۵ هـ. به حضور حضرت مولی الوری مشرف شد و مورد عنایات فراوان هيكل اطهر قرار گرفت. ملا بهرام چند سال نیز به عضويت محفل روحانی طهران انتخاب شد و به خدمت مشغول بود. عائله وسیعی تشکیل داد و اخلاف او به ايمان و خدمت به امرالله موفق شدند. ملا بهرام در سال ۱۹۳۳ در طهران صعود كرد. وي به دریافت چهار لوح از قلم جمال مبارک مفتخر شده كه به شرح ذیل در مجموعه حاضر مندرج است ۲۶ :

۱ - لوح شماره ۹ که با جمله "بنام گوینده پارسي - يا بهرام، روز دیدار آمد - آفتاب قد اتي الوهاب میگويد ...". گرچه در فهرست نام مخاطب برده نشده، ولی به احتمال قوى اين لوح مبارک خطاب به ملا بهرام اخترخاوری است.

۲ - لوح شماره ۱۵ که با جمله "ذکر بهرام عليه بهائي را نموده مكرر اسمش از قلم اعلى نازل ..." در فهرست نام مخاطب نیامده ولی محتلاً خطاب به ملا بهرام اخترخاوری است.

۳ - لوح شماره ۲۳ که با جمله "بنام خداوند دانا روز ندا مینماید و آفتاب مژده میدهد ..." در فهرست به نام ملا بهرام ثبت شده است.

۴ - لوح شماره ۲۴ که با جمله "... یا بهرام بامداد روز داد است ..." در فهرست به نام ملا بهرام ثبت شده است.

#### استاد جوانمرد شیرمرد:

جوانمرد شیرمرد در یزد متولد شد. مانکجی وی را به طهران برد و چند سال تحت تربیت جناب ابوالفضلین به فراگرفتن عربی و فارسی مشغول بود. در آنجا، غیر از ابوالفضلین، با دیگر احباء محشور شد و بذر امرالله در قلبش کاشته شد. سپس به یزد برگشت و به تأسیس مکتبی برای تدریس کودکان در منزل خود اقدام کرد. ضمناً به تنظیم قبایل های زرداشتیان میپرداخت. در یزد بوسیله دو نفر از مؤمنین اوئلیه به امرالله مؤمن شد و عربیشه ای متنضم ۷ سوال به حضور حضرت بهاءالله معروض داشت، که در جواب به دریافت لوح مبارکی که به "لوح هفت پرسش" معروف است مفتخرا شد. جمال مبارک در لوح مزبور به سؤالات وی پاسخ داده اند. این لوح مبارک که با جمله "به نام گوینده توانا ستایش پاک یزدان را سزاوار ..." آغاز شده به شماره ۴ در مجموعه "یاران پارسی" مندرج است. استاد جوانمرد شیرمرد پس از سالها تدریس و اداره مدارس پارسیان یزد در سال ۱۹۲۸ به سن ۸۵ سالگی صعود نمود. ۲۷

#### مهریان رستم بلبلان:

مهریان رستم بلبلان مردی ساده و بی آلایش بود و در دهات حومه یزد بزراعت اشتغال داشت. روزی دو نفر از بهائیان را که از بیم اشاره یزد فراری بودند، در طولیله خود پناه داد. روز بعد تنها الاغی را که داشت بدانها بخشید تا بوسیله آن به ارض اقدس بروند و بزیارت جمال مبارک فائز گردند. در آنجا نیز جمال مبارک لوحی به افتخارش نازل فرمودند. وی با مردم مبارک مؤمن شد. در سالهای بعد به هندوستان هجرت کرد و در آنجا خانواده ای مؤمن و فعال تأسیس کرد. ۲۸ در مجموعه "یاران پارسی" لوح شماره ۱۰ خطاب به وی عز نزول یافته است. این لوح مبارک با این جمله آغاز میگردد: "بنام خداوند مهریان - ای مهریان، دوستی از دوستان یادت نمود، یادت نمودیم"

## الواح عمومی خطاب به زرداشتیان

در مجموعه "یاران پارسی" شش لوح خطاب به عموم زرداشتیان بدین شرح درج شده است:

۱ - لوح شماره ۲ که با این جمله آغاز میگردد: "آغاز گفتار ستایش پروردگار است. ای بندگان، چشمها بخشش یزدانی در جوش است، از آن یتوشید ...".

۲ - لوح شماره ۶، که با جمله "روشنی هر نامه نام زنده پاینده بوده. ای بندگان، سزاوار آنکه در این بهار جانفرا ... شروع میشود.

۳ - لوح شماره ۱۲ که با این جمله شروع میشود: "بنام آنکه بیم از اوست و امید از او. نخستین گفتار کردگار اینست ...".

۴ - لوح شماره ۱۷ که با این جمله آغاز میگردد: "اصحاب زردشت عليهم عنایت الله را از قبل مظلوم ذکر نما...".

۵ - لوح شماره ۱۹ که با این جمله شروع میشود: "... ثم اعلم انا كتبنا لمَّا المجنوس الواحًا...".

۶ - لوح شماره ۲۰ که با جمله "يا معاشر زردشت اسمعوا النداء من شطر عكا. انه ارتفع بالحق من لدى الله" آغاز شده.

در مروری کلی بر مضامین عمده این گروه الواح عمومی به دو مطلب عمده بر میخوریم:

**مطلوب اول:** اعلان ظهور کلی الهی و دعوت عموم زرداشتیان به ایمان و اقبال به امرالله و عمل به اوامر و احکام است:

- "ای بندگان، چشمہ های بخشش یزدانی در جوش است، از آن بنوشید... بیاری دوست یکتا از خاک تیره پاک شوید و بکوی دوست یگانه در آئید. از جهان بگذرید و آهنگ شهر جانان نماید" ص ۲

- "اصحاب زردشت علیهم عنایت الله را از قبل مظلوم ذکر نما. انشاءالله از کوؤس بیان مقصود عالمیان که از قبل ارسال شد بیاشامند آنچه قلوب را از ماسوی الله فارغ و آزاد نماید" ص ۵۵

**مطلوب دوم:** شامل این نکته مهم است که از آنچه طی سالیان دراز توسط مؤبدان و دستوران بدانان القاء شده و جز اوهام و حججات نبوده، دست بردارند و گوش هوش به آنچه پزشک الهی برای علاج دردهای امروز آنان میگوید فرا دهند:

- "رگ جهان در دست پزشک داناست. درد را مبیند و به دانائی درمان میکند. هر روز را رازی است و هر سر را آوازی. درد امروز را درمانی و فردا را درمان دیگر. امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید. دیده میشود گیتی را دردهای بیکران فرا گرفته و او را در بستر ناکامی انداخته. مردمانی که از باده خودبینی سرمست شده اند پزشک دانا را از او باز داشته اند. اینست که خود و همه مردم را گرفتار نموده اند. نه درد را میدانند نه درمان میشناسند. راست را کژ انگاشته اند و دوست را دشمن شمرده اند" ص ۲۰

- "ای دوستان، گفته های پیشینیان و چگونگی گذشتگان شایسته این روز فیروز نیست. مردمان را بیماری فرا گرفته. بکوشید تا آنها را به آن درمان که ساخته دست توانای پزشک یزدان است رهائی دهید." ص ۴۹

## علماء سوء - جهلای معروف به علم

حضرت بهاءالله در بیشتر الواح "یاران پارسی" بیاناتی عتاب آمیز خطاب به دستوران زرداشتی مرقوم فرموده اند. این گروه در آثار مبارکه به "علماء سوء - جهلای معروف به علم - بظاهر آراسته و بباطن کاسته" توصیف شده اند. مؤبدان زردشتی با وجود اینکه طبق اخبار کتب مقدسة خود از حقانیت ظهور حضرت بهاءالله مطلع شده بودند، به خاطر حب دنیا و ریاست ظاهره، با تمام قوی با ظهور جدید به مخالفت برخاستند و مردم را از اقبال به مظهر ظهور باز داشتند و با کسانی هم از زرداشتیان که با مر بهائی ایمان آورده بودند شدیداً مخالفت کردند. ۲۹

مؤبدان زردشتی از آنجا که با هر گونه فکر جدیدی که ریاست آنها را به خطر میانداخت مخالف بودند، حتی با مانکجی صاحب که از طرف انجمن زرداشتیان هندوستان به ایران آمده بود مخالفت و کارشکنی میکردند. آنها حتی برای یکی از زرداشتیان روشفکر بنام جناب ماستر خدابخش توطئه ای ترتیب دادند و ایشان را به قتل رساندند. ۳۰

برخی از آثار عتاب آمیز جمال مبارک خطاب به دستوران ذیلاً نقل میشود:

- "امروز روز فرمان و دستوری شما نیست، در کتاب شما گفتاری است که معنی آن اینست: دستوران در آن روز مردمان را دور مینمایند و از نزدیکی باز میدارند ... ای بندۀ

- یزدان، هر دستور که تو را از این نار که حقیقت نور و سرّ ظهور است دور مینماید، او دشمن تو است." ص ۶
- "بگو ای دستوران. به اسم من عزیزید و از من در گریز. شما دستوران دیوانید. اگر دستوران یزدان بودید با او بودید و او را میشناختید ... بگو ای کوران جهان پناه آمد. روز بینائی است." ص ۱۴
- "کردار دستوران مردمان را از کردگار دور نموده. بجای نیاز، آز نمودار. راه خدا را گم کرده اند. گمراهن و خود را دارای راه میدانند." ص ۱۸
- "یا کیخسرو! دستوران از نفحات وحی مقصود عالمیان محروم مشاهده میشوند. زخارف عالم ایشان را از تجلیات نیز اعظم منع نموده." ص ۵۲

## زبان الواح

بخش عمده الواح مبارکه مندرج در "یاران پارسی" به فارسی ساده (نه فارسی سره)، خالی از تعقید و پیچیدگی، در قالبی روان، شیوا و گوشنواز، بدون استفاده از لغات مهجور و دور از ذهن مرقوم گردیده است.

برخی از این آثار مبارکه با خطبه ای زیبا در ستایش پروردگار آغاز میگردد و سپس مطلب با جملات کوتاه و روان ادامه پیدا میکند:

- "ای بندگان. براستی میگوییم راستگو کسی است که راه راست را دیده و آن راه یکی است، و خداوند آن را پسندیده و آماده نموده و این راه در میان راهها مانند آفتاب جهانتاب است در میان ستارگان. هر کس به این راه نرسیده آگاه نه و بی راه بوده. اینست سخن یکتا خداوند بی مانند." ص ۳
- "یا بهرام. روز دیدار آمد. امروز نور آفتاب حقیقت عالم را احاطه نموده، دریاها را گفتار دیگر است و دفاتر دانش را ذکر دیگر ... " ص ۱۶
- در برخی از الواح مبارکه جملات عربی آمده و در پایان بعضی از این آثار مبارکه مناجات‌های فارسی و عربی مرقوم گردیده است.

## لحن الواح

در الواح مبارکه مندرج در مجموعه "یاران پارسی" گاه در یک لوح به چند لحن متفاوت از قلم حضرت بهاءالله بر میخوریم. در مروری اجمالی حداقل به شش لحن میتوان اشاره کرد که نمونه هایی از آنان نقل میشود:

### الف - لحن ابلاغ در دعوت

- "بگو ای دوستان راهنما آمد. گفتارش از گفتارها پدیدار و راهش میان راهها نمودار. راه، راه اوست، بیایید. گفتار، گفتار اوست، بشنوید ... " ص ۱۲
- "من آفتاب بینش و دریای دانش. پژمردگان را تازه نمایم و مردگان را زنده کنم و من آن روشنائی که راه دیده بنمایم و منم شاهباز دست بی نیاز که پر بستگان را بگشایم و پرواز بیاموزم..." ص ۲۲

**ب - لحن تسلی بخش**

- "یا خسرو ندای الهی را از جمیع جهات بشنو. الحمدالله زمستان تیره ظلمانی گذشت و بهار رحمانی عالم را بطراز جدید مزین نمود." ص ۵۲

**ج - لحن بشارت دهنده و شادی بخش**

- "بی نیاز به آواز بلند میفرماید جهان خوشی آمده غمگین مباشد. راز نهان پدیدار شده اندوهگین مشوید..." ص ۷

- "روز ندا مینماید و آفتاب مژده میدهد و ماه بشارت میگوید ... آبها مژده میدهند و دریاها میرقصند و بیشه ها آخبار مینمایند ..." ص ۵۸

**د - لحن هشدار دهنده**

- "ای بندگان روز بنگاه دیوان است. خود را از نزدیکی او نگاه دارید. دیوان گمراهانند که در خوابگاه فراموشی با کردار تباہ آرمیده اند..." ص ۴

- "اهریمنان در کمین گاهان ایستاده اند، آگاه باشید و بروشنبی نام خداوند خود را از تیرگی ها آزاد نمائید..." ص ۱۴

**۵ - لحن عتاب آمیز**

- "بگو ای دستوران. به اسم من عزیزید و از من در گریز. شما دستوران دیوانید. اگر دستوران یزدان بودید با او بودید و او را میشناختید ... بگو ای کوران جهان پناه آمد. روز بینائی است." ص ۱۴

- "بگو ای دستوران. از خواب برخیزید و از بیهوشی بهوش گرانید." ص ۱۸

**و - لحن نصیحت و دلالت**

- "بگو زبان گواه راستی من است، او را بدروع میالائید و جان گنجینه راز من است، او را بدهست آز مسپارید ..." ص ۲۲

- "ای فریدون. آسمان امر الهی به آفتاب امانت روشن است. به حبل امانت متمستک شود به ذیل صداقت متشبّث ... انشاءالله به این مقام فائز شوی و بذکر دوست ناطق گردی" ص ۵۷

**مفاهیم استعاری در الواح مبارکه یاران پارسی**

حضرت بهاءالله در این آثار مبارکه حقایق روحانی را در قالب مفاهیم استعاری افراغ کرده اند و برای این منظور از مظاهر طبیعی مانند آفتاب، ماه، ستاره، بهار، ابر، باران، دریا، خاک، گل و چشم استفاده نموده اند که ذیلاً نمونه هایی نقل میشود:

**آفتاب - خورشید (ظهور کلی الهی)**

- "ای بندۀ یزدان. آفتاب جهان جاودانی از مشرق اراده رحمانی در اشراق ..." ص ۷

- "بگو خورشید دانایی هویدا و آفتاب بینش پدیدار ..." ص ۱۰

- "بگو امروز آفتاب بینائی از آسمان دانایی هویدا ..." ص ۱۷

- "پرتو خورشید جهانگیر گیتی را روش نمود ..." ص ۵۸

## بهار (آغاز ظهور جدید امر الهی)

- "ای بندگان. سزاوار آنکه در این بهار جانفزا از باران نیسان یزدانی تازه و خرم شوید." ص ۱۳
- "ایام، ایام ربيع عنایت رحمانی است ... " ص ۵۸
- "بهار رحمت رحمانی عالم را بطراز جدید مزین نمود..." ص ۵۹
- آب، چشم - آب زندگی - کوثر - دریا (ایمان به مظهر امر و تعالیم الهی)
- "به نیروی توکل و انقطاع قصد مقام اعلیٰ نمائید و عباد را از کوثر زندگی محروم مسازید." ص ۲
- "ای بندگان. هر که از این چشم چشید، بزندگی پاینده رسید..." ص ۱۳
- "... دریای دانائی پدیدار و آفتاب بینائی نمودار ..." ص ۱۸
- "بگو ای مردگان. دست بخشش یزدانی آب زندگانی میدهد. بشتابید و بنوشید ..." ص ۲۰
- "امید چنان است که در این بامداد که جهان از روشنی های خورشید دانش روشن است به خواست دوست پی بریم و از دریای شناسائی بیاشامیم." ص ۲۲
- ابر - باران (تعالیم الهی در ظهور جدید)
- "امروز ابر بخشش یزدان میارد و خورشید دانائی روشنی میبخشد و نجود راه مینماید." ص ۱۲
- "سزاوار آنکه در این بهار جانفزا از باران نیسانی تازه و خرم شوید." ص ۱۳
- آسمان (سراسر عالم وجود)
- "بگو امروز که آسمان به آفتاب عنایت یزدان مزین است ..." ص ۲
- فجر - بامداد (آغاز ظهور کلی الهی)
- "این کوثر روحانی را به اسم سلطان ربانی در این فجر نورانی بنوش." ص ۶۰
- "یا بهرام. بامداد روز داد است ..." ص ۵۸
- زمستان (دوران ذلت و خواری و جهل و تعصب)
- "الحمد لله زمستان تیره ظلمانی گذشت ..." ص ۵۹
- خاک (اوہام و تعلقات دنیوی و تعصبات جاهلیه)
- "بیاری دوست یکتا از خاک تیره پاک شوید." ص ۲
- گلزار (کلمه الله و تعالیم الهی)
- "جهدی نما تا از گلزار معانی قسمت بری ..." ص ۵۹

## پایان سخن

با معیارهایی که صاحب نظران برای سخن فصیح و بلیغ فارسی قائل شده اند، بسیاری از الواح مندرجہ در مجموعه "باران پارسی" صادره از قلم جمال اقدس ابھی را صرف نظر از مفاهیم عالیه روحانی آنها، تنها با توجه به زیبائی و فحامت قالب و فصاحت کلام، میتوان از شاهکارهای نثر زبان فارسی بشمار آورد. پایان سخن را به نقل نمونه ای از این دست از آثار مبارکه زینت میدهیم تا مذاق جان خوانندگان شیرین گردد: "روشنی هر نامه نام زنده پاینده بوده - ای بندگان. سزاوار آنکه در این

بهار جان فزا از باران نیسان یزدانی تازه و خرم شوید. خورشید بزرگی پرتو افکنده و ابر بخشش سایه گسترده. با بهره کسی که خود را بی بهره نساخت و دوست را در این جامه بشناخت. بگو ای مردمان چراغ یزدان روشن است. آنرا به بادهای نافرمانی خاموش منماید. روز ستایش است، به آسایش تن و آلایش جان مپردازید. اهریمنان در کمین گاهان ایستاده اند. آگاه باشید و به روشنی نام خداوند یکتا خود را از تیرگی ها آزاد نمائید. دوست بین باشید، نه خود بین. بگو ای گمراهان. پیک راستگو مؤذه داد که دوست می آید. اکنون آمد. چرا افسرده اید. آن پاک پوشیده بی پرده آمد، چرا پژمرده اید ... " ص ۱۳

### كتاب شناسی

- ١ - حضرت بهاءالله - "ياران پارسي" - مجموعة الواح مبارکه جمال اقدس ابهي و حضرت عبدالبهاء به افتخار ياران پارسي - مؤسسه ملي مطبوعات امری آلمان - چاپ اوی ١٩٩٨ م.
- ٢ - عزيزالله سليماني اردكاني - "مسابع هدایت" - جلد چهارم - مؤسسه ملي مطبوعات امری ايران - چاپ دوم - ١٤١٨ هجری - طهران.
- ٣ - عزيزالله سليماني اردكاني - "مسابع هدایت" - جلد دهم - تکثیر ياران ايران - طهران.
- ٤ - روح الله مهرابخانی - زندگانی ابوالفضائل گلپایگانی - لجنة ملي نشر آثار امری آلمان - چاپ دوم ١٩٩٨ م.
- ٥ - عنایت خدا سفیدوش - "تنی چند از پیشگامان پارسی نژاد" - مؤسسه معارف بهائي کانادا - ١٩٩٩ م.
- ٦ - دکتر سهراب فریداني - "دوستان راستان" - تاريخ و خدمات بهائيان پارسي - مؤسسه مطبوعات امری آلمان - ٢٠٠٢ م.
- ٧ - تورج اميني - "اسنادي از زرتشتيان معاصر ايران" - سازمان اسناد ملي ايران - طهران ١٣٨٠ ش.
- ٨ - جهانگير اشيدري - "تاريخ پهلوی و زرتشتيان" - طهران.
- ٩ - شهمردان رشید - "أوضاع اجتماعی زرتشتيان ايرانی در يک قرن حاضر" - مجله هوخت.
- ١٠ - آذرگشسب مؤبد اردشیر - "مراسم مذهبی و آداب زرداشتیان" - ديماه ١٣٢٥.
- ١١ - دکتر نصرت الله محمد حسیني - تاريخ امر بهائي در قم - آلمان - عصر جدید (در دست انتشار)
- ١٢ - ادوارد ج. براون - "يکسال در میان ايرانيان" - ترجمه ذبيح الله منصوری - کانون معرفت - طهران.

### يادداشت ها

- \* - کلیه شماره صفحاتی که در پایان نصوص در این مقاله آمده مربوط به مجموعة الواح خطاب به ياران پارسي است.
- ١ - مجلل این گفتار در بیست و یکمین دوره مجمع عرفان (جون ١٩٩٩) در مرکز مطالعات بهائي - اکوتو - ایتالیا ایراد شده است.
- ٢ - تاريخ پهلوی و زرداشتیان ص ٢٢٥.
- ٣ - مأخذ بالا.

- ٤ - مأخذ بالا.
- ٥ - يکسال در میان ایرانیان.
- ٦ - پیشگامان ص ١٥.
- ٧ - پیشگامان ص ١٠.
- ٨ - پیشگامان ص ١٢.
- ٩ - پیشگامان ص ١١.
- ١٠ - پیشگامان ص ١٢.
- ١١ - "داستان راستان" ص ٣.
- ١٢ - "أوضاع اجتماعی زرتشیان" ص ٢٨ و نیز "اسنادی از زرتشیان معاصر ایران" ص ٣٠٨.
- ١٣ - پیشگامان ص ١٥.
- ١٤ - مراسم مذهبی و آداب زرتشیان - ص ١٠ ٤.
- ١٥ - در اسلام مُتَشَّرِّع‌انی چون امام محمد غزالی برگزاری جشن نوروز را بعنوان اینکه "از آداب گبران" است مذموم دانسته اند. حضرت اعلی در کتاب مستطاب بیان و حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب اقدس و الواح متعدد نوروز را "یوم البهاء من شهر البهاء" منسوب به من یظهره الله دانسته اند و آن را عید صیام و عید نوروز و آغاز تقویم بدیع و از ایام محترمة تسعه شمرده اند و از این روز که "نفحه حیات بر جمیع ممکنات میوزد" تجلیل فراوان کرده اند. امروز عید نوروز و صیام در جوامع بهائی سراسر جهان جشن گرفته میشود و به عبارتی از جنبه ملی خارج شده و جنبه بین المللی پیدا کرده است.
- ١٦ - حضرت عبدالبهاء به یکی از زائرین (میرزا حبیب الله سلمان پور از شیراز) فرموده بودند اسمی کودکان خود را بنام پادشاهان و پهلوانان ایران باستان نامگذاری کنند (روایت شفاهی دکتر منوچهر سلمان پور، فرزند ایشان).
- ١٧ - برای اطلاع از شرح حال و خدمات مشاهیر احتجای پارسی نژاد از جمله میتوان به پیشگامان پارسی نژاد - دوستان راستان - مصایب هدایت، مجلدات چهارم و دهم - تاریخ امر بهائی در قم - مراجعه کرد.
- ١٨ - "اسنادی از زرتشیان ایران" ص ٥.
- ١٩ - پیشگامان ص ٢٦.
- ٢٠ - "اسنادی از زرتشیان ایران" ص ٧.
- ٢١ - "اسنادی از زرتشیان ایران" ص ١٢ (در این کتاب از ص ٤١ به بعد نامه های متعددی از ابوالفضائل مندرج است).
- ٢٢ - "دوستان راستان" ص ١٠.
- ٢٣ - "اسنادی از زرتشیان ایران" ص ٧.
- ٢٤ - در این مورد به "دوستان راستان" ص ٤٩ رجوع شود.
- ٢٥ - "زندگانی میرزا ابوالفضائل گلپایگانی" ص ٥٩.
- ٢٦ - برای اطلاع از شرح حال مفصل ملا بهرام اختیر خاوری میتوان به "مصایب هدایت" جلد ١، "تنی چند از پیشگامان پارسی نژاد" و "دوستان راستان" مراجعه کرد.

۲۷ - برای اطلاع از شرح حال مفصل استاد جوانمرد شیرمرد میتوان به "مصالح هدایت" جلد ۱۰، "تنی چند از پیشگامان پارسی نژاد" و "دستان راستان" مراجعه کرد.

۲۸ - برای اطلاع از شرح حال مفصل مهریان ببلان به کتاب "تنی چند از پیشگامان پارسی نژاد" مراجعه شود.

۲۹ - "دستان راستان" ص ۲۰.

۳۰ - "دستان راستان" ص ۵۷.

## مروری بر لوح مبارک حضرت عبدالبهاء در تفسیر بسم الله الرحمن الرحيم

فتحیه رشیدی

این تفسیر جلیل در مکاتیب جلد اول بطبع رسیده و بطوریکه در کتاب اسرار الآثار مندرج است چون این تفسیر که به خط حضرت عبدالبهاء مرقوم شده بود در قصر بهجی بوسیله میرزا مصطفی نراقی به نظر حضرت بهاءالله رسید و ملاحظه نمودند، فرمودند "کوکب لامع است".<sup>(۱)</sup>

[بسم الله الرحمن الرحيم اوئین عبارت قرآن محسوب میگردد و بحث در مورد معنای بسم الله الرحمن الرحيم یکی از مشهورترین مباحث فرهنگ عرفانی اسلام است. زیرا در نهایت خویش بشارتی بظهور حضرت بهاءالله میباشد و بدین جهت است که تفسیر سمله تا قبل از ظهور جمال مبارک بطور کامل و صریح میسر نبود. بسم الله الرحمن الرحيم اگرچه حاوی حقائق الهی و روحانی و اصول اعقادات عرفانی و اسرار هستی بوده است، اما معنای آن تا قبل از ظهور بدیع به حیطة ظهور و تحقیق نیامده است. بحث در مورد معنای بسم الله بدیع است در مورد اسم اعظم و قبل از هر چیز مطلبی است که به امر مبارک حضرت بهاءالله مرتبط میگردد، چرا که ظهور مبارکشان تحقق و اکمال اظهار اسم اعظم الهی است].<sup>(۲)</sup>

در این مقاله تفسیر بسم الله الرحمن الرحيم در آثار حضرت رب اعلی و جناب شیخ احمد احسانی مورد بررسی قرار نخواهد گرفت و صرفاً به مضامین و دلالات مذکوره در تفسیر حضرت عبدالبهاء میپردازیم. لذا خوانندگان گرامی میتوانند برای مطالعه تفاسیر مذکوره به مقاله جناب دکتر نادر سعیدی رجوع فرمایند.<sup>(۳)</sup>

### ۱ - مخاطب لوح :

در ابتدای لوح مبارک اشاره به افرادی میفرمایند که از امر جمال اقدس ایهی اعراض کردند و میثاق الهی را شکستند و بر بالای منابر از حضرت رب اعلی تبری جستند. چنانچه در لوح مبارک میفرمایند: "الذین نقضوا میثاقک. و غفلوا عن اشرافک. و ترکوا العروه الوثقی. و تبرؤا من مظہر نفسک العلی الأعلی علی المنابر فی محضر الجھلاء." (مضنوں بیان مبارک: نقوسی که میثاق تو را نقض نمودند و از اشراف تو غافل ماندند و رسیمان محکم - عروه الوثقی - تو را ترک نمودند و از مظہر نفس علی اعلای تو بر منابر در محضر جھلا تبری نمودند).

[بنا بر این لوح مبارک در ارتباط با ازلیان است چرا که از شکستن میثاق الهی و تبری دولت آبادی از حضرت رب اعلی سخن میفرمایند. و آنگاه توضیح میفرمایند که این اشخاص به حضور حضرت عبدالبهاء مشرف گردیده و از ایشان خواهش نمودند که از حضرت بهاءالله استدعا فرمایند که تفسیری بر سوره فاتحه و بسم الله الرحمن الرحيم مرقوم فرمایند. آنگاه هیکل مبارک توضیح میفرمایند که جمال مبارک به حضرت عبدالبهاء امر فرمودند که ایشان بسم الله الرحمن الرحيم را تفسیر نمایند. با اینکه قرار

بود تفسیر سوره فاتحه باشد اساساً تفسیر بسم الله الرحمن الرحيم میباشد. در پایان لوح، باختصار تمامی سوره فاتحه را نیز توضیح میفرمایند.] (۴)

## ۲ - حرف اول بسمله :

حضرت عبدالبهاء تفسیر بسم الله را با عنوان آن که باء باشد آغاز مینمایند و به این مضمون میفرمایند که باء تدوینی حقیقتی است که شامل معانی الهی و حقائق ریانیه و اسرار کوئیه میباشد و باء تدوینی همین (ب) بسم الله است که سر آغاز کتب مقدسه است:

- ۱ - بیان: بسم الله الامن المقدس.
- ۲ - قرآن: بسم الله الرحمن الرحيم.
- ۳ - اقدس: بسمه الحاکم على ما كان و ما يكون.

باء تکوینی عبارت از کلمه الهی و مشیت اویه و مظہر امر الهی است. چنانچه میفرمایند: "الباء التکوینی هی الكلمة العليا. والفیض الجامع اللامع الشامل المجمل العائز للمعنى والعالم الإلهیه." (۵) مضمون بیان مبارک: باء تکوینی کلمه علیا است و فیضی است جامع و درخشنان شامل و دارای معانی و عوالم الهی.

## ۳ - مضامین تفسیر باء :

مقصد از باء: از حضرت علی بن ابی طالب در لوح مبارک بسم الله مروی است: "إن كل ما في التوراه والإنجيل والزبور في القرآن وكل ما في القرآن في الفاتحة وكل ما في الفاتحة في البسمة وكل ما في البسمة في الباء وكل ما في الباء في النقطة والمراد من النقطة ألف اللينية التي هي باطن الباء وعينها في غيابها وتعينها وتشخصها وتميزها في شهادتها." (۶) مضمون بیان: "هر آنچه در تورات و انجیل و زبور میباشد در قرآن است و هر آنچه در قرآن میباشد در فاتحه است و هر آنچه در فاتحه میباشد در بسمله است و هر آنچه در بسمله میباشد در باء است و هر آنچه در باء میباشد در نقطه است و مراد از نقطه ألف لینه است که باطن باء در عالم غیب است و تعین و تشخّص آن در عالم شهود.

[حضرت عبدالبهاء در مورد اهمیت و معنای حرف ب بیاناتی میفرمایند که حرف ب بیانگر اسم اعظم الهی یعنی حضرت بهاء الله است چرا که جامع همه حقائق الهی و اسرار روحانی و اسماء الهی میباشد و به حدیث امام جعفر صادق که فرمود "الباء بهاء الله" استناد میفرمایند و متذکر میشوند که مفسران در تعبیر کلمه بسم اشتباه کرده اند چرا که ایشان اکثراً گمان کرده اند که بیان (ب) و (اسم) حرف الف حذف شده است و الا در حقیقت بیان ب و س حرف الف هم وجود دارد.

علت اینکه حضرت عبدالبهاء تأکید میفرمایند که بیان ب و س هیچ حرف دیگری وجود ندارد و حذف نشده این است که حرف ب بفرموده حضرت عبدالبهاء جامع همه حروف و معانی است، و بخصوص جامع الف نیز میباشد و بدین جهت تفکیک الف از ب با عنوان واقعیتی خارج از ب در کلمه بسم غلط است. استدلال هیکل مبارک به دو صورت است:

۱ - به آیه قرآنی دیگری اشاره میفرمایند که در آغاز آن باسم الله بیان شده است و نه بسم الله مانند سیح اسم ربک الأعلى (سوره الأعلى، آیه ۱)، و اقرأ باسم ربک (سوره علق، آیه ۱)، و باسم الله مجریها و مُرسیها (سوره هود، آیه ۴۱).

۲ - حرف باء در غیب خود الف مطلقة الهی است و در ظاهر خد الف مبسوطه است. به عبارت دیگر الف و ب یکی هستند و الف در ب مستور و مندمج است]. (۷)

و برای توضیخ این مطلب به خود لوح مبارک رجوع مینماییم.

#### ۴ - حالات حرف ب:

حضرت عبدالبهاء میرمایند: "ولنرجع إلى بيان الباء و نقول أنها متضمنة معنى الألف المطلق الإلهي بشئونها و اطوارها اللينة و المترحكة و المبسوطة نحوها في البسمة التي هي عنوان كتاب القدم بالطراز الأول المشتمل على جميع المعاني الإلهية و الحقائق الربانية و الأسرار الكونية المبتدأ فيها بالحرف الأول من الاسم الأعظم." (۸) مضمون بيان مبارک: بهيان حرف ب بازگرديم که متضمن معنى الف مطلق الهي در جميع شئون آن، لينه، مترحکه و مبسوطه در بسمه ميشايد که عبارت است از عنوان كتاب قدم و به طراز اول که مشتمل بر جميع معانی الهي و حقائق رباني و اسرار کونی است و با حرف اوّل اسم اعظم آغاز ميگردد.

در ابتدا حضرت عبدالبهاء میرمایند که ب حاوی الف مطلقة الهی است که همان الف غیبیه میباشد و در هویت نقطه مندمج است و در باء مستور و مکتون است. در تفسیر آیه نور والم که از قلم اعلی به افتخار میرزا آقای رکاب ساز شیرازی نازل شده، حضرت بهاءالله باین مضمون میرمایند هنگامیکه از مکمن اعلی قلم اولی مخاطب گردید که از اسرار قدم بر لوح منبر بنویسد قلم منتصع گردید و گریه نمود سپس از اشکهای آن رنگ سیاه نمایان گردید و از آن اشک سیاه قطره ای بر لوح چکید و نقطه به طراز اولیه تجلی نمود (میتوان گفت که این تجلی اول همان ظهور الف مطلق الهی است یا بصورت دیگر همان کثر مخفی است در رتبه احادیث یعنی فیض اقدس) پس از آن الف به استقبال نقطه قبل از همه حروف آمد و این نقطه الهی در طراز الف تفصیل شد یعنی الف جامع نقطه است. و همانطور که نسمات رحمن از مصدر احادیث وزید وجه واحدیت را نمایان نمود و هیکل نقطه در هیئت الف ظاهر گردید و کینونت مشیت به قمیص اسمیت منقص و به خلعت صفتیه مخلع شد (و این تجلی ثانی همان ظهور کثر مخفی در رتبه واحدیت است که مقام عالم امر میباشد یعنی ظهور اسم اعظم یعنی فیض مقدس). (۹)

[بنابر این انواع الف حاصل نقطه است و نقطه نیز خود جزئی از حرف ب میباشد و در تحت آن قرار دارد. این است که ب جامع نقطه نیز میباشد، در عین حال که مظہر آن نیز در عالم شهود است.

- الف لینه یعنی نقطه (.)، در صورت اولیه آن که انعطاف پذیر است نامرئی است،

غیب الف عادی است ولی فاقد صفات الف است و هنوز با نقطه یکی است.

الف لینه اولین ظهور و تجلی نقطه است، نه مستقیم است، نه مشخص و معین.

- الف قائمه: نقطه به شکل قائم (۱۰). وقتی الف لینه به شکل مستقیم در آمد و به

شكل ایستاده نه معطوف. این الف دارای تعین و خصوصیت است و انعطاف پذیر است.

- الف مترحکه: حرکات به خود میگیرد، یعنی فتحه، ضمه، و کسره (أ، إ).

- الف مبسوطه: الف افقی به شکل ب میباشد. یعنی به جای ایستاده، حالت افقی به خود میگیرد. بنابر این ب در مرحله شهود و بروز همان الف مبسوطه است.] (۱۰)

در کتاب قیوم الأسماء (بارها به تلویح و یا به تصریح به بهاءالله موعود اشارت گشته است. عبارت "نقطة الباء" از جمله نازل در سوره های سوم، هفتاد و پنجم، هفتاد و نهم، و هشتاد و سوم اشارت به

حدیث "الباء بهاء الله و أنا نقطه تحت الباء" است که مراد از باع جمال اقدس ابھی و مراد از نقطه نفس مبارک حضرت نقطه اولی است. (۱۱)

باء و نقطه: حضرت بهاء الله جل اسمه الأعلى در زیارتname حضرت سید الشهداء میرمامند: "بعصیتک ترکت نقطه مقرها الأعلى و اخذت لنفسها مقرأ تحت الباء." (۱۲) مضمون بیان مبارک: به مصیبت تو نقطه مقر خود را ترک نمود و برای خود مقری زیر باع اتخاذ نمود. حضرت علی علیه السلام میرمامد "أنا النقطة" (۱۳). حضرت اعلی هم نقطه اولی بودند. پس نقطه = علی.

حضرت امام محمد باقر فرموده: "الباء بهاء الله". و باع = بهاء الله

اگر در اسم على محمد و حسين على دقت کنیم، در اسم اول على فوق اسم محمد قرار گرفته یعنی همانطور که در زیارتname مذکور گردیده مقر اعلی را دارد [على محمد] ولی نظر به اهمیت شهادت حضرت حسين، اسم على مقر خود را ترک نموده و از بالای محمد پایین آمد و در اسم حضرت بهاء الله بعد از حسين قرار گرفت [حسين على] (۱۴)

حضرت علی میرمامند: "سر البسمة في الباء و سر الباء في النقطة و أنا النقطة تحت الباء"، اشاره ای لطیف به خضوع و خشوع حضرت رب اعلی میباشد. با وجود اینکه ظهور مبارکشان شریعت مستقلی بود، ولی کلیه آیات و بیانات و شریعت خویش را تحت اراده و اذن جمال مبارک نهادند. پس نقطه در ظل باع قرار گرفت.

همچنین در قصيدة عز ورقانیه حضرت بهاء الله میرمامند:

### و ملک معالی العلم في الباء سره

#### و باع الجهر بالسر خرت لنقطتی (۱۵)

مضمون بیان مبارک: و عظمت شرف و بزرگی علم در باع است سر آن و باع آشکارا سجده نمود در سر برای نقطه من.

[پس ب حاوی الف مطلقة الهیه است که بشکل‌های الف لینه، قائمه، متخرکه، و مبسوطه ظاهر میگردد. در عین حال حرف ب در غیب و ذات خویش الف لینه است و در حالت ظاهر الف مبسوطه است. بدین ترتیب مراحل غیب و شهود و ظاهر و باطن در ب جمع میگردد و ب جامع همه عوالم غیب و شهود در تکوین و تدوین میباشد و بدین علت است که بسم الله با حرف ب آغاز میگردد. بنابر این ب مشاً و مصدر همه حروف و همه کلمات است یا به عبارت دیگر اسم اعظم یا مشیت اویله است که آن بهاء الله موعود همه ادیان و امم است که هم اکنون در عرش عکا مستوی است. این است که ب جامع نقطه نیز میباشد، در عین حال که مظہر آن در عالم شهود است.

بدین ترتیب، الف لینه در واقع همان نقطه است که در تحت ب قرار دارد و لذا غیب ب میباشد، اما الف مبسوطه در ظاهر هم بشکل ب نمایان میگردد]. (۱۶)

### ۵ - تصریح به اسم اعظم در قصیده لامیه (سید کاظم رشتی):

حضرت عبدالبهاء در توضیح حرف ب که اشاره به بهاء میباشد بیان سید کاظم رشتی را در شرح قصیده لامیه در لوح مبارک ذکر میرمامند. سید کاظم در ابتدای کتابش چنین میگوید: "الحمد لله الذي طرز دیباچ الکینونه بسر الینونه بطراز النقطه البارز عنها الهاء بالألف بلا اشباع و لا انشقاق." (۱۷) مضمون

بيان: [سپاس خدای را که سر آغاز هستی را از طریق سر بینونت با نقطه ای بیاراست که از آن نقطه بتوسط الف، هاء بدون اشیاع و انشقاق ظاهر گردید].

حضرت عبدالبهاء توضیح میفرمایند که سید کاظم که ملهم به الهامات الهیه بوده است در این جمله بصراحت اسم اعظم را ذکر مینماید زیرا اگر نقطه را که همان ب هست با دو حرف هاء و الف جمع کنیم، بدون اشیاع و انشقاق، اسم بهاء بدست می‌آید. یعنی ب و الف و هاء را نباید از یکدیگر جدا نمود بلکه باید به شکل یک کلمه در بیانند و حروف جداگانه نباشد، و حروف سه گانه نباید حذف شود و نتیجه این کار بهاء است.

و أما سر بینونت: در آثار شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی در باره بینونت بسیار صحبت شده، و این اصطلاح در کتاب بیان فارسی و دیگر آثار حضرت نقطه اولی نیز بکار رفته. بینونت بمعنی ارتباط، وساحت، انتساب و علیت است. مثلاً وقتی میخواهیم بگوئیم بتوسط او یا بوسیله او میگوئیم ب، یعنی "ب" علامت علیت است. چون اسم اعظم عامل اصلی و اشرف ارتباط حق با خلق است بفرموده شیخ احمد احسائی (ولما کان اشرف الأکوان کون الاسم الأعظم والوجود مبنیاً عليه و جب أن يكون أول الموجودات. مضمنون بيان: و چون اشرف مخلوقات و ممکنات وجود اسم اعظم است و تمام موجودات مبني بر وجود او است پس باید او، یعنی اسم اعظم، اول موجودات باشد) پس اسم اعظم علت و وسیله خلق دیگر مخلوقات است، در نتیجه اسم اعظم با "ب" که رمزی از هر دو مفهوم ارتباط و علیت است رابطه دارد. پس سر بینونت همان "ب" است که رمزی از مشیت اویه است که علت خلق است و بعارات دیگر نقطه است، پس مراد از نقطه در واقع ب است). (۱۸)

پس از آن حضرت مولی الوری اظهار تعجب میفرمایند که سران شیخیه این کلمات را تدریس میکنند ولی هرگز درس و عبرت نگرفته و از معنی و مفهوم آن که بشارت به ظهور مبارک است غافل میشوند. (القوم يدرسون و يدرسون ولا يفهمون ولا يفهمن). (۱۹)

## ۶ - دو تبیین مبارک از اهمیت حرف باء در قرآن:

[مطلوب دیگری که حضرت عبدالبهاء در اثبات اهمیت حرف ب بعنوان اسم اعظم و مشیت اویه و بهاء الله مطرح میفرمایند این است که در قرآن کریم تنها یک سوره است که با بسم الله الرحمن الرحيم آغاز نمیشود و آن سوره توبه است. آنگاه متذکر میشوند که این سوره نیز با حرف ب آغاز نمیشود "براءة من الله و رسوله إلى الذين عاهدتم من المشركين" (سوره توبه، آیه ۱). نکته ای که هیکل مبارک اضافه میفرمایند این است که در حین خلق حقایق موجودات، اولین کلمه ای که از دهان موجودات خارج شد کلمه بلي بود که با حرف ب آغاز میگردد، یعنی خداوند بفرموده قرآن از خلق خود سؤال کرد که آیا من خدای شما نیستم و مخلوقات جواب دادند بلي. در اینجا مطلب دیگری نیز حضرت عبدالبهاء بیان میفرمایند و آن ایست که به خواننده تذکر میدهند در سؤال خداوند قبل از لفظ رب حرف ب آمده است (أَسْتَ بِرِبِّكُمْ) و از خواننده میخواهند که باین رمز توجه نمایند بدون آنکه آن را توضیح دهند. بی تردید یکی از معانی این مطلب این است که رب بتوسط بهاء متجلی و ظاهر میگردد و کلمه الهی همان بهاء میباشد.

"وفى الباء الواقعية المتصلة بخبر ليس فى الخطاب ألسنة بربكم اشارة لطيفه بديعه يعرفها العارف الخبير والناقد البصير فافهم". (۲۰) مضمنون بیان مبارک: در بائی که به خبر لیس است در خطاب است بربکم اشاره لطیف و بدیعی است که عارف خبیر و بصیر آن را در که مینماید، پس تو هم آن را بفهم.

سپس حضرت عبدالبهاء به بیانات دیگری از سید کاظم رشتی و بیاناتی دیگر از محیی الدین عربی استناد میفرمایند که در آنها نیز تأکید بر همین مطلب است که:

۱ - ب علم خلقت و ایجاد است و منشأ و مبدأ وجود در تدوین (کتب الهی) و تکوین ظهور اسم در عالم امکان) میباشد.

۲ - ب اسم اعظم الهی است باین جهت که ب اول قرآن میآید و اوّلین حرف صادر از زبان مخلوقات است، و در اوّل خطاب حقّ به خلق سابق بر اسم رب میآید. (۲۱)

## ۷ - اسم اعظم:

اسم اعظم کنایه از بزرگترین مظاہر مقدسه الهیه است. در مناقب اسم اعظم بیانات مختلفه از ائمه اطهار و معارف اخبار موجود است. در برخی از احادیث واردہ از ائمه اطهار باسم اعظم اشاره شده ... و صریحاً بیانی نفرموده اند. از جمله در باره دعای سحر ماه رمضان و دعای أم داود، امام علیه السلام (جعفر صادق) قسم یاد فرموده اند که اسم اعظم در این دو دعا مذکور شده است. از علمای شیعه، مرحوم شیخ بهائی به این رمز و سرّ پی برد، بدینگونه که اسماء الهیه را که در این دو دعا و سایر ادعیه ماثوره موجود با هم تطبیق نمود و پس از دقت فهمید که فقط اسم بهاء در این دو دعا مخصوصاً ذکر شده و در ادعیه دیگر مذکور نیست ولی سایر اسماء الله در سایر ادعیه نیز موجود است. چون به این رمز مستور بی برد در کتاب نان و حلوا که از مشتی های اوست اشاره به این مطلب فرمود و اسم اعظم را تلویحاً مذکور داشت. قوله ره:

اسم اعظم را که کس نشناسدش سروری بر کل اسماء باشدش.

يعنى اسم اعظم در دعای سحر همانست که بر جمله اسماء سروری دارد، يعني آن اسمی است که مقدم بر سایر اسمی ذکر شده و آن اسم، بیهاء است. "اللهم إني أسألك من بهائك بأبهاء و كل بهائك بهي" و ضمناً در بیت اشاره به عظمت اسم اعظم نیز هست. (۲۲)

در کتاب مستطاب اقدس نازل قوله تعالی: "قد فرض لكل نفس كتاب الوصيه و له أن يزين رأسه بالاسم الأعظم و ايضاً قوله: إفروا بفرح إسمى الأعظم و نيز هذا من أمره المبرم و إسمه الأعظم و الكلمة العليا و مطلع أسمائه الحسنی لو أنت تعلمون (آية ۱۰۹). مضمون بیانات مبارکه: بر هر نفسی فرض شده که وصیت بنویسد و رأس آن را به اسم اعظم مزین دارد. و نیز مسرور باشد بسرور اسم اعظم و همچنین این از امر مبرم او و اسم اعظم او و کلمه اعلائی او و مطلع اسماء نیکوی اوست اگر بدانید. و نیز در لوح مبارکی بمناسبت میلاد اسم اعظم میفرمایند قوله جل شأنه: "هذا شهر فيه ولد الإسم الأعظم الذي به ارتعدت فرائص العالم و استبرك بقدومه الملا الأعلى و أهل مداين الأسماء هللاوا و كبروا و تستحوا بالروح و الريحان ..." (۲۳) مضمون بیان مبارک: این ماهی میباشد که اسم اعظم در آن متولد شده که به او پشت های عالم لرزیده و به قدوم او ملا اعلائی و اهل مداين اسماء متبرک شده با روح و ریحان تهلیل و تکییر و تسبیح نمائید.

## ۸ - معانی اسم در بسم الله:

### الف - اسم در مقام احادیث:

بفرموده حضرت عبدالبهاء اسماء الهی در مقام احادیث عین ذات اند و هیچگونه ظهور و تعین و اشاره و دلالتی ندارند، چنانچه در تفسیر کنت کنزاً مخفیاً میفرمایند: "غیب هویت در مرتبه احادیث جمیع

اسماء از ساحت قدش دور و بی اسم و صفت مشهور است زیرا اسماء حق مرایاء صفات است و صفات حق در مرتبه احادیه عین ذات حفند بدون شائبه تفاوت و امتیاز بقسمیکه سلطان عزصه علو و حکمت و پادشاه کشور ولايت حضرت علی ابن ابی طالب علیه التحیه و الثناء میفرماید (کمال التوحید نفی الصفات عنه) بلی اسماء و صفات ذاتیه ثبوته از ذات حق در هیچ رتبه سلب نگردد و لکن در آن مقام اسماء و صفات از یکدیگر منفصل نه و هم از آن ذات بی جهت ممتاز نیستند" (۲۴).

لذا در مقام احادیث ذات الهی، اسم عین مسمی و حقیقت و هویت آن است و هیچ وجودی (یعنی اسم) زائد و ممتاز از ذات ندارد یعنی اسماء و صفات بنحو بساطت در ذات مندمج هستند و هیچ غیریت و تمایزی میان ماهیت وجود و اسماء ملحوظ نیست. و ذات احادیه در این رتبه بکثر مخفی و غیب الهویه و ذات البحث و مجھول النعت تعییر میگردد. حضرت عبدالبهاء در لوح کنت کنزا میفرمایند قوله العزیز: "مثلاً در نقطه ملاحظه فرمائید و بحروفات و کلمات که چگونه در هویت و حقیقت نقطه در کمال محو و فنا مطوى و مکون اند بقسمیکه به هیچ وجه آثار وجود از حروف و کلمات مشهود نیست و از یکدیگر هم امتیازی در میان نه بلکه محو صرف و فانی بحثند و وجودی جز ذات نقطه موجود نه بهمچنین اسماء و صفات الهیه و شئونات ذاتیه در مرتبه احادیه فانی صرف و محو بحثند بقسمیکه نه رائحة وجود عینی استشمام نموده اند و نه علمی." (۲۵)

### ب - اسم در مقام واحدیت:

مقام واحدیت مرتبه ایست که اسماء و صفات الهی بنحو بساطت در ذات مندمج هستند و از هم دیگر متمایز اند ولی قابل انفكاک و انفصل نمیباشد زیرا انفكاک از خصائص رتبه امکانی است. برای توضیع مطلب حضرت عبدالبهاء در لوح کنت کنزا مخفی میفرمایند قوله الأعلی: "و چون در غیب الهویه حرکت حیله (فاحیبت ان اعرف) و میل ذاتی کمال جلاء و استجلاء اقضاء نموده ... لهذا شئونات ذاتیه بواسطه فیض اقدس از مرتبه ذات در مرتبه حضرت علم ظاهر گشته و این اول ظهور حق است از کنتر مخفی در حضرت علم و از این ظهور اعیان ثابته بوجود علمی موجود شدن و هر کدام علی ما هو عليه در مرآت علم الهی از هم ممتاز گشتند. و این مرتبه ثانویه مترب است بر مرتبه اولیه که غیب احادیست، و این مرتبه را به غیب ثانی و واحدیت و مرتبه اعیان ثابته تعییر نموده اند و اعیان ثابته صور علمیه الهیه هستند که رائحة وجود استشمام ننموده اند و لکن به وجود علمی موجود شدن و از هم ممتاز گشتند و این مرتبه ثانویه نیز به کنتر مخفی تعییر گردد." (۲۶)

پس جمیع اسماء و صفات در مرتبه احادیه عین ذات میباشد بدون شائبه تفاوت و امتیاز و در رتبه واحدیه از هم متمایز ولی رائحة وجود به خود نگرفته اند یعنی در مرآت علم الهی موجود و متمایزن.

### ج - مقامات وجوب و امکان:

مقام امکان و وجود امکانی یعنی وجود شیئی که از غیر بهره ور است و از ماسوی خود خاصیتی را بدست میآورد. پس وجود آن شیئی غیر از ذات و ماهیت خود میباشد و همچنین در این رتبه ماهیت غیر از وجود است و جائز الانفصل میباشد.

### ۹ - امثاله ای در تعریف مقام احادیت و واحدیت و امکان:

شمس بفرموده مبارک از اجرام سماویه و دارای نور و ضیافت. ماهیت وجود او هم مستقل و هم ممتاز هستند. نور ملازم شمس است و شمس مقتضی نور و ضیاء دادن است بدون انفصل و انقطاع و

تجزی. در این رتبه من باب مثال میتوان گفت که شمس ظاهري در رتبه واحديث است زیرا اسماء و صفات شمس از ضياء و حرارت بنحو بساطت در ذات شمس مندمج هستند ولی از هم متمايزند.

حال اگر به حقیقت ذات شمس توجه نمائیم میبینیم که به ذات خود در ذات خود قائم است و هیچ بینونتی میان صفات او نیست. شعاع آن عین جسم او میباشد و همچنین جسم او عین شعاعش. باین معنی که ماهیت او عین وجود است و وجود نور عین ماهیت. هیچ نیتوان تصور کثرت و امتیاز نمود و یا توهمن اقسام و تجزی کرد. این مثالی از رتبه احادیث است.

شاید بتوان از عالم کامپیوتر مثالی در شرح مطالب فوق ایراد نمود. مثلاً اگر در دیسکتی که دارای چند مطلب ضبط شده میباشد ملاحظه نمائیم در حینیکه در دست ما هست و به آن نظر می افکنیم جز یک قطعه مریع پلاستیکی چیز دیگری مشاهده نمینماییم، پس تمام معلومات به نحو بساطت در ذات دیسکت مندمج است بدون هیچگونه تایزی و یا وجود عینی و یا علمی. پس از آنکه در جای خود در کامپیوتر قرار میدهیم و آن را روی صفحه کامپیوتر باز میکنیم مطالب موجود در آن را روی صفحه کامپیوتر مشاهده مینماییم یعنی صفات و اسماء مواضیع وجود علمی پیدا میکنند بدون انفال یا انفصال. سپس روی یکی از مواضیع را علامت میزنیم و مطلب مورد نظر نمایان میگردد و در عالم امکان بظهور میرسد با بهره گیری از غیر خود. یعنی دیسکت از غیر خود که کامپیوتر باشد استفاده میکند. این رتبه و مقام وجود و امکان است.

حضرت عبدالبهاء بعد از تبیین مراتب احادیث و واحديث با بیانی بسیار بلیغ باین مضمون میفرمایند حال که وجود مفهومی محاط میباشد و تحت تصور و ادراک واقع است، به عنوان حقیقتی مجرد از وصف و نسبت در احادیث ذات خود هویتی مقدس از کثرت است. پس چگونه حقیقت بسیط کلی (یعنی خداوند) که محیط به حقایق و ادراکات است و متنزه از هر گونه وصف و نعت میباشد بتوان برای آن تعدد و کثرت و امتیاز قائل شد. در آخر القول باین مضمون میفرمایند استغفار اللہ از آنچه مذکور گردید و مقدس و متنزه باد اسم رب تو ذو الجلال والإکرام.

در تبیین مقامات وجود و امکان حضرت عبدالبهاء مثال کرده ماه را در این مقام ذکر مینمایند که با وجودیکه منیر و لامع و ساطع میباشد ولی نور را از شمس اکتساب نموده و این نور ملازم کرده ماه نیست و قبل انفال و جدائی است.

#### ۱۰ - مفهوم و معنی اسم جلال (الله):

با زیارت لوح مبارک تفسیر بسم الله ملاحظه میگردد که در بیان معنی (الله) حضرت عبدالبهاء به چند نکته اشاره فرموده اند:

الف - اقوال مفسرین واضح الأقوال در باره کلمة الله.

ب - تجلی و ظهور کلمة الله در مظهر نفس الهی.

ج - ظهور رب به مجد عظیم خود در این دور مبارک.

#### الف - اقوال مفسرین:

در این مقام حضرت عبدالبهاء ذکر میفرمایند که مفسرین از اهل ظاهر و باطن و حقیقت و قشور همانطور که در ادراک کنه ذات احادیث و حقیقت صفات کمالیه آن مجھول النعوت عقول آنان متوجه مانده، بیانات آنان نیز بسیار و تعاریفشان متعدد و معانیشان مختلف و نقوص آنان در بیان حقیقت مفهوم این اسم کریم و اسم علیم عظیم (یعنی الله) عاجز مانده. قومی بر آنند که لام لام تعریف است و إله اسم

مصدر معنی مأله، مثل کتاب معنی مکتوب و نیز گفته اند معنی الله معبد باستحقاق است و منعوت به کلیه و جمیع کمالات نزد ملا آفاق.

قومی دیگر اعتقاد دارند که معنی و فحوای کلمه الله اسمی است که تمام عقول و نفوس علی الإطلاق در درک که آن حیرانند همانطور که در کتب نیز ذکر شده.

ولی اصح اقوال نزد محققین آن است که: (الله) اسم عَلَم است از برای ذاتی که جامع جمیع صفات کمالیه میباشد و به موجودات کوئیه فیض میرساند.

### ب - تجلی اسم (الله) بر مظاہر مقدسه:

بنا بر فرموده مبارک حضرت عبدالبهاء این کلمه جامعه و حقیقت کامله (الله) از حیث دلالت آن بر کنه ذات صرف محض، متنه از هر گونه اشاره و یا دلالتی است. اما از حیث ظهور حق سبحانه و تعالی بمعظمه نفس او و استقرار و استوارش بر عرش رحمانی این کلمه جامعه (الله) با تمام معانی و اشاراتش و شئون و بشاراتش و حقایق و آثار و انوارش و باطن و ظاهرش و غیب و شهودش و سر و علانیتش و اطوار و اسرارش بتجلی صفت رحمانیت و شئون صمدانیت خود در حقیقت کلیه فردانیه و سدره لاهوتیه و کینونت ربانیه و هویت مطلقه ظاهر و باهر و ساطع و لامع است. حقیقتی که در قطب اکوان، از سیناء ظهور، طور نور و فاران رحممن مشرق شده و در سدره انسان یائی آنالله الظاهر الباهر المتجلی، بر آفاق امکان به حجت و برهان و قدرتی که ملکوت اکوان را احاطه نموده ناطق.

در اینجا به تجلی خداوند (الله) – کلمه جامعه در سیناء ظهور، طور نور، فاران رحممن و سدره انسان اشاره شده که منظور تجلی خداوند در بقعة مبارکه ارض اقدس طور اینم و جبل سیناء بر موسی کلیم و اشراق باری تعالی در بریه قدس وادی مقدس جبل ساعیر (۲۷) بر عیسی مسیح است. و همچنین ظهور خداوند جلیل در فاران حب (۲۸).

یعنی ظهور مطلع انوار و مشرق آثار، بطبعاء روح و پرثرب آثار بر محمد حبیب است. و در یوم موعود کل صحف و کتب نیز نور جمال در هیکل جلال اشراق و سطوع و بزوغ نمود و رحممن بر عرش اکوان مستقر گردید و بهاء سماوات و ارض در عالم غیب و عیان متلألئی شد، که اشاره به جمال اقدس ابھی است.

### ج - ظهور رب به مجد عظیم:

در تفسیر بسم الله حضرت عبدالبهاء به این مضمون میفرمایند که اعتقاد به آیات اسم اعظم خاضع شدن و اصوات بسلطانش خاشع و دیده ها با تواریش خیره و آفاق از اسرارش مملو و اموات بنفحاتش قیام و خنگان از نسماتش بیدار و عقول از تجلیاتش متحیر و نفوس از نسائم خوشبوی او مهتر و چشمها از کشف جمالش روش و قلوب بظهور آثارش منور و صدور از جنت لقاء و فردوس عطاپايش مسرور. در صحف و کتب اولی به ظهور رب به مجد عظیم خود در یوم موعود بشارت داده شده، چنانچه حضرت بهاءالله در لوح نیکلاویج الکساندر دوّم به این فرح عظیم و مجد رب جلیل اشاره نموده میفرمایند قوله العظیم: "آن یا ملک الروس ...! یا که آن یمنعک الملک عن الملک اینه قد آتی بملکوته و تنا دی الذرات قد ظهر الرب بمجده العظیم ... هذا لهو ... الموعود فی صحائف الله العزیز الحکیم ... قل إني أنا المذکور بلسان أشیعیا و زین باسمی التوراة و الانجیل ..." (۲۹) مضمون بیان مبارک: ای پادشاه روس مبادا که ملک تو را از مالک منع نماید، بدرستیکه او با ملکوت خود آمده و ذرات به ندای ظاهر شد رب با مجد

عظیم خود منادی و بتحقیق این همان موعود در صحائف خداوند عزیز حکیم میباشد ... بگو بدرستیکه من همان مذکور بلسان اشیعا میباشم و تورات و انجیل باسم مزین.

و نیز در لوح ملکه ویکتوریا میفرمایند قوله الأعز الأبهی: "يا أيتها الملکة في اللوندرة ... زیني رأس الملک یا کلیل ذکر ربک الجلیل إنه قد أتی فی العالم بمجدھ الاعظیم و كُمَلَ ما ذُکر فی الانجیل ... قد اهتز المسجد الأقصی من نسّمات ریه الأبهی و البطحاء من نداء الله العلی الأعلی إذا كل حَصَّةٌ منها تُسبِّحُ الرَّبَّ بِهَذَا الْإِسْمِ الْعَظِيمِ ..." (۳۰) مضمون بیان مبارک: ای ملکه در لندن. رأس ملک را با کلیل ذکر رب جلیلت مزین نما، بدرستی که او به عالم با مجد عظیم خود آمده، و کامل شد آنچه در انجلیل مذکور بوده ... مسجد اقصی از نسّمات رب ابهای خود و بطحاء از ندای خداوند علی اعلی مهتر. بدرستیکه هر سنگ ریزه ای از آنها به تسبیح این اسم عظیم مشغول.

## ۱۱ - بشارت کتب الهیه به این ظهور اعظم:

هیکل مبارک در این تفسیر جلیل تجلی الهی را در سدره انسان و ظهور رب به مجد عظیم خود در هیکل مبارک حضرت بهاء الله بیان فرموده اند و متعاقباً سائل را مورد خطاب قرار داده و او را به "ای ناظر حق بچشم حق، و ای کسیکه دلیل را از ابناء سیل و طریق توضیح میطلبی" مخاطب نموده، به این مضمون به او میفرمایند که "اگر بگوش خلیل استماع مینمودی فریاد و فغان و آه و ناله حقایق موجودات و معکنات را از غفلت عباد و گمراهی آنها در یوم موعود از صراط ممدود ماین ملکوت ارض و سماء میشنیدی. با وجود این که کل ام در صحف الهی و کتب و زیر بصیرح عبارت به این ظهور اعظم و نور اقدم و صراط اقوم و جمال مکرم و نیر افخم میشود و موعود بودند." بعد به سائل میفرمایند اگر آن صحائف و اسفار را مراجعت نماید ملاحظه خواهد نمود که همه آنها به اینکه این اقلیم عظیم و کریم به لسان انبیاء و مرسلین به ارض مقدس و سرزمین طیب طاهر و مطلع آیات و مرکز رایات و موقع تجلیات و مشرق ظهور رب بمجد عظیم و سلطان قوی موصوف و موسوم و منوت است ناطق و همچنین آن کتب الهیه و عنده فرموده اند که رب مجيد با جنود حیات و لشکرهای اسرار ظاهر میگردد. و در آن سرزمین یعنی بقعة بیضاء و طور سینا، موقع تجلی رب علی اعلی بر انبیاء اولی العزم موجود. و نیز در آن بقعة وادی ایمن و وادی مقدس واقع که موسی بن عمران نداء رحمن را از شجرة مبارکه در آنجا شنید. و نیز در آن مکان بحی بن زکریا بنده یا قوم توبه نماید زیرا ملکوت الهی نزدیک شده منادی و همچنین در آن بقعة مسجد اقصی واقع که خداوند حول آن را مبارک نموده و جمال محمدی شب اسراء به آنجا عروج نمود تا آیات و علامات بزرگتر رب خود را مشاهده نماید و ورودش بر آن مکان مقدس همان عروج به ملکوت اعلی و افق ابهی بود پس بلقای رب خود مشرف شد و بسدره المتهی رسید "و دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی" و در جنت الهی داخل شد و خداوند ملکوت زمین و آسمان را به او نشان داد. تمام این وقایع هنگامی واقع شد که در آن بقعة مبارکه بیضاء نوراء بر رب خود وارد شد. (بقعه مبارکه بیضاء مقصود عکا است که در بشارات قبلیه از آن به این لقب تعییر شده).

## ۱۲ - تفسیر رحمن و رحیم:

رحمت الهی، همانظور که حضرت عبدالبهاء تفسیر فرموده اند، عبارت است از فیض الهی که شامل جمیع موجودات است، و آن رحمتی است که جمیع اشیاء را در بر گرفته (و سعی رحمته کل شیئ)

و مصدر رحمتی است از برای جمیع ممکنات از جمیع شئون و اطوار و ظواهر و اسرار و اعیان و قابلیات از غیب و شهدو. این رحمت بر دو نوع است:

۱- رحمت ذاتی الهی.

۲- رحمت صفاتی الهی.

و هر دوی آنها به رحمت عام و رحمت خاص منقسم میگرددند.

### ۱-الف رحمت ذاتیه عام الهی

این رحمت در رتبه احادیث ذات است و تصوّر هیچگونه تمایزی بین آن و ذات الهی نمیتوان نمود زیرا از شئون ذات است یعنی ماهیات و حقایق اشیاء که اعیان ثابت هستند در عالم علم حق که عین ذات اوست ببساطت موجود و از فیض تجلی باطنی ذات استفاشه میکنند و فیض اقدس عبارت از همین تجلی ذات بر اعیان ثابت در ذات است. و رحمن عبارت از فیض اقدس عام است.

#### ۱-ب رحمت ذاتیه خاص الهی

تمایز در این رتبه ظاهر میگردد، یعنی رحمت که در رتبه اولی از شئون ذات بود، بواسطه فیض اقدس وجود علمی پیدا میکند و آن رتبه واحدیه است پس اسرار این رحمت ظاهر میگردد و انوار آن متلألئی میشود و بحورش به موج میآید و شموش طالع میشود و علاماتش مشتهر میگردد و ریاثش باهتزاز میآید و نجومش تیره میشود و نسیمش بر لطافت میگردد و شمیمش میوزد و از این رحمت است که وجود هیاکل قدسیه یعنی مظاهر مقدّسه الهی موجود میگرددند. و از اسرار این رحمت نیز افاضه هدایت کبری و ایقاد نار محبت الهی است در قلوب صافیه مشتعله از نفس رحمانی و مدد سبحانی و فیض الهی وجود صمدانی. و رحیم عبارت است از فیض اقدس خاص. این دو رحمت عام و خاص ذاتی الهی در بسمله مذکور است: بسم الله الرحمن الرحيم.

#### ۲- رحمت صفاتی الهی

رحمت ذاتی که در رتبه واحدیه بود و وجود علمی داشت حال دارای وجود عینی میگردد باین معنی که وجود او در خارج متحقّق میشود و این رحمت فیض الهی است که شامل جمیع موجودات میباشد و جمیع کائنات و موجودات از عنایات و موهاب و الطاف این مصدر رحمت و از طریق فیض مقدس ریانی بحسب استعداد و قابلیات خود مستفیض میگرددند.

و این دو رحمت صادره از فیض مقدس در فاتحه مذکورند و آن بیان محمد و نعمت حضرت باری تعالی است قوله جل و علا: الحمد لله رب العالمين. (الرحمن الرحيم).

[با استناد به آثار حضرت رب اعلی میتوان گفت که در اینجا نیز فیض اقدس اشاره به رتبه مشیت

اویه است که مصدر وجود است، در حالیکه فیض مقدس اشاره به اراده است که مصدر ماهیت است.

بدین اعتبار رحمن و رحیم به اشکال گوناگون باز به حقیقت مشیت اویه و اسم اعظم حضرت بهاء الله

راجع میگردد]. (۳۱)

شکیب ارسلان در کتاب حاضر العالم الإسلامي (۳۲) تحت عنوان البایه در وصف وسعت علم و وفور حکمت و دانش بی نظیر حضرت عبدالبهاء چنین مینویسد:

كان آية من آيات الله بما جمع الله فيه معانى البنالة، ومنازع الأصلالة والمناقب العديدة، التي قل أن ينال منها أحد مناله، أو يبلغ فيها كماله، من كرم عريض و خلق سجیع و شغف بالخير، ولوع إلقاء المعروف

و إغاثة الملهوف، و تعاهد المساكين بالرقد بدون ملل ... هذا مع علو النفس ... و سعه العلم و وفور الحكمه و بلاغه العباره حتى كأن فصاحته صوب الصواب، و أقواله فصل الخطاب ... و يود الليب لو أقام العمر بمجلسه يعني من زهر أدبه البارع و يرد من منهل حكمته الطيبة المشارع ... و أصبح في الإلهيات المثل الأعلى، و بلغ من قوة الحجه، و أصالة الرأى و بعد النظر الغاية التي تفني دونها المنى ...

مضمون عبارات: حضرت عبدالبهاء آيتی از آیات الهی بودند، زیرا خداوند حقایق معانی شرافت و بزرگواری و اصالت و نجابت و فضائل عدیده را که به ندرت کسی میتوانست آن را دارا باشد و یا به کمال آن برسد در وجود هیکل مبارک جمع فرموده بود. و این مناقب عبارت بودند از جود و کرم بسیار و اخلاق حسن و حب خیر و عشق بسیار به نیکوکاری و یاری حضرت زدگان و کمک بیچارگان بدون ملامت خاطر ... تمام آن خصائص بعلاوه علو نفس و وسعت علم و وفور حکمت و بلاغت عبارت.

فصاحت ایشان راهنمای طریق صواب و گفتارشان پیوسته فصل الخطاب بود ... عاقل آرزو مینمود که عمر را در مجلس ایشان به سر آرد تا از گلهای دانائی بی نظیرشان بچیند و از موارد جشم حکمت طیه شان بنوشد. در الهیات مثل اعلی بودند و در قوت حجت و اصالت رأى و دیده نافذ به غایت و متهائی وصول نموده بودند که آرزوها از رسیدن به آن فانی میگردد.

### یادداشتها و مأخذ

- ۱- محمد على فيضي، حیات حضرت عبدالبهاء و حوادث دوره میثاق، ۱۲۸ بدیع، ص ۴۴.
- ۲- نادر سعیدی، تفسیر بسم الله الرحمن الرحيم، پژوهشنامه شماره ششم، نشریه مجله پیام بهائی، مؤسسه معارف بهائی، کانادا، صص ۱۴۵ - ۱۹۸.
- ۳- مأخذ فوق.
- ۴- مأخذ فوق، ص ۱۸۸.
- ۵- حضرت عبدالبهاء، مکاتیب عبدالبهاء جلد اول، مطبع کردستان العالمیه بمصر المحمیه، سنه ۱۳۲۸ هـ، سنه ۱۹۱۰ م، ص ۳۷ - ۳۸.
- ۶- مأخذ فوق، ص ۴۱.
- ۷- نادر سعیدی، تفسیر بسم الله، پژوهشنامه ۷، صص ۱۸۹ - ۱۹۰.
- ۸- مکاتیب عبدالبهاء جلد اول، ص ۳۹.
- ۹- عبد الحمید اشرف خاوری، مائدۃ آسمانی جلد چهارم، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع، ص ۵۰.
- ۱۰- نادر سعیدی، پژوهشنامه شماره ششم، صص ۱۹۱ - ۱۹۲.
- ۱۱- نصرت الله محمد حسینی، یوسف بهاء در قیوم الاسماء، مؤسسه معارف بهائی بلسان فارسی، شهر المسائل ۱۴۸ بدیع، ص ۹۹.
- ۱۲- مجموعه الواح حضرت بهاء الله، چاپ مصر، مطبعة سعاده در قاهره، ۲۰ یولیو ۱۹۲۰ م، ص ۲۰۹.

- ۱۳ - حضرت عبدالبهاء، مکاتیب جلد دوم، فرج الله زکی کردى، مطبعة کردستان العلميه، سنه ۱۳۳۰، ص ۹.
- ۱۴ - خسرو خسروی عليه رضوان الله، بسم الله الرحمن الرحيم، مندرج در يکی از شماره های عنديب.
- ۱۵ - آثار قلم اعلى، جلد سوم، مؤسسه ملي مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع، ص ۲۰۴.
- ۱۶ - نادر سعیدی. تفسیر بسم الله، پژوهشنامه ۶، صص ۱۹۲ - ۱۹۳.
- ۱۷ - مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد اول، ص ۴۱.
- ۱۸ - نادر سعیدی، پژوهشنامه ۶، ص ۱۶۲.
- ۱۹ - مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۱، ص ۴۳.
- ۲۰ - مأخذ فوق، ص ۴۴.
- ۲۱ - نادر سعیدی، پژوهشنامه ۶، صص ۱۹۴ - ۱۹۵.
- ۲۲ - عبدالحميد اشراق خاورى، رحیق مختوم، مؤسسه ملي مطبوعات امری، ۱۳۱ بدیع، صص ۳۶۲ إلى ۳۶۳.
- ۲۳ - مائده آسمانی، جلد ۴، ص ۳۴۲.
- ۲۴ - مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد دوم، ص ۶.
- ۲۵ - مأخذ فوق، ص ۸.
- ۲۶ - مأخذ فوق، ص ۱۰.
- ۲۷ - رياض قدیمی، احسان الله همت، ششهزاد لغت، مؤسسه ملي مطبوعات امری، ص ۲۰۹. ساعير محلی است در جهت ناصره که در جلیل واقع است.
- ۲۸ - مأخذ فوق، ص ۲۸۸. فاران حب کوھی است مقدس، واقع در عربستان، مذکور در تورات.
- ۲۹ - الواح حضرت بهاء الله إلى الملوك والرؤساء، من منشورات دار النشر البهائيه في البرازيل، رضوان ۱۴۰ بدیع، صص ۵۳ - ۵۴.
- ۳۰ - مأخذ فوق، ص ۹۵.
- ۳۱ - نادر سعیدی، تفسیر بسم الله، پژوهشنامه ۶، ص ۱۹۷.
- ۳۲ - حاضر العالم الإسلامي ... تأليف لوثروب ستودارد الامریکی ... و فيه تعليقات و فصول و حواش مستصیفه عن دقائق أحوال الأمم الإسلامية وتطورها الحديث بقلم أمیر البيان و المجاهد الكبير الامیر شکیب أرسلان المجلد الثاني الجزء الرابع، صص ۳۵۸ - ۳۶۰.

## لوحی در شرح حدیث «لا یسعنی ...»

آرمین اشرافی

در آثار حضرت عبدالبهاء الواح متعددی را زیارت میکنیم که در تفسیر و تبیین آیاتی از قرآن مجید و احادیث عزّ صدور یافته‌اند. در اینجا بحث بر سر لوح نسبتاً مفصلی است که در شرح حدیث معروف «ما وَسِعْنَا أَرْضَى وَ لَا سَمَائِي بَلْ يَسْعُنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ» و تبیین چند مطلب دیگر از قلم مبارک صادر شده است.

قسمت اول این لوح مبارک که مربوط به تفسیر حدیث مذکور میباشد در جلد ۲ سفینه عرفان در صص ۱۶۶ الی ۱۶۹ به همراه توضیحات مختصری (চص ۱۲۹ الی ۱۳۲) از جانب دکتر وحید رأفتی به طبع رسیده است. متن کامل این لوح در مجموعه آثار قلم اعلیٰ ج ۵۶، صص ۶۷ الی ۹۰ مندرج است (۱). تا آنچه که تا امروز مشخص شده است، نسخه دیگری از این لوح مبارک در دسترس نیست و بدین علت عبارات عیناً از نسخه مذکور نقل میگردد (۲). اگرچه این مجموعه به اسم آثار قلم اعلیٰ معروف است، ولی اکثر الواح مندرج در آن فی الواقع از قلم حضرت عبدالبهاء عزّ صدور یافته‌اند. سبک لوح مورد نظر و برخی از مطالب مذکور در آن ظاهراً دلالت بر آن مینمایند که میتواند از الواح نازله از قلم جمال مبارک باشد. ولی در نامه‌ای مورخ ۱۷ اکتبر ۲۰۰۲ که دارالانشاء مرکز جهانی مرقوم داشته‌اند اشاره به آن گردیده که از این لوح تنها یک نسخه دیگر در محفظة آثار بین المللی در مجموعه‌ای از آثار حضرت عبدالبهاء موجود است که در آن تاریخ و نام استناد کننده ذکر نشده است. عقیده دارالتحقيق بر آن است که بدین علت باید این لوح را از آثار حضرت عبدالبهاء دانست (۳). در تأیید نظر دارالتحقيق، چون تاریخ صدور لوح، که به احتمال قوی در اوخر دوران عکا است، میتوان چنین استبطاط نمود که سبک آثار جمال قدم نازله در آن زمان کاملاً با لوح مورد نظر فرق دارد.

متن کامل این لوح به زبان عربی عزّ صدّر یافته است.

## مخاطب و شرایط صدور لوح مبارک

جناب دکتر وحید رأفتی در مقاله مذکور راجع به لوح مورد نظر مینویستند: «اثر مزبور به ظن قوی در اواخر دوره ادرنه و بنا به خواهش حسن نامی از اصفهان عَزَّ صدور یافته است.» (۴)

نام مخاطب را میتوان از متن خود لوح مشخص نمود زیرا که حضرت عبدالبهاء میفرمایند: «أن يا حَسَنُ! إِسْتَعِيْنَ نِدَاءَ هَذَا الْقَبْدِ الْمُؤْمِنِ الْمُمْتَحَنِ بِاللَّهِ الْمُؤْمِنِ فِي السَّرِّ وَ الْعَلَى لِيَجْدِبَكَ إِلَى مَقَامِ تَحْرِقُ الْأَحْجَابَ وَ تَتَوَجَّهُ إِلَى الْعَزِيزِ الْوَهَابِ.» (ص ۸۳). مخاطب لوح گویا به زیارت حضرت بهاءالله هم شرف شده بوده است چنانچه از بخش اول لوح معلوم میگردد: «وَ كَمَا أَرَادَ مَنْ تَوَجَّهَ إِلَى اللَّهِ إِنْ تَشَرَّفَ بِلْقَائِهِ وَ طَافَ حَوْلَ حَرَمَ كِبِيرِيَاءِ اللَّهِ إِلَى أَنْ فَازَ بِزِيَارَةِ طَلْعَةِ عَزَّ بَهَائِهِ مِنْ هَذَا الْعَبْدِ ... أَنْ أَفْسَرَ مَا تَكَلَّمُ لِسَانُ الْعَظَمَةِ مِنْ قَبْلٍ: مَا بَسْعَنِي ...». (ص ۶۸). دلیل بر آنکه «حسن» در اصفهان ساکن بوده است را شاید بتوان از این بیان مبارک استباط نمود: «فَانْظُرْ فِي الْهَادِي فِي هَنَاكِ! إِتَّبَعُوهُ قَوْمٌ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَعَ أَهْمَمِ يَرْوَنَ آتَهُ لَا يُعْيِّزُ بَيْنَ الْتَّوْرِ وَ الظَّلْمِ ...» (ص ۸۲ إِلَى ۸۳) در این بخش از لوح حضرت مولی الوری توضیحاتی درباره فعالیتهای طرفداران میرزا یحیی نوری میفرمایند و میتوان به این نتیجه رسید که هادی ذکر شده در لوح به احتمال قوی هادی دولت آبادی بوده است. وی از پیروان فغال ازل در اصفهان بوده است. اگر مقصود هادی دولت آبادی باشد، وی در سال ۱۳۰۶، یعنی در اواخر دوره عگا، ریاست بایان را به عهده گرفت و تاریخ صدور لوح را باید بعد از آن تاریخ دانست.

در متن لوح اشارات دیگری نیز مشاهده میشوند که دلالت بر این مطلب دارند که تاریخ صدور لوح را نباید قبل از اواخر دوران ادرنه دانست. برای نمونه، حضرت عبدالبهاء مخاطب را به مطالعه کتاب مستطاب بدیع دعوت میفرمایند که در سال ۱۸۶۶ میلادی، یعنی اواخر دوره ادرنه، از قلم اعلی نازل گردیده است و در آن به ایرادات معرضین اهل بیان جواب داده شده است: «وَ إِنَّكَ لَوْ تُرِيدَ أَنْ تَعْرِفَ حَقِيقَةَ الْحَالِ وَ الْمَرَادِ فِيمَا يُقَالُ فَاقْرِئْ كِتَابَ الْبَدِيعِ الَّذِي نُزِّلَ مِنْ سَمَاءِ مَشِيهِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْمُنْعِنِ لِيَظْهَرَ لَكَ الْحَقُّ وَ يَزَهَقَ الْبَاطِلُ.» (ص ۸۲). در بیان دیگری حضرت عبدالبهاء اشاره به الواح ملوک میفرمایند که تعدادی از آنها در آخر دوره ادرنه و تعداد دیگری در ایام عکا از قلم اعلی نازل گردیده اند: «وَ بَعْدَ مَا قَعَدَ عَلَى عَرْشِ الْإِمْتَانِ دَعَا أَهْلَ الْإِمْكَانِ إِلَى جَمَالِ الْعَزِيزِ الْمَنَانِ وَ بَلَغَ الْمُلُوكَ مَا أَرَادَ بِقَدْرِهِ الْمُجِيْطِهِ عَلَى الْأَكْوَانِ.» (۵) (سفینه ۲، ص ۱۶۹). اشاره دیگری به مکان صدور لوح را شاید بتوان از این بیان فهمید: «... فِي هَذِهِ الْأَرْضِ الصَّمَاءُ الدَّهَنَاءُ الصَّلَمُ الدَّيْجُورُ ...» (سفینه ۲، صفحه ۱۶۶) و لیکن معلوم نیست که آیا مقصود از این ارض تاریک مکان واقعی و یا احتمالاً اشاره مجازی به این دنیای خاکی و ظلمانی است. مشخصاً مخاطب لوح مبارک از اهل بیان بوده است و بدین دلیل حضرت عبدالبهاء در موارد متعدد به آیات حضرت رب اعلی استدلال میفرمایند. ظاهرآ حسن هنوز در بین ادعای جمال مبارک و اعتراضات

اهل بیان سردرگم بوده است. حضرت عبدالبهاء به این مطلب اشاره میفرمایند: «مرأة تتوجه إلى أصحاب الشمال...» (ص ۸۳). بدین دلیل میتوان این لوح را با وجود اینکه ظاهراً مطالب آن در تفسیر آیات قرآنی و احادیث و تبیین مسائل عرفانی میباشد در حقیقت استدلالیه ای در رد شبهات و اعتراضات اهل بیان دانست. به اینگونه استدلالیه ها در آثار صادره از قلم حضرت عبدالبهاء کمتر برخورد میکنیم. به طور مختصر میتوان مطلب اصلی این لوح را در بیان چگونگی عرفان حق دانست و به نحوی دیگر عرفان مظہر الهی که در این عصر منظور جمال اقدس ابھی است. در این لوح، ادعای حضرت بهاءالله بویژه به اهل بیان ابلاغ میگردد.

### خطبهٔ اوّل و شرح حدیث «ما یسعنی ...»

در ابتداء لوح طبق رسم رایج در ادبیات اسلامی خطبه ای میباشد. این خطبه از چهار تحمید («الحمد لله...») تشکیل گردیده است و در آن شهادت داده میشود به مقام عظیم مبشر این امر بدیع و عظمت ظهور جمال مبارک که در این ایام بر همه اشیاء به کل اسماء تجلی نموده است: «فی هذه الأيام التي تجلی فيها على كل الأشياء بكل الأسماء...» (سفینة ۲، ص ۱۶۶). متن خطبه دارای نکات و دقائقی و اصطلاحاتی است که خود موجب بحث و تحقیق مفصل میباشد.

### سابقهٔ حدیث در ادبیات عرفانی

حدیث مذکور از احادیث قدسی به حساب میآید، یعنی کلام حق که به پیغمبر نازل شده. مولانا جلال الدین رومی در مثنوی خود مضمون این حدیث را ترجمه و به نظم در آورده است:

«گفت پیغمبر که حق فرموده است

من نگنجم در خُم بالا و پست

در زمین و آسمان و عرش نیز

من نگنجم این یقین دان ای عزیز

در دل مؤمن بگنجم ای عجب

گر مرا جوی در آن دلها طلب» (۶)

استاد فروزانفر مضمون حدیث را به فارسی چنین ترجمه نموده است: «زمین و آسمان من گنجایش جا دادن مرا در خود ندارند. اما قلب بنده مؤمن من چنین گنجایشی را دارد.» (۷) اگرچه در اکثر کتب احادیث معتبر نزد اهل شریعت (۸) این حدیث یافت نمیشود، ولی در تعداد زیادی از تألیفات فلاسفه، عرقا و متصوفین با تفاوت‌های کمی به آن اشاره گردیده است. بحث و تفصیل و حتی نقل این تفاسیر گوناگون از حد این گفتوگو خارج است. به عنوان مثال میتوان به شرح فصوص الحكم از محمد داود قیصری (۹) و یا به کتاب جامع الاسرار (۱۰) و کتاب نص النصوص (۱۱)، دو تأثیف مشهور سید حیدر آملی و همچنین

شرح گلشن راز تألیف شمس الدین لاهیجی (۱۲) اشاره نمود. به طور مختصر عرفاء این حدیث را به این نحو تعبیر نموده اند که مقصود از وسعت قلب قابلیت ظهور کامل الهی و درک آن است. و مقصود از مؤمن فقط پیغمبران و انبیاء، به خصوص حضرت محمد، و یا به تعبیری دیگر «انسان کامل» میباشد که مقصود از آن باز پیغمبراند و یا حضرت موعود.

در آثار شیخیه این حدیث دارای اهمیتی خاص میباشد و نورین نیرین شیخ احمد احسانی و سید کاظم رشتی آن را به کرات نقل نموده و به شرح آن پرداخته اند. (۱۳) منجمله تفاسیری که جناب شیخ از این حدیث نموده اند لفظ «مؤمن» را به ولی مطلق (۱۴) که حضرت قائم موعود میباشد و یا به نحوی دیگر به «الحقيقة المحمدية» و مظاهر آن یعنی چهارده معصوم (۱۵)، به خصوص حضرت محمد (۱۶) و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (۱۷) تعبیر فرموده اند. مقصود از وسعت قلب را شیخ احمد در حلول نمیداند بلکه در احاطه به علم حادث الهی و به ظهور خدا و صفات گوناگون آن میداند (۱۸). سید کاظم مؤمن را حضرت محمد و به تعبیری دیگر قلب آل من آمن میداند. میفرمایند: «إنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَ... الْعَبْدَ الْمُؤْمِنُ الَّذِي وَسَعَ قَلْبَهُ جَمِيعَ شَوْءِ الرُّبُوبِيَّةِ وَالْأَحْكَامِ الإلَهِيَّةِ وَمَرَاتِبِ الْأَسْمَاءِ وَالصَّفَاتِ وَهُوَ مَجْمَعُ شَوْءِ الدَّلَّاتِ. وَفِي الْحَدِيثِ: مَا وَسَعَنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَوَسَعَنِي قَلْبُ عَبْدِيِّ الْمُؤْمِنِ. وَهُوَ الْمُؤْمِنُ الْأَوَّلُ وَالصَّبِحُ الْأَزِلُّ». (۱۹)

حضرت رب اعلی در بعضی از آثارشان منجمله در رساله شرح البسمله (۲۰) و در خطبه قهرماني خطاب به حاج میرزا آقاسی این حدیث را نقل میفرمایند (۲۱).

جمال اقدس ابھی در رساله هفت وادی نیز به این حدیث اشاره فرموده اند (۲۲). در مقامی دیگر، جمال مبارک در شرح بیتی از شیخ اجل سعدی شیرازی مختصرآ به این حدیث اشاره میفرمایند. قوله تعالی: «این مسلم است که قلب عرش تجلی رحمانی است، چنانچه در احادیث قبلیه این مقام را بیان نموده ایم: لا یسعنی ارضی و لا سمائی و لکن یسعنی قلب عبدی المؤمن. و قلب که محل ظهور ربیانی و مقر تجلی رحمانی است بسا میشود که از مجلی غافل است...» (۲۳) این بیان از طرفی در ارتباط با حدیث مشهور «قلب المؤمن عرش الله الاکبر» (۲۴). و از طرفی دیگر با بیان حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب بدیع که معنی عرش در یک مقام نفس ظهور است و در مقام دیگر اول من آمن (۲۵) قابل توجه است.

نحوه تفسیر حضرت عبدالبهاء

حضرت عبدالبهاء در ابتداء بحث مير مايند: «فأعلم بأنَ الله تعالى كما تكلم بالكاف والنون وأظهرَ منهم خلقَ ما كان و ما يكون ألقى على الممكناة كلمه حبة و إيقانه فأين من حملها فحملها الإنسان» كما قال الرحمن في القرآن.» (سفينة، ٢، ص ١٦٦)

میفرمایند که خداوند خلق را به ترکیب حروف کاف و نون که مطابق با امر الهی «کن! (باش)» میباشد به عرصه وجود آورد. سپس امر به حب و ایقان به خدا بر خلق القاء نمود و لیکن فقط انسان آن را قبول نمود. این اشاره است به آیه قرآن کریم در سوره الاحزاب (۳۳) آیه ۷۲ «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجَبَالِ فَأَتَيْنَاهُنَّ أَن يَحْمِلُوهَا وَأَشْفَقْنَاهُنَّ مِنْهَا وَحَمِلُهُمُ الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلَومًا جَهُولًا». (۲۶) در باب تفسیر هویت امانت مذکور در این آیه مفسرین اسلامی معنی‌های گوناگون برای آن تعیین نموده اند و چون این آیه بسیار معروف است حضرت مولی‌الوری لازم ندانستند آن را به تصریح نقل فرمایند و به اشاره اکتفاء فرموده اند. حضرت عبدالبهاء اینجا کلمه امانت را به حب‌الله و ایقان تعییر فرموده اند که مطابق تفسیر اهل عرفان میباشد (۲۷): «إِذَا فَأَعْرَفْتَ الْمَقْصُودَ مِنْ هَذِهِ الْحَدِيثِ فِي هَذَا الْمَقْامِ أَيْ: لَا يَسْعُ كَلْمَةً حَتَّى أَرْضَى وَلَا سَمَاءً وَلَكِنْ يَسْعُهَا عَبْدِيُّ الْمُؤْمِنِ». (سفینه ۲، ص ۱۶۶) در متن حدیث چنین فهمیده میشود که خداوند در قلب مؤمن میگنجد ولی حضرت عبدالبهاء چنین تعییر میفرمایند که حب خداوند در قلب مؤمن میگنجد. کلمه «أَنَا (من)» که در اصل حدیث در «یسعنی» نهفته است اینجا به «کلمه حبی» تعییر میگردد یعنی مقصود حلول خدا در قلوب نیست بلکه مقصود حدیث در این مطلب نهفته است که فقط قلوب انسان‌ها وسعت حب و عرفان خدا را دارند و به جز انسان سایر مخلوقات قادر بر شناخت خدا و محبت الله نیستند.

ظاهرًا تناقضی به وجود می‌آید بین حدیث و آیه قرآن زیرا در قرآن میفرمایند «انسان» و اشاره به همه نوع بشر میگردد در حالیکه در حدیث اختصاص به «المؤمن» دارد. در اینجا حضرت عبدالبهاء کلمه «المؤمن» را شرح میدهند و میفرمایند که کلمه «انسان» که در آیه قرآن ذکر شده است مطابقت کامل با کلمه «المؤمن» مذکور در این حدیث دارد: «وَهَذَا مُطَابِقٌ تِلْكَ الْآيَةِ لِأَنَّ عَبْدَ الْمُؤْمِنِ هُوَ الْإِنْسَانُ وَلَا يُطَلِّقُ عَلَى مَا دَوْنَهُ هَذَا الاسم». (سفینه ۲، ص ۱۶۷) زیرا فی الواقع فقط شخص مؤمن کامل و مخلص از نوع بشر به حساب می‌آید. چون مقصود از خلق انسان عرفان و ایقان به حق است «حكم الإنسانية» فقط به مؤمن اطلاق میگردد و دیگران از آن محرومند و لو ظاهرًا در هیکل بشری باشند: «وَلَوْ يَكُونُ دُونَ ذَلِكَ لَا يُطَلِّقُ عَلَيْهِ حُكْمُ الْإِنْسَانِهِ وَإِنْ يَكُنْ كَامِلًا فِي هِيَكَلِ الظَّاهِرِيَّهِ وَصُورَةِ الْوُجُودِيَّهِ». (سفینه ۲، ص ۱۶۷)

در یکی از قسمتهای بعدی که در آن «لا یسعنی» را به «لا یحیطُنی» تعییر مینمایند باز این مطلب را تأکید میفرمایند: «لَأَنَّ الَّذِي كَانَ خَارِجًا عَنْ حِصْنِ الإِيمَانِ لَمْ يُطَلِّقْ عَلَيْهِ حُكْمُ الْإِنْسَانِهِ وَهُوَ يَكُونُ عَلَى رَتِبَهُ الْجَمَادِ. كَمَا فِي الْجَمَادِ لَا يُؤْثِرُ كَلْمَةُ اللَّهِ وَكَذَلِكَ فِي ذَلِكَ الْإِنْسَانِ لَا يُؤْثِرُ تِلْكَ الْكَلْمَهُ. فَمَا الفَرْقُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَمَادِ وَمَالِكِ الْإِيْجَادِ...» (سفینه ۲، ص ۱۶۸). یعنی حکم چنین انسانی که ایمان به خدا ندارد در حد حکم جماد (سنگ) است که کلمه الله در او تأثیری نمینماید. حتی از آن مقام پستراست زیرا که جماد امکان شناخت خدا را ندارد و غفلتی از او ظاهر نشده. و لیکن انسان که محض عرفان الله خلق شده

است وظیفه خود را انجام نداده است. «بل إنَّه أدنى مِنِ الْجَمَادِ لَا هُوَ لِيُسْ بخَارِجٍ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ لَأَنَّ اللَّهَ خَلَقَهُ عَلَىٰ مَاهِيَّةِ الْجَمَادِيَّةِ وَأَنَّا إِنْسَانٌ خَلَقَهُ الرَّحْمَنُ بِيَدِيَّعِ الْإِحْسَانِ وَعِلْمِهِ الْبَيَانِ وَالْتَّبَيَانَ لِيَكُونَ ذَاكِرًا لِطَلْعِهِ السُّبْحَانَ وَمُتَوَجِّهًا إِلَى شَطْرِ جَمَالِهِ الْعَزِيزِ الْمَنَانِ مَعَ هَذَا الَّوْلِيْكُونَ غَافِلًا عَمَّا خُلِقَ لَهُ فَكِيفَ يُطَلَّقُ عَلَيْهِ إِسْمُ الْإِنْسَانِيَّةِ بَلْ هُوَ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَىٰ (عَجَلَ جَسْداً لِهِ خَوَارِ) كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَىٰ (كَمَّلَ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارَ)». (سفینه ۲، ص ۱۶۸) در قرآن مجید نیز آیات دیگر نازل گردیده اند که در آنها کفار با حیوانات تشییه گردیده اند: «أَوْلَئِكَ كَالْأَنْعَامُ لَا هُمْ أَضَلُّ» (سوره الأعراف (۷)، آية ۱۷۹) و نیز «إِنَّهُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» (سوره الدخان (۴۴)، آية ۲۵). شیخ احمد احسانی معتقد بود که هر کس به چهارده معصوم مؤمن نگردد از حکم انسانیت حقیقی ساقط است (۲۸). و در کتاب مستطاب بیان فارسی حضرت رب اعلی نیز بیانات شبیه آن فرموده اند و معرضین را حیوانات مینامند و مقام انسانیت را در آنها نمیبینند (۲۹). و حضرت بهاءالله در کتاب بدیع میفرمايند: «بسی واضح و معلوم است نه هر که به صورت انسان ظاهر از انسان محسوب و نه هر که به دو کلمه ناطق از اهل بیان مذکور».

البته این بحث نباید موجب این سوء تفاهم گردد که غیر مؤمن را باید از نوع بشر ندانست و مثل حیوانات با آنها رفتار نمود. بیانات مبارکه در این مورد مربوط به اخلاق و رفتار با دیگران نیستند چنانچه آثار مقدسه مملو از اوامر به حسن سلوک با نوع بشر اعم از مؤمنین و غیر مؤمن میباشند. بلکه بیان مبارک اشاره به یک بحث فلسفی است که حداقل چندین قرن سابقه دارد و در آثار فلاسفه و مخصوصاً در آثار نورین نیرین و نیز در آثار مبارکه حضرت نقطه اولی مفصل‌آ تبیین گردیده است. بحث این مطلب بسیار وسیع و پیچیده است و فقط مختصرآ به آن اشاره میشود.

فلسفه اسلامی معتقد به سیر تکامل تدریجی اشیاء است که برخی از فلاسفه، خصوصاً از اشراقیون و پیروان شهاب الدین سهروردی و ملا صدرا شیرازی از آن با لفظهای «سلسلة طولیه» و «سلسلة عرضیه» یاد کرده اند. یعنی همه اشیاء چند مرحله را طی میکنند تا به مقام جود برسند (۳۰). سلسله طولیه گاهی به هشت مرحله و گاهی به مراحل بیشتری تقسیم میگردد که ادنی مراحل آن جمادات و پس از آن گیاه و بعد حیوانات میباشند. مثلاً حیوان مراحل جماد و گیاه را طی میکند تا به مقام خود میرسد ولی پس از آن از مقام خود نمیتواند تجاوز کند و امکان رسیدن به مقام بشر را ندارد. ولی فقط در مرحله خود میتواند در طی سلسله عرضیه تکامل پیدا کند. مثلاً در رتبه جماد شیشه میتواند سنگ عادی و یا سنگ زیستی شود و لیکن هیچگاه نمیتواند به مقام گیاه برسد. بشر نیز مراحلی را طی مینماید تا به مقام انسانیت برسد. در انسانیت اگر به وظیفه خود آشنا باشدو با آنجه که لایق آن مقام است عمل نماید به اکمل درجه بشریت خواهد رسید. ولی اگر از این امر غافل بماند، اگرچه ظاهراً از نوع بشر میباشد، در حقیقت به این مقام فائز نگرددیده است. و حتی از حیوان پستر است، زیرا که حیوان در مقام خود به وظیفه خود عامل و از او

انتظاری بیش از آن نیست. ولی چون بشر حامل امانت خدا است مسئولیت بزرگتری را داراست که نسبت به انجام آن غفلت ورزیده است.

عقیده تکامل وجود و تکامل انسان از طریق ایمان به مظہر الهی در آثار حضرت نقطه اولی اهمیت خاصی را دارد و احتمالاً چون مخاطب از اهل بیان بوده است حضرت عبدالبهاء به این نحو تفسیر فرموده‌اند. حضرت رب اعلی در کتاب مستطاب بیان فارسی میرمایند: «هیچ شیئی بجهت خود نمیرسد الا آنکه به منتهای کمال در حد خود ظاهر شود. مثلاً این بلور جنت حجری است که ماده این بوده و همچنین از برای این بلور بنفسه درجات است در جنت تا وقتی که رسد بجائی که در حینی که ماء هست دهن شعر بر او زده که یاقوت گردد. آنوقت بمنتهی جنت رسیده ... و کمال علو انسان ایمان به خدا است در هر ظهور و با آنچه که از قبل آن نازل میشود...» (۳۱)

برای روشن شدن جهت دیگر مطلب میتوان فقط به حدیثی اشاره نمود که شیخ احمد احسائی در شرح الزیاره نقل نموده است: «و في العلل عن الصادق ع حين سأله عبد الله بن سنان: الملائكة أفضل أم بنو آدم؟ فقال: قال أمير المؤمنين ع: إعلموا أنَّ الله رَكْبَ فِي الْمَلَائِكَةِ عَقْلًا بِلَا شَهْوَةٍ وَ رَكْبَ فِي الْبَهَائِمِ شَهْوَهُ بِلَا عَقْلٍ وَ رَكْبَ فِي بَنِي آدَمَ كَلِيَّهُمَا فَمَنْ غَلَبَ عَقْلُهُ شَهْوَتَهُ فَهُوَ خَيْرٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ مَنْ غَلَبَ شَهْوَتَهُ عَقْلُهُ فَهُوَ شَرٌّ مِنَ الْبَهَائِمِ.» (۳۲) یعنی در ملائکه عقل آفریده شده است بدون شهوت نفسانیه و در حیوان شهوت من دون عقل و فقط انسان است که دارای هر دو قوه میباشد. لذا اگر انسان به موجب عقل عمل نماید از ملائکه بالاتر است زیرا بر شهوت خود غلبه نموده است ولی اگر به شهوت خود عمل کند از حیوان پستر است زیرا از عقل خود استفاده نکرده است.

حضرت عبدالبهاء میرمایند مقصود از عرفان خدا شناخت ذات غیب منبع لا یدرک نیست زیرا این امری است محال و عباد فقط تا حدی و بر حسب مقامات خود میتواند به بعضی از تجلیات الهی در خلق بی برنده: «و لكن فاعرف بأنَّ المقصود مِنْ هَذَا الْعِرْفَانَ هُوَ عِرْفَانُ الْعَبْدِ عَلَى قَدْرِهِ عَرْوَجَةُ إِلَى سَمَاءِ الإِيْقَانِ عَلَى سُعْتِهِ وَ صَعْدَةُ إِلَى مَرَاتِبِ الْعِرْفَانِ عَلَى حَدَّهُ وَ إِرْتَقَاهُ إِلَى هَوَاءِ الْوَصْلِ عَلَى شَانِهِ ... إِنَّ ذَاهِنَةَ مَقْدَسِ عَنِ الْعِرْفَانِ وَ جَمَالِهِ مَنْزَهَةٌ عَنِ الإِيْقَانِ ... لَنْ تَطْبِرْ طَبِيرُ افْنَدِهِ الْعَارِفِينَ إِلَى هَوَاءِ عِرْفَانِ تَجْلِيَاتِ الْمُؤْدَعَةِ فِي هَيَاكِلِ الأَشْيَاءِ فَكِيفَ ذَاهِنَةٌ تَعْلَمِ!» (سفینه ۲، ص ۱۶۷) یعنی حتی معرفت تجلیات الهی برای بشر علی حد کمال غیر ممکن است تا چه رسد به ذات خداوند. بنابر این بیان مبارک کسی نمیتواند مدعی عرفان الله شود و خود را نائل به مقام «انسانیت حقیقی» بداند و یا در حق دیگران قضاوت کند زیرا غیر از خدا کسی بر مراتب قابلیت اشخاص آگاه نیست.

حضرت عبدالبهاء عبارت «مؤمن» را فقط به قبول نمودن مظہر الهی و خود را مؤمن دانستن نمیدانند بلکه شرایطی را برای شخص مؤمن تعیین میرمایند که اطلاق «حكم انسانیت» منوط به آنها است. طبق بیان

حضرت عبدالبهاء «مؤمن» باید نه مرحله را طی نموده باشد تا به ایمان و ایقان کامل فائز گردد. جناب دکتر رأفتی آنها را به این عبارت به فارسی خلاصه نموده اند:

- ۱- انقطاع از شهوات نفسانیه.

- ۲- صرف توجه به شطر الهی و عدم توجه به غیر او.

- ۳- تمسک به حبل عبودیت و خضوع و خشوع.

- ۴- شهادت به وحدائیت الهی و مقام یافع ما یشائی حق جل جلاله.

- ۵- اتباع بلا شرط از اوامر الهی.

- ۶- استقامت بر امر الله.

- ۷- صبر در بلایای الهی و شکر در حین نزول قضایای او.

- ۸- توکل به خدا و توصل به حبل عنایت او.

- ۹- مرتبه فقر و فنا فی الله. (۳۳)

مراحل تکامل عرفان یا ایقان در ادبیات سیر و سلوک موضوع وسیعی است و گاه به هفت و گاه به چهار و گاه به مراحل بیشتری تقسیم گردیده اند. البته درباره هر کدام از این مراتب نه گانه مذکور میتوان تحقیقات مفصلی نمود و آنها را با آثار اهل عرفان و نیز آثار بابی و بهائی مقایسه نمود که از حد این بحث خارج است. البته مسلمان طی مراحل فوق امری است دشوار و تقریباً محال و طبق این شرایط بجز خود مظاهر مقدّسه کسی نمیتواند ادعای آن را نماید که از مؤمنین محسوب و «حكم انسانیت» بر او جاری است. چنانچه قبل از ملاحظه گردید در آراء اهل عرفان «مؤمن» به انسان کامل تغییر شده است.

سپس حضرت عبدالبهاء میفرمایند که این تفسیر تفسیری است بدیع. و در آن معانی جدیدی را آشکار فرموده اند. «یا ایها السائل! إذا عرفت ما ألقيناك من بدايع المعانى والتفسير إذا فانظر فيما تشير...» (سفینه ۲، ص ۱۶۸). در مقام دیگر «لایسعنی» را به «لا یُطيقنی» تعبیر میفرمایند. و مقصود این است که سایر خلق قدرت تحمل تجلیات الهی را ندارند و به یک آیه قرآن مجید اشاره میفرمایند: «کما نزل فی القرآن لَمَا تَجَلَّ إِنْدَكَ الْجَلْ». مقصود حضرت عبدالبهاء احتمالاً این آیه ۱۴۲ از سوره الاعراف (۷) است: «فَلَمَّا تَجَلَّ رَبِّهِ لِلْجَلْ جَعَلَهُ دَكَّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعْقاً». در تورات و با اندکی تفاوت در قرآن این حکایت نازل شده است که زمانی که حضرت موسی در کوه سینا درخواست ملاقات خدا را نمود جواب «لن ترنی» شنید. سپس خداوند بر کوه تجلی نمود و آن کوه طاقت نیاورد و به خاک تبدیل شد و حضرت موسی بی هوش به زمین افتاد. این حکایت در آثار بابی و بهائی اهمیت بسیاری را دارا است و در اکثر الواح در ارتباط با مقام و ظهور جمال اقدس ابهی و حضرت نقطه اولی یا به صراحة و یا به اشاره از آن یاد شده است (۳۴). حضرت عبدالبهاء با اشاره به این آیه میفرمایند که فقط بشر قابلیت تحمل و عرفان

تجلیات الهی را دارا است و این تجلیات به مصابه آثاری است که دلیل بر مؤثر هستند. یعنی چنانچه در اشعة خورشید خود میشود جمال خدا در ظهورات تجلیات خود ملاحظه میگردد: «فاغرِفَ أَنَّ الْإِنْسَانَ يَكُونُ حَامِلاً لِظَّهُورِ تَجْلِيِ الْحَقِّ وَ إِشْرَاقِ شَمْسِ جَمَالِ الْمُطْلَقِ ... ثُمَّ أَنْظُرْ بَعْدَ هَذَا فِي تَجْلِيِ الشَّمْسِ، إِنَّ التَّجْلِيَ دَلِيلٌ عَلَى ظَهُورِ الشَّمْسِ وَ لَا يُرَى فِي إِلَّا الشَّمْسَ وَ كَذَلِكَ لَا يُرَى فِي تَجْلِيِ اللَّهِ إِلَّا جَمَالَهُ لَأَنَّ الْإِنْسَانَ إِذَا عَرَفَ ذَلِكَ التَّجْلِيَ إِذَا يَعْرَفُ نَفْسَ اللَّهِ الْقَائِمَةَ عَلَى الْأَشْيَاءِ وَ جَمَالَهُ الظَّاهِرُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ بِلَا سِرِّ وَ خَفَاءٍ». (سفینه ۲، ص ۱۶۸)

در بخش آخر این قسمت لوح حضرت عبدالبهاء مقصود حدیث را به این نحو خلاصه میفرمایند: «فاغرِفَ بِأَنَّ الْمَقْصُودَ مِنْ هَذَا الْحَدِيثِ هُوَ ذِكْرُ مَقْامِ الْإِنْسَانِ الَّذِي آمِنَ بِرَبِّ الْرَّحْمَنِ...» (سفینه ۲، ص ۱۶۸). و سپس گویا به سؤال دیگر حسن جواب میدهند که از فرق ظهورات قبل با این ظهور اعظم نموده بود. حضرت عبدالبهاء مثلی را میزنند: معلوم است در درخت میوه موجود است منتهی باید برسد و ظاهر شود تا مشاهده گردد. بدین ترتیب ظهور جمال اقدس ابھی ثمرة ظهورات قبل میباشد. این مطلب نیز در کتاب مستطاب بیان فارسی از حضرت رب اعلی به کرات ذکر گردیده است که هر ظهور ثمرة ظهورات قبلی است (۳۵). در آخر این بخش میفرمایند: او کذلک من قبل عرفوا اللَّهَ بِأَنَّهُ حَقٌّ وَ مَوْجُودٌ وَ باقٍ وَ دائمٌ وَ لكن فی هذه الآیام ترونہ قائمًا قادرًا مقتدرًا قویًا. (سفینه ۲، ص ۱۶۸) یعنی در گذشته خدا را به این میشناختند که زنده و موجود و پاینده بود همانطور که میوه در درخت مکنون ولی همه از وجود آن آگاه بودند. ولی در این آیام خداوند را در کمال قدرت و قوت با چشم میبینید همینطور که میوه از حالت بالقوه به حالت بالفعل در آمده است.

### مناجات و خطبه دوم

بعد از تفسیر حدیث حضرت عبدالبهاء مناجاتی را مرقوم فرموده اند که در آن درخواست تأییدات الهی برای عباد و هدایت به عرفان حق و مظهر الهی مینمایند. بعد از این مناجات خطبه دیگری صادر گردیده است که مقدمه بخش دوم لوح مبارک میباشد. (۳۶)

در این خطبه به این حقیقت اشاره میشود که از ابتداء خلقت خداوند پیغمبرانی را هم برای هدایت نوع بشر و هم برای تمیز حق از باطل فرستاده است. به این علت در زمان اظهار امر پیامبران سابق قوم آنها منقسم میگردید و جدائی بین مؤمنین و معرضین واقع میشد. در این ایام اراده خداوند بر این قرار گرفته است که این احزاب را دوباره متحد سازد (۳۷). و به این خاطر اکوار و ادوار سابق را ختم نموده و آنچه که از قبل مکنون و مستور بود اظهار نموده است. یعنی مختصراً میتوان گفت که در این خطیبه به عظمت این ظهور بدیع جمال قدم و حضرت رب اعلی اشاره میشود و در این رابطه بعضی از عبارات شیخیه و بایه

از قبیل «سر التکیس» و «ظهورالرئیس» و «الالف القائم» و «السته الباقيه» نیز ذکر میشوند (۳۸). چون مخاطب از اهل بیان بوده است احتمالاً با این عبارات آشنا بوده است.

### تفسیر آیه ۲۶ - ۲۷ از سوره الجن (۷۲)

سپس به جواب سؤالی که مخاطب لوح در باره تفسیر این آیه قرآن مطرح کرده بود مپردازند:

«عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يَظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدٌ إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصْدًا.»

(سوره الجن (۷۲)، آیه ۲۶ و ۲۷). حضرت عبدالبهاء خطاب به حسن میفرمايند: «یا ايهالسائل عن الآية الشريفة...» (ص ۷۶) آيات الهی حاوی معانی متعدد میباشد که گاهی به ظاهر و زمانی به باطن تفسیر میگرددند: «{كلمة ساقط؟} بأنَّ لما نزلَ من ملْكوتِ ربِّنا العزيزِ الرَّحْمَنِ معاَنِ شَيْءٍ وَ بِيَانَاتٍ لَا تُحَصَّنَ مِنْهُ نُفَسَّرُهَا بِالظَّاهِرِ وَ طَوْرًا بِالبَاطِنِ» (ص ۷۷) و نیز حضرت عبدالبهاء میفرمايند که به تأیید حضرت بهاءالله بر مطالی مطلع هستند که به لسان خلق نمیتوان آنها را بیان نمود: «وَلَنَا مِنْ فَضْلِ رَبِّنَا الْأَبْهِي نعمَاتٌ لَا تُذَكَّرُ بِمَا فِي الْإِنْشَاءِ...» (ص ۷۷). شهادت میدهدند که در این روز «السر المکتون و الرمز المخزون و الكنز المستور المصون» و آنچه که از قبل در لوح مستور مخفی بود ظاهر گردیده است: «وَعَلِمَنَا مَا هُوَ الْمُسْتُورُ فِي لَوْحِ الْمَسْطُورِ» (ص ۷۷). مقصود از «لنا» خود حضرت مولی الوری میباشد و اشاره به این مطلب است که منبع علم ایشان تأییدات و الہامات الهی میباشد. حضرت عبدالبهاء میفرمايند که بعضی از معانی آیه را تبیین خواهند نمود و بخشی دیگر را مستور میگذارند: «وَأَرَدْنَا فِي هَذِهِ الْكِتَابِ أَنْ نُسْتَرَ بَعْضَ مَعْانِيهَا وَنُكَفَّرَ بَعْضَهَا» (ص ۷۷). و نیز تأکید میفرمايند که نحوه بخش اول تفسیرشان به نحو مفسرین اسلامی خواهد بود: «لَذَا نُفَسَّرُ أَوْلًا بِمَقَالَاتِ أَهْلِ الْفُرْقَانِ وَ مَا يَنْبُغِي فِي هَذَا الْيَوْمِ لِأَهْلِ الْإِمْكَانِ وَ الْأَدِيَانِ...» (ص ۷۷).

حضرت عبدالبهاء در ابتداء بحث تفسیری را نقل میفرمايند که اغلب مفسرین اسلامی به آن معتقد هستند. و آن تفسیر این است که بر علم الهی کسی مطلع و آگاه نیست و خداوند بخشی از آن علم را به پیغمبران یا مظاہر الهی اختصاص داده است و آنها را بر آن مطلع نموده و ملائکه ای را برای حفظ این فرستادگان از حملات معرضین مأمور کرده است. سپس حضرت عبدالبهاء تفسیر دیگری را بیان میفرمايند که شنونده را از کتب عالم بی نیاز خواهد ساخت: «هَذَا مَا ذُكِرَ الْذَّاكِرُونَ وَ فَسَرَهُ الْمُفَسَّرُونَ مِنْ قَبْلِهِ وَ إِنِّي فِي هَذَا الْحِينِ أَذْكُرُ لَكُمْ مِنَ الْمَعْانِي مَا يُغَيِّبُكُمْ عَنْ كِتَابِ الْعَالَمِينَ» (ص ۷۸).

در تفسیر آیه مذکور حضرت عبدالبهاء توجه خاصی را به کلمه «غیب» فرموده اند و آنطور که خواهیم دید اگر چه ظاهراً تفسیر آیه قرآن مطرح است ولیکن موضوع اصلی این بخش لوح فی الواقع ابلاغ حجت به اهل بیان میباشد.

در اینجا میفرمایند که در ظاهر معنی لغوی «غیب» یعنی چیزی که از چشم پوشیده است، («ما سِتر عن الأنظار» ص ۷۸) ولیکن حاوی معانی متعدد باطنی نیز میباشد و در مقام اول آن را به «غیب الغیوب» تعبیر میفرمایند.

غیب الغیوب همان ذات غیب منبع لا یدرَک است که در الهیات شیعه و به خصوص شیخی و در تعالیم دیانت بابی و بهائی تأکید قطعی بر این است که معرفت آن ذات برای خلق غیر ممکن است. همانطور که قبلًا ذکر شد حضرت عبدالبهاء آن را «السر الاعظم و الرمز الأكتم حقيقة الربانية و كينونة الصمدانية» مینامند و به تفصیل میفرمایند که از اول لا اول له تا آخر لا آخر له یگانه بوده است و هیچگاه تغییری در آن واقع نمیشود. هیچ وصف یا ذکری لایق آن ذات نیست زیرا خلق خالق خود را نمیتواند به آنچه که لایق او است بشناسد یا وصف نماید: «إنَّ الإِنْسَانَ لَوْ يَتَفَكَّرُ لِيَعْرِفَ بَانَ الْعِرْفَانَ وَ الْبَيَانَ مَقْطُوعَانِ عَنِ الْإِدْرَاكِ ذَاتِ الْغَيْبِ الْمَكْتُونِ وَ الرَّمْزِ الْمَصْوُنِ». کیف یرتفق فکر المخلوق إلى هوا عرفان العالم...» (ص ۷۸ - ۷۹). حضرت عبدالبهاء میفرمایند که اگر عباد در این حقیقت تفکر نمایند تحیری حاصل خواهد شد و بر عجز خود و توئانی خدا آگاه شده به مقام خضوع و خشوع و توجه تام به ساحت اقدس فائز خواهد شد. حضرت عبدالبهاء برای تأکید این مطلب به حدیثی از حضرت محمد استشهاد میفرمایند: «لَوْ يَتَفَكَّرَ أَحَدٌ فِي هَذَا الْبَيَانِ حَقَّ الْأَفْنَاكَارِ لَتَتَحَبَّرَ فِي عِرْفَانِ رَبِّ الْمُخْتَارِ وَ يَعْرِفُ عَجْزَ نَفْسِهِ وَ إِقْتَدَارَ رَبِّ الْمُقْتَدِرِ الْعَزِيزَ الْقَهَّارَ وَ يَصِلُ إِلَى مَقَامِ لَا تَعْرِيَةِ الْحَجَبَاتِ وَ لَا تَمْنَعُهُ السَّبَحَاتُ عَنِ التَّوْجِهِ إِلَى اللَّهِ فَاطِرِ الْأَرْضِينَ وَ السَّمَاوَاتِ وَ الْخَضُوعِ لَدِيِّ بَابِهِ وَ التَّضَرُّعِ عَنْدِ جَنَابِهِ وَ يُؤْتَدِكُ فِي هَذَا الْكَلَامِ مَا قَالَهُ مَوْلَى الْأَنَامِ: رَبِّ زِدْنِي فِيكَ تَحْبِيرًا». (ص ۷۹). برای عرفان «طلعه الرَّبُّویَّه وَ هِیَكُلُ الصَّمْدَانِیَّه وَ كِینُونَهُ الْأَلْوَهِيَّه» عباد باید با چشم الهی بیبند و با گوش الهی بشنوند، زیرا دید خلق قادر بر شناخت خدا نیست. در این مقام حضرت عبدالبهاء باز به یک حدیث قدسی بسیار مشهور اشاره میفرمایند «كما قال و قوله الحق: سمعُك سمعی فاسمع و بصَرُك بصري فابصر به لشهَدَه في سرِّك لـ تقدِيساً علىً لأـ شهَدَه لك في نفسِ مقاماً رفيعاً». (ص ۷۹) و بعد بیان مفصلی را از حضرت رب اعلی نقل میفرمایند که در آن باز تأکید بر این مطلب میباشد و نیز امر به آن میگردد که مبادا در ایام ظهور موعد عباد چشمهاخ خود را بینند و حضرت موعد را نشناسند. حضرت عبدالبهاء بیان حضرت اعلی را چنین نقل میفرمایند: «...إِيَّاكُمْ أَنْ تَعْمَضُوا عَيْنَيْكُمْ وَ اتَّمْ تَشَاهِدُونَ وَ تُسْكِنُوا الْأَبْصَارَ وَ اتَّمْ نَاظِرُوكُمْ». (ص ۸۰).

سپس حضرت عبدالبهاء حسن را به تفکر در ایام سابقه تشویق میفرمایند و یادآور میشوند که همیشه مدعیان علم باعث آن شده اند که مظاهر الهی موجب بلایا و رزایا گردند. حضرت عبدالبهاء سپس از خدا طلب تأیید برای اهل بیان میفرمایند تا بر حقانیت ظهور جمال اقدس ابهی مطلع گردند. در اینباره میفرمایند اگر نفسی بیان را با چشم انصاف مطالعه و در پیشینیهای نازله در آن تفکر نماید موجب ایقان به

حقایقیت ظهور حضرت بهاء‌الله میگردد زیرا هیچ حرفی در آن کتاب آسمانی نازل نگردیده است مگر اینکه اشاره به جمال موعود باشد: «فَوَاللَّهِ يَا عَبْدِي لَوْ أَحَدٌ يَقُولُ الْبَيَانَ وَيَتَفَكَّرُ فِيمَا رَقَمَ مِنْ إِصْبَعِ مُشَيْةِ رَبِّهِ الْعَزِيزِ الْمَنَانِ لَا يَسْعُهُ الْإِنْكَارُ وَلَا يَنْبَغِي لَهُ الْإِسْتِكْبَارُ... أَجَدُ نَفْسِي مُتَحِيرًا وَلَمْ أَدْرِ أَيِّ آيَةً أَذْكُرُ فِي هَذَا الْمَقَامَ دَمْعًا نَزَّلَ فِي الْبَيَانِ فِي أَخْبَارِ ظَهُورِ النَّبِيِّ الْأَعْظَمِ وَسَرَّ اللَّهِ الْمُتَنَمَّ لَأَنَّهُ رُوحٌ مَّنْ فِي الْمَالِكِ الْقَدِيمِ فَدَاهُ مَا تَكَلَّمُ بِحَرْفٍ إِلَّا وَيَذَكِّرُ فِيهِ الْجَمَالُ الْمَوْعِدُ...» (ص ۸۱). سپس حضرت عبدالبهاء بعضی از آیات حضرت رب اعلی را نقل میفرمایند و نیز مخاطب را به مطالعه کتاب مستطاب بدیع تشویق میفرمایند. حضرت عبدالبهاء همانطور که قبل ذکر شد اشاره به رهبران اهل بیان خصوصاً به هادی دولت آبادی میفرمایند و اظهار تعجب مینمایند که چه طور اشخاصی که چپ را از راست تمیز نمیدهند رهبر یک حزب شده‌اند. در حق حسن دعا میفرمایند تا تأییدات الهی شامل وی شود تا بتواند با چشم انصاف بین و دور از شباهات مبغضین و معرضین در حقیقت امر مطالعه کند: «نَسْأَلُهُ تَعَالَى أَنْ يُبْوَقَكَ عَلَى النَّظَرِ إِلَى مَنْظَرِ اللَّهِ بِبَصِيرَةٍ كَانَ مُظَهِّرًا مِّنْ شَبَاهَاتِ الْمُعْرِضِينَ إِنِّي دَعَوْتُكَ لِلَّهِ وَأَرْجُو مِنْكَ أَنْ تَتَفَكَّرَ فِي أَمْرِ اللَّهِ مُنْقَطِعًا عَمَّا سَمِعْتَهُ مِنِ الْخُلُقِ...» (ص ۸۳). و نیز دعای مفصلی را مرقوم میفرمایند تا حسن نشسته آن را تلاوت نماید «فَأَجْلِسْ مَتَوَجِّهًا إِلَيْهِ اللَّهِ وَخَاضِعًا عَنْدَ ظَهُورِهِ». (ص ۸۴)

در مقام دیگر حضرت عبدالبهاء کلمه غیب مذکور در آیه قرآن را به ایام ظهور جمال اقدس ابهی تفسیر میفرمایند که اکثر عباد بر آن مطلع نشده و یا آن را انکار نموده اند در حالی که آثار آن آشکار میباشدند. در اینجا میفرمایند که این ظهور، ظهور اعظم است و چنین ظهوری تا کنون واقع نشده است و نیز آیاتی به این عظمت مشاهده نگردیده اند. هر کس خدا را در این ایام انکار نماید حقیقت همه مظاهر الهی را انکار نموده است. حضرت عبدالبهاء به مقام خاص این ظهور نیز با این بیان مبارک اشاره میفرمایند که ایام رسول و انبیاء ختم شد و امروز ظهورالله واقع شده است: «إِنَّهُمْ أَنْكَرُوا وَظَهَرَ اللَّهُ الْأَعْظَمُ بَعْدَ الذِّي أَحَاطَ بِإِشْرَاقِهِ الْعَالَمَ وَغَلَبَتْ سُلْطَنَتُهُ مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ. هُلْ رَأَى أَحَدٌ مِّنْهُمْ فِي زَمَانٍ مِّنَ الْأَزْمَانِ ظَهَورًا أَعْظَمَ مِنْ ظَهَورِ رَبِّنَا الرَّحْمَنِ فِي هَذِهِ الْأَيَّامِ... مَنْ أَنْكَرَ اللَّهَ فِي هَذِهِ الْأَيَّامِ إِنَّهُ أَنْكَرَ مَظَاهِرَ الْأَحَدِيَّةِ وَمَطَالِعَ الْهُوَيَّةِ وَمَنْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ كَذَّبَ آيَاتِ اللَّهِ الَّتِي نَزَّلَتْ مِنْ قَبْلٍ فِي زَمَانِ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ». (ص ۸۵ - ۳۹) (۸۶).

در مقام دیگر «غیب» معانی مستور در آیات الهی میباشد که تأییدات الهی نصیبشان شده شخص دیگری به درک آن نائل نمیگردد. به عنوان مثال حضرت عبدالبهاء آیات قرآن در حقیقت یوم قیامت را شاهد میآورند و منجمله این آیه را تشریح میفرمایند «اذا السماء انشقت» (سوره الانشقاق (۸۴) آیه ۱). اکثر اهل فرقان به ظاهر این کلمات تمسک جسته و از معانی حقیقی باطنی آن غافل مانده اند و از شناخت عرفان مظهر الهی محروم گشته اند. حضرت عبدالبهاء با شباہت زیاد به بیانات حضرت بهاء‌الله

در کتاب مستطاب ایقان سماء را به «آسمان شریعت قبل» و «آسمان اوهام قوم» و «آسمان علم و حکمت» تفسیر میفرمایند و اشاره به این حقیقت میفرمایند که در آثار الهی معانی غیر محدود مستور میباشد و اگر تأییدات الهی حاصل شود میتوان در تأویل و تفسیر یک حرف از آن کتب متعدد تألیف نمود. (ص ۸۸) در مقام آخر حضرت عبدالبهاء به طور خیلی خلاصه «غیب» را به «سرّ قدّر» تعبیر مینمایند و فقط حدیث بسیار مفصلی را از حضرت امیر المؤمنین علی بن أبي طالب نقل میفرمایند و با مناجاتی که در آن طلب تأییدات الهی برای همه احتجاء درخواست میگردد بحث را خاتمه میدهند. (ص ۹۰ - ۹۱)

### یادداشت‌ها

- ۱- بخش مندرج در سفینه عرفان با صفحات ۷۶ الی ۷۷ در مجموعه الواح تطابق دارد و حدوداً یک سوم متن کامل آن لوح را تشکیل میدهد.
- ۲- باید مذکور شد که استنساخ کننده در حین استنساخ دچار اشتباهات سهوی شده است. امید است که در آینده با پیدا شدن نسخ معتبرتر بتوان این اشتباهات را رفع نمود.
- ۳- در نامه به زبان انگلیسی اینطور فرمودند: ... In view of the circumstantial evidence that supports the authorship of 'Abdu'l-Baha, and the fact that the work has not been found among the Works of Baha'u'llah, the Tablet will remain ascribed to 'Abdu'l-Baha until hard evidence is found to the contrary."
- ۴- سفینه عرفان، ج ۲، ص ۱۳۱.
- ۵- بیاناتی شبیه این مطلب که در آنها اشاره به الواح ملوک میشود در آثار قلم اعلیٰ (آثار قلم اعلیٰ، دانداس ۱۹۹۶، ص ۹۰) و لوح السحاب (همانجا، ص ۱۴۰). این دو لوح مربوط میشوند به اوائل دوره عکا.
- ۶- مثنوی دفتر ۲۶۵/۱ به بعد، به نقل از: ب فروزانفر، احادیث و قصص مثنوی (تهران ۱۳۷۶)، ص ۱۱۳.
- ۷- همان مأخذ، ص ۱۱۴.
- ۸- البته این حدیث در یک موضع در کتاب بخار الانوار محمد باقر مجلسی (چاپ دوم در ۱۱۰ جلد) ذکر شده است: ج ۵۸، ص ۳۹.
- ۹- شرح فصوص الحكم با مقدمه و تصحیح و تعلیق سید جلال الدین آشتیانی (تهران ۱۳۷۵) ص ۱۳۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۷۶۵، ۷۷۱. جناب دکتر رفیقی در مقاله‌ای مسکن خاکی - مأخذ مطالب منقول در هفت وادی مندرج در سفینه عرفان ج ۲ (دارمشتاب ۱۹۹۹، ص ۱۰۷ - ۱۲۹) به چند موضع دیگر این حدیث در ادبیات اسلامی و آثار امری اشاره فرمودند.
- ۱۰- جامع الاسرار و منبع الانوار به انضمام رساله نقد النقود فی معرفة الوجود (تهران ۱۳۶۸)، ص ۵۴۴، ۲۹۰، ۵۵۷.
- ۱۱- نص النصوص در شرح فصوص الحكم (ترجمه: محمد رضا خوزی، تهران ۱۳۷۵) ص ۶۶، ۱۵۳، ۱۵۷، ۳۹۸.
- ۱۲- مفاتیح الایحاز فی شرح گلشن راز (مقدمه و تصحیح و تعلیقات: محمد رضا بزرگ خالقی و عفت کلباسی، تهران ۱۳۷۴)، ص ۱۰۳، ۶۴۰.
- ۱۳- شیخ احمد الاحسانی: شرح الزیاره الجامعه الکبیره (کرمان ۱۹۷۶) ج ۱، ص ۴۵، ۱۰۶ و موارد متعدد دیگر. سید کاظم الرشی: شرح الخطبه الطنبجیه، ص ۲۵۷. شرح القصیده اللامیه، ص ۱۰۰.
- ۱۴- شرح الزیاره، ج ۱، ص ۳۰۸، ۳۱۹.
- ۱۵- همان مأخذ، ص ۲۸۰، ۴۱۸، ج ۲، ص ۱۳۲، ج ۴، ص ۲۴۵.

- ۱۶ - همان مأخذ، ج ۱، ص ۱۰۶، سید کاظم الرشی، *شرح القصیدة اللامیه*، ص ۱۰۵.
- ۱۷ - شرح الزیارتة، ج ۲، ص ۱۶۰.
- ۱۸ - ج ۱، ص ۴۵، ج ۴، صص ۱۱۱ و ۱۸۱.
- ۱۹ - شرح القصیدة اللامیه، ص ۱۰۵.
- ۲۰ - مجموعه آثار حضرت اعلی، شماره ۱۴، ص ۹۲.
- ۲۱ - متن کامل این لوح در کتاب ابوالقاسم افنان: *عهد اعلی* (آکسفورد، ۲۰۰۰م)، صص ۳۵۹ - ۳۶۵ مندرج گردیده است.
- ۲۲ - آثار قلم اعلی، ج ۳ (تهران ۱۲۲۱ بدیع)، ص ۱۱۳.
- ۲۳ - بخششانی از این لوح مبارک در کتاب منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله (لانگنهاین، ۱۴۱ بدیع) تحت شماره ۹۳ توسط حضرت ولی امرالله و در کتاب مائدۃ آسمانی ج ۱ (تهران ۱۲۸۱ بدیع) در صص ۵۷ - ۶۰ توسط جناب اشرف خاوری جمع آوری و طبع گردیده اند. متن کامل آن در خوشة هائی از خرمن ادب و هنر، ج ۱ (لاندگی ۹۹۰م) در صفحات ۵۴ - ۶۴ مندرج گردیده است.
- ۲۴ - ن که به عبدالعزیز نسفی، *کشف الحقایق* (تهران، ۱۳۵۶، چاپ دوم)، ص ۳۱۴، ۳۷.
- ۲۵ - کتاب بدیع، ص ۲۲۶.
- ۲۶ - از حضرت عبدالبهاء تفسیری نیز موجود است در باره کلمة ظلوم و جهول که در آیه قرآن مذکور است. ن. ک. برع اشرف خاوری، مائدۃ آسمانی (تهران، ۱۲۹۱ بدیع) ج ۲، ص ۵۰.
- ۲۷ - ن که به وحید رأفتی، از مسکن خاکی - مأخذ مطالب منتقل در هفت وادی مندرج در سفینه عرفان (دارمشتات ۱۹۹۹)، ج ۲، ص ۱۳۱.
- ۲۸ - شیخ احمد احسانی، *شرح الزیارتة*، ج ۲، ص ۸۸، ج ۳، ص ۱۶.
- ۲۹ - بیان فارسی (چاپ ازلی)، ص ۳۲۰، ۳۱۰، ۱۸۳.
- ۳۰ - برای مطالعه این اعتقاد از دیدگاه شیخیه ن که به جوامع الكلم ج ۱، ص ۲۴۶ به بعد.
- ۳۱ - بیان فارسی (چاپ ازلی)، ص ۱۵۵ و ۱۵۶.
- ۳۲ - شرح الزیارتة الجامعۃ الكبیرة، ج ۱، ص ۳۰۱. این حدیث در آثار متعدد دیگر متفکرین اسلامی ذکر گردیده است. منجمله در *الإنسان الكامل* (تهران)، تألیف عزیز الدین نسفی، ص ۳۲۲.
- ۳۳ - وحید رأفتی، از مسکن خاکی - مأخذ مطالب منتقل در هفت وادی مندرج در سفینه عرفان، ج ۲ (دارمشتات ۱۹۹۹)، ص ۱۰۷ - ۱۶۹، ص ۱۳۲.
- ۳۴ - ن که به مقاله مفصل:

Stephen Lambden: The Sinaitic Mysteries in: *Studies in the Babi & Bahá'i Religions* 5  
(Kalimat 1988), pp. 65 - 183.

- ۳۵ - ن که به بیان فارسی (چاپ ازلی) باب سایع از واحد نانی، باب سایع از واحد رابع.
- ۳۶ - بخش دوم لوح ظاهرًا ارباطی با بخش اول ندارد و شروع شدن آن با خطبه ای دیگر شاید دلیل بر این باشد که در اینجا دولوح مستقل مورد بحث قرار گرفته اند. به علت عدم وجود نسخه دیگری از این لوح قضایت دقیق در این باره امکان پذیر نیست.
- ۳۷ - این مطلب در آثار حضرت نقطه اولی نیز ذکر گردیده است. ن که به صحیفة عدلیه (چاپ ازلی)، ص ۶، ۹، ۷، ۱۳.
- ۳۸ - این عبارات در کتاب مستطاب اقدس (بند ۱۵۷) نیز ذکر شده اند و در توضیحات شماره ۱۷۱ و ۱۷۲ و نیز در کتاب تقریرات اقدس از جناب اشرف خاوری (لانگنهاین ۱۹۹۹) در صص ۳۳۴ - ۳۳۷ شرح گردیده اند. برای «الف فائمة بین واوین» به شرح الخطبه التطیجیه اثر سید کاظم رشتی، ص ۱۸۰ رجوع کنید. برای تفصیل این اصطلاحات نیز ن که به مقاله نادر سعیدی معتمد شیخ احمد احسانی مندرج در پژوهشنامه ش ۵ ص ۱۱۳.
- ۳۹ - نیز ن که به ع اشرف خاوری، مائدۃ آسمانی جلد ۷ (تهران ۱۲۹۱ بدیع)، ص ۶۹.

## ما الحقيقة

در میان آثار حضرت نقطه اولی، برخی از آیات نازله مربوط به تفسیر و تشریح آیات قرآنی و یا احادیث نبوی است که یکی از مهم‌ترین آنها رساله مختصراً است در شرح و تبیین حدیث معروفی به نام ما الحقيقة. راوی این حدیث کمیل بن زیاد نخعی از صحابه خاص حضرت امیر المؤمنین می‌باشد که بالآخره شهید نیز شد. این بحث ابتدا راجع به زندگانی کمیل و بعد در باره حدیث مذبور صحبت می‌کند و در ادامه به تفاسیری که درباره حدیث نگاشته شد، خواهد پرداخت و نهایتاً به معروف اثر مبارک می‌پردازد و عاقبت الامر با تشریح فقراتی از آن خاتمه خواهد یافت.

### ۱ - کمیل بن زیاد نخعی

کمیل بن زیاد یکی از یاران و نیاوران حضرت علی است که از زمان و شرح زندگانی او چندان اطلاعاتی در دست نیست ولی با استقصاء در کتب تواریخ می‌توان به برخی از نکات در حیات او پی‌برد. قاضی نورالله شوشتاری او را از جمله صحابه حضرت علی که از بانیان تصوف می‌باشد منظور می‌دارد<sup>(۱)</sup> و بر طبقه گفته ابن حجر عسقلانی او شرف ادراک ایام حضرت ختمی مرتب را داشت و نود سال عمر کرد و ابن سعد می‌گوید که قلیل الحدیث ولی موئیق بود و از معروفین شیعه ائمه محسوب می‌گشت و در جنگ صفين حضور داشت و به دستور حضرت علی در سنّه هشتاد و سه به دستور حجاج به قتل رسید و شهید گشت<sup>(۲)</sup>. اگر نود سال عمر کرده باشد، در این صورت، او در سال هفت قبل از هجرت و یا در سنّه سه ظهور حضرت محمد به دنیا آمده و موقعی که حضرت محمد وفات کردند او نباید بیش از بیست سال سنّ می‌داشت که

چندان غریب نیست. علت این مطلب مفاوضه او با حجاج است که طبری آن را در ذکر وقایع سنّه هشتاد و سوم ذکر کرده است:

”کمیل بن زیاد نخعی را پیش خواند و بدو گفت: تو بودی که می خواستی از عثمان امیر مؤمنان فصاص گیری؟ همیشه می خواستم به تو دست یابم.

گفت: به خدا نمی دانم که از کدام امان بیشتر خشمگینی؟ از عثمان که خویشن را به معرض فصاص آورد یا از من که از او در گذشتم؟ ای مرد ثقیل دندان برای من مفشار و چون توده شن بر من مریز و چون گرگ دندان منمای! به خدا از عمر من بیشتر از مدت تشه شدن خری نمانده که صبحگاه آب می خورد و شامگاه می میرد شبانگاه آب می خورد و صبحگاه می میرد، هر چه می خواهی بکن که وعده گاه به نزد خدادست و از پس کشته شدن حساب هست.

حجاج گفت: حجّت بر ضدّ تو است.

گفت: اگر داوری به دست تو باشد چنین است. گفت: بله از جمله قاتلان عثمان بوده‌ای و امیر مؤمنان را خلع کرده‌ای بکشیدش، پس او را پیش آوردن و بکشتند. عاتل وی ابوالجهیم بن کنانه کلی بود از بنی عامر بن عوف پسر عمّ منصور بن جمهور.“<sup>(۳)</sup>

کمیل از جمله کسانی بوده که از طرف حضرت علی<sup>ؑ</sup> به امارت رسید ولی بنا به گفته ابن ابی الحدید در امارت آنجا ضعیف عمل کرد و باعث شد تا شهر به دست معاویه افتد.<sup>(۴)</sup> به هر تقدیر کمیل خود نظیر اویس قرنی به اهل تصوّف بسیار نزدیک است زیرا صوفیان از چند طریق او را به خود نسبت می دهند. نخست از طریق وارد کردن او در سلاسل صوفیان است که بسیاری از صوفیان در زمرة سلسلة پیران طریقت خود نهایتاً به کمیل و از طریق او به حضرت علی<sup>ؑ</sup> نسبت می یابند.<sup>(۵)</sup>

برخی در پیوند تصوّف با تشیع نقاطی را جستند و از جمله این نقاط شخصیت کمیل را به برهان آورده‌اند نظیر دکتر کامل مصطفی الشیبی. او با توجه به تقسیم بندی شیعه به دو گروه صاحب سرّ یا طریقت و گروه ظاهر یا شریعت، صاحبان اسرار را افرادی نظیر سلمان فارسی و اویس قرنی و کمیل بن زیاد و بازیزید بسطامی، شاهد می آورد.<sup>(۶)</sup>

## ۲ - حدیث کمیل

از کمیل احادیث بسیار کم نقل شده ولی احادیث مزبور بسیار مهم است. تقریباً از قرن دوّم به بعد احادیث او مورد نظر محققان و محدثان قرار گرفت و ضبط کنندگان احادیث بر ثقه و تقرّب او تأکید کردند. از این میان لااقل چهار حدیث است که بیش از همه محل اعتنای بزرگان علم و ادب قرار گرفته است.

حدیث اول: او چندان مقرب درگاه حضرت علی بوده که مسعودی در مروج الذهب از خطاب حضرت علی به او یاد می‌کند که باید از مؤمن دفاع کرد زیرا خداوند مدافعت است.<sup>(۷)</sup> با این همه حدیثی از او نقل شده که جملاتی از آن بسیار معروف است و بسیاری از او نقل کرده‌اند، که بنا بر گزارش یعقوبی این است:

”کمیل بن زیاد نخعی گفت: علی دست مرآگرفت و مرا به کنار بیابان برد پس چون به صحراء رسید سه بار از دل آه کشید سپس گفت: یا کمیل ان القلوب اوعية فخرها او عها احفظ عنی ما اقول لک: الناس ثلاثة عالم ریانی و متعلم على سهل نجاة و هم傑 رعاع اتباع کل ناعق لم يستضيئوا بنور العلم و لم يلتجأ الى رکن وثيق...“<sup>(۸)</sup>

جملات این حدیث بسیار معروف است و برخی از آنها حکم ضرب المثل یا امور سایرہ یافته است. از جمله تقسیم بندی مردم به سه گروه و بالاخص قسمت اخیر که هم傑 رعاع می‌باشد در آثار این دور نیز ذکر شده است برای نمونه حضرت عبدالبهاء در لوحی فرمودند:

”ع المحتجين بسبحات المتشابهات من البيان و تمسك بمحكمات الآيات من المسائل الالهية في عالم التبيان لأن الناس هم傑 رعاع اتباع کل ناعق يميلون بكل ريح و اذا جاءهم الحق بالحججه و البرهان يضعون اصابعهم في الآذان ويقولون أنا وجدنا آباءنا على امة و انا على آثارهم لمقتدون“<sup>(۹)</sup>

به هر تقدیر این جمله بالاخص کلمه هم傑 رعاع در آثار این دور نازل و علی الاغلب اشاره به همین مضمون می‌باشد. سایر جملات این حدیث نیز معروف است و در کتب عرفانی و فلسفی نقل شده است.<sup>(۱۰)</sup> در جمله‌ای از این حدیث بحث درباره این است که زمین از حجت خدا خالی نمی‌ماند که این خود بسیار مهم و در اغلب کتب نقل شده است<sup>(۱۱)</sup>

حدیث دوم: حدیثی است به نام حدیث نفس که کمیل بن زیاد از حضرت علی معرفت نفس را می‌پرسد و ایشان جواب می‌دهند:

"ياكميل و اي الانفس تريد ان اعرفك؟ قلت: يا مولاي هل هي الا نفس واحدة؟ قال: ياكميل انها هي اربعة: النامية البنائية و الحسية الحيوانية و الناطقة القدسية و الكثيّة الالهية و لكن واحد من هذه خمس قوى و خاصيتان..."<sup>(۱۲)</sup>

که از احادیث بس مشهور است و در الواح بهائی انکاس بسیار یافته، از جمله در تفسیر آیه روم که به مضامین آن اشاره کردند که نگارنده این سطور به طور مفصل در شرح خود بر چهار وادی به آن پرداخته است.<sup>(۱۳)</sup> جالب آن است که از کمیل دو حدیث بسیار نزدیک به هم در این موضوع هست که ملامحسن در کلمات مکنونه هر دو را به تعاقب هم آورده است.<sup>(۱۴)</sup>

این حدیث در نزد عارفان و صوفیان و حکماء متالله تابع ملاصدرا بسیار معروف و مورد شرح قرار گرفته است. یکی از زیباترین شروح این حدیث، بیان استادانه حاجی ملا هادی سبزواری است که در ضمن کتاب خود شرح دعاء الصباح تدوین نموده است.<sup>(۱۵)</sup>

حدیث سوم: دعائی است به نام دعای کمیل که بسیار مهم است و قرائت آن ثواب بسیار دارد. این دعاء را حضرت علیّ به کمیل یاد دادند و فرمودند که دعای خضر است و در شب نیمه شعبان (تولد حضرت قائم) و هر شب جمعه باید زیارت شود. بخشی از این دعاء چنین است:

اللَّهُمَّ أَنِّي أَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسَعَتْ كُلَّ شَيْءٍ وَبِقُوَّتِكَ الَّتِي فَهَرَتْ بِهَا كُلَّ  
شَيْءٍ وَخَضَعَ لِهَا كُلَّ شَيْءٍ وَذَلَّ لِهَا كُلَّ شَيْءٍ وَبِجَبْرِ وَتَكَ الَّتِي غَلَبَتْ بِهَا كُلَّ شَيْءٍ وَ  
بِعَرْتِكَ الَّتِي لَا يَقُومُ لَهَا شَيْءٌ وَبِعَظَمَتِكَ الَّتِي مَلَأَتْ كُلَّ شَيْءٍ...."<sup>(۱۶)</sup>

این دعاء بسیار مهم است و فقرات عدیده ای از آن در آثار حضرت اعلی نقل و ضبط شده و برخی از جملات آن مورد استناد جال ابهی بوده و بعضی از آیات آن مورد تفسیر حضرت عبدالبهاء قرار گرفته است:

وَإِنَّمَا مَسْئَلَتِي مَا وَارَدَ فِي دَعَاءِ الْكَمِيلِ «وَالْهَمْنِي ذَكْرُكَ» إِنِّي وَفَقَنِي عَلَى ذَكْرِكَ وَ  
الْهَمْنِي أَنْ اذْكُرَ لَأَنَّ الْإِلَهَمَ الْإِلَقَاءَ فِي الْقُلُوبِ وَالْتَّلْقِينَ التَّعْلِيمَ الشَّفَاهِيَّ الْكَافِيَّ  
الْوَافِيَّ...."<sup>(۱۷)</sup>

حدیث چهارم: همین حدیث ما الحقيقة است. در شأن نزول حدیث روایات مختلف است که بنا بر برخی مأخذ چنین است:

در حدیث معتبر داده شده است که شیخ جناب امیر مؤمنان صلوات الله عليه  
می رفتند بجهره که از دهات مشهور کوفه بود. آنجناب بر شتر سوار بودند کمیل

ابن زیاد که از جمله اصحاب سر آن حضرت بود، در خدمت آنجناب پیاده می‌رفت آنجناب فرمود که ای کمیل یا در پشت من سوار شو، کمیل به فرموده آن جناب در پشت شتر آن سرورد سوار شد چون خود را با آنجناب دوش به دوش دید پا از حد گلیم خود کشید عرض کرد یا امیر المؤمنین روحی لک القداء ما الحقيقة...<sup>(۱۸)</sup>

ولی بنا بر برخی مأخذ می‌گویند که حضرت علی بر استر سوار شده بود و کمیل را پس پشت خود بر استرنشاند و این کار مرسم را موقعی انجام می‌داد که علوم و اسرار در باطن وی می‌جوشید و او می‌خواست چیزی از آن را عیان سازد که در این صورت کمیل را پیش خود بنشاندی و اسرار گفتن گرفتی.<sup>(۱۹)</sup> به هر تقدیر کمیل بعد از این از حضرت علی به اصرار تقاضا می‌کند تا حقیقت را برایش معلوم فرمایند.

ابتدا متن حدیث و ترجمه آن به وسیله الهی اردبیلی یکی از عرفای قرن دهم نقل می‌گردد:

”مروری است که کمیل بن زیاد نخعی که مرید حضرت مرتضی علیّ بود از آن حضرت سؤال نمود که: «ما الحقيقة؟» قال: مالک و الحقيقة؟ قال: الاست صاحب سرّك؟ قال بلى و لكن يترشح عليك ما يطفح مني. قال: او مثلک یتحبّب سائل؟ قال: كشف سبحات الجلال من غير اشارة. قال: زدني بياناً. قال: محو الموهوم مع صحو المعلوم. قال: زدني بياناً. قال هتك الستر لغبة السرّ. قال زدني بياناً. قال: جذب الاحدية بصفة التوحيد. قال: زدني بياناً قال: نور يشرق من صبح الازل فيلوح على هيأكل التوحيد آثاره. قال زدني بياناً. قال اطف السراج فقد طلع الصبح» يعني که چون کمیل پرسید که حقیقت چیست فرمود آن سرورد ابرار که تو را با حقیقت چکار؟ گفت کمیل که من صاحب سرّ تو نیستم ای ابوالحسن؟ فرمود: فاما که آنچه از من فرو می‌ریزد بعد از پر شدن بر تو ترشح می‌نماید و در ظرف استعداد تو از آن بیشتر نمی‌شاید. پس کمیل گفت که مثل توکریمی چون تواند که سائل را نامید گردداند؟ فرمود که: حقیقت آن است که انوار عظمت ذات حضرت عزّت منکشف شود بی اشارت و کیفیت. گفت زیاده گردان بیان را در آن. فرمود که محو شدن کثرت موهوم است در هنگام ظهور نور وحدت معلوم. گفت زیاده گردان بیان را. فرمود در بدن استار اغیار است از جهت غلبه کردن سرّ دیدار. باز گفت زیاده گردان بیان را. فرمود جذب حضرت احادیث است صاحب تحرید را

به صفت توحید. گفت زیاده گردان بیان را در آن. فرمود نوری است که از صبح ازل تابان می شود پس بر هیاکل توحید و مظاهر تفرید آثار آن نور درخشنان می گردد. گفت زیاده گردان از برای من بیان را در آن، فرمود که چرا غ عقل را بنشان که طلوع کرد صبح عیان و آفتاب حقیقت روشن ساخت مظاهر عالم علوی و هیاکل عالم سفلی را به انوار بی پایان.<sup>(۲۰)</sup>

در مورد حدیث ما الحقیقه بسیارند کسان که آن را در زمرة ابتكارات صوفیان می پندارند، مبتنی بر این استدلال که حدیث مزبور سراسر از مصطلحات ایشان پر شده است، نظری رأی دکتر کامل مصطفی الشیبی که استقصاء کامل در این بحث نموده است. ولی برخی نیز آن را صحیح دانستند و صوفیان را وامدار حضرت علی<sup>ع</sup> می پندارند نظری دکتر شهابی مترجم کتاب دکتر الشیبی.<sup>(۲۱)</sup> به هر حال بزرگان حدیث و معارف اسلامی راوی آن بوده و بر صحّت آن نظر موافق دارند.<sup>(۲۲)</sup> آنچه باید در اینجا اضافه کرد این است که چه حدیث از حضرت علی<sup>ع</sup> صحیح باشد و چه ساخته صوفیان، آنقدر مصطلحات شرین و حقایق بربین دارد که می تواند صادق دعوی گوینده باشد. جای شکّی نیست که صوفیان وامدار حقایق بسیار از ائمه شیعی می باشند و این حقایق را سفنتند و پرداختند تا به صورت جواهر کلمات عرضه نمودند، لذا از این حقیقت گریزی نیست که مملو از مطالب عالیه است. صوفیان به این حدیث بسیار اعتماد کردند ولی باید اذعان کرد که تا آنجا که نگارنده می داند بیشترین اهتمام صوفیان در نقل و شرح و تفسیر آن از قرون هفتم هجری به بعد مبذول گشته و محمل بیان حقایق نوینی گشته است. ولی باید اضافه کرد که بخش هایی از این حدیث در کتب صوفیان قبل از قرن هفتم آمده است، مثلاً جملة معروف تلوح علی الهاکل در مفاوضه ای از شبی نقل شده که:

”روزی مردی نزد شبی آمد و پرسید که آیا آثار صحّت وجود بر مشتاقان و دوستان پدیدار می شود؟ پاسخ داد: بلی نور یزهار مقارناً التیران فتلوح علی الهاکل آثارها“<sup>(۲۳)</sup>

دکتر شیبی بر شباخت این گفته با حدیث کمیل تأکید می نماید.<sup>(۲۴)</sup> اگر این گفته را شبی بیان کرده باشد در این صورت آشنائی صوفیان با بخش هایی از این حدیث به قرن سوم و چهارم بر می گردد.

## ۳- تفاسیر و شروح مالحقیقه

همان قسم که گذشت بر این حدیث از قرن هفتم به بعد شروح بسیاری ضبط و نقل شده است که خود بر اهمیت مضامین حدیث دلالت می‌کند و ساختار انسانی آن قدرت حمل بیان حقایق بسیاری را دارد. تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد تعدادی از این شروح طبع و برخی نیز به صورت نسخ خطی ضبط و درج گشته است. در اینجا می‌توان به برخی از این شروح اشاره نمود.

## نخست، نسخ خطی:

آ - کمیلیه از ابن همام شیرازی که در قرن دهم می‌زیست و روضة القلوب را به سال ۹۰۴ کامل کرد. از این اثر نسخه خطی نستعلیق در کتابخانه دانشگاه طهران تحت رقم ۲۶۵۴ موجود است.

ب - کمیلیه از محمد دهدار که از صوفیان به نام متأخر است از این اثر صاحب الذریعه نام بردہ (۲۵) که صاحب جواهر الاسرار و جامع الفواید می‌باشد در ابتدای قرن یازدهم می‌زیست. از این اثر چهار نسخه خطی هست که میکروفیلم سه تای آن تحت شماره‌های ۱۴۳۴ و ۱۱۱۳ و ۱۳۷۸ ضبط و چهارمی نیز در کتابخانه ملک وجود دارد. در صدر اثر او این است که:

”نوبتی داعی مسکین قدم قلم در ساحت اشارت امام الموحدین امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام روان کرده بود. که در جواب کمیل بن زیاد فرموده و بزرگی فضیح گفت که مطلق نوشتن اگر چنان فضیح بنویسی که عامه فهم کنند فائدۀ آن عامّت فرمان متمثّل شد و در بیان واضح شروع نمود واز الله تعالى توفيق اتمام خواست“ (۲۶)

ج - کمیلیه از عزّالدین محمود کاشی عارف بسیار مشهور که صاحب کتاب مصباح الهدایه و مفتاح الكفایه و نیز شرح بسیار معتبر بر تائیه ابن فارض می‌باشد و در اواخر قرن نهم می‌زیست و از شرح او بر حدیث کمیل دو نسخه در دست است، نخست میکروفیلمی از آن در دانشگاه طهران تحت شماره ۳۸۶۴ و دومی تحت شماره ۳۸۹۴ همان کتابخانه وجود دارد.

د - کمیلیه یا شرح حدیث مالحقیقه از مقیم کاشانی از شاعران متأخر می‌باشد که از این اثر او یک نسخه خطی در کتابخانه ملک تحت شماره ۴۷۷۹ وجود دارد. ابتدای این اثر است:

”بسم الله الرحمن الرحيم باعث بر تسوید این کلمات قدسی سمات آنکه چون پیوسته از راه راستی طبع و درستی فهم و سعادت خداداده خلف الصدق خانواده

## ایجاد بزرگ روشن درویش نهاد آنکه تا نقد سخن به معیار قول طبعش

(۲۷) نسبت

این تفسیر مفصل و حدود ده صفحه را شامل است.

ه - کمیلیه از شاه نعمت الله ولی که از عارفان معروف می‌باشد. با نسلسله معروف شاه نعمت الله ولی و دارای تصانیف عدیده است که مهم‌ترین رسائل او در لاقل شش مجلد طبع و مجلدی نیز به صورت افست از یک نسخه خطی او طبع گشته است. از شعر و ادب و فقر گرفته تا شرح فصوص الحكم محیی الدین ابن عربی را می‌توان حیطه کارهای او دانست. از شرح او بر حدیث کمیل نه نسخه خطی هست که در کتابخانه سنا تحت شماره ۳۷۲ و دو نسخه در کتابخانه مجلس تحت شماره‌های ۲۴۳۴ و ۲۴۳۶ و نیز نسخه‌ای در کتابخانه قاهره تحت شماره ۵۲۹۸ و سه نسخ در کتابخانه ملک تحت شماره‌های ۱۲۶۰۵ و ۵۱۸۰ و ۴۱۸۹ و یک نسخه در دانشگاه ۲۸۱۳ و یک نسخه نیز در کتابخانه دارالکتب مصر هست.

و - کمیلیه مؤلف ناشناخته است و چهار نسخه از آن در دانشگاه طهران و مجلس وجود دارد.

ز - کمیلیه منظوم از میرزا محمد تقی کسائی المقلب به مظفر علیشاه که نسخه‌ای از آن در کتابخانه ملک تحت شماره ۵۱۸۱ وجود دارد. نظم وی جالب و از استحکام خوبی برخوردار است و صدر آن چنین می‌باشد:

ریخته فیض حقیقت بر کمیل	مرتضی آن پادشاه پاک ذیل
مالحقیقة یا امیر المؤمنین	گفت با او آن کمیل پاک دین
از حقیقت خویش مرا آگاه کن	خوش از این ذرّه بجاینم راه کن
ساقی آن باده باقی جان	جان من عطشان تو ساقی جان
نشئه این چشمۀ حیوان منم	با علی مستقسی عطشان منم
مطرب و دمساز این کاشانه تو	ساقی فیاض این میخانه تو
جرعه زین فیض در کامم بریز	ساقی یک جرعه در جاینم بریز
با حقیقت مر ترا باشد چه کار	مرتضی گفت آن کامل عیار
ذره را کو طاقت شمس الضحی	تو کجا و این حقیقت از کجا
ذره را با آفتاب حقّ چه بات	ذره تو این حقیقت آفتاب
پیش یم طاقت ندارد قطره نم	قطره تو این حقیقت همچو یم

به هر تقدیر این اثر منظوم نشانه‌های شعر قرن دوازدهم را دارد و باید گفت از اشعار خوب آن دوره می‌باشد اگر چه قابل رقابت با شهسواران اشعار قرن ششم و هفتم نیست.

ح - کمیلیه منظوم که سروده شخص ناشناسی است و نسخه‌ای از آن در کتابخانه دانشگاه طهران تحت شماره ۱۰۳۵ هست. این اثر نظمی شیوا و روان دارد و در ۲۲ بیت و پنج بند آن را تنظیم کرده است. شروع و اختتام آن چنین است:

”حقیقت کشف اسرار جلال است و لیکن دل چه داند کین چه حال است  
فروغ روی او از غمیم امکان چو ظاهر شد حقیقت گشت پنهان  
خاتمه“

جوابش داد گفت ای رفته از دست چرا گشته چنین شیدا و سرمست  
علم چون بر فرازد شاه فرخار چراغ آنجا نماید چون شب تار  
ط - کمیلیه از قاضی کمال الدین امیر حسین مبیدی یزدی متوفی به سال ۹۱۱ نیز شرحی  
کوتاه بر این حدیث است که میکروفیلم آن در کتابخانه دانشگاه طهران تحت شماره ۴۶۴ ضبط  
است

ی - کمیلیه از علامه جمال الدین حسن بن یوسف ابن مظہر حلّی که بین سالات ۶۴۸ تا ۷۲۶ می‌زیسته بر این حدیث شرحی هست که بنا به خواهش برادران دینی خود نگاشته است.  
و در کتابخانه مجلس تحت شماره ۶۳۱ ضبط است.

ک - گزارش حدیث کمیل که به فارسی انجام شده و در کتابخانه اهدائی آقای سید محمد مشکوہ ضبط است. (۲۹)

ل - شرح کوتاه که در رساله کلمة التوحید اثر محقق دوانی است که به تهیلیله در دست است. او در ضمن گزارش حدیث نقطه به بحث از حدیث کمیل پرداخته است. (۳۰)

ن - ضیاء الابصار فی معرفة حقیقت الملک العجبار اثری است از میرزا محمد پزشک، در اصل گزارشی از حدیث است که او بر حسب فرمان ناصرالدین شاه و برای وی، نگاشته که نسخه آن در کتابخانه سپهسالار تحت شماره ۵۴۲۶ درج و ضبط شده است. شارح را گمان بر آن است که این حدیث نباید صحیح باشد ولی از جمله مضماین عرفانی که دارد بسیار مهم بشمار می‌رود. جالب آن است که این اثر بعد از شرح حضرت باب نگاشته شده است.

دوم نسخ طبعی:

از جمله نسخ چاپ شده شروح این حدیث می‌توان به چند شرح معتبر اشاره کرد:

آ - کمال الدین عبدالرزاق کاشی: کمال الدین عبدالرزاق کاشی از معروف‌ترین عارفان تابع محبی‌الدین ابن عربی است. او دارای آثار بسیار مهم در تصوّف و عرفان است که از جمله معروف‌ترین آنها شرح بسیار مستوفی بر فصوص الحكم است و نیز تفسیر القرآن الکریم (که به غلط منسوب به ابن عربی است و تحت نام وی طبع گشته است) از آثار عمدۀ او می‌باشد. اخیراً گمومۀ رسائل او طبع شده که در میان آنها می‌توان به شرح حدیث کمیل اشاره کرد.<sup>(۳۱)</sup> این شرح حدوداً ۶ صفحه است که جمله به جمله حدیث را شرح کرده است. استادی عبدالرزاق کاشی در این شرح مختصر نمایان است.

ب - سید حیدر آملی: او از بزرگان شیعی عارف مسلک و تابع عقاید محبی‌الدین ابن عربی است، از عالی‌ترین محققان مضامین عرفانی است. کارستگ او بر فصوص الحكم و نیز اثر فوق العاده عمیق وی تحت نام جامع الاسرار و نیز اسرار الشریعه حکایت از عمق معارف وی دارد. او در ضمن اثر خود جامع الاسرار در موضوعی به شرح این حدیث ما الحقیقه پرداخته است. و نکات بسیار استادانه‌ای را در این خصوص بیان می‌دارد.<sup>(۳۲)</sup>

ج - ملا هادی سبزواری: که بسیار معروف و از تابعان ملاصدرا و متأخر می‌باشد و ذکر او از قلم اعلی شده و نگارنده در جایی دیگر به مقام او اشاراتی کرده است.<sup>(۳۳)</sup> او در چند جا به این حدیث اشاره کرده است ولی در شرح الاسماء یا شرح دعاء الجوشن الكبير بر آن تفسیر و تشریحی نگاشته است.<sup>(۳۴)</sup> این تفسیر بسیار مهم و دارای نگاهی فلسفی به حدیث است.

د - علاء‌الدوله سمنانی: که از عرفای هم عصر عبدالرزاق کاشی است و با او مکاتبات و اختلافات آراء بسیار داشت در کتاب چهل مجلس خود گزارش گونه‌ای از این حدیث عیان داشته است. او علاوه بر نقل حدیث آن را ترجمه نیز کرده است که شیوایی او در بیان مطلب جالب توجه است.<sup>(۳۵)</sup>

ه - کمال الدین حسین خوارزمی: شارح بسیار توانای مثنوی مولانا است که ارتباط شرح وی بر مثنوی با چهار وادی جمال ابھی در جایی دیگر توضیح داده شد. او نیز شرح بسیار استادانه و فاضلانه و حکیمانه‌ای بر این حدیث نگاشته که از ماندگارترین شروح بر حدیث کمیل است. وی شرح خویش را در ضمن کتاب جواهر الاسرار در ضمن مقاله نخست از مقدمۀ خود آورده است که در استنتاج به تفسیر حضرت اعلی بسیار نزدیک است.<sup>(۳۶)</sup>

و - شیخ احمد احسائی: گفتنی است که شیخ احمد و سید کاظم در مکتب شیخیه، بارها به مضامین و اصطلاحات این حدیث اشاره کرده‌اند ولی در چند جا از نوشته‌های خود شرح

گونه‌ای بر آن نوشتند فی المثل شیخ احمد در شرح الزیاره و شرح العرشیه به این مطلب بلند عالی اشاره کرده است.<sup>(۳۷)</sup>

### سوم متون امری:

بعد از این شروح که اغلب قبل از نهضت بدیع بیانی مرقوم گشته، می‌توان به شروح امری اشاره نمود زیرا در امر بابی و بهائی تا آنجا که نگارنده مطلع است دو شرح بسیار مهم در این قضیه هست که می‌توان بدان پرداخت.

آ - **تفسیر حضرت اعلیٰ:** همان تفسیری است که این مقاله به جهت آن تهیه شده است و از جمله آثار حضرت اعلیٰ است که اگر تمامی مرقومات حضرتش اکتفاء به همین اثر می‌شد حجت کامل و بالغ بود. بعداً توضیحات مفصل‌تری در این باب نگاشته خواهد شد.

ب - **تفسیر ادیب العلماء:** بعد از تفسیر حضرت اعلیٰ مطلب چنین متوقف نماند که دیگر احدی به تفسیر حدیث نپردازد. بلکه این حدیث همچنان محل اعتماد احباب باقی ماند. نسخه‌ای از یکی از اهل بہاء هست که بنا بر خواهش برخی از احباب، او به تفسیر حدیث مباردت ورزیده است. از این اثر فقط یک نسخه به لحاظ نگارنده این سطور رسیده است و آن هم نسخه‌ای است که کاتب آن سعید رضوی می‌باشد. ایشان در یک دفتر دو اثر را استنساخ کرده‌اند که خط نسخ خوانایی دارد. رساله اول از دید کاتب منحصر به فرد است و به تاریخ ۵ مهرماه سال ۱۳۲۳ از روی خط مؤلف که در کتابخانه امری تبریز بوده نسخه برداری کرده‌اند و آن عبارت است از استدلالیه‌ای که در اختتام آن مرقوم کرده‌اند:

"تمام شد رساله و جزء در دست مؤلف و مصنف آن احقر اذل عباد الله و كمتر و  
اقل اولیاء اولیاء الله ذوالفقار بن میرزا خمسی خلخلی الشاهروdi المدعو  
بالادیب والملقب بمدير الایالة فی لیلة ۱۴ شهر محرم الحرام ۱۳۲۱ حامداً  
مصلیاً مستغفراً متبهیاً مکبراً والحمد لله رب العالمین"<sup>(۳۸)</sup>

چنانکه خود در متن رساله و در خاتمه آن اشاره کرده‌اند نام این اثر و جیزه است. و دیگر اینکه بعد از این رساله، تفسیر ما الحقیقه است که استنساخ آن در دهم مهر سال ۱۳۲۲ و از روی نسخه خطی کتابخانه امری تبریز صورت گرفته است. در شأن نزول این تفسیر مؤلف می‌نویسد:

"و بعد روحی لحبک الفداء يا محبوب القلب و الفؤاد و طلعة الحبت و الوداد  
ورقة سامي و ناعه گرامی که حاکی از انوار حب و وفاء و آثار صدق و صفا بود

روشنی بخش عيون و مسیر افزای کینون(؟) گردید الحمد لله از بداع عنایات الهی و تأییدات مقدّسة ربّانی بکشف سبحات جلال مؤیدند...و اینکه مرقوم فرموده بودند که این سرگشته بیدای نادانی و پربسته قید ناتوانی نصّ حدیث را مع شرح و ترجمه مرقوم دارم و عذر نیاورم فیا عجبا با اینکه الیوم شمس حقیقت مطلقة الهیه از اعلى افق عالم طالع و مشرق و انوار سلطان ظهور و آثار بینات مکلم طور در مشارق و مغارب آفاق ساطع و منتشر سدره ولايت کلیه در سینای مبارکه به نار صمدانیه مشتعل و به اعلى الداء من فی الانشاء را به تقریب به مقام اعلى و توجه به مشرق ایهی دعوت می فرماید...مع این کشف و شهود آیا سراج دلیل افروختن و به روشنی تفسیز و تأویل علم و عرفان آموختن سزاوار است عارف رومی عليه الرحمه گوید:

روز روشن هر که او جوید چراغ      عین جستن کوریش دارد بلاغ  
از آن گذشته الحمد لله ساحت آن دیار به وجود مبارک حضرت محبوب  
مستطاب برگزیده رب الارباب نیز بسیط علم و عرفان و بحر محیط حکمت و بیان  
جناب حاجی میرزا حیدر علی علیه بھاء الله الابھی الذی اقامه الله علی تبلیغ امره  
بین خلقه...مشرّف و مزین است باکون آن مظہر فضل الهی و مهیط فیض لا  
یتناهى در آن ارض از این لاشیء مفقود تبیین و تحقیق مسئله روانیست تیمّ باطل  
است آنجاکه آب است،

اگر او هست حقاکه من نیستم      بجهائی که دریاست من کیستم  
ولکن از آنجاکه اطاعت و امثال امر و اراده آن محبوب روحانی بر این حقیر  
واجب و لعل حکم و مصالحی در آن مندرج که بر فانی مستور و غیر معلوم است  
اظهاراً لائقاً لارادنک الشریفة بذکر حدیث می پردازد."<sup>(۳۹)</sup>

مطلوب بسیاری در همین مقدمه هست که بر تفصیل مطلب می افزاید ولی باید دانست که این شرح در زمان جمال ایهی نگاشته شده و بنا به خواهش فردی است که در همان زمان مشترّف به حضور حاجی حیدر علی می بوده است ولی با اینهمه بنا به عللی شرح را از جناب ادیب خواسته است. این شرح نسبةً مفصل و حدود سی صفحه می باشد. جای آن دارد که انشاء الله در آئیه ایام به حلیة طبع آراسته گردد.

## ۴- تفسیر حضرت اعلی بر حدیث مالحقیقه

تفسیر حضرت اعلی بر این حدیث از جمله آثار ایشان است که از دیر باز شناخته شده بود و در سلسله فهرست تواقعی مبارکه منظور گشت. تفسیر حدیث کمیل در فهرست مکتوب ظهور الحق موجود است<sup>(۴۰)</sup> فاضل مازندرانی این تفسیر را در ضمن فهرستی می آورد که جزو آثار نازله قبل از هجرت از شیراز به اصفهان نازل شده است.<sup>(۴۱)</sup> بنا بر این اگر این نکته درست باشد که هست، تاریخ نزول اثر باید حوالی سال یک یا دو ظهور باشد. زیرا حضرت اعلی در رمضان سال ۱۲۶۲ از شیراز خارج شدند و بنا بر این باید تاریخ نزول اثر سال ۱۲۶۲ یا ۱۲۶۱ در نظر گرفته شود.<sup>(۴۲)</sup> متأسفانه از مخاطب آن اطلاقی در دست نیست ولی از آن نسخ عدیده‌ای هست که می‌توان به آن اشاره کرد.<sup>(۴۳)</sup>

آنچه در این نسخ به چشم می‌خورد آن است که تعدادی از تواقعی این مجموعه‌ها تکراری است و معمولاً هررا تفسیر مالحقیقه ضبط و درج شده‌اند. برخی از تواقعی بسیار معروفند مانند رساله فی السلوك الی الله و فی التسديد و تفسیر حدیث کلّ یوم عاشوراء و تفسیر نحن وجه الله و فی القدر و تفسیر حدیث من عرف نفسه و نظایر اینها. نکته این است که اغلب آنها با مصادری نظیر بسم الله الرحمن الرحيم، که همیشه در صدر تواقعی مبارکه است شروع نمی‌شوند و در برخی از نسخ نیز قبل از هریک از آنها ذکر مسئله و یک شماره شده است. یعنی باید این تواقعی آثار مستقلی باشند تا اینکه با توجه به نسخه I معلوم شد که گویا یک یا چند تن از مؤمنان زمان ظهور، ۲۴ مسئله را در ضمن نامه‌ای از حضرت اعلی استفسار می‌کنند که حضرت اعلی در ضمن یک توقيع مسئله هر یک را تفسیر و تبیین و تشریح می‌فرمایند و گاهی به نام سائل مورد نظر نیز اشاره می‌فرمایند. اصل توقيع شامل یک بسم الله است در صدر اثر مبارک و بعد بیان مبارک حاوی بیست و چهار مسئله مزبور می‌گردد که مالحقیقه یکی از آنها است، صدر اصل توقيع مبارک این است:

”بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الَّذِي أَشْهَدْتَنِي بِمَا قَدْ أَشْهَدْتَنِي بِأَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ تَحْيَى وَتَمِيتُ وَتَحْيَى وَتَمِيتُ وَأَنْكَ أَنْتَ الْحَقُّ الَّذِي لَا تَمُوتُ.... هَذِهِ صُورَةٌ مَسَائِلُ الْأَرْبَعَةِ وَالْعَشْرِينَ، الْمَسَيْلَةُ الْأَوَّلِيَّ حِدِيثُ مَعْرِفَةِ النَّفْسِ قَالَ السَّائِلُ سَلَّمَهُ اللَّهُ تَعَالَى مَا مَعْنَى الْحِدِيثِ الْمَرْوَى عَنْ عَلَيْهِ (ع) مِنْ عَرْفِ نَفْسِهِ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ، أَقْوَلُ أَعْلَمُ يَا أَخِي....“<sup>(۴۴)</sup>

و بعد سایر مسائل را توضیح می دهند که به ترتیب عبارتند از: مسئله قدر، تفسیر قول نحن

وَجَهَ اللَّهُ تَعَالَى تَفْسِيرَ حَدِيثِ كُلِّ يَوْمِ عَاشُورَاءِ، مَسْأَلَةً فِي التَّسْدِيدِ، فِي السُّلُوكِ إِلَى اللَّهِ، مَسْأَلَةً هَفْتَ تَفْسِيرَ مَا الْحَقِيقَةُ، تَشْرِيعٌ فِي بَيْوَاتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تَرْفَعَ، عِلْمٌ مَبَادِيٌّ، لَوْحٌ حَفِيظٌ، تَقَارِبٌ وَتَبَاعِدٌ، عِلْمٌ الْجَوَامِدُ، عِلْمٌ مَجْمُولٌ، سَلْسَلَةٌ ثَمَانِيَّةٌ، تَحْرِيمٌ حَمَارَمُ، قِرَائِتٌ ادْعِيَّهُ، عِلْمٌ حُرُوفٌ، حُكْمٌ مَرْضٌ، مِيعَادٌ، خَطْبَةٌ، نَكْتَهٌ دَرِ صَرْفٍ، صَبَيَانٌ مُوْمَنَانٌ، تَفْسِيرٌ آيَةٌ ازْ خَطْبَةٌ طَنْجِيَّهُ.

آنچه باید اضافه کرد این است که به مرور زمان برخی از این مسائل نظر به سابقه معارفی و یا بنا بر مضامین خاصی که داشتند در نظر مؤمنان و مستنسخان تواقيع مبارکه بيشتر محل توجه قرار گرفت و آنها را بارها بدون درج سایر مسائل دیگر، نسخه برداری کردند و از این جا بود که تفسیر مالحقیقه و سایر مسائل این توقيع به عنوان توقيع خاص لحاظ شد.

اگر نکته مزبور حقیقت باشد تنها ابهامی که در این قضیه است مسئله مربوط به مسئله ششم یا رساله سلوک است که دقیقاً قبل از تفسیر مالحقیقه درج شده است. در انتهای رساله سلوک حضرت اعلی می فرمایند:

”وَذَلِكَ الْكِتَابُ سَبِيلُ السُّلُوكِ الْأَخْتَصَارِ لِأَوْلِي الْأَبْصَارِ وَفِيهِ كَفَايَةُ الْمُخْلِصِينَ  
الْمُوَحدِينَ وَعَلَى التَّفْصِيلِ كُتُبُهَا سَيِّدِي وَمَعْتَمِدِي وَمَعْلُومِي سَيِّدِ كَاظِمِ الرَّشْتَى اطَالَ  
اللَّهُ بِقَائِهِ فَحَصَلَ وَاسْلَكَ سَبِيلَ رَبِّكَ“<sup>(۴۵)</sup>

بيان می فرمایند که تا این اندازه در این رساله سلوک، کافی است و به اختصار بیان شده و برای تفصیل باید به کتاب سید کاظم رشتی که آنهم رساله سلوک نام دارد، مراجعه کرد. بحث در جمله اطال الله بقائه در وصف سید کاظم می باشد که گوئی زمان نزول اثر هنگامی است که سید کاظم رشتی زنده بوده است. بنا بر این لااقل رساله سلوک باید قبل از ۱۲۵۹ق یعنی سال وفات سید کاظم و قبل از اظهار امر حضرت اعلی صورت گرفته باشد و این نکته‌ای است که تنها جناب فاضل مازندرانی از محققان قبل بدان اشاره کرده است.<sup>(۴۶)</sup> امّا نکته این است که آیا جمله مزبور فی الحقیقہ دلالت بر حیات سید کاظم می کند و یا اینکه قبل از رساله سلوک نوشته شده و بعد جزو این بیست و چهار مسئله قرار گرفته است. این ظن زمانی تقویت می گردد که در بیست و چهارمین سؤال باز صحبت از سید کاظم است زیرا این سوال مربوط به جمله‌ای از خطبة طتبجیه می باشد که سید کاظم بر آن شرح نگاشته است، می فرمایند:

”قَالَ مُولَانَا عَلَيْهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَتَحَ الْأَجْوَاءَ آهَ قَالَ الْمَعْلُومُ رَوْحِي فَدَاهُ أَقْوَلُ وَأَنَا أَقْوَلُ...“<sup>(۴۷)</sup>

معلوم است که در این بخش سید کاظم وفات کرده است. لذا نکته قطعی در این زمینه

مریبوط به تحقیقات آتیه است. اما آنچه بدیهی است این است که هم سبک اثر و هم دلالات فوق نشان می‌دهد که تفسیر ماالحقيقة جزو نخستین آثار حضرت اعلیٰ و یحتمل قبل از ۱۲۶۱ صورت گرفته است.

همینجا باید افزود که حدیث مع الحقيقة سوای آنکه در این توقيع مبارک مورد تفسیر قرار گرفته، در دیگر آثار مبارکه ایشان نیز مذکور گشته است که به برخی از آن بعداً اشاره می‌شود.

##### ۵- محتوای تفسیر مبارک:

همان قسم که معلوم افتاد این توقيع مبارک، تفسیر حدیث ماالحقيقة است که بنا بر ذکر حدیث برای حقیقت پنج تعریف بیان گردیده است که یک خاتمه نیز دارد:

حقیقت: كشف السبحات الجلال من غير الاشاره.

حقیقت: حمو الموهوم ومع صحو المعلوم.

حقیقت: هتك الستر لغبة السرّ.

حقیقت: جذب الاحدية لصفة التوحيد.

حقیقت: نور يشرق من صبح الازل فيلوح على هيأكل التوحيد.

خاتمه: اطف السراج فقد طلع الصبح.

جان کلام این است که حضرت اعلیٰ بیان می‌فرمایند که حقیقت واحد است ولی عبارت کردن از آن به صورت‌های متفاوت انجام می‌گیرد و جواب‌های متفاوت حضرت اعلیٰ به همین سبب است نه اینکه حقیقت‌ها متفاوت می‌باشند به عبارت دیگر حقیقت همان معنای نخست یعنی کشف سبحات جلال است که می‌تواند به صورت‌های دیگر بیان شود. لذا بیشترین تفسیر مبارک روی تعریف نخست متمرکز گشته است.

حضرت اعلیٰ در ابتدای اثر بیان می‌دارند که کلام حضرت اعلیٰ محیط بر کلّ شیء است و این لبّ لباب آثار حضرت نقطه بشمار می‌رود زیرا کلمة الله اساس و بنیان ارتقاء مقام نوع انسانی است و حتّی تأثیر بر کلّ شیء دارد بلکه باید گفت که کلام الهی در جمیع عوالم الهی جاری و ساری می‌شود. بحث در باب کلمة الله اصول معتقدات امر بابی را تشکیل می‌دهد زیرا کلمة الله با ذات خداوند مرتبط است و نشان هستی اوست. همان قسم که او واحد و محیط است کلام حضرتش نیز واحد و محیط می‌باشد. اقتران در مقام فعل خداوندی، مشابهت و ممائالت خداوند با کلمة الله است که فعل او را می‌سازد و توسط مشیّت اوّلیه تحقق می‌پذیرد. از این جا

بر می آید که کلام مظہر امر همان کلام خداست و تعبیر از آن محتاج احاطه‌ای است در خور مظہر امر. بنا بر این سائل کلام الله، نظر کمیل، اگر ناظر به وحدت بین کلمة الله و کلام مظہر امر نباشد از مرتبه عبودیت خارج شده و این همان است که حضرت اعلی در مقدمه تفسیر حدیث، به عبارت حال کمیل یاد کرده‌اند. کمیل چون خویش را در مقام حضرت علی دید و عبودیت خویش را نادیده انگاشت، جسارت بر فهم کلمة الله که همان حقیقت است، نمود. ولی چون حضرت علی مقام او را به او غایاندند و به عبارت مالک و الحقيقة او را مخاطب ساختند، کمیل ره نیستی گرفت و نشان عبودیت از خویش ظاهر ساخت، عبودیت او کار ساز شد و حضرت علی را به نغمه در باب حقیقت دمساز کرد.

اول از همه، حقیقت کشف سبحات جلال است و سبحات یعنی هر آنچه که در طریق معرفت قرار دارد، باید بسوزد و نابود گردد<sup>(۴۸)</sup>. برخی از این موانع در نفس سالک است و برخی بیرون از او قرار دارد. لذا کشف سبحات معانی مختلف می‌یابد. ولی جوهر مطلب آن است که سبحات مجلله مربوط به قلب و به تعبیر حضرت اعلی بخش فؤاد می‌باشد، در این باره جمال ابهی فرمودند:

”سالکین سیل ایمان و طالبین کؤوس ایقان باید نفوس خود را از جمیع شنونات  
عرضیه پاک و مقدس نمایند، یعنی گوش را از استعمال اقوال و قلب را از ظنونات  
متعلقه به سبحات جلال و روح را از تعلق به اسباب ظاهر و چشم را از ملاحظه  
کلمات فانیه.“<sup>(۴۹)</sup>

در مقامی علماء سبحات جلال می‌باشد که باید خرق شوند جمال ابهی توضیح می‌فرمایند: ”و از جمله سبحات مجلله علمای عصر و فقهای زمان ظهورند که جمیع ناظر به عدم ادراک و اشتغال و حبّ به ریاست ظاهره تسليم امر الله نمی‌نمایند بلکه گوش نمی‌دهند تا نغمة الهی را بشنوند“<sup>(۵۰)</sup>

در مقامی نفس علم سبحات جلال است در ایقان فرمودند:

”حجاب اکبر را که می‌فرماید «العلم حجاب الاکبر»، به نار محبت یار سوختیم و  
خیمه دیگر بر افراختیم و به این افتخار می‌نماییم که الحمد لله سبحات جلال را به  
نار جمال محبوب سوختیم و جز مقصود در قلب و دل جاندیدیم نه به علمی جز  
علم او متمسکیم و نه به معلومی جز تجلی انوار او منشبّث.“<sup>(۵۱)</sup>

در مقامی حتی معانی مسطور و مستور در کلمة الله که سری از اسرار الهی است و معنایش

مخفی از انتظار است، همان سبحات می‌باشد، نظری معنای خاتم النبیین، جمال ابھی می‌فرمایند:

”همچنین ذکر خاتم النبیین و امثال آن از سبحات مجلله است که کشف آن از اعظم امور است نزد این همچ رعاع و جمیع به این حججات محدوده و سبحات مجلله عظیمه محتجب مانده‌اند.“<sup>(۵۲)</sup>

برخی از این حججات نیز در درون آدمی است که باید بسوزد و از بین برود و در تعبیر جمال ابھی شئونات بشریه است که سبب سذّناس می‌گردد و به قول حافظ تو خود حجاب خودی از میان برخیز.<sup>(۵۳)</sup> به هر تقدیر معرفت به سبحات امری است و کشف آن امری دیگر که هر دو باید صورت گیرد تا حقیقت عیان گردد. در اینجا کمیل متوجه نشده، توضیح می‌خواهد و حضرت علی<sup>ؑ</sup> نیز چهار مرتبه دیگر بر آن می‌افزایند ولی از نظر حضرت اعلیٰ تمامی آنها یک معنا دارند و آن همان دو مرحله سبحات و کشف آن می‌باشد که مطابق با جدول زیر تنظیم می‌گردد:

سبحات جلال	صحو المعلوم	محال الوهم	كتف
قدم دوم	غلبة السر	جذب الاحادية	نورصبح ازل

همان قسم که پیداست باید برای رسیدن به حقیقت دو گام برداشت یکی از خود گذشت و دیگر از عالم و کونین فراتر رفت. همان که به تعبیر ملیح حلّاج «خطوتان وقد وصل» است و به تعبیر جانانه حضرت جانان «قدم اوّل بر دار و قدم دیگر بر عالم قدم گذر».

اما این حقیقت چیست که باید چنین سخت حاصل گردد، در اختتام تفسیر حضرت اعلیٰ این حقیقت همان شناخت مظہر امر و معرفت به عهد و میثاق او معنا شده است. حضرت محمد و میثاق او در باب حضرت علی<sup>ؑ</sup>، گوهر حقیقت و کیمیای هستی است که باید بدان نائل گشت. اوّلی شهر علم و دیگری باب آن است. لغت باب اشاره به «انا مدینة العلم و علىٰ بابها» دارد که آنّه ابواب حقّ اند. در حقیقت، به شهر علم نتوان رسید مگر با ورود از باب آن، چنانکه حضرت اعلیٰ در همین تفسیر فرمودند: «کشف السبحات دخول المدينة و هي الجلال من غير اشارة اعني حين غفلة من اهلها». مگر بحران تمدن کنونی ما نیز جز این است که روزگار غفلت است و عرصه حسرت. مگر این نیست که انسان امروز مراد از علم را نفهمیده و علمی را بت خویش ساخته که باید فرو ریخته شود؟ آیا متطبّیان امروزی یا عالمان نهضت مدرنیته سر آن ندارند تا همه چیز را به مدد علم (ای کاش علم بلکه به مدد تکنولوژی) بهیود بخشنند و آدمی را

به سر منزل مقصود رسانند ولی غافل از آنکه این ره علم که می‌روند به ترکستان ویرانی مقام انسانی منتهی می‌گردد.

عهد و میثاق همین معنا را دارد که از طریق مطلع پیان باید به مدینه علم وارد شد ولی نباید به باب علم از خود علم محروم ماند و این آفت دین نیز بوده و هست. پیان حقیق شبه علم را از علم تعیین می‌کند و تبیین می‌نماید. حضرت اعلی درست آخرین تعریف از حقیقت در حدیث کمیل را که می‌گوید نور اشراق من صبح الازل فیلوح علی هیاکل التوحید آثاره را کلمه به کلمه در مورد مراتب نبوّت و امامت صدق می‌دهند، و این همان جمله‌ای است که نظر صنادید اهل تصوّف را به خود جلب نموده، چنانکه قول شبیل از قبل نقل شد و سید حیدر آملی نیز در کتاب سترگ خویش بحر المحيط آن را تأویل به مقامات آئنه نمود.<sup>(۵۴)</sup> تفسیر حضرت اعلی از این جمله به این ترتیب است که: صبح الازل=حضرت علی، مِن=حضرت حسین، اشراق=آئنه، نور=حضرت فاطمه، هیاکل التوحید=انبياء و اوصياء، آثاره=شیعه(نظیر کمیل). ولی باید دانست که تمامی اینها فرع شمس ازل=حضرت محمد است زیرا اساس هستی اوست.

فهم این دقیقه خارج از حوصله شئون ادراکی آدمی است مگر در مرتبه فؤاد، لذا حضرت اعلی بار دیگر بیان می‌دارند که در کلیات، چهار مقام ادراکی یعنی نفس و عقل و روح و فؤاد وجود دارد که سه تای نخست یعنی نفس و روح و عقل ظلمات ثلاثة می‌باشند که بعد از متروک نهادن آنها می‌توان به مشعر فؤاد رسید که در آثار حضرت اعلی و چهار وادی جمال قدم بحث آن به طور مستوفی بیان گردیده است.<sup>(۵۵)</sup> بر این دقیقه مولانا جلال الدین آگاه بود زیرا او به تصریح از این چهار مرتبه یاد می‌کند:

عقل، بند و دل، فریب و جان، حجاب                  راه زین هر سه نهانست ای پسر  
در اینجا این نکته معلوم می‌شود که حقیقت مدارجی دارد که بنا بر آلت درک حقیقت ظاهرًاً متفاوت می‌نماید ولی در واقع، مظاهر مختلف می‌باید. حضرت اعلی خود بنفسه المقدس در تفسیر بسیطة الحقيقة به این حدیث کمیل اشاره می‌فرمایند که:

فلا يخفى ان جوهريات معانى العلم لم تدرك بكلمات اهل البحدال لأن الحقيقة  
في عرفان تلك المسائل هو كشف سبعات عن ساحة قدس الجلال من غير  
الإشارة الانفصال والاتصال كما امر على (ع) لكمیل ابن زياد التخمي حين سئل  
عن الحقيقة قال (ع) كشف سبعات الجلال من غير الاشارة ثم قال زدني....ولقد  
شرح اشارات ذلك الحديث في مقامه و ان الان ليس المقام مقام البيان"<sup>(۵۶)</sup>

یعنی جوهر معانی علم امری نیست که به کلمات اهل جدل ادراک گردد زیرا حقیقت همان کشف سبحات از ساحت قدس جلال است. تاکید حضرت اعلیٰ بر این است که شناخت حقیقت به طور ماوراء عقل نیاز دارد که به آن فؤاد گویند<sup>(۵۷)</sup> و بارها بر این قضیة اشاره کردند، چنانکه در صحیفة بین الحرمین نیز با عنایت به این حدیث توضیح فرمودند:

"ان أَنَّ اللَّهَ وَارِحَمْ نَفْسَكَ وَادْخُلْ بِاذْنِ اللَّهِ فِي مَدِينَةِ رَبِّكَ وَقُلْ حَطَّةٌ عَلَى سَبِيلِ مَا عَلِمَ عَلَى عَبْدِهِ كَمِيلَ بْنَ زِيَادَ النَّخْعَى عَلَى صِرَاطِ قَوِيمٍ إِنْ اكْشَفْ مِنْ هَذَا الْبَابِ سَبَحَاتَ الدَّلَائِلِ مِنْ غَيْرِ اشارةٍ قَدْ نَزَلَ نَفْوَادَ قَرِيبًا، وَإِنْ ارْدَتِ الْاِشارةَ فَقَدْ حَرَّمَ عَلَيْكَ لِقَاءَهُ وَكَنْتَ عِنْدَ اللَّهِ فِي أَرْضِ الْحَدَّ مَكْتُوبًا"<sup>(۵۸)</sup>

به این مضمون که باید تقوا کرد و بر خویش رحم نمود ثابه اذن الهی داخل در مدینه الهی شد همان قسم که حضرت علیؑ به کمیل یاد داد تا از سبحات دلائل بگذرد و به مرتبه فؤاد نائل شود، والا باید در مرتبه اشاره متوقف ماند و به محدود قانع گردد. در عالم واقع این حقیقت همان مظہر ظهور است که در مورد حضرت اعلیٰ نیز مصادق کامل یافت. در اینجا نکته‌ای هست که حضرت اعلیٰ این حدیث را به مراتب ظهور خویش در شش سنه تأویل فرمودند یعنی هر یک از معانی پنج گانه حقیقت در حدیث را به یک سنه از سنتات ظهور خویش تفسیر نمودند، به این ترتیب:

"يَقِينٌ مِّنْ نَهَائِيٍّ كَهْ ظَهُورٌ مُوَعِّدٌ مُنْتَظَرٌ هَمَانٌ ظَهُورٌ حَقِيقَتٌ مُسْتَوْلٌ عَنْهُ هَسْتَ كَهْ در حدیث کمیل دیده در سنه اول کشف سبحات جلال من غیر اشاره بین و در ثانی محو الموهوم و صحو المعلوم و در ثالث هنک الستر لغسلة السر و در رابع جذب الاحدية لصفة التوحيد و در خامس نور اشرف من صبح الاذل يلوح على هیاكل التوحید بینی و نور مشرق از صبح اذل را خواهی دید اگر تو خود هارب نگرددی"<sup>(۵۹)</sup>

بنا بر این این حدیث می‌تواند در مراتب خود، اشاره به مدارج ظهور باشد که در عالم امر طی مقامات می‌کند فی المثل در عالم امر، محو الموهوم و صحو المعلوم می‌تواند مترادف نفس رحمانی باشد که به این مطلب خود حضرت اعلیٰ اشاره فرمودند:

"سَرِ السَّرِّ قَدْ نَعْتَرَ عَنْهُ بِالشَّجَرَةِ الَّتِي تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سِينَاءِ تَبَتَّ بِالدَّهْنِ... وَبِالْمَحْوِ الْمَوْهُومِ وَصَحْوِ الْمَعْلُومِ وَبِالنَّفْسِ الرَّحْمَانِيِّ وَبِالْأَمْرِ الْأَلَهِيِّ وَبِالْوَلَايَةِ الْمَطْلُقَةِ الْكَلِيَّةِ"<sup>(۶۰)</sup>

لذا مراد از این مطلب آن است حقیقت به این معنا دست نیافتنی است مگر آنکه سیر و سلوک نمود و نخستین وادی که باید از آن عبور کرد همان ترک ماسوی الله است که تعبیر آن کشف سبّحات جلال می‌باشد:

"وَ إِنَّ الْحَقِيقَةَ لَنْ يَدْرُكَ الْأَبْنَىٰ مَا سَوَاهَا وَ إِنْ جَوَهِيَاتِ آيَاتِ الْعِلْمِ لَمْ يَنْفَعْ لِمَنْ أَرَادَهُ مَقْامُ رَبِّهِ فِي نَفْيِ السَّبّحَاتِ وَالاِشْارَاتِ وَالعَلَامَاتِ وَالدَّلَالَاتِ كَمَا صَرَحَ بِذَلِكَ قَوْلُ مِنْ سَكْنَنِ لِجَةِ الْاسْمَاءِ وَالصَّفَاتِ بَنَى الْحَقِيقَةَ هُوَ كَشْفُ السَّبّحَاتِ مِنْ غَيْرِ الاِشارةِ وَإِنْ تَلَكَ الرَّتِبَةُ مُوْجَدَةٌ فِي غَيْبِكَ وَ حَضُورُكَ بِلَ لا ظَهُورُكَ إِلَّا بِهِ" (٤١)

از طرف دیگر صبح آخر حدیث رابه آیه قرآنیه ایس الصبح بقریب تأویل می‌فرمایند و از عدد قریب که هم اندازه با فجر است به آیه سلام هی حتی مطلع الفجر می‌رسند (٤٢) که خود حائز اهمیت است. باید گفت که حضرت اعلی همیشه حقیقت را اظهر من الشمس می‌دانند که هست و این حجاب نفس است که باعث می‌شود نور حقیقت یا شمس، به طالب نرسد:

"وَ أَنْتَ يَا أَيَّهَا الْجَلِيلُ لِتَعْرُفَ سُبْلَ الذِّكْرِ وَ الدَّلِيلِ وَ لَا أَخَافُ عَلَيْكَ إِذَا اسْتَأْتَنْتَ فِي سَاحَةِ الْقَدْسِ بِرَبِّ الْجَلِيلِ وَ إِنَّ الْأَمْرَ بِذَلِكَ الْلَّطَافَةِ الَّتِي لَا يَحْصِيهَا أَحَدُ الْأَلَّهِ إِذَا احْتَجَتْ عَنْهُ بِاَشَارَةٍ لِتَبْعَدَ مِنْهُ مَا لَا يَعْلَمُهُ أَحَدُ الْأَلَّهِ كَمَا حِينَ سَئَلَ الْكَمِيلُ عَنْ عَلَيْهِ (ع) اَطْرَدَهُ رُوحِي فَدَاهُ بِمَا سَئَلَ عَنْهُ لَأَنَّ الْمَسْؤُلَ عَنْهُ هُوَ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ وَمَنْ لَمْ يَرَ نُورَ الذِّي قَدْ احْاطَ سَرَّهُ وَ عَلَانِيَتَهُ يَبْحَثُ لَمْ يَكُنْ نُورًا سَوَاهُ فَكَيْفَ يَقْدِرُ أَنْ يَرَى الْحَقِيقَةَ بِالْحَقِيقَةِ وَ يَشَاهِدَ سَرَّ الْصَّمْدَانِيَّةَ بِالنُّورِ الْأَزْلِيَّةِ وَ إِنَّ ذَلِكَ مَشْهُودٌ عَنْ دُمُّثَنَّبِكَ بِمَثْلِ هَذِهِ الشَّمْسِ فِي نَقْطَةِ الزَّوَالِ" (٤٣)

#### ٤- تفسیر ماالحقیقه (اصل توقيع مبارک)

ما تفسیر حدیث الحقیقه (٤٤)، اما الجواب وهو إنّ کمیل بن زیاد النخعی اردفه علیّ يوماً على ناقته، فقال کمیل يا مولای: ما الحقیقة؟ قال (ع): ما لك و الحقیقة؟ قال: السّت صاحب سرّک؟ قال (ع): بلى ولكن يرشح عليك ما يطفح منی (٤٥). قال: او مثلک یغییب سائلًا؟ قال (ع): کشف سبّحات الجلال من غیر الاشاره (٤٦) | فاعلم انّ کلامه محیط بكلّ شيء (٤٧) و جاریة في كلّ العوالم لأنّ الكلام تجلّى من تجلّيات المتكلّم والله تعالى جعله مظہر احاطته و تجلّیه وكلّ ظهوراته. لأنّ الذّات وحده احاطته نفسه و هو المحیط و لا محاط، و مقام الاقتران (٤٨) مقام فعله و ظهوره و

هو مخلوق خلقه بارئه بنفسه واستقرّه في ظلّه وانّ كلّ التعبيرات في مقام المعرفة تعبر عن مقامه واحاطة كلامه احاطة كلام الله [لا يعزب عن تحت ظله شيئاً]<sup>(٦٩)</sup>. فإذا عرفت هذه المقدمة فاعلم ان حال كمبل يظهر من جوابه، انه ما كان كاملاً في مقام العبودية والآلم يسئل عن الحقيقة لأنّ السؤال عنه نفسه وليس هو غيره بل هو الاظهر من ان يسئل كما قال سيد الشهداء<sup>(٧٠)</sup> في دعاء العرفة: [ايكون لغيرك من الظهور ما ليس لك حتى يكون هو المظاهر لك متى غبت حتى تحتاج الى دليل يدلّ عليك ومتى بعدت حتى تكون الآثار هي التي توصل اليك، عميت عين لا تراك ولا تزال عليها رقيباً و خسرت صفة عبد لم يجعل له من حبك نصيباً]<sup>(٧١)</sup> ولو لا انّ كمبل رأى نفسه مرادفاً له<sup>(ع)</sup> في الزّكوب على الناقة لما جسر على مثل هذا النوع من الكلام معه<sup>(ع)</sup> ولو انه عرف نفسه لم يقدر ان يرافق معه لأنّ حقيقته رشحة ما طفح من جلاله<sup>(ع)</sup> فكيف يمكن للشّعاع ان يرافق قص الشّمس؟ ذلك محال، فان الشّيء لا يجاوز وراء مبدئه وقد اخطأ كمبل لما رأى مرادفته معه فتوهم لما رأى نفسانيته وحقيقته، فسئل [ما الحقيقة]، قال<sup>(ع)</sup> [مالك و الحقيقة] قال<sup>(ع)</sup> ما لك و الحقيقة قصد<sup>(ع)</sup> بانك في مقام الاتينية و ذلك شرك بعد المشرقين [او هو اقرب اليه من حبل الوريد]<sup>(٧٢)</sup> مالك و الحقيقة فلما سمع نداء البعد و عرف الشرك من نفسه خفت عند بارئه و دقّ طلبانية نفسه قال [الست صاحب سرّك] فقال بلى، لطفاً به لأنّ لا ينخدّ نار محبّته و رشح عليه ما يطفع و عرفه<sup>(ع)</sup> بقوله: [يرشح عليك ما يطفع متى] بانّ حقيقتك يا كمبل رشحة من مقام الانبياء و هم يطفعون متى و يعني آخر ان مقام حقيقتك الذي سئل عنه رشحة ما يطفع من حقيقته لديك، الحاصل لما سمع كيل مسئلة العبد اقام نفسه في مقام عبوديته و ذلّ عند مولاه قال او مثلك يختبئ سائلاً و حينئذ يخرج الحجب و يكون قابلاً لمطالعة انوار جمال حقيقته قال<sup>(ع)</sup> وهي تجلّية لها بها في بدء وجوده بقوله [يا نار كوني برداً و سلاماً]<sup>(٧٣)</sup> قال<sup>(ع)</sup> [كشف سمات الجلال من غير اشاره] يا كمبل فاكتشف جميع السمات لا ية خلق الله و استقرّ في بحر جلالة خالقهم من غير اشاره الى ولا اليك لأن الاشارة من السمات، و السمات حجب البحث و عباء الصرف وهي مقام الاسماء والصفات<sup>(٧٤)</sup>، والجلال مقام المسئي و نفق الصفات.

تنبيه ربّاني<sup>(٧٥)</sup>: فاعلم انّ الحقّ قدّيم والخلق الممکن حادث و الحقّ اجلّ من ان تزل الى الا ما كان و الامکان ممتع فيه الصعود الى الاذل فوجب في الحکمة على الحقّ القديم ان يصف نفسه للخلق حتى يعرف الخلق بارئهم و يبلغ الممکن غایته من فيض القديم و هذا الوصف مخلوق لا يشبه بوصف وهو آية [ليس كمثله شيء]<sup>(٧٦)</sup> وهذا الوصف حقيقة العبد [من عرفه عرف ربّه]<sup>(٧٧)</sup> كما اشار اليه الامام<sup>(ع)</sup>: [الله بك عرفتك وانت دلتني عليك دعوتني اليك ولو لانت لم ادر ما

انت<sup>(٧٨)</sup>] و قال: [اعرموا الله بالله]<sup>(٧٩)</sup> وذلك الوصف المغير في بعض المقامات بالنفس التي من عرفه عرف ربّه، وفي بعض المقامات بالفؤاد<sup>(٨٠)</sup> وهذا الوصف الربوبية التي هي كنه العبودية والآية التي اراها الله في الآفاق والانفس حتى يتبيّن للخلق انه الحق<sup>(٨١)</sup>.

فانظر بعين فؤادك ان حقيقتك ربّك لك بك انت هو وهو انت الا انك انت انت وهو هو<sup>(٨٢)</sup> و له مقام وحدة هوية ذات البحث لا ذكر ولا اشارة ولا تعبير عن هذا المقام الا بالعجز وهو مقام [كمال التوحيد بنفي الصفات]<sup>(٨٣)</sup> والربوبية التي اذا لا مريوب لا ذكرها ولا احاطة ولا ظهورا و بهذا المشعر عرف نفسه نفسه مجرّدا عن الاسماء والصفات والافعال وبعد هذا المقام له ثلاث تجلّيات: معرفة الاسماء والصفات والافعال<sup>(٨٤)</sup>، وبهذا المشاعر تنكشف بالاستدلال معرفة الاسماء والصفات والافعال من الله سبحانه وان الله متجلّ لك بك وناظر لك بك ومحيط لك بك وهذا المقام جتنّك الاعلى و مسجدك الاقصى، لأنّه ليس لاهل جنة الرضوان الا ذكر الله الاعظم واسم الله الاعزّ الاكرم وهذه المرتبة لا يشار اليها بالاشارة مع كمال قربها بعيدة وكمال بعدها قريبة لا تواريها الحجبات وهو فوق كلّ شيء [المستسر بالسرّ والمقطوع بالسرّ المستسر]<sup>(٨٥)</sup> لا يفيد في معرفته الا السرّ و ذلك المشار اليه في الحديث عن علي<sup>(ع)</sup> [في النفس الملكوتية قوّة لاهوتية]<sup>(٨٦)</sup> و جوهر بسيط حية بالذات اصلها العقل وهو المراد بالصحيح الازل منه بدعت و عنه دعت و اليه دلت و اشارت و عودها اليه اذا كملت و شاهدت ومنها بدئت الموجودات و اليها تعود بالكمال فهي ذات الله العليا و شجرة طوبى و سدرة المنشئ و جنة المأوى<sup>(٨٧)</sup> من عرفها لم يشقّ ابداً و من جهلها ضلّ و غوى فمن وصل الى الجلال لم يشقّ ابداً و من غرق في بحر السّبحات محجوب عن لقاء حقيقته ضلّ و غوى و تلك الاشارات تكشف السّبحات والاسارات للوصول الى الجلال فاذا كشفت انوار الجمال عن نفسك عرفت ربّك ذا الجلال والاكرام.

معنى آخر كشف السّبحات دخول المدينة وهي الجلال من غير اشارة اعني حين غفلة من اهلها و المعنى آخر ان حقيقتك جلال و هو الوجه من مولاك ولكن من غير اشارة وجهة. و الحاصل كميل لا يخلو حالة اما صعد و تعلل و طلب تجيلا اخرى و تحير ولم يدر قال: [ازدنى بياناً] فقال<sup>(ع)</sup>: [محوا الموهوم] اي السّبحات و [اصحو المعلوم]<sup>(٨٨)</sup> اي الجلال والحقيقة واحدة والعبارات مع كثرة الفاظها واحدة و لا يفهم الا اهل الافندة و لهذا كميل طلب الزّيادة بعد بيانه وبعد قوله<sup>(ع)</sup> طلبه الزّيادة لا يجد به و لا يحصل له ما طلب فقال زدنى بيانا، فقال<sup>(ع)</sup>: [هتك الستر لغلبة السرّ] و هذا معنى الاول و الثاني عرفها من عرفها و جهلها من جهلها فقال كميل بلسانه في السرّ [هل من مزيد] و بالقول [ازدنى بيانا] فقال<sup>(ع)</sup>: [جذب الاحدية لصفة التوحيد] يا كميل الاحدية

جاذبک الى التّوحيد لأنّ مشاهدتك بالله تكشف الحجب والاستار والحقيقة المجلال في الاولى والمعلوم في الثاني والسرّ في الثالث والحادية في الرابعة وما اطلع السائل فقال: [إذن بيانا] فقال (ع): [نور اشرق من صبح الازل فيلوح على هياكل التّوحيد آثاره]، مقصوده يعرفه بيان مقامات ظهور الفعل و آثاره الصّبح الازل على<sup>(ع)</sup> [والشّمس الازل محمد (ص)] ومن اشاره الى الحسين و اشرق الى الانّة والنور اشاره الى فاطمة وهيأكل التّوحيد الابباء والوصياء و آثاره مقامك و مقام الشّيعة ياكميل اشاره الى ان من فاطمة عليها السلام تلعلم حقائق الانبياء والوصياء ثمّ بعد ذلك طلب الزّيادة فقال [إذن بيانا] فقال (ع): [اطفاء السراج فقد طلع الصّبح] قصد (ع) بأنّك يا كيل اطفاء السراج التي تمشي بها في ظلمات العقل والنّفس والرّوح حتّى طلع لك الفؤاد وهو الصّبح<sup>(٨٩)</sup> وأشار (ع) الى معنى حقيقتنا في هذا المقام بأنّك ياكميل سراج وانا الصّبح لا تكلّم و اسكت فاني اريد صلوة الصّبح فاعرف الاشارة و اعلم انّ هذا المقام موجود في غيبيتك و حضرتك و هو الكافي لك او لم يكف برّتك انه على كلّ شيء شهيد وانت بعينه تعالى نظرت وهو الناظر لك بك وليس اقرب اليك شيء من حقيقتك لديك وهذا المقام لا بداية له ولا نهاية و [هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن]<sup>(٩٠)</sup> و هو اعلى مقاماتك و اثني درجاتك وهذه الحقيقة آية حادثة مخلوقة كقولك لا الله الا الله كما انه يدلّ على توحيد الله. كذلك حقيقتك و لا فرق بينها بوجه فاعرف قدرك و اكتمنها الا عن اهلها فانا لله و انا اليه راجعون<sup>(٩١)</sup>.

### يادداشتها و مأخذ و مراجع

- ١- قاضي نورالله شوشتری: مجالس المؤمنین ج ٢، اسلامیہ، ١٣٦٥ش، ص ٩-١١
- ٢- ابوالحسن مسعودی: التّبیه والاشراف، ترجمة ابوالقاسم پایندہ، علمی و فرهنگی، ج ١٣٦٥، ش، ص ٢٩٧
- ٣- محمد بن جریر طبری: تاریخ طبری یا تاریخ الرسل و الملوك ج ٨ ترجمة ابوالقاسم پایندہ، نشر اساطیر، ج ٢، ش، ١٣٦٢ش، ص ٣٧١٦
- ٤- ابن ابی الحیدد: شرح نهج البلاغة ج ١٧، به تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم، طبعة الثانية، دار الاحیاء للتراث العربي، ١٩٦٧م، ص ١٤٩
- ٥- نظیر سلسلة رفاعیه، که از همین کمیل بن زیاد به حضرت علی انتساب می یابند بنگرید به احسان الله استخری: اصول تصوف، نشر معرفت، بی تاریخ، ١٣ و ٤٨ و حتی شیخ مجدد الدین بغدادی او را در سلسلة خرقۃ خویش معروف می کند (همان / ١٣٩) و شیخ نجم الدین کبری نیز (همان / ٢٠١). شاه نعمت الله ولی نیز از طریق کمیل به تشییع گره خورده است. (تصوّف و تشییع / ٢٢٦)

- ۶- همبستگی میان تصوّف و تشیع / ۲۳۰ و نیز بنگرید به معصوم علی شاه، شیرازی: طرائق الحقائق ج ۲، نشر فروغی، بی تاریخ، ص ۱۳۵ و نیز کامل مصطفی الشیبی: تشیع و تصوّف، ترجمه علیرضا ذکاوقی قراگزلو، امیرکبیر، ج ۱، ۱۲۵۹ش، ص ۱۱۶-۱۱۸.
- ۷- ابوالحسن مسعودی: مروج الذهب ج ۱، ترجمه ابوالقاسم پاینده، بنگاه ترجمه نشر کتاب، ۱۲۴۴ش، ص ۷۸۱.
- ۸- ابن واضح یعقوبی: تاریخ یعقوبی ج ۲، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، علمی و فرهنگی، ج ۵، ۱۲۶۶م، ص ۱۲۲.
- ۹- حضرت عبدالبهاء: مکاتیب عبدالبهاء ج ۱، مطبعة کردستان العلمية، مصر ۱۹۱۰م، ص ۵-۶.
- ۱۰- برای مثال جملة یا کمیل العلم خیر من المال و العلم یحرسک و انت تحرس المال رامی توان در اغلب کتب دید برای نمونه بنگرید به فیض کاشی: الموجۃ البیضاء ج ۱، به اهتمام علی اکبر غفاری، نشر اسلامی قم طبعۃ الثانی، ۱۳۸۳ق، ص ۲۵.
- ۱۱- بنگرید به الموجۃ البیضاء ج ۱/۶۴ و برای اهتمت آن بنگرید به قی: کمال الدین و اقام الموجۃ، ج ۱، نشر قم، ص ۱۷۹.
- ۱۲- بنگرید به بخار الانوار ج ۶۱/۸۵ و نیز فیض کاشی: علم الیقین ج ۱، نشر بیدار، قم، ۱۳۵۸ش، ص ۲۶۸.
- ۱۳- بنگرید به سواب سلوک، که در سال ۱۹۹۸م به پایان رسید و نسخه از آن در کتابخانه ارض اقدس محفوظ است.
- ۱۴- فیض کاشی: کلمات مکونه من علوم اهل الحکمة و المعرفة، به تصحیح عزیز الله عطاردی قوچانی، نشر فراهانی اصفهان ج ۲، ۱۳۶۰ش، ص ۷۶-۷۷.
- ۱۵- ملا هادی سبزواری: شرح دعاء الصباح، به اهتمام نجفقلی حبیبی، دانشگاه طهران، ج ۲، ۱۳۷۵ش، ص ۹۲-۱۰۶.
- ۱۶- شیخ عباس قی: مقانیج الجنان، انتشارات فؤاد، ج ۲، ۱۳۶۵ش، ص ۶۹-۶۲.
- ۱۷- حضرت عبدالبهاء: مکاتیب ج ۱، به اهتمام زکی الكردی، مصر ۱۹۱۰م، ص ۳۹۷.
- ۱۸- مظفر علی شاه، کیلیله منظوم، نسخه خطی کتابخانه ملک شماره ۵۱۸۱ ورق ۱ الف.
- ۱۹- علام الدوّلہ سمنانی: چهل مجلس، به تصحیح نجیب مایل هروی، نشر ادبی ۱۳۶۶ش، ص ۲۴۷.
- ۲۰- الہی اردبیلی: شرح گلشن راز به اهتمام محمد رضا برزگر خالقی، عفت کرباسی، نشر دانشگاهی، ج ۱، ۱۳۷۶ش، ص ۱۸۲-۱۸۱.
- ۲۱- برای نظر مؤلف و مترجم بنگرید به مصطفی کامل شیبی: همبستگی میان تصوّف و تشیع، ترجمه دکتر علی اکبر شهابی، دانشگاه طهران، ۱۳۵۴ش، ص ۷۹.
- ۲۲- این حدیث را افرادی نظری این ای جهور احسانی در کتاب الجلی چاپ سنگی و نیز مرحوم فیض کاشی در عین الیقین و علم الیقین و نیز شیخ احمد در شرح الزیاره و عبدالرزاقد کاشی در علام الدوّلہ سمنانی چنانکه بعد از این خواهد آمد نقل و بعضًا شرح کرداند.
- ۲۳- همبستگی میان تصوّف و تشیع / ۹۴
- ۲۴- همان / ۹۴
- ۲۵- آقاپرگ طهران: الذریعة للتصانیف الشیعیة، ج ۱۸، دانشگاه، ص ۱۴۰.
- ۲۶- کتابخانه ملک، شماره ۴۹۲۷ برگ ۱۹۷.

- ۲۷- نسخه خطی کتابخانه ملک شماره ۴۷۷۹ برگ ۵۹ ب
- ۲۸- نسخه خطی شماره ۵۱۸۱ کتابخانه ملک ورق ۳ ب
- ۲۹- محمد تقی دانش پژوه: فهرست کتابخانه اهدای مشکو، ج ۳، چشم چهارم، مجلد ششم، نشر ۱۳۳۵ ش، ص ۲۳۳
- ۳۰- همان / گفتنی است که این رساله تهیلیه طبع شده است بنگرید به جلال الدین دوانی: تهیلیه، به اهتمام فرشته فریدونی فروزنده، نشر کیهان، ج ۱، ۱۳۷۳ ش
- ۳۱- عبدالرزاک کاشی: مجموعه رسائل و مصنفات، به اهتمام مجید هادی زاده، نشر میراث مکتب، ج ۱۳۸۰ ش، صص ۶۴۵-۶۲۹
- ۳۲- سید حیدر آملی: جامع الاسرار، به اهتمام هانزی کرین و عنان اسماعیل بھی، با ترجمه فارسی مقدمه از سید جواد طباطبائی، نشر علمی و فرهنگی، ج ۱۳۶۸، ۲۸-۳۰ و نیز صص ۱۷۰-۱۷۳ ش
- ۳۳- بنگرید به فریدالدین رادمهر: دیدار دلدار، مضامین عرفانی لوح حکمت به تاریخ ۲۰۰۰ م.
- ۳۴- ملا هادی سبزواری: شرح الاسماء یا شرح دعاء الجوشن الكبير، به اهتمام دکتر نجفقلی حبیبی، انتشارات دانشگاه طهران، ج ۱، ۱۳۷۲ ش، صص ۳۸۲-۳۸۵
- ۳۵- علاءالدوله سنانی: چهل مجلس، به اهتمام نجیب مایل هروی، نشر ادبی ۱۳۶۶ ش: صص ۲۴۹-۲۴۷ از این اثر تصحیح دیگری وجود دارد که از دقت علمی بالایی برخوردار نیست. سنانی: چهل مجلس، به تصحیح عبدالرافعی حقیقت، نشر شرکت سهامی مؤلفان، ۱۳۶۰ ش.
- ۳۶- کمال الدین حسین خوارزمی: جواهر الاسرار و زواهر الانوار، ج ۱، به اهتمام محمد جواد شریعت، نشر مشعل اصفهان، ج ۱، ۱۳۶۰ ش، ص ۴۰-۳۴
- ۳۷- شیخ احمد احسانی: شرح الزیارت، ج ۱-۴، نشر سعادت کرمان، ۱۳۵۵ ش، ج ۳، ص ۳۶۹ و نیز شیخ احمد احسانی: شرح العرشیة ج ۲-۱، نشر سعادت کرمان، ۱۳۵۰ ش، ج ۲، ص ۷
- ۳۸- نسخه خطی / ۴۲
- ۳۹- نسخه خطی / ۶۷
- ۴۰- فاضل مازندرانی: ظهور الحق، ج ۳، طهران، بی تاریخ و محل طبع، ص ۲۸۸
- ۴۱- البته فاضل مازندرانی در سایر آثار خود از این توقيع نام برده ولی مشخصات نزولی اثر را معلوم نکرده است برای نمونه بنگرید به: فاضل مازندرانی: رهیان و رهروان، ج ۲، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۲ اب، ص ۴۶۱ و نیز ظهور الحق، ج ۲، نسخه خطی ص ۴۵۱
- ۴۲- نبیل ذرندی: تاریخ نبیل (مطالع الانوار)، ترجمه اشراق خاوری، موسسه ملی مطبوعات امری ۱۱۹ اب، ص ۱۲۲
- ۴۳- نگارنده از این من ناقل هشت نسخه می شناسد که توسط افراد مختلف در مجموعه توافقی ضبط شده است. که عبارتند از:
- D - مجموعه آثار حضرت اعلی، تکمیر جهت حفظ موسسه ملی مطبوعات امری، حاوی ۴۲ فقره، از توافقی، صفحه ۱۹۱

*DI* - مجموعه آثار حضرت اعلیٰ، تکثیر جهت حفظ، موسسه مطبوعات امری، شماره ۵۲ شامل ۴۲ فقره تفسیر و توقع در ۴۳۱ صفحه.

*G* - مجموعه آثار حضرت اعلیٰ، تکثیر جهت حفظ، شماره ۶۴ و به ضمیمه ۲۱ توقع در ۱۹۱ صفحه که مستنسخ دیگری به آن اضافه کرده است.

*K* - مجموعه آثار حضرت اعلیٰ تکثیر جهت حفظ، شماره ۱۴ شالی ۲۶ فقره توقع در ۵۰۴ صفحه

*I* - مجموعه توافق مبارکه، نسخه خطی شامل ۱۲۱ فقره توقع در ۵۸۰ صفحه.

*M* - مجموعه توافق مبارکه نسخه خطی شامل ۲۵ فقره توقع در ۲۰۵ صفحه.

*V* - مجموعه توافق مبارکه تکثیر جهت حفظ شماره ۶۷ شامل ۳۳ فقره توقع.

نسخه خطی از این توقع که ضمیمه یکی از آثار خطی حضرت اعلیٰ در یکی از کتابخانه‌های عمومی می‌باشد.

#### ۴۴- مجموعه ۲۵۷ / *I*

۴۵- مجموعه ۲۷۷ / *I* که مشخصات طبیعی آن در همین مقاله آمده است.

۴۶- فاضل مازندرانی: اسرار الاتار ۴، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹، ص ۱۵۸

۴۷- همان / ۴۱۷

۴۸- جلال الدین آشتیانی: شرح مقدمه قیصری، نشر دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۵، ش ۲۲۷، ص ۲۲۷

۴۹- حضرت بهاءالله: ایقان، موسسه ملی مطبوعات امری آلمان، ج ۱۹۹۸، ۱، ص ۱

۵۰- همان / ۱۰۹

۵۱- همان / ۱۲۴

۵۲- همان / ۱۱۰

۵۳- فریدالدین رادمهر: مقاله شاه ما در کوی ما، در نه مقاله.

۵۴- سید حیدر آملی: تفسیر المحيط الاعظم والبحر المحيض فی تأویل کتاب الله العزیز الحكم ج ۲، به اهتمام محسن موسوی، ج ۱، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۵، ش ۵۳۴ و در جایی از آن می‌نگارد: «و یعرف سرّ هذا من امير المؤمنین (ع) جواباً لسؤال كمیل بن زید النخعی عن الحقيقة: نور يشرق من صبح الاذل فليوح على هياكل التوحيد آثاره، لأنَّ النور اشارة الى ذلك النور، و اشارة من صبح الاذل اشارة الى ظهور بصورة المظاهر ازل الاذال من غير تصور تقديم زمان ولا مكان، وتلویحه على هياكل التوحيد و آثاره اشارة الى شدة ظهور بصورة الكثرة المرتفعة عنده التوحيد الحقيق المعتبرة عنها بالوجود الاضافي المسقط عند اسقاطه لقولهم «التوحيد اسقاط الاضافات» و عند التحقيق لفظ المياكل و المظاهر و المشكاة و الزجاجة و المصباح، الفاظ متراوحة صادقة على حقيقة واحدة باعتبارات مختلفة» (همان / ۵۲۸). برای دیگر تأویلات این بیان بنگرید به عبدالباقي صوفی: منهاج الولاية في شرح نهج البلاغة ج ۱، به

- ۵۴- اهتمام حبیب اللہ عظیمی، دفتر نشر میراث مکتوب، ج ۱، ۱۳۷۸ش، ص ۸۰
- ۵۵- نگارنده آنچه را لازم بوده در شرح خویش بر چهار وادی مرقوم داشته است بنگرید به فریدالدین رادمهر؛ سوابات سلوک، ۱۹۹۸، بخش عرش قفاد.
- ۵۶- حضرت اعلیٰ: مجموعه تواضع مبارکه، تکثیر جهت حفظ، ۱۳۲، ب، ص ۱۷۸ (از روی نسخه میکروفیلم دانشگاه کمبریج).
- ۵۷- حضرت اعلیٰ خود در اثری می‌فرمایند: "و تطغی سراج عقلی و تطلع صبح فوادی" مجموعه قبل ۲۹
- ۵۸- حضرت اعلیٰ: مجموعه تواضع مبارکه، تکثیر جهت حفظ، ۱۳۲، ب، ص ۲۶ و نیز مجموعه ۴۲۰/DI
- ۵۹- مجموعه ۲۲/DI و مجموعه ۸۸/G
- ۶۰- مجموعه ۱۱۸/G
- ۶۱- حضرت اعلیٰ: مجموعه آثار مبارکه، شماره ۱۴، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۲، ب، ص ۲۲۶
- ۶۲- مجموعه ۲۶۵/H
- ۶۳- حضرت اعلیٰ: مجموعه آثار حضرت اعلیٰ، شماره ۸۶ تکثیر جهت حفظ، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۳، ب، ص ۱۲۴.
- ۶۴- درباره تعریف حقیقت بنگرید به: دکتر جیرار جهاماً: موسوعة مصطلحات الفلسفة عند العرب، مکتبة لبنان، طبعه الاول، ۱۹۹۸، ص ۲۸۷ و نیز از منظر فیلسوفان غرب بنگرید به بحث عالمانه با ترجمه استادانه زیر: مینار: شناساف و هستی، ترجمه دکتر علیمراد داوی، دهدزا، ج ۲، ۱۳۵۱ش، ص ۷۱ و نیز: *Daniel Kolak: The Experience of Philosophy*, Wadsworth Pub. 1990, p.231
- ۶۵- باید دانست که منظور از این رشح همان وجود است زیرا حضرت اعلیٰ در توقيعی می‌فرمایند: "مقام هویتک انت هو و هو انت الا انه هو هو انت انت، و انت لما وصلت الى هذا المقام ظهر لك ما قال على" (ع) لکیل بن زیاد النخعی حين سئله عن الحقيقة قال برشح عليك ما يطفح مني يعني حقیقتک رشحة مما طفح مني فاعرف عظمة مولاک آل الله الاطهار وانت لما کشفت السبحات حتى الاشارة وكانت ذلك خالصة مخلصة لله تعالى ينبغي ان تدخل حقیقتک في ظل ملک الامام لأن حقیقتک ظل ما يطفح من جلاله و ان هذا المقام لما ظهر القائم عجل الله فرجه يظهر لشیعته فابق الأقلیلاً منهم و ذلك مقام عبودیته الدقيقة من الشیعة للامام (مجموعه تواضع ۱۱۱/M).
- ۶۶- برای اصل حدیث و منابع آن مراجعه شود به بند ۲ و ۳ همین مقاله.
- ۶۷- برای فهم کلمة الله بنگرید به فاضل مازندرانی: امر و خلق ج ۱، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۷، ب، ص ۱۵۹ به بعد.
- ۶۸- اقتران از مصطلحات نهضت بای است که ریشه در اندیشه‌های شیخ احمد احسانی دارد. برای تفصیل بنگرید به نادر سعیدی، الوهیت، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۳، ب
- ۶۹- تلمیح به آیه قرآن ۲۴/۳: "قال الذين كفروا لا تأتينا الساعة قل بلى و ربّ لتأتينكم علم الغيب لا يعزب عنه متعلق ذرة في السموات ولا في الأرض". مشابه همین آیه است قرآن ۱۰/۶۱ در آثار مبارکه به علم مظہر ظہور تعبیر شده است. بنگرید به:

- حضرت بهاءالله: آثار قلم اعلیٰ ج ۱، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۱۹، ص ۹۸ و ۱۴۸ و ۱۳۰ و ۲۲۳.
- ۷۰-منظور حضرت امام حسین ارواحنا فداء می‌باشد. برای مقامات ایشان در امر بهاء بنگرید به زیارت نامه سیدالشهداء اثر جمال ابھی و شرح نگارنده بر آن. و نیز بنگرید به کتاب مدینة العشق از نگارنده در این باره.
- ۷۱-این جمله بخشی از دعای حضرت امام حسین در صحرای عرفه است و بسیار مشهور و به وسیله جمال ابھی و حضرت اعلیٰ بارها مورد استناد قرار گرفته است. برای مأخذ این جمله بنگرید به: عبّاس قی: مفاتیح الجنان، نشر فؤاد، ۱۳۶۵ش، ص ۲۷۲ و برای نقل آن در آثار بهائی بنگرید به لوح شیخ نجفی و ایقان و برای آثار حضرت اعلیٰ به توافق مبارکه.
- ۷۲-اشارة به کریمہ «عن اقرب الیه من حبل الورید» قرآن ۱۶/۵۰ می‌باشد. برای تفسیر این آیه به لوح مبارک جمال ابھی باید توجه کرد که در باره شعری سعدی (دوست نزدیکتر از من به من است / وین عجبتر که من از وی دورم)، و شأن نزول آن بسیار مهم است. حضرت بهاءالله می‌فرمایند: "ولكن مقصود شاعر از این بیت که دوست نزدیکتر از من به من است وین عجبتر که من از وی دورم، ترجمة آیة مبارکه بوده که می‌فرماید وحن اقرب الیه من حبل الورید و في الحقيقة به لسان پارسی خوب ذکر نموده و در این حین از خبر رحمت رب العالمین شارب، چه که از لسان قدم ذکر شد". (اتراق خاوری: مائدۀ آسمانی ج ۱، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۸، ص ۵۷)
- ۷۳-اشارة بسیار ملیحی است به قصص قرآنی که حضرت ابراهیم را در آتش افکندند و نار سرد و گلستان شد. قرآن ۲۱/۶۹. برای تفسیر این آیه بنگرید به: حضرت اعلیٰ: تفسیر قیوم الاسماء، نسخه خطی ورق ۴۵، و نیز بنگرید به: فاضل مازندرانی: امر و خلق ج ۲، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۱۷، ب ۱، ص ۴۶۹
- ۷۴-برای اسماء و صفات و نیز مقامات آن بنگرید به سمات سلوک / بخش ۱
- ۷۵-این اصطلاح را شارحان قرون هفتم به بعد به کار می‌بردند تا مطلبی فرعی ولی لازم برای شرح را ذکر کنند. برای غونه بنگرید به نوشته‌های صائب الدین محمد این ترکه اصفهانی و نیز میر داماد در قبسات و جزوای و سایر نویسنده‌گان آن دوره.
- ۷۶-قرآن ۴۲/۱۱ و در اندیشه عرفانی بار معنای بسیار دارد. بنگرید به فریدالدین رادمهر: جنید بغدادی، نشر روزنه، ۱۳۸۰ش، ص ۲۲۱
- ۷۷-بیان منسوب به حضرت علی است. برای تفصیل آن بنگرید به: بدیع الزمان فروزانفر، احادیث مثنوی، امیرکبیر، ج ۲، ۱۳۶۱ش، ص ۱۶۷ و دو تفسیر مهم آن در دور بدیع، بنگرید به حضرت اعلیٰ، مجموعه I / ۱۶۵ و نیز حضرت بهاءالله، مجموعه الواح مبارکه، طبع مصر، ۱۹۱۰م، ص ۲۵۱
- ۷۸-محمد باقر مجلسی: بحار الانوار ج ۶۵، نشر قم، ب ۱۰۹، ص ۱۰۹
- ۷۹-بیان حضرت علی است. احادیث مثنوی ۲ و ۱۰۶ و برای تفسیر آن بنگرید به حضرت اعلیٰ، مجموعه توقعی ۳۵/V
- ۸۰-برای مقامات فؤاد بنگرید به سمات سلوک / بخش فؤاد.
- ۸۱-تلمیح بس لطیف است به کریمہ قرآنیہ زیر: "تَرْبِيَتُمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ" قرآن ۴۱/۵۳. برای

توضیح عرفانی آن بنگرید به: عزیز نسخ، الانسان الكامل، به تصحیح موله، طهوری، ج ۲، ۱۳۶۱ ش، ص ۳۱

۸۲- برای تفصیل این مقامات بنگرید به ایقان / ۴۵

۸۳- کلام حضرت علی است بنگرید به: شیخ صدقه: التوحید، به تصحیح هاشم حسینی طهران، منشورات جماعت المدرسین فی الموزة العلمیة فی قم، ۱۳۵۷ ش، ص ۲۵

۸۴- برای این مقامات بنگرید به کمال الدین بخت آور: مقامات توحید، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۳، ۱ ب، ص عده بعد.

۸۵- اشاره به حدیث معروف است که در آثار مبارکه حضرت اعلیٰ بسیار بکار رفته است. برای اصل حدیث بنگرید به این ابی جهور احسافی، الجلی، چاپ سنگی، ۱۲۷۶ق، ص ۲۴ و برای تفسیر و تبیین آن بنگرید به تفسیر بسم الله الرحمن الرحيم از حضرت اعلیٰ.

۸۶- اشاره بیان حضرت اعلیٰ خطاب به کمیل است که در بخش ۲ و ۳ این مقاله تقلیل شد.

۸۷- این چهار اصطلاح معروف عرفانی است که در مکتب این عربی از اهمیت بسیار والای برخوردار است بنگرید به: شرح مقدمه قیصری، ۳۲۲ و صفحات دیگر.

۸۸- بیان دیگر حدیث مالحقیقه است. حضرت عبدالبهاء در ضمن نطق به تاریخ ۱۹۱۱ در ذکر زمانی که جمال ابھی در شہاب ایران به دست اعداء افتادند و علیه می خواستند بر ایشان نکته بگیرند، توقیعی از حضرت اعلیٰ را یافتند: "در آن لوح یک فقره از بیانات حضرت امیر مؤمنان علی بود که می فرماید محو الموهوم و صحو المعلوم ملاً علی جان که یکی از علمای آمل بود صدا را به خنده بلند کرد گفت فضیلت سید باب معلوم شد کسی که صحو را به صاد بنویسد دیگر مرتبه علمش معلوم است، صحو باید بسین نوشته شود باب غلط نوشته، جمال مبارک فرمودند جناب آخوند شما خطأ کردید و فهمیدید این عبارت کلام حضرت امیر مؤمنان است در جواب کمیل این زیاد غمی در وقتی که از آن حضرت سؤال از حقیقت می نماید چند فقره جواب می فرمایند در هر مرتبه عرض می کند زدنی بیانات آنکه می فرمایند محو الموهوم و صحو المعلوم یعنی کسی که طالب فهم حقیقت و وصول به حق است باید قلب را از موهومات و مسمومات تقالید پاک و مقدس نماید و ناظر شود به آنجه مظہر ظهور می فرماید از موهوم بگذرد و به معلوم ناظر گردد در وقت ظهور رسول الله یهود و نصاری هرگاه موهومات و مسمومات خود را گذارد بودند و به آن حضرت ناظر شده بودند به حقیقت می رسیدند این کلمه صحو به صاد به معنی هوشیاری است و سهو به سین به معنی فراموشی و غفلت است بسیار فرق است ما بین این دو کلمه، شما سهو نمودید و غفلت کردید این عبارت صحیح نوشته شده" (حضرت عبدالبهاء: خطابات ج ۱، مصر ۱۳۴۰ق، ص ۱۱۸-۱۱۷).

۸۹- برای سایر معانی صبح بنگرید به فریدالدین رادمهر، سیر و سلوک در رساله سلوک، شرح هفت وادی که به سال ۱۹۹۰ نگاشته شده است و در دست طبع می باشد.

۹۰- اشاره به قرآن است. برای تفصیل بنگرید به سید حیدر آملی، اسرار الشریعة، به اهتمام محمد خواجه، پژوهش گاه علوم انسانی، ۱۳۶۲ ش، ص ۵۶

۹۱- کریمه قرائیه، که در سایر آثار به طور تلمیح به کار رفته است.

## مقاله شخصی سیّاح

فاروق ایزدی‌نیا

### مقدمه

این اثر تاریخی که، از قلم مرکز میثاق نازل شده، بنا به اظهار نویسنده در بدایت رساله، "در تفصیل قضیه باب نوشته شده، علی‌الظاهر فاقد نام نویسنده، محل و تاریخ تحریر، بدون فصل‌بندی، اعم از اصل و فرعی، بالاخره فاقد نام مخاطب می‌باشد. لذا با توجه به بیانات مبارکه و نیز قرائی مذکور در نفس رساله، سعی خواهد شد مواردی چند معلوم گردد.

ادوارد براون اصل این اثر را به خط جناب زین‌المقربین<sup>(۱)</sup> در اختیار داشته، آن را به انگلیسی ترجمه نموده و با افزودن یک مقدمه و ۲۶ یادداشت، در سال ۱۸۹۱ در کمبریج به طبع رسانده است، گو این که جناب محمد علی فیضی سال انتشار را ۱۸۹۳ ذکر می‌کنند<sup>(۲)</sup>، اما خود براون اظهار می‌دارد که در پایان ژوئیه ۱۸۹۰ نسخه ترجمه شده و غلط‌گیری شده آماده طبع بوده<sup>(۳)</sup> و متن و ترجمه هر دو در سنته ۱۸۹۱ می‌سیحی (۱۳۰۸-۹ هجری) از طبع خارج شد.<sup>(۴)</sup> جناب اشراق‌خاوری نیز اشاره کرده‌اند که براون بر ترجمه انگلیسی مقاله سیّاح حواشی بسیار از خود افزوده و مطالب رطب و یابس زیاد به هم بافته و انتشار داده است.<sup>(۵)</sup>

اما مرکز میثاق به مورد دیگری نیز اشاره می‌فرمایند حاکی از آن که این کتاب در مدینه شیکاگو در آمریکا طبع شده یا قرار بوده طبع شود: "اما در خصوص تاریخ امر، رساله سیّاح ترجمه شده در شیکاگو طبع می‌شود و ارسال می‌گردد. آن را انتشار دهید، زیرا مختصر است و مفید."<sup>(۶)</sup> لیکن مشخص نیست آیا ترجمه دیگری نیز از این رساله به عمل آمده و آیا ترجمه‌ای هم در شیکاگو صورت گرفته باشد.<sup>(۷)</sup>

متن انگلیسی این اثر که توسط جامعه بهائی انتشار یافته، همان ترجمه ادوارد براون است، که با حذف تعلیقات و مقدمه مطبوع و منتشر است.

ادوارد براون در نامه‌ای به فارسی به حضرت عبدالبهاء گزارش می‌کند که، در تصحیح و اصلاح آن ترجمه بقدر ذرّه اهمالی نرفته حتی بعد از تصحیح ترجمه خطی، ترجمه چاپی دو سه مرتبه با اصل دستخط تطبیق شده است تا انشاء الله لا یق باشد و در فصاحت و صحت هر دو مقبول باشد که از این دو چیز احدي بدون آخر مقبول نیست.<sup>(۱۸)</sup>

### ۱- معرفی اثر

۱- ۱- نویسنده: ادوارد براون در صفحه ۳ مقدمه‌اش بر این اثر می‌گوید که نویسنده ناشناس است و البته استدلال می‌کند که "کدام ایرانی با حزم و احتیاطی ممکن بود اعتراف به نوشتن اثری در دفاع از دیانتی نماید که نامش در ایران بدون ترس و لرز به ندرت بردگی شود؟" اما در مقدمه‌ای که بر کتاب نقطه‌الكاف نوشته و در سال ۱۹۱۰ میلادی (۱۲۲۸ هجری) انتشار داده می‌گوید، "متن کتاب مقاله سیّاح را که عباس اخنده پسر بزرگتر بهاء‌الله ... تألیف نموده."<sup>(۱۹)</sup> جناب بالیوزی اشاره می‌فرمایند که ادوارد براون در ابتدایی دانست که این اثر از قلم چه کسی نازل شده است، اما بعدها متوجه شد.<sup>(۲۰)</sup>

چون این اثر به خط جناب زین‌المقربین بوده، این شبّه نیز وجود داشت که نویسنده آن جناب زین‌المقربین هستند.<sup>(۲۱)</sup>

اما این ابهام در زمان حضرت ولی امرالله همچنان وجود داشت و بعضی از نفوس تصور می‌کردند که از قلم حضرت بهاء‌الله نازل شده است. در ابلاغیه‌ای که از طرف حضرت ولی امرالله نوشته شده، چنین آمده است، "سؤال از کتاب مقاله سیّاح نموده بودید که از قلم اعلای جمال مبارک نازل و یا از حضرت عبدالبهاء است. فرمودند بنویس از قلم حضرت عبدالبهاء صادر."<sup>(۲۲)</sup> در کتاب قرن بدیع نیز اشاره گذرایی به این نکته وجود دارد که در خصوص میرزا یحیی آمده است، "تها امری که طبق شهادت حضرت عبدالبهاء در کتاب مقاله سیّاح بدان مبادرت گردید، همانا تسمیه میرزا یحیی از طرف حضرت اعلی به عنوان مرجع اسمی اهل بیان است."<sup>(۲۳)</sup> اشاره دیگری نیز در صفحه xxxiii مقدمه متن انگلیسی مطالع الانوار مشاهده می‌شود که مضمون آن چنین است، "از حضرت عبدالبهاء در مقاله شخصی سیّاح چنین نقل می‌گردد که، 'امیرکبیر .... بدون فرمان پادشاهی ... فرمان بقتل باب داد' (ص ۱۷-۱۸)."

اما نکته‌ای در بدایت کتاب ذکر شده است که این استنباط را سبب می‌شود که نویسنده مدقّق در بلاد ایران به سیاحت و تحقیق در این زمینه مشغول بوده است، "در اوقات سیاحت در جمیع ممالک ایران از دور و نزدیک، به منتهای تدقیق از خارج و داخل و آشنا و یگانه جستجو

شده...” چون حضرت عبدالبهاء در سنّ ۸ سالگی از ایران خارج شدند و ابدا به وطن مراجعت ننمودند، موجب شده که قدری شبّه حاصل می‌شود، زیرا براون در ترجمه‌اش از این بیان، کلمه *my* را افزواده و نوشته است:

”...during the time of my travels in all parts of Persia...” (page 2)

و سیاحت را به نویسنده نسبت می‌دهد. یا باید استنباط کرد که این سیاحت در عوالم روحانی صورت گرفته است؛ یا این که باید سیاحت را به نفوس دیگر نسبت داد که حضرت عبدالبهاء از مشاهدات و اطّلاعات آنها استفاده کرده‌اند و لذا سیاحت کننده را مجھول گذارده‌اند و یا مخصوصاً چنین عباراتی را ذکر کرده‌اند که حاکی از مستند بودن متن باشد. بدین سبب باید در ترجمه نیز اصلاحیه‌ای صورت گیرد. در متن مقاله نیز اشاراتی می‌توان در این خصوص یافت. فی المثل در مقامی می‌فرمایند، ”دیگر تابعان باب روایات پیغامهایی کنند که به واسطه محمدیک واقع، از جمله تعهد شفای پای خاقان مرحوم، لکن بشرط حضور و دفع تسلط جمهور و منع وزیر کبیر ... ولی سائرین منکر این روایاتند.“<sup>(۱۴)</sup> و در مقام دیگر آمده است، ”باری این مسائل و مطالب را بعضی اشخاص روایت نمودند.“<sup>(۱۵)</sup>.

۱-۲ تاریخ نزول: ادوارد براون معتقد است که عبارت ”قریب سی و پنج سال است که از این طایفه مخالفِ دولت و مغاير ملت امری حادث نشده ...“ که در صفحه ۲۹ نسخه طبع ۱۰۲ بدیع آمده است، به وضوح نشان می‌دهد که این تاریخچه حدود چهار یا پنج سال قبل<sup>(۱۶)</sup>، احتمالاً در طی سال ۱۸۸۶ (۱۳۰۳ قمری) نوشته شده است. زیرا از زمان سوء قصد به جان شاه در شوال ۱۲۶۸ (اوت ۱۸۵۲)، بایان هیچ اقدام خصم‌های علیه حکومت ایران انجام ندادند و ماه شوال ۱۳۰۳ (یعنی ۳۵ سال بعد از زمان سوء قصد) مصادف با ژوئیه ۱۸۸۶ است.<sup>(۱۷)</sup> براون در مقدمه‌اش بر نقطه‌الکاف سنه ۱۳۰۳ را قاطع‌انه ذکر می‌کند، ”کتاب مقاله سیاح را که عباس افندي در حدود سنه ۱۳۰۳ تألیف نموده...“<sup>(۱۸)</sup>

اما جناب فاضل مازندرانی با استناد به عبارت دیگری از متن اثر که می‌فرماید، ”چنانچه در اصفهان ده دوازده سال پیش واقع شد که دو برادر از سادات طباطبائی، سید حسن و سید حسین از اهالی اصفهان ... فتوی بر قتل دادند，“<sup>(۱۹)</sup> تاریخ ۱۳۰۸ هـق. (۱۸۹۰ میلادی) را تاریخ تحریر می‌دانند.<sup>(۲۰)</sup>

با توجه به این که شهادت آن دونفس مقدس در ۲۳ ربیع‌الاول ۱۲۹۶ صورت گرفته<sup>(۲۱)</sup>، می‌توان استنباط نمود که تاریخ تقریبی صدور این اثر ۱۳۰۶ تا ۱۳۰۸ باشد. اما

سال ۱۳۰۸ نمی‌تواند صحیح باشد، چه که ادوارد براون در سفر به عکا این اثر را به خط جناب زین‌المقربین<sup>(۲۲)</sup> دریافت داشت. جناب محمدعلی فیضی می‌نویسد، "مستشرق مشهور انگلیسی پروفسور ادوارد براون در سال ۱۸۹۰ میلادی مطابق با ۲۲ ماه شعبان از سال ۱۳۰۷ به عکا مسافرت نموده و دو روز بعد به حضور حضرت بها‌الله در قصر بهجی مشرف گردید و مدت پنج روز دیگر در قصر بهجی مهمان بود..."<sup>(۲۳)</sup> خود براون تاریخ ورودش به عکا را ۱۳ آوریل ۱۸۹۰ ذکر می‌کند<sup>(۲۴)</sup> که مصادف با یکشنبه ۲۳ شعبان ۱۳۰۷ می‌باشد و لذا این اثر باید قبل از آن نازل شده باشد.

جناب محمدعلی فیضی، شاید با توجه به استدلال براون، سنه ۱۳۰۳ را می‌پذیرد، "دیگر از آثار قلمی مبارک رساله مقاله شخصی سیاح است که در سنه ۱۳۰۳ ... مرقوم"<sup>(۲۵)</sup> جناب اشراق خاوری نیز در دائرة المعارف خود (صفحة ۱۷۸۲) سال ۱۳۰۳ را تاریخ نزول این اثر ذکر کرده‌اند. البته چون جناب زین‌المقربین به سال ۱۳۰۳ وارد عکا شدند<sup>(۲۶)</sup>

۳-۱ شأن نزول: ادوارد براون در اظهار نظر خود، مقصود از تحریر این رساله را اینگونه بیان می‌نماید، "مقاله سیاح را که عباس افندي پسر بزرگتر بها‌الله به قصد اعلام کلمه بها‌الله و نشر افکار او و تخفیف درجه باب و تقلیل اهمیت او ... تأثیف نموده"<sup>(۲۷)</sup> و نیز، زمانی که هنوز پی به هویت نویسنده نبرده بود، در تحلیلی که از لحن کلام نویسنده این اثر نموده می‌نویسد، "برای باب اهمیتی تقریباً درجه دوم قائل شده و رسالت او را صرفاً ایجاد آمادگی برای ظهوری به مراتب کاملتر، یعنی ظهور بها، قلمداد نموده است. به همین ترتیب از اقدامات انجام شده و رنجهای حواریون اولیه آنین با پی بسیار با پی اعتنایی گذشته و از بسیاری از وقایع بسیار بارز و قابل توجه دور قدیم (مانند شهدای سبعه، و مذبحه کبری در سال ۱۸۵۲ در طهران تقریباً ذکری به میان نیاورده است. اما از طرف دیگر، شهادت میرزا بدیع و دو سید اصفهانی را که به دور جدید تعلق دارند، به طور کامل بررسی کرده است."<sup>(۲۸)</sup>

این آزردگی را در نیکلا نیز می‌توان مشاهده کرد، "خصوصت نیکلا با بهائیان در این زمان به نظر می‌رسد دو دلیل داشته باشد. اول آن که، او به نظر می‌رسد عمیقاً از اثر تاریخی حضرت عبدالبهاء، یعنی مقاله شخصی سیاح، رنجیده شده و هیچ فرصتی را برای حمله به آن از دست نمی‌دهد ... نیکلا به این گمان بود که در مقاله شخصی سیاح و سایر آثار بهائی، مقام و اهمیت حضرت باب تقلیل یافته و فقط یک مبشر به ظهور حضرت بها‌الله، یا یحیی تعمید دهنده این دور قلمداد شده است."<sup>(۲۹)</sup>

با توجه به اظهارات مؤلف در بدو اثر، ظاهرا نظر به اختلاف اقوال در خصوص وقایع مربوط به امر مبارک، برای روشن شدن اذهان، حضرت عبدالبهاء اقدام به تحریر این رساله فرمودند. اما این اثر صرفاً یک اثر تاریخی نیست، بلکه حاوی نکات اخلاقی، فلسفی، سیاسی و اجتماعی نیز می‌باشد و اگرچه در چند موضع بالصرامة اظهار می‌دارند که قصد تطویل کلام ندارند، و ادوارد براون نیز از اختصار این رساله اظهار تعجب نموده و در سبک تحریر ایرانیان نادر دانسته است.<sup>(۳۰)</sup> حضرت عبدالبهاء در این اثر در دفاع از امر مبارک مطالبی را بیان نموده، علل برخی رویدادها مانند رمی شاه، تصمیم امیرکبیر به شهید کردن حضرت اعلی، علت مراحل مختلف تبعید جمال مبارک، ارسال لوح سلطان وغیره را توضیح می‌فرمایند.

شاید این کلام موجز توضیح دهنده علت و مقصد از نزول این اثر باشد: «مقاله سیاح تاریخ تحلیلی امر بهانی است که در حقیقت مسائل اساسی تاریخ در آن مورد توجه قرار گرفته و از مباحث فرعی بعدم، فقط ذکر مختصری به میان آمده و بالاخره نتایج و عواقب وقایع و امور بیان گردیده است. اگرچه این اثر جلیل بصورت ظاهر در کمال سادگی و سهولت و مختصر و موجز است، اما در حقیقت از جهت تاریخ بهانی است و از جهت دیگر معزفی امر به متحریان حقیقت».<sup>(۳۱)</sup>

## ۲- نظری اجمالی به ساخت محتوی

**۱-۲- فصل بندی:** اگرچه این اثر بدون فصول اصلی و فرعی و صرفاً به صورت یک مقاله تحریر شده است، اما می‌توان مقاطعی را تشخیص داد که موضوع کلام از یک مرحله تاریخی به مرحله دیگر وارد می‌شود، یا موضوع بحث موقتاً قطع شده، مواضیع اخلاقی و تحلیلی بیان می‌گردد. بدین لحاظ شاید بتوان فصلی به شرح زیر برای آن قائل شد. (شماره صفحات مربوط به نسخه ۱۰۲ بدیع است).

۱-۱-۲- مقدمه صفحه ۱

۱-۲- شرح حیات حضرت اعلی صفحه ۱ تا ۲۳

۱-۳- بیان علت ظهور و شروع شرح حیات حضرت بهاء اللہ صفحه ۲۴ تا ۲۸

۱-۴- بیان اخلاقیات مربوط به ظهور جمال مبارک ص ۲۹

۱-۵- ادامه شرح حیات جمال مبارک در عراق ص ۲۵

۱-۶- نزول لوح سلطان و متن کامل این لوح مبارک ص ۴۴

۱-۷- ادامه حیات مبارک از خروج از ادرنه و فصل اکبر ص ۶۶

۲-۲- خلاصه‌ای از کتاب: بعد از مقدمه کوتاهی در عدت تحریر کتاب، تاریخچه حیات حضرت باب از ولادت ایشان آغاز شده و سریعاً به اعلام بایت رسیده و از همان ابتدا بشارت به ظهور جمال مبارک آغاز شده است. بعد از توضیح مختصری در مورد وضعیت شیخیه به موضوع مخالفت علماً پرداخته و مسأله تعریض به امور و جداییه را مطرح ساخته است. این موضوع چندین مرتبه در موارد مختلف تکرار و تقبیح شده است.

دخالت محمدشاہ با اعزام سید یحییٰ دارابی صورت می‌گیرد و بعد از اقبال او به امر جدید، حجت زنجانی نیز جداگانه ایان می‌آورد. سفر به اصفهان و محبت‌های معتمدالدّوله، نزول تفسیر والعصر و شرح نبوت خاصه، اعزام به طهران و تغییر مسیر به صوب ماکو به اختصار مطرح شده است. ذکری از نزول توقیعی خطاب به محمدشاہ و سپس خطبه قهربیه در حوالی کنارگرد و کلین رفته است. نزول در ماکو و انتقال به چهريق، سفری به تبریز و اعلان دعوی مهدویت، مراجعت به چهريق نیز به اجمال مطرح شده است.

در این میان ذکری از جناب قدوس و باب الباب فرموده با قدری تفصیل بیشتر یادی از قرّة‌العين کرده، مصائب و بلایای واردہ بر پیروان مظلوم حضرت باب را بیان نموده‌اند، و در فتنه علیاء علیه احباء، امیرکبیر را مقصّر دانسته شاه را که زمانی در مسند ولایت عهدی شاهد مناظره حضرت اعلیٰ بود و حکمی نفرمود، از این مصائب بری دانسته‌اند.

محاربات طبرسی، زنجان و نیریز در کلامی معدود تشرع شده، دیگر بار حکایت حضرت اعلیٰ مطرح شده و بر خودسری امیرکبیر در صدور فرمان قتل آن حضرت تصریح شده است. داستانِ دو مرتبه تیراندازی به حضرت اعلیٰ و استعفای ساخنان و فراشباشی بدون ذکر جزئیات بیان گردیده و انتقال رمس اطهر توسط اللھیارخان و سلیمانخان ذکر شده است.

سنّه شصت و شش و هفت، سالِ مصائبِ بابیان بیان گردیده و بانی و باعث آن امیرکبیر ذکر شده است. داستان رمی شاه را مایه سرافکنندگی و بدنامی طایفه بابیه شمرده‌اند. گرفتاری حضرت بهاءالله را در اثر سعایت حاجب الدّوله دانسته و سببِ استخلاص را نفس اعلیحضرت پادشاهی دانسته‌اند. اما ذکری از سیاه‌چال و نزول وحی در آن سجن مظلوم مطرح نمی‌شود.

ذکری از آثار حضرت اعلیٰ به میان آمده و در اینجا غایت ظهور آن حضرت را بیان فرموده‌اند.

در اینجا شاید که فصل ثانی کتاب آغاز می‌شود، چه که شرح حیات جمال مبارک شروع می‌گردد و تأثیر و نفوذ ایشان بر دیگران و بیان معضلات و احادیث توسط آن حضرت و تعیین

ازل به عنوان قائد اسمی باییان با اطلاع ملا عبدالکریم کاتب وحی به اجال مطرح شده است. سفر بغداد بعد از سنه ۱۲۶۹ و بعد، سفر به کردستان بیان گردیده است. مبحث رجوع از کردستان به نویسنده فرصتی می دهد تا از فضایل اخلاقی و اصول روحانی حقیق این دیانت ذکری به میان آورند و به آثار جمال ابھی استناد نمایند و اعتراض ناس رانه بر اعمال بل بر افکار باییان و بهائیان بدانند و سپس مطالب کتاب به نحو ذیل ادامه می یابد.

اقامت در بغداد با مأموریت سیاسی میرزا بزرگ خان قزوینی در این مدینه مصادف گردید و همو به همکاری با حضرات روحانیون پرداخت تا هجوم بغتی بر باییان شود و ظاهراً به علت همراهی نکردن شیخ مرتضی انصاری توطئه مزبور ناکام ماند.

شدّت توطئه‌ها باعث ترک تابعیت گروهی از باییان شد و از طرف دیگر به تبعید حضرت بهاء‌الله از بغداد منجر گردید. اما ازل همواره در خفا در پی جمال مبارک حرکت می‌کرد. از بغداد به اسلامبول رفتند بدون آن که ذکری از واقعه اظهار امر علنی به میان آید؛ اما مدت اقامت در استانبول کوتاه بود و به سُرگونی بعدی به ادرنه منجر شد چه که حضرت بهاء‌الله نزد احدی از بزرگان قوم نرفتند و با هیچکس مراوده ننمودند.

فشار تحریکات سید محمد اصفهانی یحیای نادان را فریفت که علیه حضرت بهاء‌الله قیام کرد و نهایتاً به جدایی آنها از یکدیگر منجر شد. در این شهر لوح سلطان نازل گشت که متعاقباً از عکا توسط جناب بدیع به صوب ایران ارسال شد. تبعید از ادرنه ازل را از همراهی حضرت بهاء‌الله منع نمود و مسکن جدیدش را در ماغوسای قبرس قرار داد. جناب بدیع موقق شد لوح سلطان را شخصاً به دست ناصر الدین شاه برساند و متعاقباً درباریان به شهادت جناب بدیع اقدام کردند و مایه تأسف سلطان شدند.

عکس العمل جالب سلطان در تکلیف به علمای برای تحریر جواب و مؤاخذه مسیبین شهادت بدیع از نکات برجسته است که به وضوح بیان گردیده است.

در اینجا است که نظر به اهمیت اقام حجّت به سلطان و در واقع به علمای اعلام تمام لوح سلطان نقل می‌گردد و لزوم مراجعه به صحائف و کتب این قوم برای درک مقصد و مرام این طائفه بیان می‌شود.

واساطت مدبرین قوم نزد سلطان و بیان حقایق مقاصد این طایفه بعد از این لوح به صورت روایت بیان می‌شود که پس از تبعید جمال مبارک به عکا صورت گرفت و به گذشت سی سال از آخرین اصطکاک باییان با حکومت اشاره می‌شود.

تلواظهارات مدبرین قوم به بیان اصول مملکت داری و احترام به وجود اشخاص و علل

پیشرفت مالک متمنه و دلائل از دست رفتن اقالیم تحت سلطه ایران مبادرت شده و تأثیر تعصّب مذهبی در ضعف حکومت در قرون وسطی مِن باب مثال تشرع شده و تقدس و جدان انسانی و احاطه ذات اقدس الهی بر آن تبیین گشته و هدایاتی برای معموریت کشور بیان شدن است.

و بالآخره در صفحات پایانی کتاب شهادت محبوب الشّهداء و سلطان الشّهداء، علّت آن و تأثیراتش بر سایر نفوس شرح داده شده است.

### ۲-۳ تحلیلی کلی از محتوای کتاب

اگرچه سیر کلی کتاب بیان تاریخ امر حضرت باب و وصول به غایت آن یعنی ظهور حضرت بهاءالله و ادامه حرکت ایشان تا وصول به عکاست، اما می‌توان مشاهده کرد که در مقاطع مختلف، به مناسبت موضوع، رشته کلام از بیان تاریخ گستته شده به ذکر نکات اخلاقی، فلسفی، عرفانی، اجتماعی و حتی سیاسی معطوف شده است.

مانعنت علما از پیشرفت امر الهی به وضوح مشهود است و سلاطین معاصر این دو ظهور به جز تسلیم شدن در برابر علما یا کوتاهی در نظارت بر اقدامات جالسین بر مسند صدارت عظمی، مشمول ملامت غیشوند.

در این تحریر سیر تاریخی بسیاری از نکات که در سایر تواریخ ذکر شده، مرقوم نگشته است. عباراتی چون، «اگر به تفصیل ... پردازیم و وقایع را از بدایت تا نهایت شرح دهیم، این مختصر یک کتاب جسمی گردد و چون تاریخ را فائدہ نبخشد مجمل گذاشیم»<sup>(۳۲)</sup> توجیه کننده حذف نکات بسیاری است. لذا به نظر می‌رسد علاوه بر آن که اختصار مطلب مذکور بوده، ذکر نکاتی که برای تاریخ مفید باشد ذکر گردیده است. حتی موضوع زندان سیاه‌چال در نیم سطر تحت عنوان «زندان طهران» بیان شده است. لذا در لابای نکات تاریخ به ذکر علل حدوث برخی وقایع نیز اشارت رفته است.

استفاده از کلمات یا جملات از آیات و احادیث، اگرچه به نحو اجمال صورت گرفته، اما تأثیر عظیم در انتقال مطلب غوده است.

آنچه که مکرراً به اخاء مختلف مطرح و تقبیح شده تعرّض به ضمایر و عقاید نفوس است، چه که آن را در حیطة اقتدار ذات الوهیت دانسته‌اند و نفوس بشری را از ورود به آن محدوده منع کرده مضرّات آن را مورد تأکید قرار داده‌اند.

در چندین موضع نیز تبیین شده است که قتل و آزار معتقدین به یک دیانت نه تنها

موجب توقف و اضمحلال آن مرام نمی‌شود، بلکه نتیجهٔ معکوس بخشد و موجب اعتلای آن آئین گردد.<sup>۵۵</sup>

بیان نکات اخلاقی و لزوم تخلّق به صفات رحمانی مکرّراً مورد توجه واقع شده و حتّی ذکر وقایع تاریخ معوق مانده و با استناد به آیات جمال ابھی جوهر اخلاق مطرح و نخواه وصول به وحدت عالم انسانی تشریع و هدف از ظهور مظہر الہی که هماناً ظهور جواهر معانی از معادن انسانی است تبیین گردیده است.

در استناد به آثار جمال مبارک، علّت تشتّت در آئین مبین اسلام معلوم گردیده و میل حضرت احادیث به این که احدی محروم غاند اعلام شده است که بیان جمال مبین را تداعی می‌کند که در خصوص متزلزلین بیان شده است.<sup>(۳۳)</sup>

در واقع با انتخاب بیان مبارکی از جمال ابھی که تماماً نقل گردیده، اهداف گوناگونی حاصل شده است: از جمله مرام و مراد اهل بھاء بیان شده، رعایت تقوی توصیه گردیده، نخواه فتح قلوب ذکر شده، لزوم ملاحظة حکمت مرکوز ذهن واقع شده، امانت و دیانت مورد تأکید واقع شده، تغییر سیف ظاهر به سیف کلام در این دور مولی الانام مذکور گردیده، نزاع و جدال که در جمیع ادوار وجود داشته بالمرّه نهی گردیده و ذکر بر سبیل گلایه از امرای بی‌انصاف شده و بر انصاف و عدل تأکید اکید بل شدید شده است.

حضرت عبدالبهاء در موضعی به ذکر علّت ایجاد سوء تفاهم در اذهان در مورد طایفة بابیه می‌بردازند که همان سوء قصد به جان شاه است و در موضع دیگر بعد از ذکر مسائل مابه‌الاعتقاد بهائیان، استنتاج می‌فرمایند که این شبّه بر طرف گردید و اعمال و اخلاق این طایفة و حُسن سلوک آنها بر جمیع روشن شد. لهذا دیگر اعتراضی بر اعمال و رفتار و اخلاقشان نیست، بلکه بر ضمایر و عقائد آنها است.

از نکات بسیار جالب این مقاله آن که حضرت عبدالبهاء به لسانی واضح به روایت دیگران از زبان زعمی قوم خطاب به ناصرالدین شاه اصول حقیق که باید حاکم بر سیاست مملکت و معدلت پادشاهی باشد و نیز مظلومیت اهل بھاء و علل عقب‌ماندگی کشور را ذکر می‌فرمایند. این بحث که نسبتاً به تفصیل بیان شده شامل نکات بسیار مهمی است که با تفصیل بیشتر در رساله مدنیه نیز مطرح شده است.

### ۳- بیان برخی نکات کتاب

در این سفر قویم نکات بسیاری به اجمال ذکر شده است. ادوارد براون به زعم خویش

تنها به تفصیل نکات تاریخی اقدام نموده است، اما در این وجویه به برخی نکات تاریخی و اجتماعی اشاره می‌شود:

### ۱-۳ نکات تاریخی

۱-۱-۳ از بدایت ظهر حضرت باب و شروع مخالفت معاندین، آحاد مؤمنین دست به قلم برده به دفاع از امر مبارک و جواب شباهت معاندین پرداختند. این بیان مبارک نقی ادعای کسانی است که تصور می‌کنند امر حضرت اعلیٰ به ضرب شمشیر پیش رفته است. حضرت عبدالبهاء به اختصار توضیح می‌فرمایند که محتوای این جوابیه‌ها چه بوده است:

- حجّت و برهان اصل است و روایات فرع ولذا فرع مسموع صلاحیت معارضه با اصل مثبت را ندارد.

- تأویل را جایز شمردند و فی المثل سلطنت قائم را به سلطنت معنویه تأویل کردند و مظلومیت سید الشّہداء را دلیل آوردند که مظہر آیة و آن جندنا لہم الغالبون بود.

- تألیفات کثیره حضرت باب علی‌غم عدم تعلم ایشان دال بر تأییدات روح القدس است.

- استقامت و ثبات حضرت باب آیت اعظم است (این مورد اگرچه در تاریخ موجود و مشهود، اما در توقيع مبارک از چهريق خطاب به محمدشاه صریحاً ذکر شده و آمادگی برای شهادت در آن ذکر شده است).

- استناد به احادیث و آیات و اخبار مرویه از بعضی مشاهیر سلف.

۱-۳-۱ خصوصیات شخصیتی تاریخی مانند امیرکبیر که در جمله تواریخ غیر امری سخن از کفايت او می‌گویند، توسط حضرت عبدالبهاء با ذکر صفاتی چون خودسری، استبداد، بی‌تجربگی، بی‌ملاحظگی نسبت به عواقب امور، سفّاکی، بی‌باکی و خونریزی توصیف شده است. در چند مورد حضرت عبدالبهاء، حصول مشکلات برای بایان را صرفاً در اثر بی‌کفايتی او می‌دانند که سیاست اداره مملکت را بر مبنای "تشدید و تضیيق و تهدید و تخویف" عموم ملت بناداد. او حتی با سلطان نیز مشورت نمی‌کرد و تصور می‌نمود که به قوت قاهره می‌توان مانع انتشار امر گردید. او حتی در به شهادت رساندن حضرت اعلیٰ نیز مشورت نکرد و خودسرانه به این عمل شنیع مبادرت نمود. بی‌سیاستی او، حرص و طمع والیان و مأموران و قدرت طلبی علماء دست به دست هم داد و آن آشوب و بلوا را علیه باییان به راه انداخت. در این خصوص بالصرّاحه می‌فرمایند، "جمیع این وقوعات مجرد استقلالیت رأی و امر میرزا تقی خان مجری

شد.<sup>(۳۴)</sup> و در موضع دیگر در مورد شهادت حضرت باب می فرمایند، "این قضیه قطعیاً بدون اطلاع دربار پادشاهی صدور یافته و وزیر کبیر خودسرانه به استقلالیت تامه امر نموده ..."<sup>(۳۵)</sup>

۱-۳-واقعه رمی شاه را با ذکر علت و نتائج حاصله به اختصار شرح داده اند و آن را مایه شرمساری و خجالت باییه شرده اند. شاید در تاریخ نویسی زمان قاجاریه که سورخین برای هر عملی توجیهی پیدا می کردند، این نخواه بیان مطلب سرآغاز تاریخ نویسی منصفانه و روشن فکرانه قلمداد گردد. چه که حضرت عبدالبهاء در این مورد، گو این که دلائلی بر این واقعه ذکر می کنند، اما شناخت آن را تأیید می فرمایند. در موضع دیگر بالصراحت نسبت به هرگونه قصد سوئی نسبت به دولت و حکومت ابراز ارزشگار می فرمایند، "هر ذلتی را تحمل توان نمود مگر خیانت وطن و هرگناهی قابل عفو و مغفرت است مگر هتك ناموس دولت و مضربت ملت".<sup>(۳۶)</sup>

در این واقعه چند علت دخیل بود. اوّل خودسری امیرکبیر در نشان دادن شدت عمل نسبت به باییان و حضرت اعلی؛ دوم، بی خبری سلطان از این واقع؛ سوم، تصوّرات نادرست مرتبکین این عمل که گمان می نمودند شخص شاه دستور آن را صادر کرده است؛ چهارم، نادانی آنها که در نخواه استفاده از آلت قتاله مشهود است.

و امّا نتایج حاصله: اوّل حصول بدنامی که "هنوز آنچه می کوشند و می جوشنند که از شومی و بدنامی و رسوابی این قضیه نجات یابند میسر نمی شود."؛ دوم، متهم شدن جمیع باییه در شرکت داشتن در این عمل؛ سوم، مسجون شدن حضرت بهاء اللہ؛ چهارم، آواره شدن بسیاری از نفوس باییه.

۱-۴- تعیین ازل به عنوان قائد اسمی باییان که حضرت عبدالبهاء آن را "اسم بی رسم"<sup>(۳۷)</sup> می خوانند. این نکته در سایر تواریخ امری نیز آمده است. حضرت بهاء اللہ بنفسه القدس در بیانات مبارکه به نام دو نفر از احتجاء که از این قضیه آگاه بودند اشاره فرموده اند.<sup>(۳۸)</sup> حضرت عبدالبهاء در اینجا به ذکر نام ملا عبدالکریم قزوینی اکتفاء می فرمایند.<sup>(۳۹)</sup> گو این که در نهایت، ازل به تحریک سید محمد اصفهانی این ریاست ظاهره را قیادت واقعی شرد و باعث ضلالت گروهی گشت، امّا در بدایت باعث شد حضرت بهاء اللہ از تعرّض ناس محفوظ مانند و بتوانند به هدایت باییان پردازند. جمال مبارک این نکته را در کمال طرافت و لطافت در اثری به لسان فارسی با مطلع "بنام دوست اللہ المثل الاعلی، گل معنوی

...<sup>(۴۰)</sup> منعکس فرموده‌اند که زیارت آن باعث روح و ریحان است.

اما نکته‌ای که حضرت عبدالبهاء بر آن تأکید نمودند علّت قیام یحیی است. قبل از هر چیز کم تجربگی او باعث شد طعمه آماده‌ای برای سید محمد اصفهانی باشد<sup>(۴۱)</sup> و بعد چون در عواقب امور تأمل و تفکر نمود، در طریق گام نهاد که جز ضلالت فری نداشت. لذا دست بسته تسلیم سید محمد اصفهانی گردید. دیگران نیز از این موضوع به عنوان "اسباب فساد"<sup>(۴۲)</sup> استفاده کرده داعیه او را دامن زدند و به ظاهر او را تشویق و ترغیب به مخالفت با حضرت بهاء‌الله نمودند. شاید این نادانی و سست ارادگی ازل باشد که حضرت بهاء‌الله، علیرغم عمل شنیعی که در مورد حرم منقطعه حضرت اعلی انجام داد و بعد او را به سید محمد بخشید<sup>(۴۳)</sup>، در کتاب اقدس به فرصتی دیگر دادند<sup>(۴۴)</sup> تارجوم نماید و به جبران مافات موفق گردد. البته منتج به نتیجه مطلوبه نگردید.

علّت اصلی این انتشار نام ازل ظلم امیرکبیر بوده است.<sup>(۴۵)</sup>

### ۱-۳-۳ قضیه نزول و ارسال لوح سلطان - اگرچه با اینار و جانفشنانی جناب بدیع

این لوح منبع به مقصد تعیین شده رسید و آن پیک عظیم الشأن به قساوی غریب شکنجه شد و جان به جانان تسلیم نمود، اما حضرت عبدالبهاء در این واقعه، شاه را مبری می‌دانند و ارتکاب چنین شقاوت و ستمی را به درباریان نسبت می‌دهند. حتی این روایت را نقل می‌فرمایند که شاه سه مرتبه فرمودند آیا واسطه مراسله راکسی مؤاخذه نماید؟<sup>(۴۶)</sup> و نکته مهم دیگر در این واقعه، ضعف علمای اعلام در تحریر جواب به مولی‌الانام است. سلطان علیرغم استبدادش که در تاریخ مشهود است، از استنکاف علما به شدت رنجیده خاطر می‌گردد و عدم مباینت لوح سلطان با شرع و عقل را بیان می‌دارد و لزوم تحریر جوابی جهت "زواں شباهات و حل مشکلات"<sup>(۴۷)</sup> را مورد تأکید قرار می‌دهد.

مشاهده می‌شود که حضرت عبدالبهاء در اینجا دیگر بار بانصاف علما را در مقابل انصاف سلطان قرار می‌دهند. در این باب ذیل ۳-۲-۳ بحث شده است.

### ۱-۳-۴ اشاره‌ای به قرون وسطی شده است که بدایتش زمان سقوط امپراطوری روم

و نهایتش فتح قسطنطینیه است. این دوران را دوره نفوذ رؤسای مذهب، تعصب شدید و تعرّض قریب و بعيد می‌دانند و علّت ضعف و فتور مملکت می‌شمارند. این نکته تاریخی را حضرت عبدالبهاء متتجاوز از ده سال قبل از آن در رساله مدنیه مطرح فرموده بودند<sup>(۴۸)</sup> و همدستی

رؤسای غافل روحانی دینی و ارکان ظالم و عاصی حکومت دنیوی را باعث هدم اسas دیانت و انسانیت و مدنیت و سعادت اهالی اروپ<sup>(۴۹)</sup> می شمرند.

ذکر این نکته تاریخی به جهت مقایسه سلوک ناپسندیده علماء و ارکان حکومت در بلاد ایران صورت می گیرد. آن در اروپا سبب ذلت حکومات در مقابل اهالی آسیا شد و این باعث تناقض "مالک و سیعه ایران"<sup>(۵۰)</sup> و از دست رفتن "قطعات کثیره و اقالیم عظیمه"<sup>(۵۱)</sup> گردید. در واقع از این مثال استفاده کرده رفتار نادرست با بایان را مورد سؤال قرار می دهد.

۳-۱-۷ با این که حضرت عبدالبهاء از نکات مهم تاریخی مانند واقعه سیاه چال، علت محبت شدن علی خان ماکویی، واقعه نیریز، لاجل رعایت اختصار، ذکری به میان غی آورند و از واقعه زنجان به اجمال می گذرند، اما واقعه شهادت نورین نیرین را نسبت به حجم کتاب، به تفصیل ذکر می فرمایند و تأثیر آن بر سایر نفوس، حتی کشیش مسیحی جلفا، را بیان می فرمایند. ذکر این واقعه در انتهای کتاب، دیگر بار با تأکید بر دو نکته که در سایر مواضع نیز به انحصار مختلف ذکر شده است، همراه می شود: اول آن که، میر محمد حسین امام جماعت اصفهان نظر به حرص و طمع شدید و برای آن که بدھی خود را پرداخت نکند، دست به ظلم و ستم گشود و فرمان قتل را صادر کرد. دوم آن که "حال مدنی است که عدالت پادشاهی رادع و مانع است و کسی جسارت چنین تعدیات عظیمه نتواند".<sup>(۵۲)</sup>

۳-۱-۸ از سه واقعه تاریخی مهم مازندران، زنجان و نیریز، فقط واقعه قلعه شیخ طبرسی با تفصیل بیشتری ذکر شده، به واقعه زنجان به اجمال اشاره شده و از نیریز فقط نام برده شده است. آنچه که استنباط می شود این است که واقعه شیخ طبرسی فی نفسہ گویا و نمونه ای برای توضیح دو واقعه دیگر است؛ یا این که واقعه مزبور مورد تأیید جمال ابھی بوده و هیکل مبارک شخصاً در محل حضور یافته در خصوص استحکامات توصیه هایی نمودند و حتی حضور جناب قدوس را در آن محل لازم شمردند و در سفر بعد نیز به قصد مساعدت به اصحاب قلعه به آن صوب حرکت فرمودند، گو این که به مقصد واصل نشدند. دیگر این که عمدۀ اصحاب در طبرسی از علماء بودند، اما در دو واقعه دیگر این شرایط بدان صورت نبود.

### ۳-۲ تحریکات و اقدامات خصمانه علماء

۱-۲-۳ اولین نکته ای که در این خصوص مطرح شده وضعیت طایفه شیخیه است. این

طایفه که در زمان دو زعیم خود فعالیت داشتند، هم‌اینک به اعتکاف و عزلت روی آورده و تنها فعالیت آنها جستجوی شخص عظیم و فرد وحیدی بود که آن را در اصطلاح خود رکن رابع می‌شمردند.

رکن رابع اشاره به اصول اعتقادی شیخیه است. «مراد آن که معرفتِ دیانت بلکه عالم هستی را چهار رکن طولی است که هر رکن در واقع مقام تفصیل و بسط همان رکن سابق می‌باشد. نخست مقام الوهیت، دوم مقام رسالت، سوم امامت و چهارم بایت یا رکن رابع و خالبًا به کلمه شیعه ائمه تعبیر می‌نمودند و معتقد بودند هر که به رابع پیوند که تحقق ظهوری و جامع مقام سابق خود است به همه پیوست و هر که از او بیزد از همه برید.»<sup>(۵۳)</sup>

آنها در جستجوی رکن رابع یا شیعه کامل به اطراف و اکناف ایران شتافتند. اسامی نفوosi را که از این طایفه ذکر شده در زمرة حروف حی می‌توان مشاهده کرد.

**۳-۲-۲ نکته دوم تشبیث علماء به بہانه‌های واھی جهت اختلافی ضعف خود می‌باشد.**  
موارد عدیده در این رساله مورد توجه واقع شده است. از آن جمله است دعوت معتمدالدّوله حاکم اصفهان که از علماء دعوت کرد با حضرت اعلی روبرو شوند و به اتیان براهین پردازند، اما علماء این قضیه را وهن شریعت شمرده نپذیرفتند... بنگاشتنده ... چون مخالفت این شخص به شرع انور اشهر از آفتاب است پس اجراء حکم شرع عین صواب است.<sup>(۵۴)</sup>

مورد دیگر اظهارات حاجی میرزا آقاسی است که برای جلوگیری از ملاقات طلعت اعلی با محمد شاه به سلطان اظهار داشت، «شاهیر علمای دارالخلافه نیز بر تیره علمای اصفهان سلوك نمایند و سبب هیجان عموم گردند و به موجب مذهب امام معصوم خون این سید را هدر بلکه حلال تر از شیر مادر دانند.»<sup>(۵۵)</sup>

موارد دیگر از تحریکات علماء را می‌توان در تبریز، قبل از عزیمت هیکل مبارک به ماکو، و زمان اقامت در چهریق، زمان عزیمت جمال قدم به مازندران و نیز موقع تسلیم لوح سلطان به ناصرالدّین شاه ملاحظه نمود. حتی اشاره‌ای نیز به دسائیس ایشان در ایام اقامت جمال قدم در بغداد شده است. اگرچه در این مورد، شیخ مرتضی انصاری با خودداری از مشارکت در این دسایس موجب ناکامی آن شد، اما به فرموده جمال مبارک او نیز از مطالعه این امر مبین استنکاف نمود و زحمات هفتاد ساله‌اش به بادرفت و به عرفان حق نائل نشد.<sup>(۵۶)</sup>

**۳-۲-۳ اگرچه نهایتاً معاونت دربار و علماء باعث تحریک افکار عمومی و اهتزاز عالم**

مخالفت بر علیه امر مبارک شد، اما لحن کلام گویای آن است که محرك اصلی، علما بودند و دربار، اعم از ولیعهد یا سلطان، نه تنها مخالفتی ابراز نمی داشتند، بلکه حتی المقدور ممانعت می نمودند.<sup>(۵۷)</sup> این ابراز لطف نسبت به سلطان به نص صریح جمال مبارک وجود داشت، گو این که نهایتاً قدر ندانست.<sup>(۵۸)</sup>

لذا جو حاکم بر جامعه چنان بود که علما با هر امری که با اهواه خود مباین می دانستند به شدت مخالفت می کردند، اما سلطان ممانعت می نمود. فی المثل در ماجرای مجلس ولیعهد می فرمایند، در آن وقت حکمران آذربایجان ولیعهد گردون مهد بودند، در حق باب حکمی نفرمودند و تعریضی نخواستند. علما مصلحت چنین دانستند که لااقل تعزیز شدید باید.<sup>(۵۹)</sup> یا از لسان جمال ابھی نقل می کنند که، ای دوستان از مقصود عالمیان مستلت نمایید حضرت سلطان خلدالله ملکه را تأثیر فرماید تا از انوار آفتاب عدل جمیع ممالک ایران به طراز امن و امان مزین گردد. از قرار مذکور به صرافت طبع مبارک بستگان را گشود و مقیدین را آزادی بخشید.<sup>(۶۰)</sup>

بعضأ حتی قساوت برعی از روحانیون به نحوی بیان شده و در مقابل احترام به دو سلطان به گونه ای در قالب کلمات جای گرفته است که بیانات جمال ابھی که قریب ده سال قبل از تحریر این مقاله عز نزول یافته تداعی می شود که فرمودند باید به جان سلطان دعا کرد و خداوند را شاکر بود که حضرات علما تکیه بر مستند سلطنت نزند.<sup>(۶۱)</sup>

این نکته نیز شایان ذکر است که حضرت عبدالبهاء منصفانه قضاوت فرموده از لسان جمال ابھی علمای حقیق را ستایش می فرمایند، عالم عامل و حکیم عادل بمتابه روحند از برای جسد عالم. طوبی از برای عالیعی که تارکش به تاج عدل مزین و هیکلش به طراز انصاف مفتخر.<sup>(۶۲)</sup>

۳-۲-۴ آنچه که در اذهان در خصوص علام ظهر قائم جریان داشت به زبان «محمول مجتهدين و علماء متبحرين»<sup>(۶۳)</sup> بیان شده است. این اظهارات علما که بعضاً در گفتار خال اکبر در حضور مالک قدر مطرح گردید، در سایر آثار حضرت عبدالبهاء نیز مشاهده می شود.<sup>(۶۴)</sup> البته حضرت عبدالبهاء در یکی از مکاتيب خود استناد به بیان رب اعلی کنند که جمیع آن علام در طرفة العینی واقع شد واحدی در نیافت.<sup>(۶۵)</sup>

#### ۴- نکات روحانی، اجتماعی و اخلاقی

۴-۱ اوّلین نکته ای که در این زمینه مطرح شده ادعای بایت است که از حضرت رب اعلی به منصه ظهور رسید. این مقام نشان دهنده واسطه بودن است، واسطه جهت رسیدن به

هدف دیگر یا شخصی دیگر که باید اعظم از شخصی باشد که مدعی بایت است. در بدایت ظهور، مقام بایت قائم آل محمد مطرح بود که نفس حضرت اعلی به این نکته شهادت می‌دهند.<sup>(۶۶)</sup> این مقام آنچنان در برخی از اذهان پیروان جای گرفت که به مجرد برداشتن نقاب و اعلان مظہریت و قائمیت نوانستند تحمل نمایند.<sup>(۶۷)</sup>

اما در این مقاله مراد از بایت را واسطه فیوضات از شخص بزرگواری عنوان می‌فرمایند که حتی به اراده او متخرکند و از همان بدو ظهور تئای شهادت در سبیل محبتیش را دارند. این اشارات به مرور لائج تر می‌گردد تا به من يظهره اللہ و بهاء اللہ اشاره می‌شود و معلوم می‌گردد که آن حضرت باب وصول به لقای حضرت بهاء اللہ می‌باشد. این مطلب را می‌توان به عنوان بیان غایت تعبیر نمود که مقصود از ظهور رب اعلی، ظهوری دیگر است که در آن تکامل می‌یابد و شجره دیانتش ثمر می‌بخشد. لذا ظهور خویش را مقام تبشير شمرده و حقیقت خود را واسطه ظهور اعظم کمالات آن دانسته و فی الحقيقة در شب و روز دقیقة از ذکرا او فتور نداشت و جمیع تابعان را به انتظار طلوع او دلالت می‌نمود.<sup>(۶۸)</sup>

این معنی در آثار جمال مبارک نیز متجلی است، "... مظہر قلبم و مبشر جمالم آنچه فرموده ناظراً الى الظہور و قیامه على الامر فرموده والا ونفسه الحقّ به کلمة از آنچه فرموده تکلم نمی‌نمودند".<sup>(۶۹)</sup>

نکته‌ای که اینجا مطرح است این است که ظهوری که غایت و کمال ظهور حضرت نقطه اولی محسوب می‌شود باید به مراتب اعظم از آن باشد، چه که حضرت اعلی تئای شهادت در سبیلش را دارد. آیا این بیان حضرت عبدالبهاء گویای عظمت مقام حضرت بهاء اللہ بالنسبه به حضرت اعلی نیست؟: "مقام حضرت اعلی الوهیت شهودی و مقام جمال اقدس اقدم احادیث ذات هویت وجودی...".<sup>(۷۰)</sup> آیا این بیان حضرت عبدالبهاء شاهدی بر تجلی جمال قدم بر حضرت اعلی نیست؟: "الحمد لله الذى تجلى فى البقعة المباركة الارض المقدسة طور الايمان وادى طوى جبل سيناء على موسى الكليم وأشرق فى برية القدس وادى المقدس جبل ساعير البقعة البيضاء و العدوة التورا على عيسى المسيح و ظهر فى فاران الحب مطلع الانوار مشرق الآثار بطبعاء الرزوح يشرب الاسرار ظهور القسیاء فى رابعة النهار على محمد الحبيب ولاح واضاء فى كینونه الفعلى و ذاتیة الشفاء مصباح الملائكة الاعلى النقطة الاولى افق التوحید ثم هتك ستر الغیوب و زال الظلام الذي جاور و انكشفت السبحات المجللة على شمس الظہور وارتفع النقاب و انشق السحاب و زال العجب و كان يوم الایام الموعود فى كل صحف و زیر و كتاب انزله العزيز الوهاب فى سالف القرون ... وكانت بهاء السموات و الارض فى عالم الغیب والعيان...".<sup>(۷۱)</sup>

۴-۲-۴ نکته‌ای که به کرات در این مقاله، گاه به اشاره و گاه به تفصیل مطرح شده، تقدس و جدان انسان است که در تحت استیلای ذات الهی است:

۴-۲-۱ در بدایت امر تعرّض به وجودان را ناشی از عدم مهارت سیاسی علمای ایران می‌دانند، چه که آنها تصوّر می‌کنند با تشدد و تعرّض می‌توانند موجب خمودت و خاموشی شوند، در حالی که تعرّض به امور وجودانیه سبب ثبوت و رسخ می‌گردد.<sup>(۷۲)</sup> و سبب جلب توجه انتظار و نفوس.<sup>(۷۳)</sup> می‌شود.

جالب اینجا است که به اشاره هیکل اظهر این موضوع مکرّراً در طول تاریخ تجربه شده و نتیجه معکوس حاصل شده و باز هم تکرار شده است.

۴-۲-۲ طلعت میثاق در مرتبه ثانی که این موضوع را مطرح می‌کنند تأثیر منفی تعرّض به وجودان را به طور اخص در "امور دین و مذهب"<sup>(۷۴)</sup> مورد تأکید قرار می‌دهند که "به مجرّد ریختن خون سرایت و نفوذ پیدا کند و در قلوب تأثیر شدید نماید."<sup>(۷۵)</sup> و در هر مرتبه اشاره می‌فرمایند که "این امور به تجربه رسیده است."<sup>(۷۶)</sup>

شاید سقایه شجره امرالله با دم اظهر شهدا را رابطه‌ای با این اصل باشد که گروهی به سبب غفلت قیام به تعرّض به وجودان نفوس نمایند و خون آنها را بریزند و انتظار را به سوی آن متوجه سازند. ذکر یک مثال در صفحه ۱۴ کتاب این نکته را ثابت می‌سازد.

۴-۲-۳ در مرتبه ثالث تأثیرات آن بر وجود شخص مطرح می‌شود که "اینگونه امور وجودانیه در جهان تجربه شده، خرق سبب التیام است و زجر علت اهتمام، منع باعث تشویق است و تهدید بادی تحریض." مثالی که ذکر می‌کنند چقدر گویا و ملموس است. آنچه که در معرض تعرّض قرار می‌گیرد شاخ و برگ است نه اصل و ریشه، چه که اصل در قلوب پنهان است و ریشه در جان نفوس مکنون و نهان.<sup>(۷۷)</sup>

۴-۲-۴ نکته دیگری نیز در اینجا اشاره می‌شود که، "در ممالک دیگر چون اینگونه امور حاصل شود از عدم اعتنا و قلت اهتمام خود به خود خاموش گردد چه که تا به حال در ممالک اروپ از اموری که تعلق به وجودان دارد بسیار پدیدار شده لکن عدم تعرّض و تعصّب از اهمیت اندخته در اندازه مدتی محو و پریشان گردید."<sup>(۷۸)</sup>

اشارت ظریف است به بیانات عدیده طلعت ابھی و مرکز میثاق که مخالفت اعداء اگرچه به ظاهر بر خلاف اراده مظہر ظهور است، اما در باطن کلّ به اراده حق است تا امر الهی توسعه یابد و مورد توجه قرار گیرد. فی المثل به این بیان حضرت عبدالبهاء توجه فرمایید، "معارضه و مقاومت جاهلان سبب اعلاه کلمة الله و نشر آثار الله است. اگر تعرّض مستکبرین و تهتک مرجفین

نبود و فریاد بر منابر و بیداد اکابر و اصاغر و تکفیر جهلاء و عربده بلهاء نبود کی صیت ظهور نقطه اولی روحی له الفداء و آوازه سطوع شمس بهاء روحی له الفداء بشرق و غرب می رسید و جهان را از کران تا به کران به جنبش و حرکت می آورد و کی خطة ایران را مرکز نور تابان می فرمود و اقلیم روم مرکز جمال قیوم می گشت، چگونه آوازه ظهور به جنوب منتشر می شد و به چه وسیله ندای حق به اقصی بلاد شمال می رسید...<sup>(۷۹)</sup>

**۴-۲-۵** طرح موضوع در مقطع دیگر با این نکته همراه است که "در کشور و جدان جز پرتو انوار رحمن حُکم نتواند... این است که هر قوه را معطل و معوق توان نمود جز فکر و اندیشه را که حتی انسان بنفسه منع اندیشه و خاطر خویش نتواند."<sup>(۸۰)</sup>

بدین لحاظ در حیطه اقتدار الهی، انسان نمی تواند با تعریض و شدت عمل وارد شود و تغییر ایجاد کند، چه که قوه نافذة مالک الملوك حاکم است و هر قوه دیگری را رادع و مانع.

**۴-۲-۶** نکته دیگر که هیکل اظهر در این خصوص مطرح می فرمایند این است که وظيفة دولت و حکومت "آزادگی وجودان و آسودگی دل وجودان" است<sup>(۸۱)</sup> چه که توجه به این نکته باعث اعتلاء و ترقی کشور می شود و امکان حصول تفوق و برتری فراهم می آید. حتی مثال می آورند که "اکثر ممالک خراسان نیز به جهت تعزیز وجودان و تعصّب حکام از حوزه حکومت ایران خارج شد"<sup>(۸۲)</sup> و مثال بارز در اتساع دایره مستملکات کشور انگلیس است که اگرچه در "آتلانتیک بالتیک در اقصی قطعه شمالیه است ... به سبب قوانین عادله آزادگی وجودان ... قریب ربع معمورة عالم را در تحت حکومت خود گرفته است.<sup>(۸۳)</sup>

#### ۴-۲-۷ در اوآخر کتاب استنتاج می فرمایند:

- وجودان انسانی مقدس است؛
- آزادگی آن باعث ائماع افکار، تغییل اخلاق، تحسین اطوار، اکتشاف اسرار خلقت، ظهور حقائق مکونه عالم امکان است؛
- مسئولیت وجودان اگر در این جهان واقع گردد، دیگر چه کیفری از برای بشر در روز حشر اکبر در دیوان عدل الهی باق ماند؛
- ضهائر و افکار در حیطه احاطه مالک الملوك است نه ملوک؛
- جان وجودان در دست رب قلوب است نه مملوک؛
- دو نفس در عالم وجود یافت نشود که در جمیع مراتب و عقاید هم فکر باشند، چه که راههای وصول به حق به تعداد خلائق است، و "اختلاف شئون از خصائص ولوائم عالم انسان"<sup>(۸۴)</sup> موارد فوق در حکایت شهادت نورین نیرین کاملاً منعکس است.

## ۵- منابع

- حضرت عبدالبهاء علاوه بر تاریخ امر مبارک تلویحاً به آثار دیگری به عنوان منبع کار خویش استناد می‌فرمایند که به برخی از آنها به اختصار اشاره می‌شود:
- ۱-۵ آیات قرآنی در مقاطع مختلف به مناسبت استناد به آیات قرآنی صورت گرفته است که موارد زیر از آن جمله است:
    - ۱-۱-۵ آن جندنا لهم الغالبون (ص ۱۲) - این آیه که در سوره صافات (آیه ۱۷۳) نازل شده در مورد مظلومیت و مقهوریت ظاهری حضرت سید الشهداء و مظفریت و غلبه حقیق آن حضرت به کار رفته است.
    - ۱-۲-۵ مقام احسن التقویم (ص ۲۴) - این آیه که صورت کامل آن لقد خلقنا الانسان فی احسن التقویم (سوره تین، آیه ۴) می‌باشد، در شأن نفوسي که به حضرت بهاء الله ایمان آورند و به مقام حقیق خویش نائل گردند، ذکر شده است.
    - ۱-۳-۵ خلعت فتبارک اللہ احسن الخالقین (ص ۲۴) - این آیه که در سوره مؤمنون (آیه ۱۴) نازل شده نیز در خصوص صعود در مراتب وجود که با اقبال به حضرت بهاء الله حاصل می‌شود، ذکر گردیده است.
    - ۱-۴-۵ تری الجبال تحسیبها جامدة و هی تمزّر التحاب (ص ۲۴) - این آیه که در سوره غل (آیه ۸۸) نازل شده است، نیز در مورد ظهور موعد بیان و به عبارةً اخیری موعد کل ملل نازل شده است.
    - ۱-۵-۵ قل کلّ مِنْ عَنْدِ اللّٰهِ (ص ۳۹) - این آیه در سوره نساء (آیه ۷۸) نازل شده است و در اینجا در خصوص نزول بلایا و امتحانات از جانب خداوند ذکر شده است.
    - ۱-۶-۵ قد جِئْتُكَ مِنْ سَيِّئًا بِنِيَّا عَظِيم (ص ۴۲) - اصل این آیه (سوره غل، آیه ۲۲) به این صورت است: وَجِئْتُكَ مِنْ سَيِّئًا بِنِيَّا یقین که در مورد هدده سلیمان است که از مملکت سبا برای سلیمان اخبار آورده بود. در این مقاله این کلام از لسان جناب بدیع خطاب به ناصرالدین شاه نقل شده است.
    - ۱-۷-۵ إِنَّ هَٰذِهِ الْأَفْتَنَتِكَ (ص ۱۱) - این آیه که در سوره اعراف (آیه ۱۵۵) نازل شده در مورد حضرت موسی است که چون از کوه سینا برگشت و قوم را به گوسله پرستی مشغول دید، در خشم شد و الواح احکام شرط را در هم شکست و به خداوند گفت این همه وقایع و فتنه‌ها زیر سر ٹست و فتنه در این مقام به معنی آزمایش و امتحان است.<sup>(۸۵)</sup> این کلام در این مقاله از زبان حاجی میرزا آقا‌سی نقل شده و اشاره به تلوّن مزاج او است که هر دم سخنی بر

زبان می‌راند و از آن جمله این آید بود.

**۱-۱-۵ وَإِن يَمْتَشِكَ اللَّهُ بِضَرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ (ص ۳۹)** - این آیه مبارکه در سوره انعام (آیه ۱۷) و نیز سوره یونس (آیه ۱۰۷) نازل شده است. این کلام از زبان حضرت بهاءالله نقل شده است که در جواب نقوسى که توصیه می‌فودند برای تظلم و تقاضای معدلت به اولیاء امور مراجعه کنند و ایشان امور را به حق و اگذار فرمودند و به این بیان ناطق گشتد.

**۱-۱-۶ وَلَكُلُّ جَعْلَنَا مَنْسَكًا (ص ۷۱)** - اصل این آید که در سوره حج (آیه ۲۴ و ۶۷) نازل شده اینگونه است: **وَلَكُلُّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ**. نقل این بیان به مناسبت بحث در خصوص تفاوت افکار و عقول صورت گرفته است. در آیه قرآنی نیز بدین نکته اشاره شده است. چه که در آیه ۶۷ می‌فرماید: **لَكُلُّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا وَهُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يَنْأِزُونَكُمْ فِي الْأَمْرِ**.

## ۱۵-۲ احادیث

**۱-۱-۵ طلب العلم بعد الوصول الى المعلوم مذموم (ص ۵)** - این کلام از زبان ملا محمدعلی زنجانی ملقب به حجت نقل شده است که بعد از حصول عرفان به حق از ادامه تعلم و تدریس امتناع غود. اماً اصل این کلام که از علمای اصول و برخی از حکماء و متکلمین است، به این صورت می‌باشد، **طَلَبُ الدَّلِيلِ عَنْ حَصْولِ الْمَدْلُولِ قَبِيحٌ وَالاشْتِفَالُ بِالْعِلْمِ بَعْدِ الْوَصْولِ إِلَى الْمَعْلُومِ**<sup>(۸۶)</sup>. حضرت بهاءالله نیز به مفهوم این کلام در کتاب ایقان اشاره فرموده آن را عیناً نقل فرموده‌اند.<sup>(۸۷)</sup>

**۱-۱-۶ مخاطب لولاك (ص ۱۰)** - گفته می‌شود حضرت رسول در شب معراج چون به ساحت قدس حق رسید از مصدر جلال خطاب شنید که يا محمد أنت الحبيب وأنت المحبوب لولاك ما خلقت الافالك. این جمله در رسائلی که علمای اسلام از سنی و شیعه درباره معراج پیغمبر نگاشته‌اند مصراحت است.<sup>(۸۸)</sup> در کتاب ایقان نیز حضرت بهاءالله به این موضوع اشاره کرده‌اند.<sup>(۸۹)</sup> این حدیث بسیار مشهور است و ابوالحسن البکری به اسناد شهید ثانی آن را از قول حضرت امیر در کتاب الانوار نقل کرده است.<sup>(۹۰)</sup>

**۱-۱-۷ الطُّرُقُ إِلَى اللَّهِ بَعْدِ أَنفَاسِ الْخَلَائِقِ (ص ۷۱)** - این عبارت نیز در موقع بحث از تفاوت عقول و افکار در وصول به حق و نهی از تعریض به وجود ان نفوس ذکر شده است، و آن حدیثی است منسوب به حضرت امیر. جناب سید کاظم رشتی نیز آن را در شرح خطبه طنبجیه نقل کرده است.<sup>(۹۱)</sup> شرحی به تفصیل در سیر و سلوک در رساله سلوک می‌توان یافت.<sup>(۹۲)</sup>

## ۱-۳-۵ آثار حضرت اعلیٰ

۱-۳-۵ یا بقیة الله قد فدیت بکلی لک... (ص ۳) - این بیان مبارک از تفسیر سوره یوسف نقل گردیده است. به تصریح حضرت ولی امرالله در توقيعی خطاب به جناب محمود قصابچی، مقصود از بقیة الله در وہلہ اولی نفس جمال مبارک است، و اشاره به ظهوری دارد که خارق العاده می باشد.<sup>(۹۳)</sup>

۱-۳-۶ طهران که آن را باب ارض مقدس خوانده (ص ۲۴) - در تاریخ نبیل آمده است که حضرت اعلیٰ به جناب باب الباب فرمودند، "از این که در سفر حجاز و حجّ بیت با من همراه نیستی محزون مباش عنقریب تورا به شهری می فرستم که حجاز و شیراز در شرافت با او برابری نتوانند زیرا رمز عظیم و سر مقدسی در آن نقطه موجود است."<sup>(۹۴)</sup> این موضوع در شرح حیات حضرت بهاء الله عنوان شده است.

۱-۳-۷ سنه بعد حین (ص ۲۷) - این عبارت در کتب حضرت باب بیان شده است. از آن جمله در توقيع آن حضرت خطاب به محمدشاه چنین نازل، "سبحان الذي يرى مقصدى حينئذ في سجن بعيد وهو الذي يشهد على فني كل حین و قبل أن يبدع بعد حین".<sup>(۹۵)</sup> حین به حروف ابجد ۶۸ می شود که بعد حین به سال ۱۲۶۹ و نزول وحی بر حضرت بهاء الله در سجن سیاه چال اشاره دارد.

## ۱-۴-۵ آثار حضرت بهاء الله

از آثار حضرت بهاء الله در این مقاله بسیار نقل شده و بعضًا فقط به آنها اشاره شده است:

۱-۴-۱ شرح نقطه و تفسیر الف مطلعه (ص ۲۵) - این موارد ظاهرآ در مجالسی که آن حضرت قبل از اعلام مظہریت خویش حضور می یافتند مورد بحث بوده است. بعدها در تفسیر سوره قرآنیة والسمسم نازل گردیده است. در کتاب آفتات خوبیان (صفحة ۹۳) اثر جناب فرید رادمهر در این خصوص بخشی مستوفی بیان گردیده است.

۱-۴-۲ ان الله بربی میں المفسدین (ص ۲۹) - اعلام برائت از مفسدین در بیانات حضرت بهاء الله بارها تکرار شده است، چه که احبّاء را از فساد منع فرموده‌اند: "لَا تَقْسِدُوا فِي الارض مِنْ بَعْدِ اصلاحِهَا ... ایا کم کن تسلکوا الدّمَّا وَ الَّذِي سَفَكُوا اَنْهُ لَیْسَ مَنِّي وَ كَانَ اللَّهُ بِرْنَی مِنْهُ".<sup>(۹۶)</sup> "ایا کم کن تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها مَنْ أَفْسَدَ لَیْسَ مَنِّا وَ نَحْنُ بِرَاءُ مِنْهُ...".<sup>(۹۷)</sup>

۱-۴-۳ ان تُقتلوا خَيْرٌ لَكُمْ مِنْ أَنْ تَقْتَلُوا (ص ۲۹) - این معنی در آثار مبارکه مکرراً

نازل شده است. در لوح سلطان ایران آمده است، «إِنْ تَقْتَلُوا فِي رَضَاهُ لَخَيْرٌ لَكُمْ مِنْ أَنْ تُقتلُوا»<sup>(۹۸)</sup> امثال آن در بیانات فارسی نیز مشاهده می شود، «قسم به آفتاب افق تقدیس که اگر احبابیم کشته شوند محبوب تر است نزد این عبد از سفك دم نفسی»<sup>(۹۹)</sup> «قسم به آفتاب فجر توحید که اگر احبابی الهی کشته شوند، نزد این عبد محبوب تر از آن است که بنفسی تعزّز نمایند»<sup>(۱۰۰)</sup>

**۴-۵-۴-۴-۵-۵-۶** إذا عوقبتمْ فَعَلِيكُمْ بِوَلَأةِ الْأَمْوَارِ وَمَلَادِ الْجَمْهُورِ وَإِنْ أَهْمَلْتُمْ فَوْضُوا الْأَمْوَارِ إِلَى التَّرْبِ الْغَيْوَرِ (ص ۲۹) - این معنی نیز در بسیاری از آیات مبارکه آمده و احباء را از انتقام منع و به توکل به خداوند توصیه فرموده است: «وَإِنْ يَظْلِمُكَ أَحَدٌ لَا تَعْرَضْ بَهْ دُغْ حُكْمَهِ إِلَى اللَّهِ وَإِنْ يَأْخُذْ حَقَّ الْمُظْلُومِ عَنِ الَّذِينَ يُظْلَمُونَ»<sup>(۱۰۱)</sup>

**۴-۵-۵-۶-۵-۶** ليس ذلتى سجنى - جمال مبارک بارها از اعمال و رفتار احباء گلایه فرموده و ضرر واقعی را در اینگونه کردارهای ناپسندیده دانسته‌اند نه در سجن مبارک: «قلنا و قولنا الحق ليس البلية سجنى و ما ورد من اعدائى بل من الّذين ينسبون انفسهم الى نفسى و يرتكبون ما ينوح به قلبى و قلمى وكل عالم خبير وكل عارف بصير. مكرر امثال این آیات از سماء عنایت الهی نازل ...»<sup>(۱۰۲)</sup> در لوح دیگری آمده است، «ليس حزنی سجنی ولا ذلتی ابتلائی بین ایدی الاعداء لعمری انها عزّ قد جعلها الله طراز نفسیه إن انتم من العارفين ... بل حزنی من الّذين يرتكبون الفحشاء و ينسبون انفسهم الى الله العزيز الحميد»<sup>(۱۰۳)</sup>

**۴-۵-۶-۵-۷** ليس ذلتى سجنى لعمرى انه عزّ لى بل الذلة عمل احبائى الّذين ... (ص ۳۰) این بیان مبارک در لوح سحاب نازل شده است. لوح سحاب در کتاب مبین (آثار قلم اعلی جلد ۱)، از صفحه ۱۴۹ تا ۱۵۴ درج است. عبارت فوق را می‌توان در صفحه ۱۵۴ زیارت نمود.

**۴-۵-۷** حق جل جلاله از برای ظهور جواهر معانی از معدن انسانی در هر عصری امینی ... (ص ۳۰) - این لوح مبارک بتامه در مجموعه اشرافات صفحه ۱۳۳ مندرج است.<sup>(۱۰۴)</sup> لوح مذبور در اشرافات با آنچه که حضرت عبدالبهاء نقل فرموده‌اند اندکی متفاوت است که برخی از آن ذکر می‌شود:

اشرافات: هوالمبین الحکیم حق جل جلاله از برای ظهور جواهر معانی از معدن انسانی آمده  
الیوم دین الله و مذهب الله آن که ...

**مقاله شخصی سیاح:** هو الله تعالى شأنه الحكمة و البيان حق جل جلاله از برای ظهور جواهر معانی از معدن انسانی در هر عصری امینی فرستاده. اس اساس دین الله و مذهب الله آن که ...

اشرافات: از اهل بهاء کمتر همت را محکم نمایید.

مقاله...: ای اهل توحید کمر همت را محکم نمایید.

ashra'at: ولکن تا افق آفتاب عدل از سحاب تیره ظلم فارغ نشود ظهور این مقام مشکل به نظر می آید و سحاب تیره مظاهر ظنون واوهامند یعنی علمای عصر.

مقاله...: امیدواریم حق ملوک عالم را تأیید فرماید تا از تجلیات انوار افتاب عدل عالم را منور نمایند و مزین دارند.

ashra'at: ای اهل بھاء با جمیع اهل عالم بروح و ریحان معاشرت نمائید.

مقاله...: ای دوستان با جمیع اهل عالم بروح و ریحان معاشرت نمائید.

ashra'at: اگر اهل فرقان بشریعت غرّاء بعد از حضرت خاتم ...

مقاله...: اکّر اهل توحید در اعصار اخیره بشریعت غرّا<sup>۱</sup> بعد از حضرت خاتم

ashra'at: بطراز امن و امان مزین و فائز از تعدیات امّت مرحومه ...

مقاله...: بطراز امن و امان مزین و فائز. از غفلت امّت مرحومه ...

ashra'at بیانات مندرج در صفحه ۱۳۶ اشراقات از سطر چهارم تا ۱۱ در مقاله حذف شده است.

ashra'at: از اول ایام در دست غافلین مبتلا...

مقاله...: این مظلوم از اول ایام در دست غافلین مبتلا...

ashra'at: گاهی بعراق و هنگامی بارض سر ...

مقاله...: گاهی بعراق و هنگامی بادرنه...

ashra'at: ما در هر کجا باشیم

مقاله...: ما در هر محل باشیم

ashra'at: باید حزب الله بکمال استقامت و اطمینان...

مقاله...: باید اولیاء بکمال استقامت و اطمینان...

ashra'at: سبب و علت ارتقای امر

مقاله...: سبب و علت ارتقای کلمه توحید

ashra'at: حزب الله جز عمار و اصلاح عالم...

مقاله...: اهل بھاء جز عمار و اصلاح عالم...

ashra'at: امروز هر صاحب بصری انوار صیبح ظهور را مشاهده کند و هر صاحب سمعی ندای مکلم طور را اصفا نماید.

مقاله...: امروز هر صاحب بصری از اعمال و آثار بمقصود پی بود و از گفتار و رفتار بمراد

اهل بهاء آگاهی باید.  
در ادامه گفتار کلام گاه یکسان و گاه متفاوت است.

- ۵-۴-۸ عاشروا الادیان بالزوح و الزیحان (ص ۶۵) - این بیان مبارک در کتاب اقدس و نیز متمم آن و نیز در سایر الواح ذکر شده است.
- ۵-۴-۹ قد منعتم عنِ الفساد و الجدال... (ص ۶۵) - مشابه این بیان در کتاب اقدس (بند ۱۴۸) و در الواح دیگر (امر و خلق ج ۳، ص ۱۸۸) نازل شده است. قبل اذکر شد که حضرت بهاء اللہ از مفسدین اعلام برائت فرموده‌اند.
- ۵-۴-۱۰ ابھی ثمرة شجرة دانش این کلمه علیاست همه بار یک دارید... (ص ۶۵)  
- این بیان در اشراق ششم از لوح اشراقات نازل شده است.
- ۵-۴-۱۱ آنَ الَّذِي رَبَّ آبَنَهُ أَوْ أَبَنَآ ... (ص ۶۵) - این بیان در بند ۴۸ از کتاب اقدس نازل شده است.
- ۵-۴-۱۲ یا اهل بهاء شما مشارق محبت و مطالع عنایت الهی بوده و هستید.  
(ص ۶۵) - این بیان مبارک در لوح بشارات (بشارت سیزدهم<sup>(۱۰۵)</sup>) و نیز لوح اشراقات (اشراق هشتم<sup>(۱۰۶)</sup>) نازل شده است.

#### ۶- روایات و سایر موارد

- ۱- عرکن رابع (ص ۱۱) که در آثار شیخیه یافت می‌شود. اوّلین رکن رابع جناب شیخ احمد و ثانی جناب سید کاظم بود. بعدها حاج محمد کریم‌خان کرمانی نیز همین ادعای را نمود و عرفان خود را به منزله عرفان ارکان ثلاثة دیگر دانست.<sup>(۱۰۷)</sup>
- ۲- این همه آوازها از شه بود (ص ۱۱) -
- ۳- موسی با موسی در جنگ شد (ص ۱۱) - شعر مولانا است که حضرت بهاء اللہ نیز در لوح سلمان<sup>(۱۰۸)</sup> آن را شرح داده‌اند.
- ۴- اقوال حسین ابن روح (ص ۱۱) - شیخ ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بحر النوبختی یکی از نواب اربعه دوره غیبیت صغیری است.<sup>(۱۰۹)</sup>
- ۵- پرواز نقبا و نجبا (ص ۱۱) - بر حسب عقیده شیعه اثنا عشریه و نصوص اخبار مؤثره از ائمه اطهار علیهم السلام خداوند در هنگام ظهور قائم آل محمد نقوص مقدسی را به نام نقباء و اصحاب خاص آن حضرت از شرق و غرب عالم به حضور مبارکش مجتمع فرماید و آنها

به جانب آن حضرت پرواز غایند و زمین در زیر اقدام آنها پیچیده شود و در ظرف یک طرقه‌العین همه از اطراف جهان به حضور امام موعود حاضر گردند. شرح آن در بخارالانوار جلد سیزدهم مندرج است.<sup>(۱۱۰)</sup>

### یادداشتها، مأخذ و مراجع

- ۱- حیات حضرت عبدالبهاء، محمدعلی فیضی، ص ۴۴ / مقدمه بر اون بر مقاله شخصی سیاح، ص ۲۴
- ۲- حیات حضرت عبدالبهاء، محمدعلی فیضی، ۱۲۸ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ص ۴۴
- ۳- مقدمه بر مقاله شخصی سیاح، ص ۲۶
- ۴- مقدمه بر نقطه‌الكاف، صفحه یا
- ۵- دائرة المعارف، ص ۱۷۸۲
- ۶- اسرارالآثار خصوصی، ج ۴، طبع ۱۲۹ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری ایران، ص ۱۷۶
- ۷- اولین طبع این کتاب در همین در تاریخ ۲۶ ربیع الثانی ۱۳۰۸ صورت گرفته است (اسرارالآثار خصوصی، ج ۴، ص ۱۷۶). البته همانظور که اشاره شد، در سال ۱۸۹۱ میلادی (مطابق ۱۲۷۰ شمسی و ۱۳۰۸ هجری) متن فارسی این اثر همراه متن انگلیسی آن توسط براون منتشر یافت. این اثر در سال ۱۰۲ بدیع نیز توسط لجنة ملی نشریات امری در طهران، در ۷۳ صفحه طبع شده و نشر دیگر آن در سال ۱۱۹ بدیع (اردیبهشت ۱۳۴۱) توسط مؤسسه ملی مطبوعات امری در ۱۸۸ صفحه صورت گرفت. جناب فاضل مازندرانی به "نسخ مختلف الطیب" (همان مأخذ) اشاره می‌کنند که قادر توضیحات بیشتر است.
- ۸- دائرة المعارف، ص ۱۷۸۲ به نقل از مجلد ششم عالم بهائی
- ۹- نقطه‌الكاف، نشر ۱۳۲۸ هجری مطابق ۱۹۱۰ میلادی، مطبوع در مطبعه بریل در لیدن هلند، مقدمه ناشر، صفحه یا
- Edward Granville Browne and The Bahá'í Faith, H.M.Balyuzi, page 55 - ۱۰
- [www.arkapple.com/album/early.htm](http://www.arkapple.com/album/early.htm) - ۱۱
- ۱۲- همان مأخذ
- ۱۳- قرن بدیع، طبع ۱۹۹۲ میلادی در کانادا توسط مؤسسه معارف بهائی به لسان فارسی، ص ۸۹

- ۱۴- صفحه ۸
- ۱۵- صفحه ۷۲
- ۱۶- قیل از تاریخ نشر انگلیسی - م
- ۱۷- پاورق صفحه ۶۷ متن انگلیسی نشر براون
- ۱۸- میرزا جانی، نقطهالكاف، به تصحیح ادوارد براون، بریل هلند، ۱۹۱۰، مقدمه ناشر، صفحه یا
- ۱۹- صفحه ۷۲ نسخه ۱۰۲ بدیع
- ۲۰- فاضل مازندرانی، اسرارالآثار ج ۴، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۱ بدیع، ص ۱۷۶
- ۲۱- نورین نیرین، تأثیف عبدالحمید اشراق خاوری، طبع ۱۲۳ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران، ص ۱۰۰
- ۲۲- محمدعلی فیضی، حیات حضرت عبدالبهاء، ص ۴۴ / براون، مقدمه بر مقاله شخصی سیّاح، ص ۲۴
- ۲۳- همان مأخذ
- ۲۴- مقدمه بر رساله شخصی سیّاح، ص xxxi
- ۲۵- حیات حضرت عبدالبهاء، ص ۴۴
- ۲۶- "لهذا حضرت زین تدارک سفر دیده با آقا محمدعلی اصفهانی در سنه ۱۳۰۳ قمری به ساحت اقدس وارد و بشرف لقا فائز گردید،" عزیزالله سلیمانی اردکانی، مصابیح هدایت، ج ۵، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۱۸ بدیع، ص ۴۵۴
- ۲۷- نقطهالكاف، مقدمه ناشر، ص یا
- ۲۸- مقاله شخصی سیّاح، مقدمه، ص xlvi
- ۲۹- Babi and Bahá'i Religions, 1844-1944: Some Contemporary Western Accounts, -۲۹  
edited by Moojan Momen (Oxford: Goerge Ronald, 1981), pages 36-40
- ۳۰- همان مأخذ، ص xlvi
- ۳۱- دکتر محمد افنان در مقاله آثار و مکاتیب حضرت عبدالبهاء مندرج در آهنگ بدیع شماره مخصوص پنجاهین سال صعود حضرت عبدالبهاء، آذرماه ۱۳۵۰ (شماره ۱۱ تا ۲۴۹)، ص ۲۴۹
- ۳۲- ص ۱۷
- ۳۳- "نفوسی که در این فتنه کبری متزلزل و مضطرب شده‌اند به جمیع تلطّف و مهربانی نمایید و به مواعظ حسنی به شریعة احادیه دلالت کنید چه که حق دوست نداشته نفسی محروم مائد مخصوص نفوسی که محل شتم و ذلت واقع شده‌اند ولو فی ساعۃ آنه لهو الغفور الرّحيم ..." (اشراق خاوری، مائده آسمانی ج ۸ مؤسسه ملی

مطبوعات امری، ۱۲۱ بدیع، ص ۱۶۵ و ۷۱ - بیانات مشابهی در امر و خلق ج ۳، مجموعه الواح مبارکه خطّ عندلیب ص ۲۱۹ مندرج است)

۲۰-صفحه ۳۴

۲۱-۲۲ صفحه ۲۵

۲۶-صفحه ۲۶

۴۰-صفحه ۳۷

۳۸- "و این که نوشته بودی قطع نظر از نصّ رب اعلى ... و جماله الرَّحْمَنُ که به هیچ وجه مطلع نیستی که مقصود از نصّ نقطه بیان که بوده و چیست. نه شما مطلع و نه دون شما. چه که این امر از ابصر کلّ مستور و احدی به تفصیل آن مطلع نه الآنسان. واحد منها استشهد فی سیل الله و نفس دیگر موجود و مشرکین او را کاذب دانسته‌اند." (کتاب بدیع، صفحه ۱۰۱-۱۰۲) و در بیان صريح‌تر می‌فرمایند، "... ما آطلع بذلك الآنسان فواحد منها سُتّي بأحمد و صعد الى الله والثاني الذي سمى بالكليم وهو يعشى ويعشى القضا عن خلفه وهذا من سرّ كان على الحقّ خفياً..." (مائدۃ آسمانی، ج ۸، صفحه ۱۳۲)

۳۹- او در واقعه مذبحه کبری در سال ۱۲۶۸ در طهران شهید شد.

۴۰- آثار قلم اعلى ج ۴، ص ۲۲۶

۴۱- عبارتی را که حضرت عبدالبهاء در خصوص رابطه این دو بیان می‌فرمایند، یعنی "این (یعنی) طفل رضیع شد و آن (سید محمد) ثدی عزیز گشت. (ص ۴۰) به نوعی دیگر در آثار جمال اقدس ایهی مشاهده می‌شود، "سید محمد مراد و یحیی مرید، آنچه او الفاکند او می‌نویسد." (اقتدارات، ص ۵۳)

۴۲-صفحه ۴۱

۴۳- گو این که خودش ازدواج بایان و از لیان را با همسران خودش حرام کرده است. (دانیرة المعرف اشراق خاوری)

۴۴- "ایاک أَنْ تَمْنَعَكَ الْحِمَةُ عَنْ شَطْرِ الْاُحْدِيَّةِ تَوْجِهُ إِلَيْهِ وَلَا تَخْفِ مِنْ اعْمَالِكَ أَنَّهُ يَغْفِرُ مَنْ يَشَاءُ بِقَضَائِلِ مِنْ عَنْهُ." (بند ۱۸۴)

۴۵- "ظلم امیر نظام سبب انتشار بعضی از اسماء شدنشاً يطلع على مشرق امرالله رب ما كان وما يكون" (مائدۃ آسمانی، جلد ۴، صفحه ۲۸۹ - ردیف خ، باب چهارم)

۴۶-صفحه ۴۳

۴۷- همان مأخذ

۴۸- رسالتہ مدنیہ، ص ۱۰۲

- ۴۹- رساله مدنیه، ص ۱۰۳
- ۵۰- صفحه ۶۹
- ۵۱- همان مأخذ
- ۵۲- صفحه ۷۳
- ۵۳- رهبران و رهروان، ج ۲، تألیف اسدالله فاضل مازندرانی، ۱۳۲ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ص ۳۹۵
- ۵۴- صفحه ۶
- ۵۵- صفحه ۷
- ۵۶- "شیخ مرتضی اکرچه فی الجمله به افق اعلی ناظر بود و از نور محبت اثری در او ظاهر ولکن موقق به عرفان نشد. زحمت‌های هفتادساله بر باد رفت." (مائدۀ آسمانی ج ۴، ص ۲۲۵ - ردیف شین - باب ۶)
- ۵۷- جمال مبارک در بیانی می فرمایند، "اظهار رضامندی از مصدر حکم، ظاهري نبوده، یعنی حضرت سلطان و همچنین ولدانش که به نائب السلطنه معروف است. بر حسب ظاهر بعد از خروج محبوبین، چند مرتبه نائب السلطنه بعضی را طلبیده و صحبت نموده و به کمال ملاطفت و مهربانی رفتار کرده به شائی که شخصی از ارض طاء در حق دوستان کلمه تالایقی گفته حکم بر نفیش شده و آن شخص رفته در خانه سید صادق بست نشست. بعد خود احباء از او توسط نمودند و مرخص شد و شخص مذکور اراده نموده بعضی از کتب مُنزله را ملاحظه نمایند." (مائدۀ آسمانی ج ۸، ص ۱۴۷)
- ۵۸- "حضرت سلطان ایده‌الله را در اکثری از الواح ذکر نمودیم، ذکری که عرفش باقی و دائم است، ولکن آن حضرت قدر این نعمت را ندانستند و به خدمت چهل سنه التفاتی نمود. حال مبتلى شده" (مائدۀ آسمانی، ج ۸، ص ۱۱۶)
- ۵۹- صفحه ۱۰
- ۶۰- صفحه ۳۴
- ۶۱- "این قدر معلوم آنچه بوده که در منظر اکبر ذکر سلطان به نیکوبی شده، اکگر یکی از این علمای مظلوم سلطان می شد آنوقت قدر همه سلاطین نزد شما معلوم و واضح می گشت. (آثار قلم اعلی، ج ۷، ص ۱۹۸) و در حق آقا سید صادق مجتهد طهرانی معروف به سنگلنجی در لوحی چنین مسطور است: "سید کاذب که بصادق در ارض طاء معروف اکگر سلطان بود یوم اول آن مظلومان را (محبوبین بهائی در طهران بسال ۱۲۰۰) شهید می نمود. حال باید جمیع در حق سلطان (ناصر الدین شاه) دعا نمائید و تأیید بخواهید." (اسرار الآثار خصوصی، ج ۴، ص ۲۲۹) سید صادق سنگلنجی قصد داشت احباء را قتل عام کند اما سه روز قبل از

روز موعود وفات یافت. (دائرة المعارف اشراق خاوری)

۲۲-صفحة ۶۲

۱۱-صفحة ۶۳

۶۴- فی المثل نگاه کنید به منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء ج ۴، ص ۲۰۴ و ۲۰۸-۲۰۷

۶۵- حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۴، ۱۵۷ بدیع، مؤسسه مطبوعات امری آلمان، صص ۲۰۸-۲۰۷

۶۶- "و نظر کن در فضل حضرت متظر که چقدر رحمت خود را در حق مسلمین واسع فرموده تا آنکه آنها را نجات دهد. مقامی که اوّل خلق است و مظهر ظهور آیه آنی انا اللہ چگونه خود را باسم بایت قائم آل محمد ظاهر فرمود..." (منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، طبع ۱۳۴ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ص ۸۵-۸۴)

۶۷- مانند عبدالخالق یزدی که فرزندش شیخ علی در رکاب جناب باب الباب شهید شد. او که از مؤمنین اوّلیه بود و لطمات بسیاری را تحمل کرد، به محض استماع ادعای قائمیت حضرت اعلیٰ متزلزل شد و از به هدر رفتن خون فرزندش اظهار تأسف کرد. (فضل مازندرانی، ظهورالحق، ج ۲، بدون تاریخ و محل نشر، ص ۱۷۲)

۲۴-صفحة ۶۸

۶۹- جموعه اقتدارات، ص ۳۲۷ - در لوحی دیگر آن جمال مبین می فرماید، "آنقدر عارف نشده‌اند که مقصود از ظهور نقطه بیان روح من فی الامکان فداء چه بوده ... باین ظهور اعظم ما تُرَبَّل فی البیان ثابت و ظاهر و محقق شده و اسم الله مرتفع گشته و آثار الله در شرق و غرب انتشار یافته و بیان فارسی مخصوصاً در این ظهور امضاء شده." (اقتدارات، ص ۴۵-۴۴)

۷۰- نصرالله رستگار، تاریخ حضرت صدرالصدور، ۱۰۴ بدیع، لجنة ملی نشر آثار امری طهران، صفحه ۲۰۷

۷۱- رحیق مختوم ج ۲، ص ۱۲۲۳

۷۲-صفحة ۴

۷۳- همان مأخذ

۷۴-صفحة ۱۴

۷۵- همان مأخذ

۷۶- همان مأخذ

- ۷۷-صفحة ۲۱
- ۷۸-همان مأخذ
- ۷۹-مائده آسمانی، ج ۵، ص ۶۳۸ (ردیف ث، باب اول)
- ۸۰-صفحة ۲۹
- ۸۱-صفحة ۶۸
- ۸۲-صفحة ۶۹
- ۸۳-صفحة ۷۰
- ۸۴-ص ۶۶
- ۸۵- دائرة المعارف جناب اشراق خاوری
- ۸۶- اشراق خاوری، قاموس ایقان، ج ۲، ص ۹۶۲-۹۶۱
- ۸۷- کتاب ایقان، صفحه ۱۱۴
- ۸۸- دائرة المعارف جناب اشراق خاوری، بدون تاریخ و نام ناشر، نسخه کپی شده در اینترنت
- ۸۹- حضرت بهاء الله، ایقان، بدون تاریخ نشر، طبع باعرفة فرج الله ذکی بصر، صفحه ۵۶
- ۹۰- اشراق خاوری، قاموس ایقان، ج ۳، ۱۲۸ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری ص ۱۴۰۲
- ۹۱- اشراق خاوری، قاموس ایقان ج ۲، ۱۲۸ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری ص ۹۶۱
- ۹۲- فرید الدین رادمهر، سیر و سلوک در رساله سلوک، بدون تاریخ نشر و نام ناشر، صفحه ۳۲۹
- ۹۳- "...بقيه الله في الرتبة الأولى تُطلُّ على جمال الابهی و في الرتبة الثانية المراد هو نفس حضرة رب الاعلى فقصدُ البارك في هذه الآية هو هذا بأنه في حين ظهور جمال القدم ان الحقيقة الفائضة الكثيّة الالهيّة تجلّى على الارض بصورةٍ خارقة للعادة و ليس المراد بأن تلك الحقيقة المحرّدة حلول أو نزول ظاهري" (حضرت ولی امر الله، توقعات مبارکه، جلد سوم، از ۱۹۲۲ تا ۱۹۴۸، طبع ۱۳۰ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ص ۱۱۲)
- ۹۴- اشراق خاوری، تلخیص تاریخ نبیل زرندی، طبع ۱۰۳ بدیع، لجنة ملی نشر آثار امری، ص ۸۲
- ۹۵- حضرت رب اعلی، منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ۱۳۴ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ص ۹
- ۹۶- فاضل مازندرانی، امر و خلق ج ۳، ۱۲۸ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ص ۱۹۰ به نقل از کتاب بدیع
- ۹۷- امر و خلق ج ۳، صفحات ۱۸۹ و ۲۸۳

- ۹۸-حضرت بهاءالله، الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ۱۲۴ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ص ۱۶۴
- ۹۹-ریاض قدیمی، گلزار تعالیم بهائی، ۱۹۹۵، ناشر دکتر ریاض قدیمی، صفحه ۴۳۹ به نقل از امر و خلق ج ۳، ص ۱۹۲
- ۱۰۰-همان مأخذ
- ۱۰۱-گلزار تعالیم بهائی، ص ۳۵۱ به نقل از سوره الحج، آثار قلم اعلی ج ۴، ص ۸۱
- ۱۰۲-مجموعه اقتدارات، ص ۱۲-۱۱
- ۱۰۳-کتاب مبین، صفحه ۲۷۳
- ۱۰۴-در لوح شیخ نجفی (ص ۱۰) نیز این لوح نقل شده است.
- ۱۰۵-مجموعه الواح طبع مصر، ص ۲۲
- ۱۰۶-مجموعه اشارات، ص ۸۰
- ۱۰۷-برای اطلاع بیشتر به دائرة المعارف جناب اشراق خاوری، رهبران و رهروان جناب فاضل مازندرانی ج ۲، ص ۳۹۵، و کشف الغطا اثر جناب ابوالفضائل مراجعه شود.
- ۱۰۸-مجموعه الواح طبع مصر، ص ۱۲۸
- ۱۰۹-دائرة المعارف جناب اشراق خاوری
- ۱۱۰-دائرة المعارف جناب اشراق خاوری

## مرکز میثاق و عرفان

آثار عرفانی حضرت عبدالبهاء از نظر مضمون و محتوى مشتمل بر مباحث گوناگون و از جمله مطالب و مفاهیم عرفانی است. اگر عرفان را به معنای شناختی از نوع خاص که افرادی خاص چون مولانا و عطار و سنائی و ابن عربی و ابن فارض و امثالهم بدان پرداختند، معنا کنند شاید بتوان مشاهداتی در باب عرفان و تصوّف با مرقومات مرکز پیان یافته.

نخست باید توجه داشت که مرقومات حضرت عبدالبهاء جزو متون دینی است که به خلله خاص و مكتب خاصی تعلق خاطر ندارد، و گونه‌ای از معرفت را بر گونه‌ای دیگر از آن ترجیح نمی‌نمد. ایشان حقایق از عالم را بنا بر اصل تشکیک حقایق، بنا بر مشارب و اذواق نفوس توضیح داده‌اند، و شاید همان حقایق را در دیگر تأییفات خود به صورتی دیگر تشرع فرموده‌اند. از این نکته بر می‌آید که باید بر حذر بود از اینکه با مطالعه اثری از آثار ایشان، قصد ترویج مرامی و مکتبی را داشت، یا لاقلً اگر بر این قصد همتی صورت گیرد به این بهاء خامه یابد که سایر مشارب و مکاتب از میدان بدر رود. فی المثل با مطالعه لوح در باب رؤیت نباید ایشان را به جانب متكلّمان اسلامی سوق داد و یا با زیارت التور الابهی فی مفاوضات عبدالبهاء ایشان را فیلسوف انگاشت و یا بر آن رفت که میل ایشان ترجیح فلسفه بر سایر مشارب معرفتی می‌باشد. لذا با مطالعه سطور آتیه نباید این مقصود حاصل شود که ایشان عارفند و صرفاً قصد ترویج آثار عرفاء و ترویج روان آنان را دارند (اگر چه در تعزیز مقام و تکریم حال عارفان بسی نکته‌ها فرموده‌اند). مرکز میثاق حقایق گرانبهاء را در آثار خود تشرع فرمودند که اگر همه آنها با هم در نظر آید، تمامیت معرفت از پرده عیان گردد.

دوم آنکه هر گونه تقسیم بندی و بخش کردن آثار طلعت قدسیه، اعتباری است و نباید

مطلق انگاشته شود زیرا زمانی می‌توان جرأت کرد و جسارت ورزید که وحی حق را به تقسیمات منقسم نمود که عامل آن، خود، این مدعا را داشته باشد که به حقیقت وحی بیش از هر کس دیگر نزدیک گشته است که این مدعا و از این دست ادعای راقم این سطور دور باد.

سوم، نباید گمان کرد که هر آنچه که در باب مشربی و مکتبی خاص در مرقومات و تحریرات ایشان یافت می‌شود منحصر به همین اثر است و بس، که ای بسا الواحی از ایشان باشد که وجهی دیگر از مطلب را عیان سازد که در این سطور از چشم راقم آن، مخفی مانده است. لذا این متن مقدمه‌ای بیش نیست بر آنچه که بعدها به تکیل و به تفصیل اوراق بسیاری را به خود اختصاص خواهد داد.

آثار مرکز میثاق در مورد مفاهیم عرفانی صور مختلفی دارد و در هر صورت نشانی خاص را مطمح نظر فرموده‌اند.

۱ - آثار عرفانی - می‌توان از مرکز میثاق اثری خاص در مورد مفاهیم عرفانی ملاحظه کرد؛ مهم‌ترین آثار ایشان در این زمینه چندین لوح است که یکی از آنها تبیین مقام وحدت وجود می‌باشد که به اعزاز شیخ عبدالهادی الزیان به واسطه آقا شیخ فرج الله ذکری الكردی نازل گشته است.<sup>(۱)</sup> این لوح مبارک کاملاً به مسائل اهل تصوّف می‌پردازد و در آن حضرت عبدالبهاء صوفیان را به دو بخش عوام و صنادید اهل تصوّف تقسیم کرده‌اند و قول عوام را در این مورد تضعیف و تزییف و گفته بزرگان ایشان را تأکید و تعریف فرموده‌اند. در این لوح حقیقت مسئله وحدت وجود تشريع و بعد عقیده اهل بهاء در این خصوص تبیین گشته است. باید گفت این مسئله قبل از حضرت عبدالبهاء طرح شده بود و سایه‌آن به جنید بغدادی می‌رسد<sup>(۲)</sup> ولی به طور علمی و تشریحی به وسیله محیی الدین ابن عربی در قرن هفتم طرح گردید<sup>(۳)</sup> که موافقان و مخالفان یافتد که بعد از ابن عربی به رد و نقد و شرح آن قیام کردند چنانکه تقریباً تمامی متفکران اسلامی پس از او به نوعی، از وی متأثر گشته‌اند. افزاطی ترین آراء در این باره از آن عبدالکریم جیلی است<sup>(۴)</sup> که دارای کتاب ارزشمند انسان‌الکامل است که در همین اثر به شکل مدافعی از این اندیشه ظاهر گشته است.<sup>(۵)</sup> یکی از بزرگترین مخالفان وی علاء‌الدوله سمنانی است که خود از صوفیان برجسته بعد از ابن عربی بشمار می‌رود. او در کتاب خود به نام العروة لاهل الخلوة والجلوة به ابن عربی تاخت و خود به وسیله شارحان ابن عربی نظیر کمال الدین عبدالرؤف کاشی به مختصر جوابی نائل آمد، که این امر سبب شد تا از شدت

مخالفت خود با ابن عربی بکاهد.<sup>(۶)</sup> مطلب مذکور، همچنان مورد بحث و نقد و بررسی بود تا ظهور شیخ احمد احسایی که در شرح الزیاره به شدت و با زبانی پر طعن و گه گاه لعن، ابن عربی را در این بحث، مورد نکوهش قرار داد.<sup>(۷)</sup> حضرت اعلیٰ نیز در بسیاری از آثار خود بنا بر عُرف شیخی، افراط زبان ابن عربی را در این خصوص مذمت فرموده‌اند ولی در برخی از آثار خود به اخراج این فکر اشاره نمودند که اگر وحدت وجود مربوط به خداوند باشد، کفر است ولی اگر قضیه به مشیّت اوّلیه منتهی گردد، به نوعی صحیح می‌باشد. مرکز میثاق در همین لوح مورد نظر به این بخش اشاره فرمودند:

حضرت اعلیٰ روحی له الفداء می‌فرماید که مصدق این بیت البحر بحر علی ما  
کان فی القدم، و ان الحوادث امواج و اشباح در مشیّت اوّلیه تمام است نه در  
ذات حق<sup>(۸)</sup>

نکته جالب دیگری که در لوح مرکز میثاق است، ذکر وابستگی مولانا به عقیده وحدت وجود بنا بر تقریر ابن عربی است که با نقل ابیاتی از متنی وی اثبات می‌شود.<sup>(۹)</sup> این مستله اخیر در بین محققان هنوز مطرح است و عده‌ای به استقلال مولانا از ابن عربی و برخی از وامداری وی به محیی الدین یاد، و از موضع خویش در این قضیه، جانبداری می‌کنند.<sup>(۱۰)</sup> اثر دیگری از مرکز میثاق هست که تماماً ذوق عرفانی دارد و آن تفسیر معروف بر حدیث مشهور کنت کنز است. اینکه این اثر بنا بر مشرب اهل تصوّف نوشته شده است در متن لوح آمده است و بدیهی است که مخاطب آن، یعنی علی شوکت پاشا و پدرش حسین پاشا از صوفیان معروف بغداد و استانبول می‌باشند.<sup>(۱۱)</sup>

این حدیث که اغلب از طریق صوفیان نقل شده<sup>(۱۲)</sup> به وسیله خود آنان نیز مورد شرح و تفسیر قرار گرفته است.<sup>(۱۳)</sup> از یکی از این شروح حاجی خلیفه یاد می‌کند که به نام شرح حدیث کنت کنز اخفیا اثر شیخ بالی خلیفه الصوفیه متوفی به سال ۸۹۸ق، می‌باشد.<sup>(۱۴)</sup> از این حدیث در جایی دیگر سخن خواهد رفت ولی آنچه در این مختصر باید گفت این است که مرکز میثاق به حوزه عرفانی بعد از محیی الدین اشارات بسیار دارند از آن جمله می‌توان به شباهات بسیاری که بین این اثر و شرح گلشن راز اثر لاھیجی وجود دارد اشاره کرد که بی ربط با انشعاب نقشبندیه و قادریه که مخاطبان لوح نیز به همین مکتب دست ارادت دادند، غی باشد و نیز تفسیر مراتب خمسه محبت در تفسیر کنت کنز مرکز میثاق عیناً مطلبی است که در لوامع ولوایع جامی نیز هست، و این همگی، حاکی از آن است که تفسیر مرکز میثاق بر کنت کنز،

سبکی صوفیانه دارد و از دیر باز مورد توجه قدماء احباء قرار گرفته است.<sup>(۱۵)</sup>

## ۲ - سبک آثار عرفانی

گاهی در برخی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء منظوماً و یا منثوراً شباہتی در نزول الواح با متون عرفان اسلامی دیده می‌شود و این سوای سبک نزولی قلم مرکز میثاق است که باید بر طبق ساختار آن مطالعه گردد، زیرا اینجا مراد از مطابقت کامل اثر ایشان با برخی از متون صوفیان است. برای ذکر غونه‌ای از نظم، باید به مناجات معروف ایشان اشاره شود که با جمله‌ای خدای پر عطای ذوالمن آغاز می‌گردد. این اثر مبارک که به همان سبک و وزن عروضی متنوی جمال ابهی نازل شده، بسیار به متنوی مولانا تعلق خاطر دارد و در جای دیگر را قم این سطور به آن پرداخته است.<sup>(۱۶)</sup>

از آثار منثور ایشان می‌توان به این بخش از یکی از الواح ایشان توجه کرد که می‌فرمایند:

سالهاست که به مشاهده آیات آفایه چشم را روشن نمودیم حال خوبست  
چندی نیز به کشف آثار و آیات انفسیه مشغول شویم یعنی سر خوش گیریم و از  
عالم نوش و نیش درگذریم در زاویه فتر صرف مأوى کیم و درگوشة فنای محض  
اعتكاف نمائیم تا این کأس بقارا از دست ساقی فتر و فنا نوشیم در انجمن یاران  
شمعی نیفروزیم و در خلوتخانه دل مشعلی مشتعل نمائیم مثلی است مشهور ایام  
را چندی وقف مطلب و می‌نماییم"<sup>(۱۷)</sup>

این سبک بیان را می‌توان در آثار عرفاء دید. یا در این بیان باید دقّت کرد که چسان او صاف عرفانی را بیان داشته‌اند و سبک نزولی ایشان به متون عربی اهل تصوّف نزدیک است: "کانک یا سیدی خلقت وجهه للشاشة و قبله للسماحة و شمائله للصباحة و سيمائه للملاحة و لسانه للطلافة و فمه للفصاحة و البلاغة و يده للعطاء و صدره للانشراح بآيات الوفاء و قدمه للثبت و هيكله للخصوص و الخشوع"<sup>(۱۸)</sup> که می‌توان برای آن نظرییری در احیاء علوم الدین غزالی و بخش‌هایی از مرقومات ابن عربی پیدا کرد که قدری مشابهت در محتوا و مضمون مطلب وجود دارد.

## ۳ - ذکر حکایت عرفانی

یکی از نکات که عموماً در مکاتیب حضرت عبدالبهاء ذکر رفته قصص و داستان‌هایی

است که محتملاً از معارف صوفیه نقل شده است. در این مورد قصد مرکز میثاق بیان قصص نیست در بن هر داستان هدایتی مبذول می دارند که لزوماً با نتیجه‌های که صوفیان از آن استخراج کرده‌اند یکسان نیست. فی المثل داستان مشهور دندان سپید سگ است که مرکز میثاق چنین حکایت می‌فرمایند:

"در زمان حضرت مسیح روح العالمین له الفداء تصادفاً به سگ مرده‌ای مرور نمودند که اعضاش متلاشی و متفتن و بد منظر شده بود، یکی از حاضرین گفت که این سگ چقدر متفتن شده است دیگری گفت چقدر کریه و بد منظر شده است، باری هر یک چیزی گفت حضرت مسیح فرمود نظر به دندان‌های سفید او کنید که چقدر سفید است آن نظر خطا پوش حضرت مسیح هیچ عیوب او ندید عضوی که در او کریه نبود دندان‌های او بود سفیدی دندان‌های او را دید پس باید نظر به کمال نفس نمود نه به نقص نفس" (۱۹)

اصل داستان در مخزن الاسرار نظامی آمده است و می‌نویسد:

پای مسیحا که جهان می‌نشست	بر سر بازار چهای می‌گذشت
گرگ سگی بر گذر افتاده دید	یوسف‌ش از چه بدر افتاده دید
بر سر آن جیفه گروهی نظار	بر صفت کرکس مردار خوار
گفت یکی وحشت این در دماغ	تیرگی آرد چونفس در چراغ
و آن دگری گفت نه بس حاصلست	کوری چشمت و بلای دلست
هر کس از آن پرده نوای نمود	بر سر آن جیفه جفانی نمود
چون به سخن نوبت عیسی رسید	عیب رها کرد و به معنی رسید
گفت ز نقشی که در ایوان اوست	در بسپیدی نه چو دندان اوست
و آن دو سه تن کرده ز بیم و امید	زان صدف سوخته دندان سپید
عیب کسان منگر و احسان خویش	دیده فرو کن بگریبان خویش
آینه روزی که بگیری بدست	خود شکن آن روز مشو خود پرست
خویشن آرای مشو چون بهار	تا نکند در تو طمع روزگار
جامه عیب تو تنگ رشته‌اند	زان بتونه پرده فرو هشتاداند" (۲۰)

این داستان ریشه در عرف صوفیان دارد و عطار بدان اشاره کرده است، وی در مصیب نامد و در مقاله‌سی و چهارم خود در ضمن حکایت و تئیل می‌سراید:

"آن سگی مرده به راه افتاده بود مرج دندانش ز هم بگشاده بود

بوی ناخوش ز آن سگ الحق می دمید  
هرهی را گفت این سگ آن اوست  
نه بدی نه زشت بونی دید او  
پاک بینی پیشه کن گر بندۀ  
جمله را یک رنگ و یک مقدار بین  
هم نکون هم نکو کاری گزین  
گر خدا را می شناسی بندۀ باش  
نعمت او می خوری در سال و ماه  
حق آن نعمت نمی داری نگاه<sup>(۲۱)</sup>

اما این فقط عطار نیست که به ذکر این داستان پرداخته در مکتب عرفانی خراسان نیز این داستان رائج بوده است. شمس تبریزی مقتدای مولانا، در مقالات خویش به همین داستان اشاره و در عین حال نکته جالبی را نیز طرح می کند:

"عیی باشد در آدمی که هزار نعمت را پوشاند و یک هنر باشد که هزار عیب را پوشاند، آن یکی را همه عیب‌ها نبود الا کینه دار بود، هزارهاش را پوشانید و سرانجامش چه شد؟ و آن علیک اللعنة..... خود مردم نیک را نظر بر عیب کی باشد؟ شیخ بر مرداری گذر کرد همه دست‌ها بر یعنی نهاده بودند و رو می گردانیدند و به شتاب می گذشتند. شیخ نه یعنی گرفت، نه روی گردانید، نه گام تیز کرد، گفتند: چه می نگری؟ گفت: آن دندانهاش چه سپیدست و خوب! و دیگر آن مردار به زبان حال جوابی می گفت شمارا"<sup>(۲۲)</sup>

نکته جالب آن است که شمس به جای حضرت مسیح، شیخی را قرار می دهد، به این معنا که شیخ باید مرتبی چون نبی داشته باشد؛ لذا هر کسی لایق شیخیت نیست و پیر صوفی، شخصی ممتاز است، و تفاوت دیگری نیز با عطار به دست می دهد و آن این است که عطار فقط به ذکر قول همراهان و حضرت مسیح توجه دارد و فقط در گفتار باقی می ماند ولی شمس می گوید که نه در عالم قول و نه در عالم فعل نباید به نقص توجه داشت بلکه صرف باید به کمال آنان ولو اندک، توجه و دقت و کرد.

حضرت عبدالبهاء حکایت دیگری نیز ذکر کرده‌اند که ریشه عرفانی دارد ولی نتایج دیگری از آن گرفته‌اند. اصل حکایت این است که:

"پس اگر وحدت لسان باشد جمیع افراد بشر به آسانی یکدیگر را تفهم نمایند

حکایت کنند که دو نفر دوست بودند که لسان یکدیگر را نمی‌دانستند یکی یمار شد دیگر به عیادت او رفت رفیق را مرض پرسید که به اشاره که چطوری جواب داد مردم ولی رفیق چنین فهمید که می‌گوید بهتر گفت الحمد لله باز به اشاره پرسید چه خوردی جواب داد زهر، گفت شفای عاجل است، باز پرسید حکیم تو کیست جواب داد عزایل گفت قدمش مبارک است شخص ثالث که زبان هر دو می‌دانست به رفیق گفت می‌دانی که چه جواب می‌دهی گفت چون من چنین گمان کردم که می‌گوید بهتر گفت الحمد لله می‌گوید فلاں دواخوردم گفتم شفای عاجل است می‌گوید حکیم من فلاں کس است گفتم قدمش مبارک است بعد چون فهمید به عکس جواب داده خیلی محظون شد و این حکایت را نوع دیگر مثنوی بیان می‌کند مقصود یکی است خلاصه هیچ چیز بهتر از تفہیم و تفہم نیست و هیچ چیز از عدم تفہیم و تفہم بدتر نه" (۲۳)

همان قسم که در انتهای بیان مبارک، اشاره فرمودند اصل داستان از مثنوی مولانا بوده و همان طور که مرکز میثاق نیز اشاره فرمودند اصل داستان را مولانا به گونه‌ای دیگر بیان می‌دارد ولی نتیجه هر دو یکی است:

آن کسری را گفت افزون مایه‌یی	که ترا رنجور شد همسایه‌یی
گفت با خود کر، که با گوش گران	من چه دریابم ز گفت آن جوان؟
خاصه رنجور وضعیف آواز شد	لیک باید رفت آنجا نیست بُد
چون ببینم کان لبشن جنبان شود	من قیاسی گیرم آن را هم ز خود
من بگویم چونی ای محنت کشم	او بخواهد گفت نیکم یا خوشم
من بگویم شکر، چه خوردی آبا	او بگوید شربتی یا ماش با
من بگویم صحة نوشت، کیست آن	از طبیبان پیش تو؟ گوید فلاں
من بگویم بس مبارک پاست او	چونکه او آمد شود کارت نکو
پسای او را آزمودستیم ما	هر کجا شد، می‌شود حاجت روا
این جوابات قیاسی راست کرد	پیش آن رنجور شد آن نیک مرد
گفت چونی؟ گفت مردم، گفت شکر	شد ازین رنجور پُر آزار و نُکر
کین چه شکرست او مگر با ما بdest	کر قیاسی کرد و آن گو آمدست
بعد از آن گفتش چه خوردی؟ گفت زهر	گفت نوشت باد، افزون گشت قهر

بعد از آن گفت از طبیبان کیست او  
گفت عزراشیل می‌آید، برو  
کر برون آمد بگفت او شادمان  
گفت رنجور این عدو جان ماست  
خاطر رنجور جویان شد سقط  
همچو آن کَرْ کو همی پنداشتست  
او نشسته خوش که خدمت کرده‌ام  
به‌ر خود او آتشی افروختست  
در دل رنجور خود را سوختست  
اوّل آن کس کین قیاسکها نمود  
پیش انوار خدا، ابلیس بود<sup>(۲۴)</sup>

فی الحقيقة حضرت عبدالبهاء به ریشه قضیه بذل عنایت فرمودند و علت این معضل را عدم  
وحدت لسان دانستند و مقصد از وحدت لسان را تفاهم بیان نمودند، مولانا نیز همین نکته را  
مقصود داشته زیرا او می‌گوید که قصد خیر داشت ولی چون به قیاس اثکاء کرد، کار خیرش  
نیز هابط شد زیرا به همدى تووجه نداشت و به اصل تفاهم که همدى از همیزبانی خوشر است،  
توجه نکرد. باید اضافه کرد که شمس تدریزی نیز به این داستان به گونه‌ای دیگر اشاره کرده  
است:

”کری از آسیا می‌آمد، یکی را دید که به سوی آسیا می‌رسید با خود قیاس کرد که  
بخواهد پرسید که از کجا می‌آئی؟ سلام را فراموش کرد؛ چو اوّل غلط کردی، من  
اوّله الى آخره غلط شد. قیاس کرد که بگوید: از کجا می‌آئی؟ بگویم: از آسیا.  
بگوید: چند آرد کردی؟ بگویم: کیله‌ای و نیم. بگوید: آب نیکو بود؟ بگویم: تا  
اینجا که میان است.

او آمد گفت: سلام علیک. گفت: از آسیا. گفت: خاکت بر سر! گفت: کیله‌ای و  
نیم. به جدّ می‌گویدش: به .... و ازا او اشارت کرد نامیان. چون دید که کراست،  
اوّل سخن فهم نکرد بعد از آن هر چه آیدش می‌گوید. اما اگر جواب راست دادی  
گفتنی سخن پیش او گزارف نباید، هر چیزی نتوان.“<sup>(۲۵)</sup>

یا حکایت امتحان کردن حضرت علی که مرکز میثاق در چند لوح به آن اشاره کرده‌اند<sup>(۲۶)</sup>،  
مضمونی است که در متنوی مولانا نیز نقل شده است.<sup>(۲۷)</sup> البته این حکایت به حضرت عیسی  
نسبت داده شده<sup>(۲۸)</sup> که ابن جوزی نیز در تلبیس ابلیس نیز آورده است.<sup>(۲۹)</sup> و شبیه به آن را

می توان در انجیل نیز ملاحظه کرد.<sup>(۳۰)</sup>  
از این دست حکایات و قصص، در مکاتیب و خطابات حضرت عبدالبهاء بسیار است.

#### ۴ - ذکر شیوخ

یکی از مواردی که در آثار مرکز میثاق بدان اشارات بسیار هست، ذکر مشائخ شیوخ است و این مطلب هم شامل شیوخ متأخر و هم عرفای متقدم هر دو می شود. از صوفیان متأخر و حتی تقریباً معاصر طلعت میثاق می توان فی المثل از صنیع‌علیشاه یاد کرد که از اقطاب بزرگ صوفیه خود را به حساب می آورد و بر این امر رد نوشت، چنانکه طلعت پیان فرمودند:

"در خصوص صنیع‌علیشاه چون از طهران بعضی از احباب الهی مرقوم نموده بودند که مریدان او این ردیه را گرفتند در محافل و مجالس افتخار می نمایند و استهاء به امر می کنند و اصرار نمودند که جوابی مرقوم گردد، جناب میرزا حسین شیرازی مختصر چیزی مرقوم داشت، شما می دانید این عبد اینکوئه کلمات ردیه را سبب اعلاء می دانم، علی الخصوص از نفوسي که ملتفت عبارات لفظیه نیز نباشند رد آنچه از این قبیل است هر چه بیشتر بهتر است، منکرین و رادین اول منادی حق هستند"<sup>(۳۱)</sup>

این شخص یعنی صنیع‌علیشاه از جمله اقطاب سلسلة نعمت اللهی و خود بانی سلسلة صنیع‌علیشاهی است. متولد سال ۱۲۵۱ق و متوفی به سال ۱۳۱۶ق می باشد. دارای تألیفات بسیار و مهم ترین اثر او تفسیر قرآن منظوم وی است. زبدۃ الاسرار و بحر الحقایق و عرفان الحق و میزان الفرقہ از سایر او می باشد.<sup>(۳۲)</sup>

گاهی اوقات نیز ذکر برخی از عرفای متأخر است که از آنان به نیکی یاد شده است فی المثل در مورد نور علی شاه می فرمایند:

"بعد حکایتی از نور علی شاه فرمودند که مطروح دولت و ملت شد و آواره غربت گشت و در عتبات نیز از تعدی علماء زیست کردن نتوانست تا آنکه در بغداد به سرای جاوید شنافت چند نفر از خدام او که با نهایت فقر و فلاکت بودند از خدمات و آوارگی او بسیار متأثر گردیدند و با نهایت خلوص به نشر ذکر ش پرداختند. چون با کمال تأثر و انجذاب بر خاستند لهذا هر یک شهرتی تمام و عزیزی کامل بین انان حاصل نمودند جمیع نفووس را حیران کردند حتی اکثر وزرای

سلطان و علمای اسلام را دوست یگانه و مرید فرزانه ساختند با آنکه به امر الهی  
قائم نبودند پس ما که بندگان آستان الهی و پاسبان ملکوت باقی هستیم اگر با قاتر  
تمام و تعلق قلب و انجذاب و جدان بر خدمت این آستان بر خیزیم چه خواهیم  
کرد" (۳۳)

باید دانست که این نور علیشا، همان محمد علی ابن فیض علی شاه میرزا عبدالحسین ابن ملا  
محمد علی امام جمعه طبس است و از مشاهیر عرفاء و معاريف شعرای قرن سیزدهم بشمار  
می رود. او متولد اصفهان بود و برای تحصیلات به شیراز رفت و از سید معصوم علی شاه دکنی  
لقب نور علی شاه یافت. و بعد از کشته شدن وی، بر مستند قطبیت سلسلة شاه نعمت اللهی گشت  
، به قول خود وی اهل ظاهر بر وی سوریدند و او ناچار به مسافرت رفت ولی در هر شهر با  
مقاومت علماء روبرو گشت تا اینکه عاقبت الامر به عراق عرب رفته به سال ۱۲۱۲ق در موصل  
وفات یافت. از جمله آثار وی تفسیر سوره بقره به شعر فارسی و جامع الاسرار در اخلاق و  
جنتات الوصال است. دیوان اشعار دارد که بعضاً برخی از ابیات آن دلنشیں است. رساله در  
کیمیا و رساله در موعظه و شرح خطبة البیان به شعر فارسی و مشکوّة النجاة از دیگر عمدۀ آثار  
وی است. (۳۴)

از میان مشایخ و عرفای متقدم نیز بسیارند آنان که در الواح حضرت عبدالبهاء نامشان نقل  
شده است. فی المثل می توان از خواجه عبدالله انصاری یاد کرد که در حقش فرمودند:  
"عبدالله انصاری می گوید الهی اگر کاسنی تلخ است از بوستان است، امیدم چنان  
است که گل و ریحان گردند و سوسن و ضیمران شوند" (۳۵)

این خواجه عبدالله انصاری ذکر شد از قلم جمال ابی نیز شده و تفسیری از صراط المستقیم  
نموده که حق قبول فرموده است که در جای دیگر تفصیل داده شده است. (۳۶)

نام شیخ شبستری نیز هست که مرکز میثاق در لوحی مرقوم فرمودند:  
"در شبستر و قتی اهل عرفان در بستر امن و امان آرمیدند شیخ شبستری شعری گفته  
که فی الحقيقة به الهم الهی بوده و آن این است

روا باشد انا الحق از درختی چرا نبود روا از نیک بختی

باری تو حال در آن کشوری و صاحب سمع و بصر و به نار محبت الله افروختی و  
حبجات را سوختی شعله‌ئی بزن تا ناثرۀ عشق به عنان آسمان رسد" (۳۷)

این شیخ شبستری از عرفای به نام قرن هفتم و هشتم است، قصبه شبستر آذربایجان شاهد

تولّد او در حوالی سال ۶۸۷ و وفات او در حوالی سال ۷۲۰ ق تا ۷۴۰ بوده است.<sup>(۳۸)</sup> شبستری دارای آثار بسیاری می‌باشد از جمله کنزالحقایق و گلشن راز و حق<sup>۳۹</sup> اليقین که معروف ترین آنها همان گلشن راز است و از دیرباز مورد شروع فراوان قرار گرفته و بیت شعری که مرکز میثاق معروف‌ترین شروح این متنی یکی از لاهیجی است دیگر از صائب الدین ابن ترکه اصفهانی و دیگری از الهی اردبیلی که همگی این شروح طبع شده است.

از عرفای دیگر باید از جنید و احمد غزالی و مولانا و سنائی و اویس قرنی و ابن عربی و عطار و شیخ بهائی و شیخ صنعاً یاد کرد که مرکز میثاق به نام آنها در آثار خود یا کنایه<sup>۴۰</sup> یا صراحةً اشاره نموده‌اند.

## ۵ - ذکر و تفسیر اشعار عرفانی

در آثار مرکز میثاق اشعار بسیاری از بزرگان ادب و هنر ایران بالاخص صنادید اهل تصوّف نقل شده است. ذکر این اشعار خود مقاله‌ای مفصل را می‌طلبد برای غونه کافی است که به منتخباتی از مکاتیب عبدالبهاء مجلد چهارم مراجعه کرد که اشعار منقول در آن بسیار جالب است. ذکر عدد هر شعر ذکر صفحه کتاب مذکور است:

ماند آن خنده بر او وقف ابد همچو جان پاک احمد با احد / ۵

این شعر از مولانا در متنی است (متنی / ۶۸۹ با قدری تفاوت)

با تو بی لب این زمان من نو بنو رازهای کنه می‌گویم شنو / ۲۶

این شعر نیز از مولوی است (متنی / ۴۸۴)

باش تا صبح دولتش بددم این همه از نتایج سحر است

این شعر از انوری است. (۴۱)

نکته رمز سنائی پیش نادانان چنان

پیش کر بربط سرا و پیش کور آئینه دار / ۲۲۶

این شعر از سنائی است. (۴۲)

جغدها بر باز استم می‌کند برو بالش بی گناهی می‌کند

جرائم او اینست کو باز است و بس غیر خوبی جرم یوسف چیست پس / ۲۳۰

این دو بیت از مولوی است (متنی / ۸۴۹)

این چند نمونه کافی است که اعتناء مرکز میثاق را به ذکر اشعار عرفانی اثبات کند. ذکر سایر آثار مرکز میثاق در این خصوص از حوصله این مقاله خارج است ولی باید گفت که شاید با قدری استقصاء در آثار شعر، بیشتر استنادات هیکل اطهر به مولانا بالاخص مثنوی اوست.

البته در برخی از الواح بنا به خواهش سائل به تفسیر اشعار عرفانی مبادرت فرموده‌اند. از این دست می‌توان به تفسیر بسیار دلکش ایشان بر یک بیت شعر مولانا اشاره کرد که علاوه بر تفسیر و بیان عقاید عرفاء، حقیقتی افزوون بر آن نیز فرمودند:

از یک بیت مثنوی سؤال نموده بودید... و آن این است که دو کتاب منشور است یکی کتاب تکوین و دیگری کتاب تدوین، کتاب تدوین کتب آسمانی است که بر انبیای الهی نازل و از فم مطهر حق صادر، کتاب تکوین این لوح محفوظ امکان است و رقّ منشور اکوان، و تکوین طبق تدوین است؛ در کتاب تدوین، سور و آیات و کلمات و حروف موجود و حقائق و معانی در آن مندمج و مندرج، و همچنین کتاب تکوین منشور الهی است و صحیفة اسرار ربّانی، آیات عظیمه موجود و صور کلیه مشهود و کلمات تامه مثبت و حروفات عالیه منظور و اسرار ما کان و ما یکون در آن موجود..... ملاّ خواسته است که تکوین را تطبیق با تدوین نماید و تشبیه عاشقانه کند این است که می‌گوید:

نون ابرو صاد چشم و جیم گوش ورنوشتی فتنه صد عقل و هوش  
همچنین الف را به قامت تشبیه به الف نموده‌اند و سین را باستان و فم را به میم و  
لام را به عذر و امثال ذلک.<sup>(۴۳)</sup>

نکته جالب آن است که این بیت از مثنوی مولانا در ضمن مناجاتی از مولانا ضبط شده است<sup>(۴۴)</sup> و جزو اشعار مشکله او محسوب می‌گردد. چنانکه در شرح خواجه ایوب به این مطلب اشاره نشده و در شرح حاجی ملاّه‌هادی سبزواری نیز این بیت شرح نشده ولی ایات دیگر این مناجات را تأویل به همان کتاب تکوین و تدوین نموده است.<sup>(۴۵)</sup> باید افزود که اندیشه کتاب تکوین و تدوین و انبساط آنها اندیشه‌ای صوفیانه است و صوفیان آن را به خوبی تقریر کرده‌اند که مراجعه به آن مفید فایده تواند بود.<sup>(۴۶)</sup>

#### ۶ - تلمیحات

گاهی اما به وفور، در آثار مرکز میثاق کنایه‌هایی است که به زبان عرفانی آمده و توغل بی

نظیر مرکز میثاق را در آن نشان می‌دهد. برای نمونه کافیست به یکی دو نمونه اشاره شود، در لوحی می‌فرمایند:

”ای مصلح اجّاء صلح و صفا از لوازم محبت اللّه است حمد خدا را که موفق برو اصلاح بین اجّاء گشتی و دوستان را الفت دادی، و هذا من فضل ربّک، حفّاکه تو برای وصل کردن آمدی و از عهده در آمدی خوشابه حال تو خوشاع“<sup>(۴۷)</sup>  
در این بیان مبارک تلویحات عدیده است ولی قسمت اخیر آن بسیار مشهور و اشاره به مولانا است که در متنوی در داستان موسی و شبان از زبان خداوند خطاب به موسی نازل شد:  
و حسی آمد سوی موسی از خدا بندۀ ما راز ما کردی جدا  
تسوی برای وصل کردن آمدی یا برای فصل کردن آمدی؟  
تا توانی پا منه اندۀ فراق ابغض الاشیاء عندي الطلق<sup>(۴۸)</sup>  
که در بیان مرکز میثاق وظيفة احبابی همان وظيفة انبیاء است زیرا اهل بهاء برای وصل عرفانی یا وحدت عالم انسانی به این جهان آمده‌اند.  
گاهی نیز این تلمیح خود به تضمین اشعار و یا مضامین عرفانی می‌انجامد، چنانکه در لوحی می‌فرمایند:

”ای بندۀ جمال قدم، حمد کن حق را که موفق بربیان عبودیت این عبد شدی و به این نعمت و ستایش قلب مشتاق را نهایت فرح و ابساط و نشاط مبدول نمودی این مطلب از کجاست که برگفت نام من، عبدالبهاءست اسم حقیقت مرام من“<sup>(۴۹)</sup>

دقّت در بیان مرکز میثاق بسیار جالب است زیرا ایشان همیشه مایل بودند تا نام عبدالبهاء بر خویش گیرند و از احباب تقاضا می‌کردند جز این نام، ایشان را به اسم دیگری یاد نکنند و لذا در این لوح با ذکر تلمیح گونه به یک شعر از سعدی، آن را طوری متحول کردند که حقیقت عبدالبهاء را بیان دارد، در عین حال گونه‌ای از مقامات بسیار عظیم ایشان را شامل می‌گردد مقایسه در دو بیت زیر بسیار جالب است، اول شعر سعدی، و بعد بیان شعر گونه مرکز میثاق نقل می‌شود:

این مطلب از کجاست که برگفت نام دوست  
تا جان و جامه بذل کنم بر پیام دوست<sup>(۵۰)</sup>

این مطرب از کجاست که بر گفت نام من

عبدالبهاءست اسم حقیقت مرام من

سعدی شاد است که اسم دوست می‌شنود و مراد از دوست همان حق است، حضرت عبدالبهاء شادند از اینکه اسم عبدالبهاء را بر خویشتن می‌شنود به عبارت دیگر نام دوست در عرفان با نام عبدالبهاء قرین است، هم عبودیت دارد که مقامی از مقامات اهل تصوّف است و هم بهاء دارد که از جمله آسماء و صفات الهیه است.

نوئه دیگری از این دست را می‌توان در این بیان مبارک ملاحظه کرد:

”از برای مظاہر مقدسه دو مقام است مقام توحید و مقام تحديد، در مقام توحید حقیقت واحده هستند و در این مقام می‌فرماید لا نفرق بین احد من رسle، مئلش مئل شمس است هر چند مطالع و مشارق متعدد است ولکن شمس واحد است که مشرق ولایح از کل است در این مقام ذکر هر یک از انبیاء ذکر کل است نام احمد نام جمله انبیاست“<sup>(۵۱)</sup>

قسمت اخیر که می‌فرمایند نام احمد نام تمامی انبیاست، خود مصرع نخست از بیتی از متنوی مولانا است و جالب است که مولانا نیز بالصراحت از وحدت انبیاء سخن می‌راند زیرا می‌گوید:

”خوش بود پیغامهای کردگار کوز سرتا پای باشد پایدار خطبه شاهان بگردد و آن کیا جز کیا و خطبه های انبیا زآنکه بـوش پادشاهان از هواست بـساننـامـه انبـیـا اـزـ کـبرـیـاست اـزـ درـمـهـاـ نـامـ شـاهـانـ برـکـنـدـ نـامـ اـحمدـ تـاـ اـبـدـ بـرـ مـیـ زـنـدـ نـامـ اـحمدـ نـامـ جـمـلـهـ اـنبـیـاـستـ چـونـکـهـ صـدـ آـمـدـ نـوـدـ هـمـ پـیـشـ مـاـسـ“<sup>(۵۲)</sup>  
مولانا نیز به دو مقام در مورد انبیاء قائل است در مقام توحید نام احمد را نام جمله انبیاء می‌داند و در مقام تحديد صد که آمد نود را در خود دارد. مولانا تشبیه این مهم را در متنوی و در فيه مافیه به طور کلی همان مقام شمس و آینه می‌داند و گاهی نیز از مثال بجز و ماهی سود می‌جوید و مراد او از این تنبیلات آن است که وحدت مظاہر مقدسه را اثبات کند که در عالم امر همه یکی هستند و در مقام عالم خلق، هر بُنی لاحق، نور بیشتری از انبیاء سابق، بر خلق مبذول می‌دارد. گاهی نیز این تلمیح از جانب حضرت عبدالبهاء با ذکر مورد و قائل ملتفع بیان شده است فی المثل در لوحی است:

”دیگر ملاحظه فرماید که امواج بلایا از جهتی و افواج اعدا از جهتی و ترویج

دین الله در میان این طوفان و از این گذشته مشاغل چون بحر بی پایان. چه مناسب است شعر خواجه: کجا دانند حال ماسبک باران ساحل‌ها، دستی از دور  
بر آتش داری. "(۵۳)"

در این بیان جمله کجا دانند حال ماسبک باران ساحل‌ها، بنا بر تصریح مرکز میثاق شعری از خواجه است که این خواجه همان حافظ شیرازی است. در غزل معروف خویش که سرود: **الا یا ایهَا الساقِ ادرِ کأسا و نارِها**

ببوی نافه کآخر صبا زآن طرّه بگشايد  
که عشق آسان نمود اوّل ولی افتاد مشکلها

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هائل  
ز تاب جعد مشگینش چه خون افتاد در دله

٧ - اصطلاحات عرفانی

آثار طلعت پیان مملو است از تعبیر و مصطلحات عرفانی که مضامین و مقاهم اخلاقی را در بر دارد. این تعبیر هم مصطلحات عرفان زهدیه یا عملی را شامل می شود و هم اصطلاحات عرفان اهل نظری را در بر می گیرد. برای قسمت اول می توان مراجعه نمود به این لوح مبارک:

"ای یاران الهی مغناطیس فرح آسمانی رضایت جمال الهی است تا توائید طلب رضا نمایند و به وفا قیام کنید از خدا بخواهید که اخلاق الهی جلوه در عالم انسانی فرماید تا جمیع آمال میسر گردد و نهایت قریبیت بدرگاه احادیث حاصل شود زیرا به مجرد اعتراف به وحدائیت الهیه مقصود بال تمام حاصل نشود وقتی مجمع انسانی معرض فیوضات رحمانی گردد که نصائح الهی در قلوب تأثیر کند و هر یک از بندگان حق در میان امم و ملل مانند شمع روشن گردد این روشنائی

صدق است و انصاف و امانت است و دیانت و وفا است و صفا و انقطاع از ماسوی الله و خضوع و خشوع و تذلل و انکسار و تنبه و اشتعال و بیان و تبیان بالاختصار جمیع فضائل روحانیه عالم انسانیت انوار است و صفات بهیمه از حسد و غضب و حرص و تعلق به این عالم و سائر شئون عالم جوان ظلمات فوق ظلمات" (۵۶)

تعابیری چون صدق و امانت و خشوع و خضوع و تذلل و انکسار و تنبه و انقطاع و صفا و وفا همگی در کتب اهل عرفان از منزل و مقامات و احوال صوفیان بشمار می‌رود که در کتبی نظریه صد میدان و منازل السائرين خواجه عبدالله و یا کشف المحبوب هجویری و نیز در ربع منجیاتِ احیاء علوم الدین غزالی ثبت شده است و در ربع مهلکات آن، اوصاف حسد و غضب و حرص و دنیا نیز مذکور گشته است. از میان اینها این اصطلاحات می‌توان به رضا پرداخت زیرا رضا از اعظم مقامات صوفیان است. اینان رضا را بنیان بسیاری از مقامات و احوال می‌دانند. چنانکه بهاء الدین ولد گوید:

"اصل دوستداری و بندگی رضا بود بقضا" (۵۷)

اینان از حضرت محمد نقل می‌کنند که فرمودند در زمین نفوسي یافت می‌شوند که قلبشان روشن تر از خورشید و کردارشان، کردار پیامبران و درجاتشان افضل از شهداء می‌باشد، مستمعان از حضرتش پرسیدند که اینان چه کسانند، فرمودند: الزاهدون في الدنيا والراغبون في الآخرة والراضون بقضاء الله وقدره. (۵۸) و برای آن سه درجه قائلند:

"اما رضا بر سه قسم است: رضا قبل از نزول القضاء و رضا عند نزول القضاء و رضا

بعد نزول القضاء، رضا بعد نزول القضاء طالمان راست و رضا قبل از نزول القضاء

سابقان راست و رضا عند نزول القضاء مقتضان راست" (۵۹)

اینان جمله مشهوری دارند که مقام شاعر رضا را بیان می‌دارد، و آن این است که الرضا باب الله الاعظم (۶۰) گفتار مشایخ در این باب بسیار است، یکی آن را رفع الاختیار داند و دیگری سکون القلب بر القضا شمرد. بهر حال آن را آخرین مقامات صوفیان محسوب می‌دارند. از جمله علامات سالکی که به رضا نائل می‌گردد این است که حکم محظوظ را او نیز محظوظ می‌بیند، در عوارف المعارف نقل است:

"مقام رضا آنگه حاصل شود که دل منشح شود، و انتراحت دل از نور یقین تولد

کند. و از نور یقین بصیرت دل تولد کند. و از بصیرت دل، رضا. و چون محبت

حاصل شود هر فعل که از محبوب به وی رسد در موقع رضا و احمداد افتد. وكل ما فعل المحبوب محبوب<sup>(۶۱)</sup> و شیخ نجم الدین از نی معنی گفته است:

ای دل! اگر رضای دل برباید آن باید کرد و گفت، کو فرماید  
گوگوید: خون گرگی، مگوگز چه سبب و دگوگوید: جان بدده، مگوگی باید<sup>(۶۲)</sup>  
زیرا عارفان بر این رفتارند که هر شیء از مبغوض، خود مبغوض است و هر شیء از محبوب،  
محبوب،<sup>(۶۳)</sup> یعنی اگر خداوند راحبّت می‌داری هم بر تluxش و هم بر شیرینش باید رضا دهی،  
یعنی رضا به قضا و قدر. اگر بدانی که از خداوند جز خیر صادر نمی‌گردد، رضا نه تlux است  
بلکه عین شیرینی است و این موردی است که مرکز میثاق جواب مولانا را داده‌اند.<sup>(۶۴)</sup> از نظر  
مرکز میثاق نیز رضا از اعظم مقامات سلوک است<sup>(۶۵)</sup>، در لوحی که ذکر ش رفت فرمودند که  
”ای یاران الهی مغناطیس فرح آسمانی رضایت جمال الهی است تا توانید طلب رضا غائید“<sup>(۶۶)</sup> والبته  
تأکید داشتند که رضا از اعظم مقامات صوفیان در سیر و سلوک است زیرا در لوحی عنایت  
فرمودند:

”هوالله، ای درویش عوض، جان در ره جانان بباز، ولی عوض مطلب، زیرا  
مخالف روش عاشقان و رأی منجدبان است، از خدا می‌طلبم که در عوض رضای  
احبای الهی باشد زیرا رضای احبابی الهی رضای حق است والبهاء علیک ع<sup>(۶۷)</sup>“  
شاید عمدت ترین تفاوت رضای عوام اهل تصوّف با رضای اهل بهاء همین باشد که رضای  
درویشان در آسمان موقوف می‌ماند ولی رضا در امر بهاء سر بر زمین دارد و به رضای ناس  
مریبوط است و این جمله رضای حق در رضای احباء، منشوری است که جمال ابهی خود نیز در  
ناموس اخلاقی اهل بهاء منظور داشته‌اند.<sup>(۶۸)</sup> ایشان تحقّق به مقام رضا را مشکل می‌دانند و  
می‌فرمایند:

”حقیقت رضا اعظم موهبت جمال ابهی است ولی تحقّق این صفت که اعظم  
منقبت عالم انسانی است مشکل است چه که بسیار صعب و سخت است حين  
امتحان معلوم و واضح گردد، اسئل الله ان یوقّفک على هذا الفضل العظيم“<sup>(۶۹)</sup>  
به هر تقدیر، می‌توان دریافت که رضا که از جمله مقامات صوفیان است در امر بهاء  
اختصاص به درویشان ندارد و تمامی اهل بهاء مأمور به آن‌ند.  
از میان اصطلاحات نظری اهل تصوّف نظری وجود عام و مصدری و یا وحدت در کثرت و  
یا آیات آفاق و انفس، عالم صغیر و کبیر، کتاب مبین و قلم اعلى و جمال و جلال و اسماء و صفات

و مقام نقطه و روح و نفس و کلمة الله در آثار مرکز میثاق معنا شده و به کار رفته است.

#### ۸ - توصیه سلوک

حضرت عبدالبهاء در میان آثار خود به اهل بہاء دستور سلوک داده‌اند و تشویق به سلوک الى الله فرموده‌اند. طریقت را مدخل حقیقت و شریعت را خمیر مایه طریقت معنا فرموده‌اند. مراد هیکل اظهر به سلوک، همان سلوک درویشان است که مدت بیش از هزار سال رواج داشته است ولی این سلوک رادر امر بہاء و مبتنی بر الواح عرفانی جمال ابھی جایز فرموده‌اند. یکی از این امریکها همان است که در لوح زیر بیان داشته‌اند:

”سؤال فرموده بودید که احتجای الهی تکلیف‌شان چیست چه باید بگنند، هیچ یک تکلیف خوبیش را نمی‌داند. بدان که تکالیف بر دو قسم است یکی روحانی و دیگری جسمانی. تکالیف روحانی در رسالت سلوک هفت وادی از قلم اعلیٰ نازل، به موجب آن باید روش و سلوک نمایند تا به درجه کمال رسند و حقیقت انسانیه به سوچات رحمانیه تزیین یابد و تکالیف جسمانی با بعضی از روحانیات در کتاب اقدس نازل آن را به نهایت سهولت می‌توان فهمید و همچنین تعالیم و وصایا و نصایح الهی که در الواح متعدده نازل، مثل اشرافات و تجلیات و طرازات و بشارات و کلمات وغیرها این بهتر و خوشت از این است که کسی رساله‌ای مرقوم نماید. هر کس تکلیف سوال کند رسالت سلوک را بنمایند و همچنین احکام کتاب اقدس که مختصر است نه مطّول هر نفسی می‌تواند حفظ نماید و اگر چنانچه عربی نداند از یکی عربی دان می‌تواند بفهمد. ای جناب سروش باید نفوس را بشارت داد تبلیغ نمود به سلوک واداشت و تربیت کرد. حال اکثر نفوس در رتبه اولی هستند یعنی در وادی طلب سیر نمودند و محبوب خوبیش را یافتدند ولی باید بعد از مقام طلب به مقام عشق آیند و به مراتب توحید رسند و از کامل معرفت نوشند و در بحر حیرت مستغرق شوند و فائی محض گرددند سر نسلیم و رضا بنهند، باری نفوس مؤمنه را اکتساب کمالات انسانی لازم و تدریج در معارج فضائل روحانی واجب و مقصود از ظهور طلعت موعود این بود که نفوس انسانیه تربیت گشته مظہر کمالات ریانیه گرددند.“<sup>(۶۹)</sup>

در اینجا امر مبارک آن است که شریعت را می‌توان از کتاب اقدس و طریقت را می‌توان از

هفت وادی جمال ابھی فراگرفت. لذا مقام اعتزاز هفت وادی یا رساله سلوک در امر بهاء معلوم می‌گردد که باید مجری داشت و احدی را از آن مفری نیست. به عبارت دیگر، امر بهائی حقیقت عرفان است که از پیش، فردی چون عطار بدان ناطق گشته بود. باید دانست که عرفان به این معنا در همه ادیان جوهره دین بوده و به سبب توجه بیش از حد برخی از نفوس، مسمی به نام عرفان گشته است. این حالت و مقامات عرفانی را حتی در دین مسیحیت نیز می‌توان دید زیرا عرفای مسیحی نیز به این حالات ولو به اختصار متصف می‌باشند.<sup>(۷۰)</sup> عرفان یهودی نیز در آئین قبالا تجلی نمود و به برخی از این مباحث سخت اعتقاد دارد. ولی شاید بتوان گفت که سهم اسلام و حجم کتب عرفانی و صوفیانه در آن بیش از بقیه ادیان است.

از بابتی دیگر عمدۀ ترین بحث عرفان، مفاظه در باب تهذیب اخلاق و تحسین افکار است، یعنی همان مفاهیمی که خود اصل دین بشمار می‌رود. مرکز میثاق بارها در خطابات خود، دین را به فروع و اصولی تقسیم کرده‌اند و وحدت ادیان را در همان اصول لحاظ نموده‌اند که ثابت ولا یتغیر و جاودانی و مابه الاشتراك تمامی ادیان است. فروع را امری متغیر و متحرّک و مابه‌الافتراق محسوب داشته‌اند. در قسمت اصول ایشان از اشراق و عرفان یاد می‌کنند و اگر بیان قاطع ایشان در قسمت فوق منظور گردد، شاید بتوان استنتاج کرد که منظور از عرفان در امر بهاء تشکیلاتی خاص و نخوه‌ای از تذهب نیست بلکه مقصد از عرفان جوهره دین است:

”پس واضح شد که شریعت الله دو قسم است یک قسم روحانی است، که تعلق به عالم اخلاق و عرفان و فضائل عالم انسانی دارد هیچ تغییر و تبدیل پیدا نمی‌کند، همیشه یکی است، قسم دیگر تعلق به اخلاق ندارد به افاضی زمان تغییر پیدا می‌کند اما اصل دین الله اخلاق است اشراق عرفان است فضائل انسانی است هر ملتی که اخلاقش تحسین شود، ترقی می‌کند.“<sup>(۷۱)</sup>

به عنوان یک حاشیه در این بحث، شاید بتوان به نوعی از فلسفه تاریخ در عرفان نائل شد زیرا شادی مراد بانیان عرفان و تصوّف هرگز ایجاد فرقه و مذهبی خاص در ادراک و اخلاق نبوده و احیاء مضامین اصلی دین را مقصد خود قرار داده بودند که به مرور زمان و در اثر القاء افراط گرایان و یا دنیا خواران، از این اهتمام بزرگان دین، بهره دنیوی جستند و باعث تفرقه و تشعّب در دین گشتند. برای مثال، نگاه به حوادث تابعان مولانا پس از مولانا، این گمان را به حقیقت نزدیک می‌کند.<sup>(۷۲)</sup>

## ۹ - طلعت پیمان چونان فردی عارف

آنچه مرکز میثاق را به عوالم عرفانی مرتبط می‌سازد، بالاتر از کثرت آثار ایشان در این موضوع دلالات و کنایات و اشارات و هدایات مربوطه به آن، مربوط به شیم و رفتار هیکل اطهر است که جوهره انتقطاع و محبت و عشق و معرفت می‌باشند که مقصود عارفان بوده و بلکه از مشخصات قطب خود بر شرده‌اند و به آن انسان کامل نیز گفته‌اند. آنجاکه هیکل اطهر انفاق می‌فرمودند و بر فقراء رحم می‌نمودند، بدون آنکه تبلیغ تصوّف کنند، جوهره آن را به منصه عمل ظاهر کردند:

"فی الحقيقة قلوب فقراء خیل رقيق است زود متأثر می‌شوند وقتی در بغداد فقیری در منزل ما آمد قالیچه‌ئی را که آنجا افتداد بود دید دستی بر روی آن کشید و گفت خیلی نرم است اگر کسی روی آن بخوابد بیشتر خواب می‌رود و راحت می‌شود گفتم این قالیچه برای تو باشد، بعد از چندی او را دیدم گفت گمان می‌کردم روی قالیچه بیشتر خواب می‌روم بعد دیدم هیچ فرقی نمی‌کند روی قالیچه بخوابم یا حصیر من هم قالیچه را فروختم دل فقراء زود می‌شکند لهذا هر چه انسان اسباب سرور آنها بشود جا دارد من در عکاء مکرر فقراء را دعوت می‌کردم اما نمی‌دانید که فقراء شرق چگونه در عسرتند"<sup>(۷۳)</sup>

وقتی راجع به صحّت روحانی و جسمانی بیان می‌فرمایند و برتری را به صحّت روحانی می‌دادند و با مشقت بسیار به خدمت امر مبارک مبادرت می‌فرمودند، اصل ریاضات و رهبانیت را معنا می‌کردند زیرا بارها فرمودند که در امر رهبانیت نیست، بلکه می‌توان به نیت خدمت آستان حق، ترک جمیع شئون را نمود، حتی ازدواج نکرد، ولی این را برای خدمت بیان داشتند و خود نیز چنین کردند که حیات را وقف خدمت فرمودند و حتی اشتیاق مبارک بر تحرّد بود ولی بنا بر دستور جمال ابھی تزویج اختیار نمودند و این نبود مگر همان جوهره حیات عرفانی، که بسا از عرفاء که از آن معروف مانندند. زیرا ثرہ عرفان و تصوّف، ایمان به مظہر حق و سلوک الی الله است و بعد باید به خدمت امر پرداخت. سیرت حضرت عبدالبهاء اوچ بلندای حیات عرفانی است تا بدان حد که یکی از القاب ایشان نیز بر آن گواهی می‌دهد. لقب من طاف حوله الاسماء حاکی از اعتلاء اوصاف عرفانی در مورد مرکز میثاق است و سرّ الله الاعظم نیز از جمله اوصافی است که در سنت عرفانی بر مشایخ اطلاق شده است.

از جمله شیم مرضیه حضرت عبدالبهاء که در نزد عرفاء مرتبی بس گراناییه دارد، مقام

مناجات است و اوج آن رسیدن به نزول مناجات است. از مرکز میثاق مناجات‌های بس لطیف و حکیمانه و عاشقانه و عارفانه هست که در اعلیٰ قلل روح مناجات است.<sup>(۷۴)</sup>

محبّت مرکز میثاق خود شبیه آنی است که صوفیان در این مورد گفتند و محبت را از جمله احوال دانسته‌اند ولی محبت مرکز میثاق همان مراتب خمسه‌ای است که خود در جایی دیگر از آن یاد کرده‌اند، یعنی چهار مقام محبت همان قسم که جامی گفت و محبت پنجم که ایشان بر آن ضمّ فرمودند.<sup>(۷۵)</sup>

#### ۱۰ - مقام عبودیت

حضرت عبدالبهاء دو صفت را بیش از سایر اوصاف خود در الواح خویش ذکر فرموده‌اند، یکی از آنها همان مهربانی ایشان است که بارها به ذکر اگر بدانی که قلب عبدالبهاء چقدر مهربان است یاد فرمودند. دو دیگر از جمله اخلاق حضرت عبدالبهاء، مرتبت عبودیت ایشان است که خود از مهم‌ترین مقامات صوفیان در سیر و سلوک است.

صوفیان معتقدند که عبودیت یکی از مهم‌ترین مقامات در سیر و سلوک است، و باید از منزل به خوبی گذشت. جنید بغدادی از جمله نفوosi است که این امر را به خوبی می‌شناخت و برای آن منزلتی خاصّ قائل بود. او کمال عبودیت را در دو خصلت می‌دید، یکی صدق افتخار و دو دیگر، حسن اقتداء به انبیاء که هر دو باید با ملازمت ادب حاصل گردد.<sup>(۷۶)</sup> برخی از صوفیان به این بیان مندرج در مصباح الشریعه سخت پای بند می‌باشند که فرمود:

العبودیة جوهرة كنه الروبوبیة، فما فقد من العبودیة وجد في الروبوبیة و ما خفى  
عن الروبوبیة أصيّب في العبودیة.<sup>(۷۷)</sup>

در این مطلب که عبودیت، گوهری است که در دل، ربویت با خود دارد، بسیاری از سالکان را به این سوق داده به ظاهر عبودیت و تواضع پیشه گیرند و در باطن مدعی مقامات بلند گرددند و این حقیقتی است که صوفیان بدان اشاره کردند:

”عبدالله منازل گفت: تو ظاهراً دعوی عبودیت می‌کنی اماً باطنًا سر به اوصاف  
ربویت برآورده‌ای“<sup>(۷۸)</sup>

Uboudiyat به شرطی راست آید که با ترک اراده و اختیار و آمال حاصل شود<sup>(۷۹)</sup> و این مرتبی است که هر کس را بدان راه نیست، از طرف دیگر، همان قسم که ربویت از حق زائل نشود، بندگی نیز که صفت بنده است، از بنده جدا نگردد.<sup>(۸۰)</sup> از نظر برخی صوفیان نظیر عین

القضاة همدانی، بندگی زمانی درست باشد که بندۀ از ماسوی اللّه آزاد گردد و بندۀ حق گردد.<sup>(۸۱)</sup> اگر چه در امر بهاء، مراتب فوق برای سالک لازم است ولی مرکز میثاق، خود را به صفت عبودیت از حیثی دیگر متّصف فرمودند. با قبول لقب عبدالبهاء، عبودیت را به منزلتی خاص ارتقاء دادند، حتّی عبودیتی را خواستند که براستی از ربوبیت بی نشان است و تأویل پذیر نیست:

”شمس حقیقت در غیب امکان متصاعد و در نقاب خفی پنهان و الكل عباد له و  
کل من فضله سائلون، مقام این عبد، عبودیت است نه ولایت، رفیت است نه  
خلافت، سبحانه عمّا يصفون، عبودیت این عبد، عبودیت لغوی است نه  
عبودیت تأویلی یا تفسیری یا تلویحی یا تعبیری بل کعبودیة البلاع الحبسی لسید  
القريشی و مقام توجه بعد ظاهر خواهد گشت“<sup>(۸۲)</sup>

مقصود حضرت عبدالبهاء همان حدیث العبودیة جوهره کنہه الربوبیة است و بر این حدیث مطلبی افرون می فرمایند و آن این است که عبودیت حضرت عبدالبهاء مقدس از هر تأویلی است، که از ربوبیت نیز خالی و مقدس می باشد. حضرت عبدالبهاء در لوحی می فرمایند:

”از حدیث العبودیة جوهره کنہها الربوبیة بیانی نموده بودید، ولی عبودیت عبدالبهاء عبودیتی بود که کنہها العبودیة و ذاتها العبودیة و سرّها العبودیة و باطنها العبودیة و اوّلها العبودیة و آخرها العبودیة جز این آرزوی دل و جان نه، و بغیر از این نهایت آمال نه، و اتّی بریء عن کل ذکر الا هذا الذکر الحکیم“<sup>(۸۳)</sup>  
ایشان ذکر می فرمایند که از الوهیت و ربوبیت به کار رفته در حدیث برکنارند و ابدآ مایل نیستند تا ایشان را به ربوبیت مربوط نمایند، در لوحی می فرمایند:

”قسم به جمال قدم که این عبد از رائحه‌ای که بوی ادعّا نماید متّفر، و در جمیع مراتب ذرّه‌ای از عبودیت را به بحور الوهیت و ربوبیت تبدیل ننمایم، چه که اظهار الوهیت و ربوبیت بسیاری نموده، حضرت قدّوس روحی له الفداء یک کتاب در تفسیر صمد نازل فرمودند از عنوان کتاب تا نهایتش اتّی انا اللّه است و جناب طاهره اتّی انا اللّه را در بدشت تا عنان آسمان به اعلی النداء بلند نموده، و همچنین بعضی از احتجاء در بدشت و جمال مبارک در قصيدة ورقائیه می فرماید:  
کل الالوه من رشح امر تالّهت و کل الربوب من طفح حکمی تربّت

ولی یک نفسی را نفرمودند که به عبودیت کماهی حقّها قیام نمود و اگر چنانچه مقامی را بخواهم خدا نکرده از برای خویش، چه مقامی اعظم از فرع منشعب از اصل قدیم است"<sup>(۸۴)</sup>

بنا بر میل حضرت عبدالبهاء، در این عبودیت نشان روییت جستن خطاست ولی بر طبق آثار بهائی و نیز سنت عرفانی می‌توان در یافت که بنویع کمال محسوب می‌شود که این نکته در جایی دیگر گفته آمد.<sup>(۸۵)</sup>

### یادداشتها و مأخذ و مراجع

- ۱- برای اصل اثر بنگرید به حضرت عبدالبهاء: مکاتیب عبدالبهاء، شیخ زکی الکردی، مصر ۱۹۲۰م، ص ۳۵۸-۳۵۴.
- ۲- بنگرید به فریدالدین رادمهر: جنید بغدادی، روزنه، ۱۳۸۰ش، ص ۲۰۹.
- ۳- محیی الدین ابن عربی: فصوص الحكم، به اهتمام ابوالعلاء عفیف، مصر، ۱۹۵۴م و افست انتشارات الزهراء ایران، ۱۳۶۰ش، ج ۲، ص ۲۲۲ به بعد.
- ۴- رینولد آلن نیکلسون: یادداشت‌هایی درباره فصوص الحكم، ترجمه اوانس اوانسیان، طهران، ۱۳۶۳ش، ص ۴۹ و ۲۱.
- ۵- عبدالکریم جبلی: الانسان الكامل فی معرفة الاواخر وال اوائل، ج ۱ و ۲، الطبعه الرابعة، مصر، ۱۹۸۱م، ص ۴۱ به بعد.
- ۶- علاءالدّوله سمنانی: چهل مجلس یا رساله اقبالیه، به اهتمام نجیب مایل هروی، نشر ادبی، ۱۳۶۶ش، ص ۲۱ مقدمه.
- ۷- احمد احسایی: شرح الزیاره، ج ۱-۴، سعادت کرمان، ۱۳۵۳ش، صفحات عدیده. و نیز نگاه کنید به محسن جهانگیری: محیی الدین ابن عربی، نشر دانشگاه طهران، ۱۳۶۰ش، ص ۱۸
- ۸- مکاتیب عبدالبهاء ج ۲، ص ۳۵۶
- ۹- همان / ۳۵۷
- ۱۰- برای غونهای از این دست بنگرید به مقدمه جلال الدین آشتیانی در مرجع زیر: آن ماری شیمل: شکوه شمس، ترجمه حسن لاموقی، با مقدمه جلال الدین آشتیانی، علمی و فرهنگی، ج ۱، ۱۳۶۷ش، ص ۷۶ مقدمه.
- ۱۱- برای تشریح بنگرید به تصوّف در امر بهاء درج در خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر.
- ۱۲- بدیع الزمان فروزانفر: احادیث مثنوی، ج ۳، امیر کبیر، ۱۳۶۳ش، ص ۲۹
- ۱۳- نجم الدین رازی: مرمورات اسدی در مزمورات داوی، به اهتمام شفیعی کدکنی، نشر مگ گیل و دانشگاه طهران، ۱۳۵۲ش، ص ۱۲ به بعد.

- ۱۴- حاجی خلیفه: کشف الظنون عن اسامی الكتب و الفتوح، دارالاحیاء للتراث العربي، بیروت لیبان، ج ۲، ص ۱۰۴۰
- ۱۵- یکی از این موارد شرح شفاهی است که مرحوم سلیمانی اردکانی برای جوانان بهایی ایران ایراد فرمودند و گویا ضبطی شفاهی از آن در دست بوده است. ایشان بنا بر قول خود، نیز یکبار در ارض اقدس آن را تفسیر فرمودند.
- ۱۶- فریدالدین رادمهر: مثنوی ابھی، انتشارات مجمع عرفان، آکتو ایتالیا، ۱۹۹۸م. و نیز بنگرید به نه مقاله همین بحث.
- ۱۷- مکاتیب عبدالبهاء ۱۸۸/۲
- ۱۸- حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء: آیات پیّنات، به اهتمام روح الله سنتری، دانداس کانادا، ۱۹۹۹م، ص ۳۷۲
- ۱۹- مکاتیب عبدالبهاء ج ۳/۴۰۰
- ۲۰- نظامی: مخزن الاسرار، کلیات حیکم نظامی گنجوی، به اهتمام وحید دستگردی، ج ۲، مطبوعات علمی، ۱۳۶۴ش، ص ۱۲۶
- ۲۱- عطار: مصیبت نامه، به تصحیح دکتر نورانی وصال، زوار ج ۳، ۱۳۶۳ش، ص ۲۰۲
- ۲۲- شمس تبریزی: مقالات ج ۱ و ۲، به تصحیح دکتر محمدعلی موحد، ج ۱، ۱۳۶۹ش، ص ۹۰
- ۲۳- حضرت عبدالبهاء: خطابات مبارکه، بی تاریخ و محل طبع، تکجلدی، ص ۲۲۷-۲۲۶
- ۲۴- مولانا، جلال الدین: مثنوی معنوی، به اهتمام دکتر توفیق سبحانی، نشر روزنه، ج ۱۳۷۸، ۱۳۷۸ش، ص ۱۳۷-۱۳۸ و برای شرح آن بنگرید: کمال الدین حسین خوارزمی: جواهر الاسرار ج ۲، به اهتمام محمد جواد شریعت، نشر مشعل اصفهان، ۱۳۶۶ش، ص ۴۴۳
- ۲۵- مقالات شمس ج ۲/۶۶۶
- ۲۶- از جمله بنگرید به مکاتیب ۲/۱۷۵
- ۲۷- مثنوی معنوی / ۵۰۴
- ۲۸- حافظ ابو نعیم اصفهانی: حلیة الاولیاء، طبعة الرابعة، بیروت، ۱۹۹۰م، ص ۱۲
- ۲۹- ابن الجوزی: تلییس ابلیس، طبعة الثانية، بیروت لیبان، ۱۹۸۹م، ص ۲۸۱
- ۳۰- البته در انجیل شخص امتحان کننده، شیطان است که حضرت مسیح را تجربه می کند. و نحوه حکایت نیز قدری متفاوت می باشد  
انجیل: انجیل متی، باب ۴، آیات ۱-۱۲
- ۳۱- عبدالمعید اشراق خاوری: مائدۃ آسمانی ج ۵ مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹۱ش، ص ۱۷۱
- ۳۲- مقصوم علیشاه شیرازی: طرائق الحقائق ج ۳، نشر سنانی، ج ۱، بی تاریخ ص ۲۰۷-۲۰۳
- ۳۳- محمد زرقانی: بداياع الآثار ج ۲، بیهی، ۱۹۱۹م، ص ۶۱
- ۳۴- طرائق الحقائق ج ۳، ص ۸۹ و نیز برای اطلاعات وسیع تر بنگرید به ریحانةالادب ج ۴، ص ۲۴۵ و نیز بستان السیاحة ص ۴۵ و نیز ریاض العارفین ص ۳۲۹ و نیز مجمع الفصحاء ج ۲، ص ۲۴۵ و برای یافتن آثار وی بنگرید به فهرست کتابخانه مجلس ص ۱۷۱ و نیز فرهنگ سخنوران ص ۶۱۸
- ۳۵- مکاتیب عبدالبهاء ج ۳/۲۰۱

- ۳۶- بنگرید به فریدالدین رادمهر: سیر و سلوک در رساله سلوک ذیل خواجه عبدالله
- ۳۷- حضرت عبدالبهاء: مکاتیب ج ۶، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۳، چاپ ۱، ص ۱۰۸
- ۳۸- شبستری: مجموعه آثار شیخ شبستری، به اهتمام صمد موحد، طهوری، چاپ ۲، ۱۳۷۱، ص ۲-۴
- ۳۹- این بیت در نسخ قدیم گلشن راز تیست (مجموعه آثار شیخ شبستری/ ۱۲۵) ولی در نسخ مربوط به قرن نهم وجود دارد، زیرا در شرح گلشن راز لاهیجی هست. (lahijji: مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، به اهتمام کیوان سعیی، نشر فروغی، بی تاریخ ص ۳۷۳) دکتر شفیعی کدکنی نیز این شعر را به شبستری منسوب می دارد. (عطار: مختار نامه، به اهتمام شفیعی کدکنی، توس ۱۳۵۸، ص ۱۵۱ المقدمه) اگر چه در خسر و نامه عطّار نقل شده است.
- ۴۰- برای آنکه نمونه‌ای از هر یک از عرفاء به دست آید بنگرید به فریدالدین رادمهر: مقاله تصوّف و امر بهاء، خوش‌هایی از خرمن ادب و هنر، شماره ۱۳.
- ۴۱- علی اکبر دهخدا: امثال و حکم ج ۱، نشر امیرکبیر، ۱۳۷۰، ش، ص ۲۴۱
- ۴۲- مجده‌دین آدم سنّانی: دیوان سنّانی، به اهتمام مدرس رضوی، نشر اقبال، ۱۳۴۳، ش، ص ۲۳۱
- ۴۳- حضرت عبدالبهاء: مکاتیب ج ۱، به اهتمام زکی‌الکردی، مصر ۱۹۱۰، م، ص ۶-۴۲۵
- ۴۴- مثنوی / ۶۵۱ - ۵ دفتر
- ۴۵- حاجی ملا‌هادی سبزواری: شرح اسرار مثنوی، نشر سنّانی، بی تاریخ، ص ۲۲۶
- ۴۶- برای غونه بنگرید به سید جلال الدین آشتیانی: شرح مقدمه قصیری، نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۵، ش، ص ۳۱۶ و نیز کتاب الانسان الكامل عزیزالدین نسف.
- ۴۷- حضرت عبدالبهاء: مکاتیب ج ۸، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۴، چاپ ۱، ص ۱۴۱
- ۴۸- مثنوی / ۲۲۴-۲۲۵
- ۴۹- حضرت عبدالبهاء: مکاتیب عبدالبهاء ج ۵ موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۲، چاپ ۱، ص ۱۴۳
- ۵۰- سعدی: کلیات سعدی، به اهتمام محمد علی فروغی، امیر کبیر، ۱۳۶۶، ش، ص ۴۴۸
- ۵۱- حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء: یاران پارسی، موسسه ملی مطبوعات امری آلمان، ج ۱، ۱۹۹۸، م، ص ۲۶۶
- ۵۲- مثنوی / ۴۹
- ۵۳- آیات بینات / ۲۴۵
- ۵۴- حافظ: دیوان، به اهتمام قاسم غنی و محمد قزوینی، زوار، بی تاریخ، ص ۲
- ۵۵- بنگرید به فریدالدین رادمهر در مقاله تصوّف در امر بهاء، خوش‌های.
- ۵۶- مکاتیب عبدالبهاء ج ۷، ص ۲۴۲
- ۵۷- بهاء‌ولد: معارف ج ۱، به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، طهوری ج ۲، ۱۳۵۲، ش، ص ۲۱۶

- ۵۸- شیخ احمد جام: حدیقة الحقيقة، به تصحیح محمد علی موحد، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳ش، ص ۱۲۸
- ۵۹- همان / ۱۲۸
- ۶۰- ابو نصر سراج: اللمع فی التصوف، به اهتمام رینولد آن نیکلسون، لیدن ۱۹۱۴م، ص ۵۳
- ۶۱- نگارنده در مورد این جمله مقاله‌ای است بنگرید به پیام بهائی، شماره ۲۲۲ ژانویه ۲۰۰۲ مقاله حکم محبوب.
- ۶۲- شهاب الدین سهروردی: عوارف المعارف، ترجمه ابو منصور عبدالمؤمن اصفهانی، به اهتمام قاسم انصاری، علمی و فرهنگی، ۱۲۶۴ش، ۱۸۷
- ۶۳- مولانا: قیه ما فیه، به اهتمام بدیع الزمان فروزانفر، امیر کبیر، چاپ ۲، ۱۳۶۲ش، ص ۱۳۶
- ۶۴- فریدالدین رادمهر: مقاله تصوف در امر بهاء، خوشها
- ۶۵- عین بیان مبارک است: "مقام رضا اعظم مقامات است." (منتخبات از مکاتیب عبدالبهاء ج ۲، ص ۱۲۵)
- ۶۶- مکاتیب عبدالبهاء ج ۱، ص ۸۱
- ۶۷- برای غونه می‌توان در کلمات مکنونه تجدید خاطره کرد که: ای دوستان من، در سبیل دوست مشی غائید و رضای او در خلق او بوده و خواهد بود، یعنی دوست بی رضای دوست خود در بیت او داخل نشد و در اموال او تصریف نهاید و رضای خود را بر رضای او ترجیح ندهد و خود را در هیچ امری مقدم شمارد" (حضرت بهاء الله، کلمات مکنونه، موسسه ملی مطبوعات امری ۱۳۱ ب، ص ۴۵).
- ۶۸- حضرت عبدالبهاء: منتخبات از مکاتیب عبدالبهاء ج ۲، آمریکا، ۱۹۸۴م، ص ۱۲۴
- ۶۹- حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء: یاران پارسی، موسسه ملی مطبوعات امری آلان، چاپ ۱۵۵، ۱۹۹۸م، ص ۹-۴۷۸
- ۷۰- بنگرید به Steven Fanning: *Mystics of the Christian Tradition*, Routledge, 2001
- ۷۱- حضرت عبدالبهاء: خطابات مبارکه ج ۲، موسسه مطبوعات امری، ۱۲۷ ب، ص ۱۱۱
- ۷۲- برای تفصیل بنگرید به عبدالباقی گلپیشاری: مولویه بعد از مولانا، ترجمه توفیق سیحانی، نشر روزنده، ۱۳۷۷ش.
- ۷۳- محمود زرقانی: بداع الانوار ج ۲، بیجنی، ۱۹۱۹م، ص ۷۱ و نیز بنگرید به هوشنگ محمودی: یادداشت هایی در مورد حضرت عبدالبهاء ج ۲، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۰ ب، ص ۹۰۳
- ۷۴- در مورد مقام مناجات در نزد عرفان بنگرید به مناج العابدین اثر محمد غزالی و در مورد برخی از مناجات‌های عارفان بنگرید به مناجات نامه خواجه عبدالله انصاری و نیز مناجات‌های بسیار جانگذار سنانی و مولانا در مشتی های هریک.
- ۷۵- بنگرید به فرید الدین رادمهر: تصوف در امر بهاء، خوشها بیان از خرمن ادب و هنر، شماره ۱۳.
- ۷۶- فریدالدین رادمهر: جنید بغدادی، ص ۲۹۲ به بعد. جالب آن است شبیه این قول را ابوالفضل حسن نیز گفته است تذکرۃ الاولیاء ج ۲/۳۳۹
- ۷۷- منسوب به امام جعفر صادق: مصباح الشریعة و مفتاح الحقيقة، به اهتمام حسن مصطفوی، نشر قلم، ۱۳۶۳ش، ص ۴۵۳ به این معنا که عبودیت جوهری است که کنه آن روییت است که هر چه در عبودیت کاستی گیرد در روییت فزوی یابد و هر چه در مراتب

ربویت مخفی ماند در مراحل عبودیت جلوه گر شود.

- فریدالدین عطّار، تذكرة الاولیاء ج ۲، به اهتمام نیکلسون، لیدن، ۱۹۰۹م، ص ۱۰۹

۷۸- همان / ۷۹

۸۰- همان / ۱۹۷

۸۱- عین القضاة: نامه‌ها ج ۱، به اهتمام عفیف عسیران و علینق منزوی، زوار، ۱۳۶۲ش، ص ۱۵۶

۸۲- فاضل مازندرانی: اسرار الاتار ج ۴، ص ۲۱۰

۸۳- حضرت عبدالبهاء: مکاتیب ج ۵ موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۲ ب، ص ۹۳-۴

۸۴- مکاتیب عبدالبهاء ۲/۵-۵/۲

۸۵- بنگرید به فریدالدین رادمهر: نه مقاله، مقاله نصیب ارض عبودیت.

## سیمای حضرت مسیح در آثار حضرت عبدالبهاء (\*)

مونا علیزاده

### ۱- حضرت مسیح به روایت انجیل اربعه

#### ۱-۱ تولد

حضرت مسیح در زمان هیرودیس بزرگ در قریه بیت اللحم در سرزمین فلسطین دیده باین جهان گشودند، و طبق آیه ۳۱ باب اول انجیل لوقا بر حسب سفارش فرشته ای که از قبل بر والده آن حضرت ظاهر شده بود، نام مبارکشان را به عبری یشوعا و (عبری یسوع) تسمیه نمودند، که بعد بلقب مسیح یعنی تدهین شده معروف شدند. نام مادرشان مریم است که به مریم عذراء ملقب شده، زیرا به اراده روح القدس حضرت مسیح را حامله شد و تا تولد آن حضرت باکره ماند. نامزد حضرت مریم، یوسف نجار نام داشت که از صلب حضرت داود و نسل حضرت ابراهیم بود و پدر اسمی حضرت مسیح شد. در آن اوقات یوسف و حضرت مریم از شهر ناصره بجهت سرشماری به شهر بیت اللحم آمده بودند، که بعلت شلوغی و نبودن مکان، بالاجبار حضرت مریم در اصطبلی فارغ می‌شوند.

در زمان تولد آن حضرت چند نفر از مجوسان ستاره تولد پادشاه یهود را در آسمان مشاهده کرده، به صدد تفحص و جستجو در آمدند و به هدایت این ستاره روانه سرزمین فلسطین شده به بیت اللحم آمدند و به پرس و جو پرداختند. چون این خبر به سمع هیرودیس رسید برآشته شده جمیع کهنه و کاتبان قوم را جمع نموده و از ایشان محل تولد طفل را سؤال کرد. در پاسخ گفتند طبق نبوتات سابقه باید در بیت اللحم یهودیه تولد یابد. پس هیرودیس از مجوسان خواست بروند و طفل را بیابند و به او خبر دهندتا او را پرستش نماید. لذا حسب الأمر روانه بیت اللحم شدند که ناگاه آن ستاره که در مشرق دیده بودند پیشو ا آنها شده ایشان را هدایت نمود تا باصطلی رسیدند و توقف کرد. مجوسان در آنجا به زیارت نوزاد آسمانی موقع می‌شوند و طبق راهنمائی فرشته خدا نزد هیرودیس مراجعت نکرده، از همان مکان به وطن خود مراجعت می‌کنند. پس از گذشت مدتی هیرودیس فرمان میدهد تا جمیع نوزادان پسر را که از دو سال قبل متولد شدند همه را قتل عام کنند. از این جهت یوسف زن و فرزند خود را برداشت و به سرزمین مصر مهاجرت نمود، تا آنکه آن حضرت به یازده سالگی رسیدند. پس یوسف زن و فرزند خود را برداشته، به سرزمین اسرائیل مراجعت نموده، در شهر ناصره مستقر و هر دو به شغل نجاری پرداختند (این مطلب در باب دوم انجیل متى ذکر شده است). (۱)

#### ۲- ۱ بعثت

بطوری که در انجیل اربعه مذکور است، حضرت مسیح در سن سی سالگی از ناصره جلیل به اردن نزد یحیی تعمید دهنده آمده و تعمید یافتند، و بمجرد خروج از آب آسمان شکافته شد و روح خدا

بصورت کبوتری بر آنحضرت نازل گردید. آنگاه صدائی از آسمان رسید که "اینست پسر حیب من که از او خشنودم".

حضرت عبدالبهاء در بیان معنای این کبوتر میرمایند: "کبوتری که داخل مسیح شد نه این کبوتر محسوسه است، بلکه یک کیفیت روحانی بود، بجهت تفہیم و تفهم بصورت محسوسه بیان شد ... باری مظاہر مقدسه لم یزل حقائق نورانیه بوده و هستند، تغییر و تبدیلی در ذات آنها حاصل نگردد، نهایت آنست که قبل از ظهور چون ساکن و صامت، مانند نائمند، و بعد از ظهور ناطق و شارق، مانند بیدار ..." و نیز میرمایند: "بعضی را چنان گمان که مظاہر مقدسه تا یوم ظهور از حقیقت خویش خبر ندارند ... ولی این خطاست ... مظاہر مقدسه لم یزل در نورانیت ذات خود بوده و هستند، اما یوم بعثت عبارت از اظهار امر است والا از قبیل هم نورانی بوده اند." ( ساعتی در کتابخانه، صص ۱۷۰ - ۱۷۱ )

اما در خصوص **کیفیت اظهار امر** آنحضرت در باب چهارم انجیل متى چنین آمده است: "و چون عیسی شنید که یحیی گرفتار شده است به جلیل روانه شد و ناصره را ترک کرد آمد. از آن هنگام عیسی به موقعه شروع کرد و گفت تویه کنید زیرا ملکوت آسمان نزدیک است، و چون عیسی به کناره دریای جلیل میخراشد، دو برادر یعنی شمعون مسمی به پطرس و برادرش اندریاس را دید که دامی در دریا میاندازند زیرا صیاد بودند. بدیشان گفت: "از عقب من آئید تا شما را صیاد مردم گردانم، در ساعت دامها را گذارده از عقب او روانه شدند، و چون از آنجا گذشت دو برادر دیگر یعنی یعقوب پسر زیدی و برادرش یوحنا را دید که در کشتنی با پدر خویش زیدی دامهای خود را اصلاح میکنند، ایشان را نیز دعوت نمود، کشتنی و پدر خویش را ترک کرده از عقب او روانه شدند."

مدت رسالت حضرت مسیح سه سال طول کشید، که در این مدت از مکانی به مکان دیگر هجرت میرمودند و مردم را به دخول در ملکوت الله دعوت مینمودند. قلبی بشرف ایمان فائز شدند که دوازده نفر از ایشان را انتخاب نموده و بلقب حواری مفتخر نمودند و به تعلیم آنها پرداختند. سپس هر کدام را به نقطه ای جهت تبلیغ و انتشار امر الهی روانه کردند.

در مدت رسالت خود، جز در چند موردی محدود، احکام و قوانین جدیدی تشرع نفرمودند، بلکه بفرموده ایشان تورات و صحف انبیاء را تکمیل کردند. و اکثرآ به تربیت نفوس و تهذیب اخلاق و شفادادن بیماران و ابرسان و کران و بینا کردن کوران و زنده کردن مردگان میپرداختند. از آنحضرت معجزات بسیاری روایت شده که بفرموده حضرت عبدالبهاء: "باید اسرار کتاب مقدس را فهمید و معنی تورات و انجیل را دریافت زیرا جمیع رموز و اسرار است. تا انسان بی به این اسرار نبرد، محروم ماند و به حقیقت پی نبرد." (حضرت روح ۴۵۳).

### ۳- ۱ شهادت و قیام از قبر

چنانچه از متن آیات ۲۶ و ۲۷ آنمتی استباط میشود، حضرت مسیح از پیش گرفتاری خود را توسط دشمنان و خیانت یکی از حواریون را به ایشان اخبار نمودند. و در شب آخرین عید فصحی را که با حواریون گذراندند، وقت شام قطمه نانی را گرفته برکت دادند و فرمودند بگیرید و بخورید، اینست بدن من، و یک پیاله بدست گرفته فرمودند همه شما از این بنوشید، زیرا که اینست خون من در عهد جدید که جهت آمرزش گناهان مردم ریخته خواهد شد. در آن شب بود که به پطرس گوشد نمودند که تا فردا قبل از بانگ خروس سه مرتبه مرا آنکار خواهی کرد. یکی از حواریون که یهودای اسخربوطی نام داشت با

توطنه قبلی آن حضرت را به سی پاره نقره به دشمنان معروفی نمود و گرفتار ساخت. آنان نیز آن حضرت را نزد رئیس کهنه که قیافا نام داشت برداشتند و بعد از یک محاکمه صوری که در آن توهین و تحفیر بسیار نسبت به آن ذات مقدس گشت فتوای قتل آن حضرت را صادر کردند تا روز بعد که مصدق با روز عید است بصلیب کشیده شوند. والی شهر قلباً مایل نبود در این ماجرا دستی داشته باشد، لهذا خود را از ریختن خون آن حضرت بری نموده و بزرگان قوم و رئیس کهنه این گاه را بر خود و فرزندانشان قبول نمودند و حضرت مسیح را با نهایت مظلومیت به صلیب آویختند. چون عصر شد، یکی از شاگردان مسیح نزد والی رفته و جسد آنحضرت را تحويل گرفت و در پارچه کتانی پیچید و در قبری که قبلًا برای خودش تهیه دیده بود نهاد و سنگ بزرگی بر سر آن قبر گذاشت. روز اوّل هفته مریم مجده‌ی همراه با یک زن دیگری برای مشاهده قبر آمدند و لکن دیدند سنگ از جای خود تکان خورده و سر قبر باز است. پس رفتند و بقیه حوازیون را خبر دادند و طبق توصیه حضرت مسیح به جلیل روانه شدند و با آنحضرت که قبلًا به آنجا رفته بودند ملاقات نموده آخرین وصیت آن حضرت را شنیدند که فرمود بروید همه امتها را شاگرد سازید و ایشان را با اسم أب و أبن و روح القدس تعیید دهید.

حکایات منسوب به حضرت مسیح در آنجلیل آربعه کم و بیش مشابه یکدیگر است، البته معجزات و امور دیگری هم به آنحضرت ارتباط داده شده که همه آنها دارای تأویل و تفسیر میباشد که با رجوع به آثار حضرت عبدالبهاء سعی میشود معانی بعضی را مکشف ساخت. لهذا بعضی از تبیینات قلم میثاق در باره اعتقادات مسیحیان را بررسی میکنیم.

## ۲ - معنی مسیح

گفته‌یم که نام حضرت مسیح عیسی بود و بعد از آنکه توسط یحیی تعیید دهنده تعیید شدند ملقب به مسیح گشتند. در شرح معنی مسیح حضرت عبدالبهاء میفرمایند: "... ای بنده بهاء، مسیح معنیش ممسوحست، زیرا انبیای بنی اسرائیل چون میخواستند که در حق نفسی دعا نمایند و فیض و برکت کلیه طلب نمایند تا مبارک و متمیم و مسعود گردد، او را حاضر میساختند و بعد از دعا عطری بر سر و روی او میمالیدند و هیکل او را مسح میکردند و آن را مسیح آن پیغمبر مینامیدند. حضرت روح فرمود من مسح رَبِّم، یعنی ید موہبٰت مرا مسح نموده و روح الهی مرا زنده نموده. پس ای مسیح ناله و زاری کن و یقراری نما تا موہبٰت جمال ابھی تو را مسح نماید و فیض ابدی بخشد و حیات سزمدی عطا فرماید و علیک التحیه و الشاء." (۲)

## ۳ - مسائل مربوط به تولد حضرت مسیح

### ۱ - تحقیق وجود آن حضرت بوسیله روح القدس

مسیحیان بر این عقیده اند که یوسف نجار که نسل او صراحتاً در انجلیل به حضرت داود منسوب است پدر عنصری حضرت مسیح نمیباشد و وجود آنحضرت صرفاً از روح القدس تحقق یافته. کیفیت حمل آنحضرت را از معجزات الهی شمرده اند، و لکن این مسأله را مادیون و الهیون به دو نحو مختلف تفسیر کرده اند. مادیون بر آنند که جهت تحقق هر موجودی لابد بر وجود زوجیت و اجتماع أصلاب و بذور أرحام است، و در این مورد بآیات الهی نیز استدلال مینمایند. مثلاً در قرآن کریم آمده: "وَ إِنْ مِنْ

شیء الا خلقناه زوجین اثنین" و نیز "سبحان الذى خلق الأزواج كلها مماتنبوت الأرض و من انفسهم و مما لا يعلمون". در این آیه کریمه اشاره شده که این زوجیت در عوالم گیاه و حیوان و انسان وجود دارد و تصور خلق انسان بی پدر مخالف منطق و علم است، اما الهیون بر این عقیده اند که این قضیه از محالات نیست و لکن تا بحال دیده نشده و فرق است میان شیئی مستحیل و غیر ممکن و شیئی که تا کنون دیده نشده. مثلاً برق و تلگراف در ازمنه سابقه وجودش محقق بود، اما چون کشف و مورد استفاده قرار نگرفته بود غیر مرئی بود و این دلیلی بر عدم آن نبود. همچنین کره آرض که حادث است در بدایت عبارت از کره ناری بود که بتدریج سرد شده و دارای قشور و طبقات مختلفه گشته و مراحل چندی را گذرانده که در هر مرحله مخلوقات گوناگونی بوجود آمدند، اول نبات و بعد حیوان و سپس انسان. اما آنچه که مسلم است تمام این مخلوقات زمینی بالقوه در کره ناری وجود داشته و بعد بتدریج ظاهر شده است. انسان اول نیز که حادث است چنین خلق شد، و مسلماً بدون پدر و مادر بوجود آمد، و این مسأله در نزد مادیون مسلم است. حال خلق انسانی بدون پدر و مادر مشکلت است یا انسانی که مادر داشته باشد و پدر نداشته باشد؟ پس آفرینش انسانی بدون پدر مستحیل و محال نیست.

حضرت عبدالبهاء در این باره میفرمایند: "ای امة الله: مثل حضرت مسیح مثل حضرت آدم است، انسان اولی که در این جهان تکون یافت، آیا پدر و مادر داشت؟ یقین است که نه پدری و نه مادری، اما حضرت مسیح بی پدر بود." (حضرت روح ص ۳۲۲) ۱

در انجیل اشاره شد که حضرت مریم از روح القدس حامله شد و حضرت عبدالبهاء این مطلب را تأکید نموده اند، اما چگونه ممکن است که این امر واقع شود هیکل اطهر توضیح میدهند که از حق امور خالق العاده سر میزند و خلق حضرت مسیح بنحوی بود بر خلاف آنچه که بین عموم مسلم است: "و ان الله خرقا في العادات ... و خلق المسيح بنفعه من روحه خارقا للعاده المستمرة بين الأنام و هل يجوز بعد وضوح هذه الشروح أن يتوقف أحد في أمر الله او يحتجب باوهام المرتابين في ظهور آثار الله لا و ربک." (حضرت روح ص ۳۲۲) ۲

پس بنابر توضیحات قلم میثاق وجود حضرت مسیح توسط روح القدس تحقیق می یابد و آن حضرت از صلب یوسف نبودند و هر گونه عقیده ای که وجود آن حضرت را در نتیجه یک ارتباط غیر قانونی معرفی کند، مغایر مقام رفیع و والای حضرت مریم و مخالف تقدیس و تنزیه مقام مظہریت آنحضرت میباشد. (۳)

## ۲ - ۳ مقصود از روح القدس:

در جواب این سوال حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله جلیل: "مقصود از روح القدس فیض الهی است و اشعة ساطعه از مظہر ظهور، زیرا شاعع آفتاب حقیقت مرکزش مسیح بود و از این مرکز جلیل حقیقت مسیح فیض الهی بر سائر مرایا که حقائق حواریون بود اشراف نمود. مقصود از حلول روح القدس بر حواریین این است که آن فیض جلیل الهی تجلی و افاضه بر حقائق حواریین نمود ..." (مفاوضات قطعه ۲۵) و نیز میفرمایند: "... مسیح مرکز روح القدس است و متولد از روح القدس است و بروح القدس مبعوث شده است و سلاله روح القدس است، یعنی حقیقت مسیحیة از سلاله آدم نیست بلکه زاده روح القدس است ..." (مفاوضات قطعه ۲۹).

### ۳ - فضیلت بی پدری:

یکی از مسائلی که مسیحیان مدار فضیلت حضرت مسیح میدانند این است که آن حضرت بی پدر بوده و از روح القدس تولد یافته اند و حتی در زمان حضرت محمد عده ای نزد آن حضرت آمده و فضیلت بی پدری مسیح را دلیل برتری بر حضرت رسول دانستند. حضرت عبدالبهاء تأکید میفرمایند که وجود پدر و عدم آن دلیل بر بزرگواری و منقبت نیست، بلکه مدار افتخار ظهور و بروز تجلیات و فیوضات الهیه است. میفرمایند: "شخص بزرگوار خواه بی پدر، خواه با پدر یکسان است، بی پدری اگر فضیلت است، آدم اعظم و افضل از کل انبیاء و رسول است، زیرا نه پدر داشت و نه مادر. آنچه سبب عزت و بزرگواریست تجلیات و فیوضات کمالات الهیست. آفتاب از ماده و صورت تولد یافته و این دو بعثایه پدر و مادر است، ولی کمال محض است و ظلمات را نه ماده و نه صورتی و نه پدری و نه مادری، ولی نقص صرف است. حضرت آدم را ماده حیات جسدی خاک است. حضرت ابراهیم را ماده جسدی نطفه پاک. البته نطفه طیبه طاهره به از خاک و جماد ... شرف و بزرگواری حضرت مسیح بی پدری نیست، بلکه بكمالات و فیوضات و تجلیات الهیه است. اگر بزرگواری حضرت مسیح به بی پدری بود، باید آدم از مسیح اعظم تر باشد زیرا نه پدر داشت، نه مادر ... آیا انسان از ماده حی خلق شود بهتر است یا آنکه از خاک. البته از ماده حی خلق شود بهتر است، اما حضرت مسیح از روح القدس تولد و تحقق یافته بود. خلاصه شرف و منقبت نفووس مقدّسه مظاهر الهیه بكمالات و فیوضات و تجلیات ربانیه است، نه بدون آن."

(مفاوضات قطعه ۱۸)

### ۴ - ۳ مسأله ابن الله بودن حضرت مسیح

یکی دیگر از معتقدات مسیحیان این است که حضرت مسیح را پسر خدا میدانند. حضرت عبدالبهاء در این باره میفرمایند قوله الأحلى: "ابن الله بودن در عهد حضرت مسیح و موسی اصطلاحی بود که حتی در باره بنی اسرائیل هم گفته میشد، چنانچه در تورات آنها را ابناء الله میفرمایند، و در سفر خروج اصلاح چهارم است که خداوند بموسى فرمود که بفرعون بگو بنی اسرائیل فرزند اوّل زاده متند، اگر آنها را آزاد ننمائی فرزند اوّل زاده ترا میکشم. پس در صورتیکه بنی اسرائیل بنص تورات فرزند خدا باشند، دیگر ابن الله بودن برای حضرت مسیح چه شأن و فخریست." (بدایع الآثار، ج ۲ ص ۳۶۱)

### ۴ - مسائل مربوط به شهادت حضرت مسیح

#### ۱ - ۴ برخاستن از قبر و عروج به آسمان

این عقیده بنی بر ظاهر آیات و ابواب آخر آنجلی اربعه است، که سه روز بعد از شهادت و دفن آنحضرت، مریم مجده لیه که جهت بررسی قبر رفته بود، آن را خالی یافت و فرشته خدا بر او ظاهر شده، گفت که عیسای مصلوب از قبر برخاسته و به جلیل رفته است. در تبیین این مسئله حضرت عبدالبهاء میفرمایند که آنچه از اینگونه امور به مظاهر مقدّسه نسبت داده میشود دارای مفاهیم معنوی میباشد. مثلاً در بعضی از آیات انجل حضرت مسیح میفرمایند که این انسان در آسمان است و یا از آسمان آمده و یا اینکه به آسمان میرود و حال آنکه آنحضرت در بین شاگردان خود بودند، و از جسم مریم تولد یافته بودند. از این جهت مسلم میشود که لابد این بیانات دارای معانی دیگری میباشند و در تفسیر برخاستن از قبر و

خروج از آن میفرمایند: "... مقصود از غیوبیت مسیح در زیر زمین سه روز امری معنویست و کیفیتی است روحانی نه جسمانی و همچنین صعود مسیح باسمان آن نیز امریست روحانی نه جسمانی ... لهذا بیان میکنیم که قیام مسیح عبارت از اینست که حضرات حواریین بعد از شهادت حضرت مسیح مضطرب و پریشان شدند، حقیقت مسیحیه که عبارت از تعالیم و فیوضات و کمالات و قوه روحانیه مسیحیه است دو سه روز بعد از شهادت خفی و مستور شد، جلوه و ظهوری نداشت، بلکه حکم مفقود یافت، زیرا مؤمنین عبارت از نفوس متعدد بودند و آنان نیز مضطرب و پریشان. امر حضرت روح الله مانند جسم بی جان شد و چون بعد از سه روز حضرات حواریون ثابت و راسخ گشتند و بر خدمت امر مسیح قیام نمودند و مصمم بر آن شدند که تعالیم الهی ترویج کنند و وصایای مسیح را مجری دارند و قیام بر خدمت مسیح کردند، حقیقت مسیح جلوه نمود و فیض مسیح آشکار گشت و شریعت مسیح جان یافت و تعالیم و وصایای مسیح ظاهر و آشکار کردند، یعنی امر مسیح مانند جسد بی جانی بود، جان و فیض روح القدس احاطه نمود. اینست معنی قیام مسیح و این قیام حقیقی بود ..." (مفاضات، ۷۶-۷۸).

## ۲ - ۴ محل دفن حضرت مسیح

بنابر آنچه که حضرت عبدالبهاء فرموده اند حضرت مسیح در وقت شهادت سی و سه سال از عمر مبارکشان میگذشت. گرچه محل دفن آنحضرت در بیت المقدس است، ولی مکان دقیق آن بدرستی معلوم نیست. سیصد سال بعد از شهادتشان، مادر قسطنطین، ملکه هیلانه، که به ارض اقدس میرود، نفوسي چند، با در نظر گرفتن منافع شخصی، نزد او آمده اظهار میکنند که صلیبی را که آن حضرت بر آن مصلوب شدند پیدا کرده اند و این مطلب را اساس قبر آنحضرت دانستند.

## ۵ - رفتار و گفتار حضرت مسیح

حضرت مسیح بعد از بعثت همیشه از محلی به محل دیگری در حال انتقال بودند و این بهجهت تبلیغ و هدایت نفوس و یا برای دوری از دست دشمنانی بود که قصد جان آنحضرت را داشتند. با پای بر همه و پیاده طی مسافت نموده با جمیع طبقات به معاشرت و ملاطفت میپرداختند، بطوریکه مورد ایراد واقع شدند، ولی آنحضرت در جواب فرمودند: "که من آمده ام که با خططا کاران معاشرت نمایم که شاید متنه شوند و از باطل به حق راجع گردن و معاشرت و ملاطفت و امثال آن از شوونات حکمت است." (حضرت روح، ص ۳۲۷). آنحضرت دارای بیت مسکونی یا زندگی معمولی نبودند. بستریان خاک زمین و لحافشان آسمان، غذایشان گیاه و چرا غشان در شبها ستاره های آسمان بود. در هر جا که وارد میشدند، با لسان شفقت و رأفت کبری بصیحت و هدایت خلق میپرداختند. در طی مدت سه ساله رسالت، بیانات حضرت مسیح یک نوع تأسیس اخلاقی و اجتماعی رفیعی را بوجود آورد که مبتنی بر محبت پدر آسمانی و عیسی مسیح و روحانیت بود نه مکافات و مجازات قانونی. برای مثال، چند فقره از بیانات نصحیه آنحضرت ذکر میشود:

"پس دوازده شاگرد خود را طلبیده ... و ایشان را فرستاد تا بملکوت خدا موعظه کنند و مریضان را صحت بخشند و بدیشان گفت هیچ چیز بهجهت راه بر مدارید، نه عصا و نه توشه دان و نه نان و نه پول و نه برای یک نفر دو جامه، و بهر خانه که داخل میشوید همانجا بمانید تا از آن موضع روانه شوید ... وقتیکه از آن

شهر بیرون شوید خاک پایهای خود را بیافشانید تا بر ایشان شهادتی شود." (لوقا باب ۱۴، ۲۶ و ۲۷)

"من شبان نیکو هستم. شبان نیکو جان خود را در راه گوسفندان مینهند. من شبان نیکو هستم و خاصان خود را میشناسم و خاصان ما میشناسند، چنانکه پدر ما را میشناسد و من پدر را میشناسم و جان خود را در راه گوسفندان مینهم و مرا گوسفندان دیگر هست که از این آغل نیستند، باید آنها را نیز بیاورم و آواز ما را خواهند شنید و یک گله و یک شبان خواهند شد." (یوحنا باب ۱۰، آیات ۱۱، ۱۴، ۱۵، ۱۶)

"و یکی از ایشان که فقیه بود از وی بطريق امتحان سؤال کرده گفت ای استاد کدام حکم در شریعت بزرگتر است؟ عیسی وی را گفت اینکه خداوند خدای خود را بهمه دل و تمامی نفس و تمامی فکر خود محبت نما. اینست حکم اول و اعظم، و دوم مثل آنست، یعنی همسایه خود را مثل خود محبت نما." (متی باب ۲۲، آیات ۳۵ الی ۴۰)

در این باره باین سه فقره از آیات انجلیل اکتفا میشود. قصه مرور حضرت مسیح و بعضی از شاگردان از کنار سگ مرده ای و بیاد دیده خطابوش آنحضرت که جز حسن آن سگ را ندید برای همه آشنا است. در اینجا حکایتی را از قلم میثاق نقل میکنیم که کاملاً نشان دهنده نحوه رفتار پر عطوف و ملاحظت مقرون بعضت و قدرت حضرت مسیح است:

"... در آثار مبارک حضرت بهاء‌الله بعضی قضایا مذکور که در انجلیل نیست و این روایات از حیات مسیح است و مبنای آن علویت مسیح و بر بزرگواری مسیح. یک حکایت دیگر از برای شما بگویم. میگویند حضرت مسیح یک روز داخل در دهی شد، حکومت غدغن کرده بود که اهالی غربا را در خانه قول نکنند، چون در آن اطراف دزدی زیاد شده بود. حضرت آمدنند در خانه یک پیرزن. پیرزن شرم کرد که حضرت را قبول نکند، وقتی که نظر بجمال حضرت کرد و ملاحظه وقار حضرت نمود راضی نشد بگوید قول نمیکنم، لهذا بكمال احترام قول کرد. بعد این پیر زن ملتفت احوال حضرت شد. دید در اطوار آثار بزرگواری هویدا است. آمد دست حضرت را بوسید. عرض کرد من یک پسر دارم، کسی دیگر را ندارم. این پسر عاقل بود، کامل بود، کار میکرد. بنها یت سعادت گذران مینمودیم. حال چندی است مشوش شده، ماتم زده است، خانه ما را پر از غصه و حزن کرده. روز کار میکند، لکن شب میآید مشوش الحال. خواب ندارد و هر چه سؤال میکنیم جواب نمیدهد. حضرت فرمودند او را نزد من بفرست. مغرب شد. پسر آمد. مادرش گفت ای پسر این شخص بزرگواریست. اگر دردی داری آن را به او بگو. بعد آن پسر آمد حضور حضرت نشست. فرمودند بگو بینم چه دردی داری؟ عرض کرد: دردی ندارم. فرمودند دروغ مگو، تو یک درد بی درمان داری، بگو من امین، من سر کسی را فاش نمیکنم، من ستر میکنم، مطمئن باش، بگو! من سر تو را کشف نمیکنم. عرض کرد: درد من دردی است دوا ندارد. فرمودند: بگو، من او را علاج میکنم. عرض کرد: جون درمان ندارد، علاج ممکن نیست. فرمودند: بگو من درمان دارم. گفت: هر دردی باشد؟ فرمودند که هر دردی باشد. عرض کرد: حیا میکنم، شرم میکنم. فرمودند: بگو، تو پسر من هستی. فکری کرد، گفت: بزمایم نمیآید، سوء ادب میبینم. فرمودند: من از تو عفو میکنم. عرض کرد که در شهری نزدیک به اینجا پادشاهی هست که من تعلق به دختر او پیدا کرده ام و صنعت من خار فروشی است، دیگر چه عرض کنم. حضرت فرمودند مطمئن باش من ان شاء‌الله مراد تو را بتو میرسانم. باری مختصر اینست حضرت از برای او اسباب فراهم آوردند، رفت، و آن دختر را گرفت. و در شبی که او وارد حجله گاه دختر شد، بمجرد دخول در اطاق پر زینت و جلال، بخاطرش چیزی رسید و

پیش خود گفت که این شخص از برای من چنین امر عظیم را محقق نمود، پس چرا برای خودش نکرد، مادام از برای من مهیا کرد از برای خود نیز مهیا میتوانست و خال با این قوای معنوی باز در بیانها میدود و گیاه میخورد، روی خاک میخوابد، در تاریکی میشنید و نهایت فقر را دارد. بمجرد اینکه این فکر به او رسید به دختر گفت تو باش، من کاری دارم، میروم و برمیگردم. آمد بیرون رفت در بیان عقب حضرت. آخر حضرت را پیدا کرد. گفت: ای مولای من! تو منصفانه بمن معامله نکردی. فرمودند: چرا؟ عرض کرد از برای من خیری میخواهی که از برای خود نمیخواهی. یقین است که پیش تو شیئی اعظم از این موجود، و اگر این مقبول بود از برای خودت اختیار میکردی. لهذا معلوم است که که چیز دیگری داری که اعظم از این است. پس انصاف ندادی. بمن چیزی دادی که پیش تو مرغوب نیست. حضرت فرمودند: راست میگوئی. آیا تو استعداد و قابلیت این را داری؟ عرض کرد: امیدوارم. فرمودند: میتوانی از همه اینها بگذری؟ گفت: بلی. فرمودند: پیش من هدایت الله است. آن اعظم از اینهاست. اگر میتوانی بیا. او در عقب حضرت افتاد و بعد حضرت نزد حواریون آمدند. فرمودند: من یک کنزی داشتم در این ده، مخفی بود، حال نجات داده ام، این کنز من است، من آنرا از زیر زمین بیرون آوردم و بشما میدهم ...". (حضرت روح، ص ۳۲۸).

## ۶ - تفسیر برخی از معتقدات مسیحیان

### ۱ - ۶ تثلیث و مقصود از الٰب فی الٰبِن

یکی از اصول عقاید مسیحیان عقيدة تثلیث است که میگویند حقیقت الوهیت که در جوهر و ذات واحد است در سه شخصیت پدر و پسر و روح القدس جلوه نموده. سه شخصیتی که متمایز از یکدیگرند ولکن در جوهر حقیقت واحد و خدای یکتا هستند و بنابراین حضرت مسیح را دومین شخصیت خدا میدانند. دلیل بر این عقیده را آیاتی چند از انجیل اربعه میدانند، مثلاً: "آیا باور نمیکنی که من در پدر هستم و پدر در من است، سخنهایی که من بشما میگویم از خود نمیگویم، لکن پدریکه در من ساکن است او این اعمال را میکند، مرا تصدیق کنید که من در پدر هستم و پدر در من است ..." (یوحنا، باب ۱، آیات ۱۰ و ۱۱) و نیز "پس رفته همه امتها را شاگرد سازید و ایشانرا به اسم آب و این و روح القدس تعمید دهید" (متی، آیه قبل از آخر)، و همچنین "در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود، همان در ابتدا خدا بود" (یوحنا، باب ۱، آیات ۱ و ۲).

در تفسیر این مطلب، مرکز مبنای حقیقت الوهیت ذات غیب منبع لایدرک را که متزه از تجزی و تعدد است به آفتاب تشییه نمودند که وقتی آئینه های صاف پاکی در مقابل آن قرار گیرد تمام کمالات آفتاب از نور و حرارت که ملازم و منبعث از آن است در آنها جلوه گر میشود. حال اگر بگوئیم که آنچه در آئینه میبینیم نفس آفتاب است صحیح است، ولکن با ایقان باینکه ذات و حقیقت آفتاب هرگز از علو مقام خود تنزل ننموده و در آئینه جای نگرفته است. حقیقت حضرت مسیح مانند آئینه صاف پاکی بود که تمام اسماء و صفات و کمالات حق در آن منعکس میشد. هیکل اظهر میفرمایند: "... حال اگر گوئیم که آفتاب را در دو آئینه، یکی مسیح و دیگری روح القدس مشاهده نمودیم، یعنی سه آفتاب مشاهده کردیم، یکی در آسمان و دو دیگر در زمین، صادقیم، و اگر بگوئیم یک آفتاب است، فردانیت محض است، شریک و مثلی ندارد، باز هم صادقیم. خلاصه ... اینست که مسیح میفرماید الٰب فی الٰبِن، یعنی آفتاب در

این آئینه ظاهر و آشکار است، روح القدس نفس فیض الهیست که در حقیقت مسیح ظاهر و آشکار گردید، بنوت مقام قلب مسیح است و روح القدس مقام روح مسیح ... " (مفاضات ص ۸۲).

## ۲ - ۶ معنی کلمه

اما در باره کلمه که در بدایت انجیل یوحنا آمده و مسیحیان آن را اساس عقیده تثیث قرار دادند، هیکل اطهر میرمایند: "... اما مراد از کلمه این است که عالم کائنات بمنزلة حروف است و جمیع بشر بمنزلة حروف. حرف منفرداً معنی ندارد، معنی مستقل ندارد. لکن مقام مسیح مقام کلمه است که معنی تام و مستقل دارد. لهذا کلمه گفته میشود و مقصد از معنی تام فیوضات کمالات الهی است، چه که کمالات سائر نعموس جزئی است و از خودشان نیست و مستفاد از غیر است، لکن حقیقت مسیحیه دارای کمالات تامه و مستقل است. مثلاً این چراگ روش است، ماه روشن است، اما نورشان بذاته لذاته نیست، مستفاد از غیر است. ولی حضرت مسیح مانند آفتاب است، نورش از خود اوست، نه مقتبس از شخص دیگر. لهذا او را بکلمه تعبیر میکنیم یعنی حقیقت جامعه دارای کمالات تامه و این کلمه بدایت شرفی دارد نه زمانی، چنانچه میگوییم این شخص مقدم از کل است یعنی از حیث شرف و مقام نه زمان نه آنستکه که کلمه اویی داشته باشد، نه، بلکه کلمه نه اویی دارد نه آخری، یعنی آن کلاماتی که در مسیح ظاهر بود نه در جسد مسیح. آن کلامات از خدا بود، مثل انوار آفتاب که در آئینه است. نور و شعاع و حرارت آفتاب کمالات آفتاب است که در آئینه جلوه نموده است. پس کمالات مسیح تجلی و فیض الهی بود و معلوم است نزد خدا بود. الان هم آن کمالات نزد خدا است، جدا نیست، چه که الوهیت انقسام ندارد، زیرا انقسام نقص است و تعدد قدماً لازم آید و این باطل است. یقین است در حضرت الوهیت کمالات منقسم نبود، بل مقام وحدت است... "(۴).

در هر دوری که شمس حقیقت اشراق نموده سه عامل مهم نیز وجود داشته: مجلی و نفس تجلی و کسیکه بر او تجلی شده. مثلاً فیض دهنده و نفس فیض و شخص مستفیض از آن فیض در دور موسوی عبارت بودند از رب، و واسطه که آتش بود، و حضرت موسی. در دور عیسوی این سه عبارت بودند از پدر و روح القدس و پسر، و در دور محمدی رب، و واسطه که جبرئیل بود، و حضرت رسول. بدین نحو اسماء و صفات و کمالات حق در عالم امر تجلی فرموده و ایشان نیز بحسب استعداد و قابلیت بشر این کمالات را در مرایای قلوب صافیه عباد متجلی ساختند. اینگونه، تفسیر عقیده تثیث مطابق عقل و منطق و قابل قبول است.

## ۳ - ۶ غسل تعمید

این عمل یک حکم یا سنت دینی است که پایه گذار آن حضرت یوحنا معمدان است. او قبل از اظهار امر حضرت مسیح مردم را نصیحت و هدایت میکرد تا از گناهان خود که آلدگیهای این عالم فانی است توبه کنند. سپس آنها را در رود اردن غسل میداد که نشانه ای از طهارت و پاکی است، و آنها را منتظر و مترصد ظهور ملکوت الهی مینمود. حضرت مسیح که بوسیله او تعمید یافتند، حکمی در این مورد نفرمودند، به جز آیه قبل از آخر انجیل متی که میرمایند: "پس رفته همه امتها را شاگرد سازید و ایشان را باسم آب و آبن و روح القدس تعمید دهید". این رسم که دارای اهمیت خاصی بعنوان تولد روحانی ثانی و

یا مسیحی شدن است، در میان مسیحیان و با قدری اختلاف در تحویه اجرای آن در بین مذاهب مختلفه متداول میباشد. حضرت عبدالبهاء اصل و حکمت تعیید را چنین تبیین فرموده اند: "اصل تعیید توبه است. حضرت یوحنان فوس را وصایا و نصائح میفرمود و توبه میداد و بعد تعیید میفرمود. پس واضح است که این تفسیل رمزیست که توبه از جمیع گناه نماید، یعنی ای خدا، همچنین که جسم من از او ساخ جسمانی پاک و مقدس گشت، بهمچنین روح مرأ اوساخ عالم طبیعت، آنچه لایق درگاه احادیث نیست پاک و مقدس نما. و توبه رجوع از عصیان به اطاعت است، انسان بعد از دوری و محرومی توبه نماید و غسل کند ... و حضرت مسیح چون خواست این سنت جناب یوحنان را مجری بین عموم در آن زمان بدارد، لهذا خود حضرت این را جاری فرمود ...، و لکن بعد فرمود که تعیید به آب عنصری نه، بلکه تعیید به روح و آب باید و در جای دیگر تعیید به روح و آتش ... و از این معلوم گردد که آتش عنصری و آب عنصری نیست، زیرا تعیید به آتش محال است. پس روح فيض الهیست و ماء علم و حیات و نار محبت الله است... انسان از صولت نفس و هوی جز بتائیدات فيض روح القدس خلاص نشود. اینست که میفرماید تعیید بروح و آب و آتش لازم و واجب است یعنی روح فيض الهی، و ماء علم و حیات، و نار محبت الله...". (مفاظات، ص ۱۶).

#### ۴ - ۶ فدا شدن جهت آمرزش گناهان مردم

مسیحیان بر این عقیده اند که همانطوریکه در تورات مذکور است چون حضرت آدم و حوا از شجره ممنوعه تناول نمودند، مورد غضب الهی واقع شده و از جنت عدن اخراج شدند و اثر این عصیان و گناه و نتائج آن در نسل آنها تسلسیل یافت و حضرت مسیح خود را فدا نمود تا گناهان بشر آمرزیده شود و از حمل ثقلیل این ارث حضرت آدم آزاد گردد.

جهت درک این عقیده باید دو طبیعت موجود در انسان را مدان نظر قرار داد، که یکی طبیعت جسمانی و دیگری طبیعت روحانی است. طبیعت جسمانی موروث حضرت آدم و مصدر نفائص است، زیرا طبیعت حیوانی بشر و محکوم صفاتی چون جهل و غضب و طمع و ظلم و غرور و غیره است و این از مقتضیات عالم طبیعت و از خصائص حیات جسمانی است و چون نظر به حقیقت انسانی که اشرف مخلوقات است میکنیم و خلقت او را بر مثال رحمن میبینیم، این گونه نفائص و خصائص را در حق او گناه میباییم، و چون حضرت آدم منشأ طبیعت بشری انسان است، از این جهت آن حضرت را مصدر گناه بشر میباییم. طبیعت دیگر بشر، طبیعت روحانی است که از کلمه الله و روح القدس آفریده شده. مصدر جمیع کمالات الهی است. جمیع صفات و اخلاق حسنہ عالیہ که در انسان آشکار میشود در واقع از تجلیات و اشراقات شمس حقیقت است که بر مرایا وجود پرتو میافکد و بر حسب استعداد و قابلیت آنها جلوه مینماید. از این جهت حضرت آدم را که آبُوت جسمانی دارد نفس حی میداند و لکن محیی نیست. حضرت مسیح روح محیی کننده است و از نظر روح آبُوت روحانی دارد. زیرا در اثر قوّة تقلیل کننده کلمة الله نفائص خصائص عالم انسانی مبدل به کمالات میشود و حقیقت انسان تربیت روحانی و ترقی ملکوتی و حیات ابدی میباید (ر.ک. مفاظات ص ۸۶).

حضرت عبدالبهاء مقصود حقیقی از فدا شدن حضرت مسیح را اینگونه بیان میفرمایند: "... حضرت مسیح که کلمة الله بود و خویش را فدا کرد، این دو معنی دارد: معنی ظاهری و معنی حقیقی. معنی

ظاهری اینست که چون حضرت مسیح را مقصد این بود که به امری قیام نماید که تربیت عالم انسانی و احیای بنی آدم و نورانیت عموم خلق بود و از قیام به چنین امری عظیم که مخالف جمیع اهل عالم و مقاومت جمیع ملل و دول است، البته خون در هدر است و البته مقتول و مصلوب گردد. لهذا حضرت مسیح در وقتی که اظهار امر فرمودند جان را فدا کردند و صلیب را سریر دانستند و زخم را مرهم و زهر را شهد و شکر شمردند و به تعییم و تربیت ناس قیام فرمودند، یعنی خود را فدا کردند تا روح حیات بخشنند و به جسد فانی شدند تا دیگران را به روح زنده نمایند. اما معنی ثانی فدا اینست که حضرت مسیح مانند جهه بود، صورت خویش را فدا نمود تا شجره نشو و نما نماید. هر چند صورت جهه متلاشی شد ولی حقیقت جهه در کمال عظمت و لطافت به هیئت شجره ظاهر گشت ... صورت این جهه فدای شجره شد ولی کمالات جهه بسب این فدا ظاهر و آشکار گردید، زیرا شجره و اغصان و اوراق و ازهار در جهه مستور و پنهان بود و چون صورت جهه فدا گشت، کمالات او به صورت برگ و شکوفه و ثمر آشکار گردید." (مفاوضات، صص ۸۷-۸۸)

بنابراین میتوان گفت که شهادت حضرت مسیح جهت حصول اخلاق حسته و صفات کمالیه انسانهاست و رفع گناهان بشر فقط با پیروی و عمل بوجب نصائح و وصایای آنحضرت میباشد.

## ۷ - معجزات منسوب به حضرت مسیح

از معجزاتی که مسیحیان به حضرت مسیح منسوب میدارند و در کتاب عهد جدید مذکور است، آنکه آنحضرت مردگان را زنده میفرمودند و کران، کوران و مفلوجین را شفا عنایت میفرمودند. گرچه مسلم است که ظهور ظهور الهی قدرت و اقتدار و اختیار کامل در ابراز این چنین معجزاتی را ظاهرآ داراست، ولکن در نزد اهل بصیرت اینگونه امور اهمیتی ندارد، زیرا امور عرضی است که بالمال اثیر و ثمری از آنها باقی نخواهد ماند. آنچه که دارای اهمیت است اموری است که نتایج کلی و سرمدی در بر داشته باشد. لهذا اینگونه مطالب دارای تفسیر و تأویل است که قلم میثاق اینگونه تبیین فرموده اند:

## ۱ - ۷ - زنده کردن مردگان

انسان دارای دو حیات است. یکی حیات دنیوی است که دارای زمانی محدود و متأثر بقيودات عالم طبیعت است که بالأخره فانی میشود. دیگری حیات روحانی است که بوسیله نفحات روح القدس زنده و پاینده میگردد. زندگانی عالم ناسوت بالنسبه به حیات عالم ملکوت ممات است. "... دین سبب ظهور کمالات انسانست. این فضائل است که انسان را بر حیوان برتری میدهد. نفحات روح القدس است که حیات ابدی میدهد. پس اگر عالم انسانی از روح دین محروم ماند جسدیست بی جان و از نفات روح القدس محروم مانده، از تعالیم الهی بی نسبت گشته، چنان انسان حکم میت دارد. اینستکه حضرت مسیح میفرماید و اگذارید مرده ها را تا دفن کنند مرده ها را، زیرا آنچه از جسد زائیده شده، جسد است و آنچه از روح تولید شده روح است. مقصود از روح حقیقت دین است. پس واضح شد که اگر نفسی از فیوضات روح القدس محروم شد میت است ولو کمالات صوریه داشته باشد و دارای صنایع و علوم باشد ..." (حضرت روح، ص ۴۹۸).

## ۲ - ۷ کور وکر و ابراص

مرض برص همان مرض پیسه است و در آثار مبارکه بمعنی حجباتی که انسان را از حق محظوظ مینماید آمده. حضرت عبدالبهاء در تفسیر معنای شفا دادن این گونه نواقص و علل میفرمایند: "... اگر در کتب مقدسه ذکر احیای اموات است، مقصد اینست که بحیات ابدیه موقع شدند و یا آنکه کور بود بینا شد، مقصد از این بینائی بصیرت حقیقه است و یا آنکه کر بود شناور شد مقصد آنکه گوش روحانی یافت و بسمع ملکوتی موقع گشت، و این به نص انجیل ثابت شده که حضرت مسیح میفرماید که اینها مثل آناند که آشیا گفته اینها چشم دارند اما نمیبینند، گوش دارند لکن نشنوند و من آنها را شفا دهم و مقصد این نیست که مظاهر ظهور عاجز از اجرای معجزاتند، زیرا قادر هستند، لکن نزدشان بصیرت باطنی و گوش روحانی و حیات ابدی مقبول و مهم است ... چون این بصیرت و سمع و حیات و شفا ابدیست لهذا اهمیت دارد ... " (مفاضات، ص ۷۵).

## ۸ - عشاء ربانی

یکی دیگر از شعائر مذهبی که اکثر مسیحیان بجامیاورند، مراسم عشاء ربانی است که به یادگار آخرین شام حضرت مسیح با حواریوں برگزار میکنند. در این مراسم، کشیش یا قسیس نان و شرابی را که بر آن دعا خوانده شده و تبرک یافته به مؤمنین میدهد که آن را بعنوان جسد و خون مسیح تناول نمایند، و این رسم را مبنی بر آیات مذکوره در انجیل میدانند (۵).

قبل از هر چیز باید دانست که هر انجمانی که در آن نفوس رحمانی جمع شوند و به مذاکرات ملکوتی پردازند، آن مجمع و محفل، مجلس ربانی است، زیرا بفرموده مرکز میثاق: "... مجمع احباء محفل روحانیان است. روح الهی بر این مجامع نازل است. لهذا بسیار سبب سرور است. حضرت مسیح در اواخر با اصحاب یک اجتماع نمودند، بریک مائدۀ نشستند، آن را عشاء ربانی فرمودند، چه که در آن انجمان مذاکرات ملکوتی بود. پس معلوم شد که انجمانی که منشأ مذاکرات ملکوت الهی است، آن محفل ربانی است" (حضرت روح ص ۳۳۱).

در شرح مفهوم حقیقی این نان و خون و شراب مذکور در انجیل، قلم میثاق چنین رقم نموده: "مقصد از این نان مائدۀ آسمانی و کمالات الهی است، یعنی هر کس از این مائدۀ تناول نماید، یعنی اکتساب فیض الهی کند و اقباس انوار رحمانی کند و از کمالات من نصیب برد، حیات ابدی یابد. مقصد از خون نیز روح حیات است و آن کمالات الهی و جلوة ربانی و فیض صمدانیست، زیرا جمیع اجزاء بدن انسان بواسطه جریان خون مادة حیاتی را از خون اکتساب نماید. ملاحظه نمایید که چگونه واضح است که مقصود حضرت از نان آسمانی روح حضرتست و فیوضات و کمالات و تعالیم او ... در آیه سی و پنجم میفرماید عیسی بایشان گفت من نان حیات هستم. هر کس که اقبال بمن نماید هرگز گرسنه نشود و هر کس بمن ایمان آورد هرگز تشه نگردد. ملاحظه کنید که خوردن را باقبال و نوشیدن را بایمان توضیح میفرمایند. پس واضح و محقق گردید که مائدۀ آسمانی فیوضات رحمانیه و تجلیات روحیه و تعالیم سماویه و معانی کلیه حضرت مسیح است و خوردن عبارت از اقبال و نوشیدن کنایه از ایمان است ... آن نان که از آسمان نازل شد جسد ملکوتی حضرت مسیح بود و عنصر روحانی او که حضرات حواریوں از آن

تناول نمودند و حیات ابدیه یافتند. حواریون از دست حضرت مسیح بسیار غذا خورده بودند، چرا عشاء ریانی امتیاز یافت؟ ... " (مفاضات، ص ۷۱).

## ۹ - مسیحیت و دیانت یهود

### ۱ - ترویج شریعت حضرت موسی

حضرت عبدالبهاء، در ضمن خطاباتی که در سفر اروپا و آمریکا ایراد فرمودند، نکته دقیقی را در ارتباط مثبت و مؤثری که بین دیانت یهود و دیانت مسیحی وجود دارد تشریح و تصریح نموده اند، که چگونه اسارت قوم یهود سبب تحلیل و تضعیف شریعت حضرت موسی و ذلت قوم یهود گردید، بنحوی که نه ذکری از آن حضرت در اروپا و آسیا بود و نه کتاب تورات در آن صفحات یافت میشد. بفرموده مبارک، صیت حضرت موسی فقط در فلسطین بود و تورات فقط در لسان عبرانی و یونانی بود. حضرت مسیح از قوم بنی اسرائیل ظاهر شد و ابتداء نبوت انبیای بنی اسرائیل را تسجیل و تشهیر نمود. اشاعه دیانت مسیح سبب شد که تورات به ششصد زبان، حتی زبانهای رایج در میان اقوام آفریقا ترجمه و نشر شود. یعنی حضرت مسیح آنچه را که قوم یهود از اجرای آن عاجز ماندند، تحقق بخشد.

### ۲ - ترویج احکام تورات

حضرت مسیح در دوران رسالت خود احکام و اوامر تورات را ترویج و تحکیم نمودند و فقط بعضی از احکام را باقتضای زمان تغییر دادند. آنچه حضرت مسیح باقی گذاشتند تعالیم روحانی و نصائح اخلاقی بود. حضرت مسیح بنا به روایت انجیل فرموده اند: "گمان میرید که آمده ام تا تورات یا صحف انبیاء را باطل سازم، نیامده ام تا باطل نمایم بلکه تا تمام کنم، زیرا همه یا نقطه ای از تورات هرگز زائل نخواهد شد تا همه واقع شود ..." (انجیل متی، باب<sup>۵</sup>، آیات ۱۷ الی ۲۰). حضرت مسیح فقط سبت را شکست و طلاق را حرام فرمود و لکن بعدها برخی از حواریون بویژه پطرس و پولس در احکام تورات در مورد تحریم گوشت بعضی از حیوانات تغییراتی دادند.

### ۳ - اعتراضات یهود بر حضرت مسیح

بررسی علل اعراض و اعتراض علماء و قوم یهود و قیام آنها بر ضد حضرت مسیح و پیروانشان، این حقیقت را میکند که علت اصلی همانا عدم درک و فهم اسرار و رمزهای الهی مذکوره در تورات و کتب انبیای قبل بوده است، و چون این اشارات و رموز را با موازین ادراکات بشری و بر حسب ظاهر تفسیر و تعبیر مینمودند، از این جهت خود را از بحر الطاف الهی بی نصیب و محروم ساختند. در آثار قلم میثاق این حجبات و موائع با بیانی فصیح و شیوا ذکر و حقایق مربوط به آنها تفسیر و تبیین شده است، که خارج از حوصله این مقاله است و در این باره میتوان به مکاتیب و خطابات حضرت عبدالبهاء و همچنین کتاب مفاضات رجوع کرد.

## ۱۰ - خاتمه

قلم میثاق تصویری بسیار زیبا و مؤثر از حضرت مسیح و مسیحیت ترسیم نموده که در آن حقائق و اسرار این آیین الهی را بلسانی فصیح و ساده مکشوف میکند و نحوه تجلی قوای مکتونه، و نفوذ و قدرت محیطه و اثرات آن را در عالم ناسوت بطرزی دلتشیں آشکار میسازد. دیانت مسیح یکی از ادیان مهمه عالم، که بیش از نیمی از ساکنین کره ارض از پیروان آن است، معروفی شده. از حضرت عیسی بنام "روح الله" یاد شده و با تجلیل و تقدير از عظمت مقام حضرت مسیح و بزرگواری حضرت مریم، والدۀ آنحضرت، سخن بیان آمده. در حق آن حضرت میفرمایند: "بدانکه صفات کمالیه و جلوه فیوضات الهیه و انوار وحی در جمیع مظاهر مقدسه ظاهر و باهر ولی کلمة الله الکبری حضرت مسیح و اسم اعظم جمال مبارک را ظهور و بروزی ما فوق تصور زیرا دارنده جمیع کمالات مظاهر اویله بودند و مافق آن، بکمالاتی متحقق که مظاهر سائمه حکم تعیت داشتند ... " (مفاضات، ص ۱۰۶).

در باره عظمت مقام آن حضرت میفرمایند: "مقام آدم من حيث ظهور و بروز بکمالات الهیه مقام نطفه بود و مقام حضرت مسیح رتبه بلوغ و رشد و طلوع نیز اعظم رتبه کمال ذاتی و صفاتی بود ..." (حضرت روح، ص ۴۱۵). و نیز میفرمایند: "حضرت مسیح اعظم از موسی کردف هیئت اجتماعیه را تربیت کرد و ملل و نحل مختلفه را در ظل کلمة الله آورد ... حضرت مسیح شخصی بود وحید و فرید و این ام عظیمه را تربیت نمود و این ملل متحاربیه را صلح داد. و حشیان متعدد شدند و ظالمان خلعت عدالت در بر گرفتند. اخلاق عالم انسانی ترقیات فوق العاده کرد. از این ثابت شد که مربی بود و معلم امم بود ..." (حضرت روح، ص ۱۰۴). باری، حضرت مسیح بقوه روح القدس سلطنتی تأسیس نموده است که بیقای حق ثابت و پاینده است.

## یادداشت ها

\* - متن مطالی که در چهل و یکمین دوره مجمع عرفان در جون ۲۰۰۲ در مرکز مطالعات بهائی - اکتوبر - ایتالیا تقریر شد.

۱ - در کتاب ایقان چاپ مصر، ص ۴۸ ن جمال مبارک میفرمایند: "همچنین نزدیک ظهور عیسی چند نفر از مجوس که اطلاع یافته بـ ظهور نجم عیسی در سماء باشـ آن نجم آمدند تـ داخل شدند به شهری که مقر هیرودیس بـود و در آن ایام سلطنت آن ممالک در قبـه تصرف او بـود و کانوا قائلین این هو المولود ملک اليهود لأنـ قد رأينا نجمه في المشرق و وافينا لنسجد له و بعد از تفحص معلوم نمودند کـه در بـيت اللحم يهود آن طفل متولد شـد. این علامـت در سماء ظاهرـه و علامـت باطنـه کـه سماء علم و معانـی باشد ظهور یحـیی بن زـکریـا بـود کـه مردم را بـشارـت مـیداد بـظهور آنحضرـت."

۲ - مکاتیب عبدالبهاء، ج ۵، ص ۶۳.

۳ - رجوع کـنید به کـتاب حضرـت روح عـیسـی بن مرـیـم، ص ۳۴۰.

۴ - حضرـت روح عـیسـی بن مرـیـم، ریاض قدیـمـی، ص ۴۶۰، در توضیـح این مطلب رـکـ مفاضـات ص ۸۴.

۵ - بـاب ۲۶، آیـات ۲۷ و ۲۸ انجـیـل مـتـی و بـاب ۶، آیـة ۲۶ انجـیـل لـوقـا.

## كتاب شناسی

- |  |   |
|--|---|
| حضرت بهاءالله (چاپ مصر)                                      | ۱- ایقان                                      |
| میرزا محمود زرقانی (بدایع الآثار، ج ۲)                       | ۲- بدایع الآثار                               |
| عبدالحمید اشراق خاوری (چاپ هند، چاپ اول ۱۹۸۶)                | ۳- پیام ملکوت                                 |
| ریاض قدیمی (چاپ کانادا، ۱۹۹۰)                                | ۴- حضرت روح عیسی بن مریم<br>مسيحيت و مذاهب آن |
| منصور روحانیان (لجنة معارف مدارس تابستانه،<br>امارات، ۱۵۳ ب) | ۵- ساعتی در کتابخانه                          |
| ملوک خادم (سنچری پرس، استرالیا، چاپ اول ۲۰۰۱)                | ۶- قاموس مختصر مفاوضات                        |
| حضرت عبدالبهاء (بیو دلهی، نشر دوم ۱۹۸۳)                      | ۷- مفاوضات                                    |

## پاسخ به چند سؤال

### نامه‌ای از جناب آقا شیخ محمد علی قائeni

وحید رأفتی

#### مقدمه

آقا شیخ محمد علی قائeni (۱۸۶۰-۱۹۲۴م) که شرح حال ایشان به تفصیل در کتاب مصایب  
هدایت<sup>۱</sup> مندرج گردیده، یکی از مبلغان بنام و مدافعان شجاع امر الهی و از جمله "حواریون حضرت  
بهاء الله" بوده و به تقدیم خدمات ارزنده به امر عظیم الهی موفق شده‌اند. از جمله مساعی جناب آقا شیخ  
محمد علی در سیل دفاع از امر و تعلیم و توجیه مبادی دیانت بهائی و نیز تزئید معلومات احبابی الهی،  
نوشت رسائل و مکاتیب متعددی است که خطاب به افراد بهائی و غیربهائی مرقوم نموده‌اند. در زیر متن  
یکی از نامه‌های ایشان به نظر خوانندگان گرامی خواهد رسید.

نام مخاطب این مکتوب بر حقیر معلوم نیست، اما از متن نامه چنین پیداست که مخاطب آن  
شخصی مطلع بوده و سؤآلاتی راجع به کیفیت و علت ظهور مظاہر مقدسه، سبک و سیاق آثار حضرت  
رب اعلى، مقام و نقش حضرت عبدالبهاء و موقعیت اغصان و آل الله مطرح نموده بوده و آقا شیخ محمد  
علی در پاسخ به این سؤالات و شرح مختصر این مطالب، به نوشتن نامه زیر مباردت نموده است.

تاریخ دقیق تحریر این نامه نیز معلوم نیست، اما جناب آقا شیخ محمد علی در متن نامه به این مطلب  
تصویر فرموده‌اند که "هیفده سنه" از صعود حضرت مقصود می‌گذرد. بر اساس این تصویر، تاریخ  
نگارش نامه سال ۱۳۲۶ قمری برابر با ۱۹۰۸ میلادی است که از سال صعود حضرت بهاء الله در سال  
۱۳۰۹ قمری برابر با ۱۸۹۲ میلادی، هفده سال گذشته بوده است.

نسخه‌ای از مکتوب آقا شیخ محمد علی که مبنای تسوید و طبع به صورت ذیل قرار گرفته، به خط  
جناب ملا یوسف بیک نخعی خوسفی است. شرح حال ایشان نیز در کتاب مصایب هدایت<sup>۲</sup> به طبع رسیده  
و در اختیار علاقمندان است. از جناب ملا یوسف بیک دفتری خطی به جا مانده که در آن مطالب  
گوناگونی را تحریر نموده‌اند. از جمله در صفحات ۳ تا ۱۸ این دفتر، جناب ملا یوسف بیک متن نامه  
جناب آقا شیخ محمد علی را مرقوم داشته و در انتهای آن چنین یادداشت نموده‌اند: "وقع الفراغ عن  
التّحرير يوم السبت ۱۴ شهر ا، ۱۳۲۸". این تاریخ، یعنی ۱۴ شهر ربیع الاول سال ۱۳۲۸ قمری با  
مارج ۱۹۱۰ میلادی برابر است.

دفتر خطی جناب ملا یوسف بیک، پس از صعود ایشان (در ۲۵ بهمن ۱۳۲۲ شمسی برابر با ۱۵  
فوریه ۱۹۴۴ میلادی) در تملک عائله آن جناب و نیره ایشان، جناب محمد نخعی بوده و سوادی از  
صفحات فوق به لطف ایشان در اختیار حقیر قرار گرفته است. با تشکر و فیر از جناب محمد نخعی، متن

نامه‌ای از جناب آقا شیخ محمد علی قائeni را ذیلاً مندرج می‌سازد و توجه خوانندگان گرامی را به چند نکته جلب می‌نماید:

۱- متن نامه لفظ به لفظ از روی نسخه خطی جناب ملا یوسف یک توسعید شده و بدون دخل و تصرف و جرح و تعديل در حد استطاعت با آن مقابله و مطابقه گشته است.

۲- متن نامه برای سهولت قرائت، نقطه گذاری و فقره بندی شده است.

۳- تحریر توضیحاتی به اختصار برای بعضی از نکات و اشارات مندرج در نامه مفید به نظر آمد و توضیحات مزبور که از حیر است در ذیل "یادداشت‌ها" ارائه گردیده است.

پایان این مقدمه را به بیان حضرت عبدالبهاء مطرز می‌سازد که جناب آقا شیخ محمد علی قائeni را با عبارت "عالم دانا و واقف بر علوم شتی" توصیف فرموده‌اند. این نفس نفیس مخاطب الواح چندی از قلم حضرت عبدالبهاء قرار گرفته و متن یکی از الواح ایشان به تناسب مقام، مسک الختام این مقال می‌گردد.

### هو الله

جناب آقا شیخ محمد علی المتسب الى الروح المجسم والبحر الخصم  
البيل الاعظم عليه بهاء الله الابهی

### هو الله

يا من نادى بالميثاق، انى بكل روح و ريحان استمعت ما خاطبت به احداً من احباء الله و اخاطبك بكل وله و انجذاب و اقول: الشَّجَنَةُ و الشَّنَاءُ عَلَيْكَ مِنَ التَّرْبَةِ الْمَبَارَكَةِ وَ الْبَقْعَةِ الْمَقْدَسَةِ الْأَرْضِ الْيَضَاءِ  
وادی طوى طور سیناء من هذا الآن الى زمن مقدس عن مرور الذهو و الاzman. فخاطب القوم من اهل  
الفتوح و اصحاب الغرور و قل: عمت عيناک! اما ترى ان انوار امر الله انتشرت في الآفاق؟ و صمت اذناک!  
اما تسمع صيت الحق احاط الشرق و الغرب في الاقطار؟ و خرس لسانک! اما وعيت اصوات التهليل مرتفعة  
من الارجاء و الانحاء؟ قل: موتوا بغيطكم! ان علم الميثاق يتحقق على الآفاق و انوار العهد ساطعة الفجر على  
البر و البحر. این المفتر يا طيور الليل و محبي الظلم؟ و البهاء عليك وعلى كل ثابت على العهد و الميثاق.  
ع

### متن نامه‌ای از جناب آقا شیخ محمد علی قائeni

### هو الله

مکتوب آن جناب رسید و مطالب تمامها معلوم گردید و بر حسب وصیت، صرف توجه و دقت و امعان نظر شد و استقصای کامل گشت. این که مرقوم نموده بودید مناسبات ازمنه و اوقات بالطیبیه خود پیش می‌آید و نفووس به آن آگاه می‌شوند و به مقتضای آن رفتار می‌کنند، دیگر چه لزوم به آمدن شخص مخصوصی است و حال آن که تعلیمات آن شخص همان مطالبی است که مردم بالطیبیه خود به آن

رسیده‌اند، و هر چه هم نرسیده‌اند، من بعد تدریجاً می‌رسند، من دون آن که بعضی وقایع مذکوره ناگوار روی دهد.

جواب: از تأثیرات غیبیه و اشرافات معنویه نیز حقیقت در عالم وجود و طبیعت آن که قبل از طلوع و ظهور مبارکش نعone و آثاری از شوون و اطوارش یعنی آنجه حکایت از تجدید عالم و تبدیل افکار و معارف ام و کیفیت تقلیل امور و تصریف احوال جمهور می‌نماید، در آفاق عالم و نفس عباد که مجالی اتوار شوون و کمالات او هستند، ظاهر می‌شود و ساحت وجود را خورده می‌آراید، به طوری که بر اهل ظاهر و منهمکین در بحر طبیعت، حقیقت امر مشتبه می‌گردد و گمان می‌نمایند که این اوضاع جدید و تغییر و تبدیل را سبب چیز دیگر است. و حال آن که اگر به نظر حقیقی ملاحظه شود، سبب همان اشرافات غیبیه و تجلیات معنویه، اوست که در بطن و ظهور هر دو مؤثر و کارگر است، و یکی از حکمت‌های خفیه، این تجلی غیبی و ظهور آثار بدیعه در عالم شهود آن که صاحبان بصیرت کافیه و اولو الافتة التورانیه قوت و عظمت و هیمنه، سلطان ظهور را ادراک کنند و شدت نفوذ و اثر او را در غیب و شهود بیابند و منتظرین و مشتاقین برکات و میامن یوم مبارک او را عارف گردند و واقفان به مقتضیات زمان، مانند حضرت عالی، در تصدیق و اقبال، به تمام وجود و هستی خویش، او را استقبال نمایند و در تمکین تعالیم مبارکش، اقل از لمحه‌ای، توقف ننمایند و نعمت الهیه را دیده، کفران نورزنند.

پس از این جهت معلوم شد که آنجه پیش آمده و مردم به آن رسیده‌اند، خود پیش نیامده و مردم خود به آن رسیده‌اند، بلکه به مردم افاضه [کرده] و رسانده‌اند.

این که موقوم شده بود از کلمات نقطه اولی و ترتیب بیانات مبارکش معلوم است که تقلیدی از کلمات مرحوم شیخ احمد احسانی و مرحوم حاجی سید کاظم رشتی است الی آخر.

فرمایشات حضرت عالی، بر فرض فی الجمله شباht، و استغفار الله من هذا الوهم الباطل و نعوذ برینا من هذا الخطاء العظيم.

جواب آن که از زمان انحطاط شریعت، یعنی هنگام خوار شدن حقیقت و مخفی شدن روح امر و دیانت و متروک شدن اصول و رونق گرفتن فروع و ظهور بدع و اتباع اهواه در عالم معنی، ابتدای بروز آثار و سطوع اتوار ظهور بعد در افق ایجاد است و آن زمان، زمانی است که حقایق منبسطه ظهور قبل که در آفاق نفووس منتشر و در بحر امت منحل شده بود، از انحلال رو به مقام انعقاد گذاشته و از کثرت به جانب وحدت سیر و حرکت می‌نماید و از محلی به محلی انتقال، و خورده خورده از افق جمعی غروب و در افق محدودی تجلی و تقریر می‌یابد تا آن که به همین ترتیب کثیری از مجالی تاریک و خالی و قلیلی ممتنی و روشن می‌شود تا آن که منتهی می‌گردد به اقل قلیلی و آن نفووس همان اشخاصی هستند که قبل از ظهور به زمانی قلیل خلق را بشارت به قرب یوم ظهور و حلول اجل و مجیء میقات می‌دهند و خلق را مستعد و آماده اصغاء ندا و دخول به ملکوت الله می‌فرمایند و این نفووس، بزرخ بین ظهورین‌اند و مثل آنها، مثل صبح صادق است که از جهتی ملتبس به لباس لیل است و از جهتی دیگر بوی روز می‌دهد و اشاره به روز می‌کند تا آن که فجر ظهور می‌دمد و نیز حقیقت طلوع می‌نماید. "فَمُحِنَا آيَةُ اللَّيلِ وَ جَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مَبْصَرَةً" <sup>۵</sup> می‌گردد. و چون مؤمنین به نیز حقیقت و خلق ظهور همان خلق لیل و جواهر نفووس قبلند و فقط در امر الله حکم مولود تازه را دارند، لهذا چندی غذایی که مناسب حال طفل و از جنس غذای عالم جزئیت است به آنها داده می‌شود تا متدرجأ رشد و نمو نموده، قابل اغذیه قویه مافق گردند و این ترتیب عین لطف و حکمت الهیه است. پس اگر کسی وجه مشابهی در کلمات نقطه اولی، روح ما سواه فداء، با کلمات شیخ و سید اعلی الله مقامه‌ها، احساس نموده، از این جهت است که عرض شد.

و اما بعضی مطالب واهیه که حضرات ناقضین آنها را مقریبات و مدار امتیاز توهّم نموده‌اند و از بابت تهیّدستی و عدم بضاعت و ناراستی شعر و تنگی قافیت به آن اقامه دلیل بر حقیقت خویش می‌نمایند، چون درست ملاحظه فرمائید، از قبیل هذیان و در خور صیان است. من جمله آن که گفته‌اند هیکل میثاق در ایام اشراق همیشه در عکا تشریف داشته و از حضور و لقای حضرت مختار کمتر بهره‌یاب می‌شده‌اند و دیگران لیلاً و نهاراً به نور لقا فائز؛ لهذا از موقع امرالله آگاه‌تر و به حقیقت دین الله مطلع ترند.

قربان شوم، گذشته از این که از این مطلب سلب علم از جمال قدم نموده و نسبت ظلم به آسمان عدل داده‌اند، از کجا معلوم شده و به چه میزان محقق گشته که بصیرت به موقع امرالله و اطلاع بر حقیقت دین الله منوط و مربوط به قرب صوری و لقای ظاهری بوده؟ چه بسیار اشخاصی که به حسب ظاهر ادراک فیض محاضر نورانی مظاهر ظهور را ننمودند و از انوار لقای ظاهری محروم بودند؛ معدن‌لک منجلی از انوار او و مستحکمی از حقیقت شاخصه او و منطبع از شمس کینوت او گشتند، و چه بسیار نفوی که لیلاً و نهاراً حاضر محض و طائف حول هیکل ظهور بودند، ولی بالمرأه از مقصود حق دور و از حقیقت مراد مهجور:

هر که او روی به بهبود نداشت<sup>۱</sup>  
اویس قرن از یمن<sup>۲</sup> بوی رحمن استشمام می‌نمود و ابولهب<sup>۳</sup> در پهلوی مبارک حق نشسته، چنان به زکام نفس و هوی مبتلا بود که از شمیم جان‌بخشن محروم. اما اصل جواب و حقیقت این است که عرض می‌شود:

مرکز میثاق به نص جمال قدم، فرع منشعب از اصل قدیم و خلیج متصل به محیط الوهیت کبری است. این مقام، مقدس از اوهام و برتر از افهام قاصره خلق است، و ذکر قرب و بعد و حضور و غیاب در این مقام محض غلط و خارج از حد بشر است. چرا جناب عالی با این فراست و نور علم و کیاستی که دارید توجه و دقت نمی‌فرمایید که این تصورات باطل است؟ زیرا، مقام مرکز میثاق، مقام خلق نیست؛ فرع قدیم است و با اصل قدیم توأم، و خلیج اعظم است و به بحر محیط منضم. در سی و پنج سال قبل از صعود در کتاب اقدس منصوص فرمودند<sup>۴</sup> و در اواخر ایام در کتاب عهد محض فضل و موهبت کبری به عموم احباء اعلان و توضیح نمودند<sup>۵</sup>. پس این مقام مختص گردید و صاحب مقام مشخص. دیگری چه حد دارد که کلمه‌ای بر زبان راند؟ این مقام و مرتبه بسی بلند است و ایادی قاصره نوه‌وسان را در آن تصرفی نیست. این مقام ناموس اعظم است<sup>۶</sup> و از نظر غیر مطهر، این مقام امانت کبری است<sup>۷</sup> و مشفقات منه السموات والارضین.

و اما این که همیشه در عکا تشریف داشته اند حکمتش این بود که چون هیکل قدم نظر به مصالح و حکمی عرض دیدار بر عموم اهالی آن دیار نمی‌فرمودند و هم به مقتضای رحمت سابقه احتجاج و حرمان کلی روا نمی‌داشتند، لهذا آن وجود مبارک را که مرآت حقیقت و مجلای انوار اسماء و صفات و حاکی از جمیع شؤون و کمالات الهیه بودند، به اشاره مبارکه خود در بین آنان ظاهر فرمودند تا نفحات ظهورالله را ناشر و عظمت و کبریائیت حق را مظهر و مظہر باشند. حال ناقضین بی‌انصاف این موهبت مخصوصه الهیه را به سوء تعبیر و سیله تخدیش اذهان بی‌خردان و بی‌خبران قرار داده‌اند.

و اما این که مرقوم فرموده بودید حضرات در ایام مبارک عزیز و محترم بودند و در کتاب عهد در چند موضع سفارش احترام ایشان شده<sup>۸</sup> و جمال مبارک در حق هر یک نهایت محبت مجری می‌فرمودند، حال چرا باید هتک احترامشان بنمایند و به هیچ وجه اعتنای نکنند الی آخر فرمایشات جناب عالی.

جواب: فی الحقيقة متحیرم که چگونه تصریف لحن فرموده و از اطلاعات قدیمه و حدیثه خود چشم پوشیده و جوهره داشت و بیش خود را به یک سو نهاده، هم‌زبان ایشان شده‌اید. مختارید و ما را بر شما حق هیچ گونه اعتراضی نبوده و نیست. "قد تبین الرشد من الغی فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله فقد استمسک بالعرفة الوثقی لا انفصام لها".<sup>۱۴</sup>

ولی عرض می‌کنم که به نصوص محکمه، جمال ابھی معلوم شد که امرالله بتمامه راجع به مرکز منصوص و مرجع مخصوص یعنی غصن الله الاعظم، حضرت عبدالبهاء روح ما سواه فداء است و از جمیع من فی البهاء عموماً و از حضرات خصوصاً عهد محکم و میثاق وثیق گرفته شد که به حضرتش متوجه و به جمال انور اطہرش ناظر و در اطاعت و تنفیذ اوامر و احکامش حاضر باشند، تا آن که مقاماتشان محفوظ و عزشان برقرار و احترامشان پایدار بماند؛ زیرا عزت و احترام به واسطه امرالله و ثبوت در ظل کلمة الله و رسوخ بر عهد و میثاق الله است. حضرات این حکم محکم را که اساس دین الله است موهون شمردند و از نظر اعتناء انداختند و به جای توجه و اقبال، اعراض و ادبیات نمودند، و به این هم اکتفاء ننموده، بنای مخالف و معاندت گذاشتند و به ظلم و اذیت قیام کردند و در نزد رؤسای اعادی به تخریب و سعایت پرداختند و از طرفی بر ضد مرکز میثاق اوراقی مملو از شباهات طبع و نشر نمودند و مفتریاتی از هر قبیل با یک دنباله ناله و عویل انتشار دادند. آیا در این صورت و با وصف این حال نقض عهد الله نموده اند یا نه؟ و در صورت نفس البه مصدق آیده کریمه، "الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه و یقطعون ما امر الله به ان یوصل و یفسدون فی الأرض اولنک هم الخاسرون"<sup>۱۵</sup> خواهند گشت.

جمال قدم جل اسمه الاعظم در همان کتاب عهد خطاب به همین حضرات می‌فرمایند، قوله جلت حکمته و احاطه علمه: "یا اغصانی و افانی و ذوی قرابتی، نوصیکم بتقوی الله و بمعرفو و بما ینبغی و بما ترتفع به مقاماتکم."<sup>۱۶</sup> حال این مخالفت حضرات با مرجع معلوم و مرکز منصوص موافق با تقوی است؟ یا عمل به معروف است؟ از امور "ما ینبغی" است؟ یا از "بما ترتفع به المقامتات"<sup>۱۷</sup> خود شما فکر کنید و انصاف دهید. این بود نتیجه حکم محکم "توجھوا"؟ این بود شعره و صایای مخصوصه جمال ابھی؟ از بد و صعود، قصد و نیت حضرات معلوم بود. حضرت عبدالبهاء چند سنه در حفظ مقام و ستر خفایای قلوب و خبایای صدور آنها کوشیدند و علاوه بر مواضع و نصائح مشفقاته پدرانه به انواع وسائل تشیث فرمودند که شاید حضرات قدری فکر کنند و به خود آیند و دست از حرکات و خیم العاقبه بردارند و باعث تضییع امرالله و خود نشوند. ابدأ ثمری بخشید، بلکه بر غرور و استکبار حضرات افروز و جرأت و جسارت را مزداد نمودند و به قوت تمام پرده از روی کار خود برداشتند و نوایای قلوب و مقاصد مکونه خود را آشکار کردند و جهره بر تضییع امرالله و تشییت شمل احباء الله و هدم بیان عهد الله قیام نمودند. اصول قدیمه در این هیاکل جدیده عود و رجع نمود و "لتسلکن مسالک من کان قبلكم حذو النعل و القنة بالقنة"<sup>۱۸</sup> صورت گرفت و تحقق یافت و شجره ملعونه در کتب عتیقه در اراضی قلوب و سرائر ایشان سبز و برومند گشت. در این صورت البه آن عزت اولیه باقی نخواهد ماند و آن احترامات فائمه از میان خواهد رفت. حال از جناب عالی سؤآل می‌نمایم، ملاحظه کنید و بینید تقصیر از کیست؟ مردم صورت ثبوت بر امرالله و رسوخ بر عهد الله، زیرا این مطلب در کتاب عهد توضیح شده و بیان علت نازل گشته که احترام آنها محض از برای اعزاز امر و ارتفاع کلمة الله است، ولی اکنون شبهه ای نیست که احترام آنها علت تضییع و ذل امر و انخفاض کلمة الله، بلکه انمحاء کلمة الله است.

و اما این که نوشته بودید که چرا باید چنین وقایع ناگوار پیش آید و تفرقه حاصل گردد، الى آخر فرمایشات جناب عالی.

قربانست گردم، این کلمه چرا، جواب بسیار دارد ولی به یک آیه مبارکه عجاله اکتفاء می‌شود، قوله جل جلاله: "ما كان الله ليذر المؤمنين على ما اتعم عليه حتى يميز الخبيث من الطيب"، "ويجعل الخبيث بعضه على بعض فيركمه جميعاً فيجعله في جهنم أو لئك هم الخاسرون."<sup>۱۸</sup> و اگر تفصیل و حقیقت مطالب را طالب باشید، اینک به قدر ادراک خود عرض می‌نمایم:

بر اهل دانش و ارباب حقیقت معلوم است که در همه ظهورات علیا و قیامات کبری که موقع عود و رجوع حقایق و مواضع حشر و بعث و نشور کینونات بوده‌اند، صاحب ظهور، جواهر و حقایق و لطائف همه اختیار و همه اشارار خلق موجود را به اقبال اخذ نموده و به مضمون "فإذا هم جميع لدينا محضرون"<sup>۱۹</sup> بین یدی خود حاضر و طائف حول حریم می‌نماید و اعراض را از خیر و شری و سعید و شفی که نه از آنها نفعی مغنى و نه ضری مشتکی، در مرحله کفر و اعراض باقی می‌گذارد و بعد هر یک از جوهرین ضدین را که سرآ منقسم به شیاطین و ملانکه عالیتند از مقربین ذوی الاعتبار و اصحاب کبار خود قرار داده، صنفین مشابهین را که اعداء السریزدانند، اخوان العلائیه ساخته، همه را خدام امر و نصار کلمه و اسباب اعلاء و اعزاز و استقرار مقصود خود قرار می‌دهد. بعضی را به مقتضای "قل كل يعمل على شاكلته"<sup>۲۰</sup>، "ولكل وجهة هو مولوها"<sup>۲۱</sup> لنشر العلوم والحكم و هداية اصحاب الضلاله من الامم وبعضی را لتجهیز العساکر الى القطارات و فتح المدائن والديار و بعضی را لرکوب المخاوف و الاھوال و جلب الزخارف والاموال و هکذا و هکذا.

و همه این جواهر متصاده را سلطان ظهور که علام غیوب و ستار عیوب است، با کمال ضدیت باطنیه و اختلافات سریه حفظاً لأمره و نصرأ لدینه باسماء و القاب حسنی تعريف و به اوصاف و خصال علیا توصیف نموده، فربما یلقب الزندیق بالصديق و غاصب الحقوق بالفاروق و خال عن الایمان بخل المؤمنین، چنانچه حدیث صحیح "ان الله يؤيد هذا الدين بالرجل الفاجر و باقوم لا خلاق لهم"<sup>۲۲</sup> شاهد و مدل بر این مطلب است. و هر دو خرجه جوهرین ضدین به اختلاف سرائرهم و نیاتهم به خدمت و نصرت و تبلیغ امر مشغولند و هر دو به عنایات ظاهره و خطبات دائمه صاحب ظهور مفتخر و متباهی، بلکه بسا می‌شود که محض انجاج مطالب و اجراء مقاصد خویش، غث را بر سمین و خائن را بر امین و شریر را بر خیر و فاجر را بر فاخر به حسب ظاهر مقدم می‌دارد و جاہل را بر عالم و محکوم را بر حاکم رئیس می‌گذارد، به حینیتی که بر جاہل غافل حقیقت امر مشتبه می‌شود و گمان می‌نماید که از جمله افضل و حاکم بالاستحقاق بر جنود و قبائل است و هؤلاء الاختیارهم صفوه الاختیار و شاراهم لباب الاشار بحیث بطرح کل واحد منهم کالاکسیر علی جم غیر و خلق کثیر الى ماشاء الله.

ولکن چون در ایام ظهور کل متجلد به جلوه ایمان و مخلع به خلعت عنایت حضرت رحمانند، و همه طائف حول عرش ظهور و قائم در صفات خدمت و حضورند، معکن نیست که تمیز داده شود طیب ایشان از خبیث و رفیع ایشان از خسیس و انسان ایشان از شیطان مگر به ترجیع بصر و تحديد نظر ولا یصدر من امثال هؤلاء الى ساحة عزه ضر سوی الفقر والانکسار وغير الخدمة و الانصار. کل یسبحونه و کل له قاتلون. فلا یعرف هؤلاء العباد کینوناتهم لعبدیتهم لدى المحبوب و خصوهم و خشوعهم عند طلعة المقصود و لا بالاقبال المحبوب اليهم و شمول عنایاته لهم حتى یقتلون.

و این افتتان بعد از غروب شمس حقیقت و افول نیر رحمانیت است که این اختلافات سری و ضدیت باطنی خورده از مقام کمون به مقام ظهور قدم می‌گذارد و حق از باطل منفرق و طیب از خیث منفصل و ممتاز می‌گردد.

یا مولانی، امروز روزی نیست که مطالب بر محور ظنون و اوهام حرکت نماید و حقیقت امور مخفی و مستور بماند. عموم دوستان الهی مطلع و آگاهند که به محض صعود جمال معبد، چنان سکته عارض و چنان حالت بہت و وقfe روی داد که کل از اعلی و ادنی دفعه واحده خامد و هامد و ساکن و صامت گشته‌ند. دلها مرده و جانها افسرده گشت. نظر اجاء به یکدیگر مانند نظر اشخاص محضر بود. جز یأس و نامیدی اثری در چهره‌ها ظاهر نبود و معلوم است که صدمه آن مصیبت کبری و فاجعه‌ه عظمی، ایراث این آثار در نقوس اجاء می‌نماید. اگر چندی حال بر آن منوال می‌گذشت و محرك حقیقی و قائد الهی قیام نمی‌فرمود، شمل مؤمنین پریشان و هیئت جامعه اجاء متفرق و امرالله بازیجه، بوالهوسان و پایمال ارباب اغراض باطله و میدان جولان مدعيان و بدخواهان می‌گشت. در این اثناء حضرت عبدالبهاء، روح ما سواه فداء، با قوتی الهی و شوکتی صمدانی بر نصرت امر و اعلاه کلمه و حفظ اجاء قیام فرمود، روحی بدیع دمید و حیاتی از نو بخشید. قوای از کارافتاده را قوت و چرخه‌های از هم پاشیده را به حرکت آورد. ناثره فرقت را به آب وصل خاموش نمود و دلها غمده ناتوان را تسلیت بخشد. اکباد مجروجه را مرهم و جانهای پژمرده را تازه و خرم نمود. اضطراب را به اطمینان تبدیل و یأس را به امید تحويل کرد، فاذهم قیام ینظرون.<sup>۲۳</sup>

دو دفعه اجاء به حالت اول آمدن؛ خود را با صاحب و پدر یافتد. قلوب آرام گرفت و شوق و ذوقی که از سرها پریده بود، در سرها جمع شد. السن ناطق گردید و صدور منشرح گشت. خلاصه بحر امرالله به موج آمد و نسائم روح پرور مرور نمود. ابر رحمت برخاست و فیض موهبت فیضان نمود. نیر میثاق تجلی کرد و آفتاب عهد بتایید. اراضی قلوب مهتر گشت. کلمه الله مرتفع شد و مقاصد جمال ابھی ظاهر گشت. چنان ترویجی شد که زلزله بر ارکان ادیان افتاد و چنان اعلان و تشهیری گشت که روی زمین پر از ذکر نور مبین شد.

ولوله در شهر نیست جز شکن زلف یار<sup>۲۴</sup> فتنه در آفاق نیست جز خم ابروی دوست

و اما حضرات در کنج خمول و زاویه خمود و همود خزیده، به راحت نفس و اجرای هوی پرداختند و همه هم خویش را صرف مکائد و ترتیب مصائد نمودند، و بالمره از حق و مقصود حق کناره جستند و خود را از خدمت به امر و نصرت کلمه الله معاف دانستند. در طول هیفده سنه که از صعود حضرت مقصود می‌گذرد، قدیمی در راه امر برنداشتند و نفسی در سیل خدمتش نکشیدند. جز اغواه چند نفر مردمان سبک سر، یک نفر از خارج نتوانستند وارد امر کنند. به قدر یک بچه شعریاف یزدی یا بچه دهقان قمصیری که در ظل میثاق تربیت شده، نتوانستند در خدمت و نصرت امر همپری و برابری نمایند. سبحان الله ملاحظه نماید که اشراق نیر میثاق و حرارت آفتاب عهد با گیاههای ضعیف چه کرد. هر یک را داری پریار و گلبنی پر از نفحات مشکبار فرمود. طفل رضیع رجل رشید شد و طیر علیل عقاب جلیل گشت. عامیان بحث عارفان وقت شدند و جاهلان صرف عالمان زمان گشته‌ند. از حق می‌طلیم که دیده بینا و قلب آگاه عطا فرماید و از حرارت حق و صیاره برد حفظ نماید.

باری، ما و شما و همه اجاء الهی می‌دانند که در ایام مبارک کلمه الله از حدود ایران به خارج سرایتی نکرد و در بعضی نقاط خارج از ایران مثل هند و توران و یا قفقاز و عربستان، اگر عدهه قلیلی بود، فقط همان مهاجرین ایرانی بودند که از سورت ظلم اعداء به آن نقاط پناه آورده بودند، و الا در هیچ نقطه-

ای از نقاط دیگر عالم، ذکری از کلمة الله و اسم اعظم نبود و به خیال احدي هم چنین نفوذ و سرايتي خطور نمی‌نمود. بعد از تابش نير ميثاق، كل آفاق روشن شد و صيت اسم اعظم گوشزد عموم اهل عالم گشت. براهين الهيه واضح شد و دلائل ريانه باهر گشت. امر الله تشهير شد و کلمة الله ترويج یافت. در ممالک بعيده و امکنه، قصبه مانند امریکا و اروپا و هند و چین و مملکت روسیا کلمة الله به سرعت برق حرکت نمود و نفوس از هر ملت و آئین فوج فوج وارد گشتند.

آيا این اعلاه و نصرت و این جانشانی و خدمت و این ترویج و اشاعت را که نمود؟ جز وجود اقدس عبدالبهاء که باع آمال جمال ابھی را باگبان است و گله پراکنده را او حافظ و نگهبان؟ يالله! ما وقتی که ملاحظه کنیم و بینیم که این وجود مبارک بر اثر حرکت جمال قدم حرکت می نماید و مقاصد او را تکمیل و مارب او را ترویج می فرماید، تخم‌های افسانه‌هه او را می رویاند و می پروراند و نهالهای تازه نشانده او را تربیت و خدمت می نماید، قصدش قصد او و خیالش خیال او؛ عملش عمل او؛ تعلیماتش تعلیمات او؛ جمیع حرکات و سکناتش حرکات و سکنات او؛ رویش روی او؛ خویش خوی او؛ باز توقع دارند که بگوئیم این او نیست و مثل مجانین و مصروفین چشم‌ها به حرکات غیرطبیعی حرکت داده، به هوا نظر نمائیم و بگوئیم ملکوت ابھی و افق ابھی آنجاست. خیر، جناب! ملکوت ابھی آنجاست. افق ابھی آنجاست. سدرهء منتهی آنجاست. غایت قصوی آنجاست. "و نصر من قام على نصرة امری بجنود من الملائک الاعلی و قبیل من الملائکة المقربین"<sup>۱۵</sup> همه مشهود و پیداست. قل: موتوا بغیظکم یا ملأ المنکرین! قل: موتوا بحسدکم یا ملأ الناقضین!

### یادداشت‌ها

۱- عزیزالله سلیمانی، **مصالحح هدایت** (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۵ ب)، ج ۶، صص ۳۴۵-۳۹۶

۲- مأخذ فوق، ج ۸ (طبع ۱۳۰ ب)، ص ۸۳-۱۲۴

۳- حضرت عبدالبهاء، **مکاتیب عبدالبهاء** (قاهره: کردستان العلمیه، ۱۹۱۰م)، ج ۱، ص ۳۳۷

۴- حضرت عبدالبهاء، **مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء** (طهران: لجنه ملی محفظه آثار، ۱۳۳۴ ب)، شماره ۵۹، ص ۴۲۳

اشاره حضرت عبدالبهاء به جناب آقا شیخ محمد علی به عنوان "منتسب" نیل اکبر ناظر به آن است که جناب شیخ محمد علی اخوی زاده و داماد جناب آقا محمد قائی، نیل اکبر، مشهور به فاضل قائی بوده‌اند.  
۵- عبارتی که نقل شده، فقره‌ای از آیه ۱۲ در سوره اسری (۱۷) در قرآن مجید است که می فرماید: "و جعلنا الليل و النهار آیین فمحونا آیه الليل و جعلنا آیه النهار مبصرة لتبتغوا فضلا من ربکم و لتعلموا عدد السنين و الحساب و كل شيء فصلناه تفصيلا".

مضمون کلام حق آن که شب و روز را دو آیه از آیات قدرت خود قراردادیم و شب را تاریک و روز را تابان ساختیم تا در روز، روزی از خدا طلب کنید و حساب سال و اوقات خود را بدانید و همه چیز را شرح و بیان نمودیم.

۶- بیت از عبدالرحمٰن جامی است.

۷- مقصود اویس بن عامر قرنی است که از مشاهیر پارسایان صدر اسلام بوده است. برای ملاحظه شرح احوال او به  **دائرة المعارف قشیع** (طهران، ۱۳۶۹ش)، ج ۲، ص ۶۰۳ مراجعه فرمائید. مطالب مربوط

- به اویس قرنی در آثار و معارف بهائی در مقالهٔ حیرت تحت عنوان "اویس قرن در یمن" در مجلهٔ *عندلیب* (سال ۷، شمارهٔ ۲۵، زمستان ۱۳۶۶ش، ص ۱۴-۲۲) به طبع رسیده است.
- ۸- مقصود عبدالعزیز بن عبدالمطلب، عموی رسول الله است که ملقب به ابولهٔب، و از بزرگان قریش بود. برای ملاحظهٔ شرح احوال او به *دایرة المعارف تشیع* (طهران، ۱۳۶۶ش)، ج ۱، ص ۴۳۷ مراجعه فرمائید.
- ۹- مقصود فقرهٔ ۱۲۱ و ۱۷۴ در کتاب اقدس است که در حدود سنهٔ ۱۸۷۳م، یعنی سی و پنج سال قبل از نوشتن این نامه در سنهٔ ۱۹۰۸م از قلم جمال قدم، نازل شده بوده است.
- ۱۰- نگاه کنید به "کتاب عهدی" در *مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ایهی* (لانگنهاین: لجهٔ ملی نشر آثار، ۲۰۰۰م)، ص ۱۳۴-۱۳۷.
- ۱۱- دین و شریعت الهی عبارت از ناموس است. جناب آقا شیخ محمد علی، عهد و میثاق حضرت بهاء الله را در تعیین حضرت عبدالبهاء به جانشینی خود، عبارت از ناموس اعظم دانسته‌اند، به این اعتبار که اعظم مسأله در شریعت الله مسأله جانشینی و عهد و میثاق مظہر امر با پیروان خود در قبول و اطاعت جانشین منصوص است. جمال قدم در فقرهٔ ۸۱ کتاب اقدس، امر الهی را به "قد نزل الناموس الکبر" توصیف فرموده‌اند.
- ۱۲- اشاره به آیهٔ ۷۲ در سورهٔ احزاب در قرآن است که محل شرح و بسط و تفسیر فراوان مفسرین و علماء و عرفای اسلامی قرار گرفته است. یکی از مقاهم امانت کبرای الهی، عهد و میثاق ازلی الهی است که انسان مظاہر مقدسه را بشناسد و نسبت به تعالیم آنان وفادار بماند.
- ۱۳- حضرت بهاء الله در "کتاب عهدی" (مأخذ شمارهٔ ۱۰، ص ۳۶) چنین می‌فرمایند: "محبت اغصان بر کل لازم ولکن ما قادر الله لهم حقاً في اموال الناس..."
- ۱۴- فقره‌ای از آیهٔ شمارهٔ ۲۵۶ در سورهٔ بقره است. مضمون کلام الهی آن که کار دین به اجراء و اکراه نیست و راه هدایت و ضلالت بر همه روشن گردیده است. هر کس از کفر برگردد و به خدا مؤمن شود، به رشتہ‌ای محکم چنگ زده است که هرگز نخواهد گستت؛ و خداوند شناو و داناست.
- ۱۵- آیهٔ شمارهٔ ۲۷ در سورهٔ بقره است. مضمون کلام آن که کسانی که بشکنند عهد محکمی را که با خدا بسته‌اند، و کسانی که پیوند با او را بگسلند و در زمین به فساد پردازند، از زیانکاران محسوبند.
- ۱۶- مأخذ شمارهٔ ۱۰، ص ۱۳۶
- ۱۷- عبارت مأخذ از حدیث رسول الله است که می‌فرماید: "تسلاکن سبل من کان قبلکم حد و التعل بالنعل و القذة بالقذة...". برای ملاحظهٔ تمام این حدیث به کتاب محمد باقر مجلسی موسوم به *بحار الانوار* (طهران: دارالكتب الاسلامیه، ۱۳۶۳ش)، ج ۲۱، ص ۲۵۷ مراجعه فرمائید.
- ۱۸- آیاتی که در این موضع آمده است، مأخذ از آیهٔ ۱۷۹ در سورهٔ آل عمران (۳) و آیهٔ ۳۷ در سورهٔ انفال (۸) است. مضمون کلام آن که خداوند هرگز مؤمنینی را که با منافقین مشتبه هستند، وانمی- گذارد تا آن که در اثر امتحان و افتتان، بدسرشت را از پاک سرشت جدا کند و پلیدان را با یکدیگر در هم آمیزد و با هم جمع کند و آنگاه همه آنها را در آتش دوزخ افکند، چه آنان در زمرة زیانکارانند.
- ۱۹- فقرهٔ منقول قسمتی از آیهٔ شمارهٔ ۵۳ در سورهٔ یس (۳۶) است که می‌فرماید جز به علت یک صیحه نخواهد بود که ناگاه تمام خلائق به پیشگاه ما حاضر خواهند شد.
- ۲۰- فقره‌ای از آیهٔ ۸۴ در سورهٔ اسری (۱۷) است که می‌فرماید به خلق خدا بگو که هر کس بر حسب ذات و فطرت خود عملی انجام خواهد داد.

- ۲۱- فقره صدر آیه ۱۴۹ در سوره بقره (۲) است که می‌فرماید هر کسی را به سوی حق راهی است.
- ۲۲- عبارتی که جناب آقا شیخ محمد علی نقل فرموده‌اند، ظاهرآً مأخوذه از دو حدیث رسول الله است که آنها را کسانی نظری غزالی در احیاء علوم الدین (بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۹۸۶م)، ج ۳، ص ۳۳ آورده‌اند.
- ۲۳- فقره‌ای از آیه ۶۸ در سوره زمر (۳۹) در قرآن است که می‌فرماید صحیحهای در صور میدمند تا جز آنان که خدا خواسته است دیگران که در آسمانها و زمین هستند مدهوش شوند. آنگاه صحیحه دیگری در صور دمیده می‌شود که در اثر آن همه خلائق از خواب مرگ بر خواهند خاست و واقعه محشر را نظاره خواهند نمود.
- ۲۴- بیت از سعدی است.
- ۲۵- کتاب اقدس فقره ۵۳.

بخش سوم

## رشحات عرفان



## ذكر و اذكار

محمد افنان

ذكر گفتن و ذکر خواندن در ادیان الهی سابقه‌ای دیرین دارد در دیانت بیان و در امر بهانی اذکار متعدد نازل شده و تلاوت آنها توصیه شده است. در گذشته ذکر گفتن معمولاً به صوت بلند گاهی فردی و گاهی جمعی و حتی در کوچه و بازار معمول و متداول بود. اما حضرت نقطه اولی آنرا مقبول نداشتند (بیان فارسی، واحد نهم، باب چهارم) و حضرت بهاء الله آنرا صریحاً منع فرمودند (کتاب اقدس، ۱۰۸). تدوین و تنظیم مجموعه کاملی از اذکار مبارکه نازله در این دور مبارک محتاج تدوین رساله‌ای مستقل است اما بعضی از مشهورترین آنها ذیلاً نقل می‌شود

۱- "قُلَّ اللَّهُ يَكْفِي مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ لَا يَكْفِي عَنِ اللَّهِ رِبِّكَ مِنْ شَيْءٍ لَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ وَ لَا مَا بَيْنَهُمَا إِنَّهُ كَانَ عَلَّامًا كَافِيَا قَدِيرًا" که باید به عدد اسم "قدیر" یعنی ۳۱۴ مرتبه تلاوت شود (بیان فارسی. واحد نهم ۶)

۲- "هَلْ مَنْ مَفْرَجٌ غَيْرُ اللَّهِ قُلْ سَبْحَانَ اللَّهِ هُوَ اللَّهُ كُلُّ عَبْدٍ لَهُ وَ كُلُّ بَارِهٖ قَانُونٌ" که دفعات تکرار آن بر نویسنده پوشیده است. ولی در کتاب قرن بدیع (G.P.B.)\* از بیانات حضرت بهاء الله به نقل میرزا آقا جان خادم الله ذکر پانصد مرتبه و هزار مرتبه شده بنحوی که باستمرار و تکرار آن اشاره دارد نه آنکه دقیقاً عددی را تصريح فرموده باشدند.

۳- "يَا اللَّهُ الْمُسْتَغْاثُ" که بنا بر امر حضرت نقطه باید آنرا ۲۰۹۸ بار (تعداد حروف ابجدی مستغاث) به منظور طلب فرج و گشایش تلاوت نمود (امر و خلق، ص ۵۸).

حضرت عبدالبهاء نیز تصریحاً در موارد خوف و نگرانی از چشم زخم تلاوت آنرا به تعداد

٩٥ بار توصیه و امر فرموده‌اند (امر و خلق ۱، ص ۳۳۱).

### ذکری که در سیاه چال تلاوت می‌شد

جناب نبیل در تاریخ جاودانی خود از بیانات حضرت بهاء‌الله نقل کرده که زندانیان به تعلیم و اشاره حضرتش هر شب در هنگام نجع ذکری می‌خواندند و آن بدین ترتیب بود که یک صفات آنها می‌گفتند "قل الله يكفي من كل شيء" و صفات دیگر جواب میدادند و علی‌الله فلیتوکل المตوكلون" این دو آیه که اهمیت نفوذ و تأثیر معنوی روحانی آن محتاج به تأکید و تصریح نیست اگر چه سابقه در آثار بیانی و قرآنی دارد مع ذلك تركیب و ترتیب آن از کلام حضرت بهاء‌الله است. در آثار حضرت نقطه اولی ذکر "قل الله يكفي" لا اقل دو مرتبه نازل شده یکی در کتب بیان فارسی (واحد نهم، باب ششم) و دیگر در خاتمه رساله دلائل سبعه و آیة کامل بصورت زیر است "قل الله يكفي من كل شيء، ولا يكفي عن الله ربك من شيء لا في السموات ولا في الارض ولا مابينهما انه كان علاماً كافياً قديراً"

و اما ذکر " و علی‌الله فلیتوکل المتوكلون" سابقۃ قرآنی نیز دارد و در موارد متعدده در آثار حضرت نقطه و قرآن آمده است. در قرآن یک بار با همین الفاظ و تركیب در سوره ابراهیم نازل شده (١٢/١٤) و در سوره یوسف با تغییر "علی‌الله" به "علیه" مذکور شده است (٦٧/١٢). در آثار حضرت نقطه اولی لا اقل یک بار بهمین ترتیب در صحیفة جعفریه (شرح دعای غیبت) و با جزئی تفاوت بعضًا متناسب با مناجات و تضرع یعنی بصورت "علیه" یا "علیک فلیتوکل المتوكلون" و یا "المؤمنون" مکرراً در سایر آثار قیمه حضرتش زیارت می‌شود.

---

\* God Passes By

## لوح و توقيع

### محمد افنان

در دور اسلام و امر بدیع که زبان آثار نازله عربی و فارسی است عناوینی که برای متون آثار معمول و مرسوم است محدود به اسمی معینی است که از همه قدیمی تر اصطلاح کتاب و سوره است. کتاب مجید یعنی قرآن مشتمل بر مقدار معینی سوره است و این اصطلاح مأخوذه از متن آیات قرآنی است.

در امر بدیع آثار نازله از قلم حضرت نقطه اولی به توقيع و آیات منزوله از سما، اراده جمال ابهی به لوح شهرت دارند. ضمناً بعضی نیز رأساً از قلم ابهی و اعلیٰ به اسم کتاب و سوره نامگذاری شده اند. (۱)

معنى توقيع اساساً بمعنى تأييد حكم و امضای آن به قلم مرجع مطاع و مختار است و توقيع کردن در لغت همین معنی و مفهوم را بطور کلی داراست. اما در شیعه بطور اخص توقيع به اوامر صادره از قائم غائب موعود اطلاق شده است. اگرچه حضرت نقطه آثار خود را به آیات و مناجات و خطب و تفاسیر و صور علمیه و کلمات فارسیه طبقه بندی فرموده اند که هر یک را می توان به آسانی از دیگری باز شناخت، اما آثار حضرتش آنچه خطاب به نفوس و افراد معین و مشخص است عموماً به عنوان توقيع شناخته میشود و این اصطلاح در آثار جمال قدم مذکور و ثبت شده و مکرر آمده است (۲) و به آثار صادره از قلم موعود بیان یعنی جمال مبارک نیز اطلاق شده است. (۳) و حضرت عبدالبهاء عنوان توقيع را به آثار صادره از قلم حضرت بها الله که مزین به خاتم مبارک می شده نیز اطلاق فرموده اند. (۴) و بالاخره عنوان توقيع در باره الواح صادره از حضور حضرت ولی امرالله بمناسبت اینکه عموماً موشح و مزین بامضای مبارک بعد از انشاء و املاء کاتب بوده است نیز معمول گردیده است. بالاخره شاید بتوان گفت که اساساً

رواج عنوان توقیع برای آثار و کلمات حضرت نقطه برای اولین بار اظهار ضمنی این حقیقت بوده که قائم موعود ظهور فرموده است.

عنوان لوح دارای مفاهیم مختلفه است. بطور کلی هر صفحه صاف و هموار لوح نامیده شده، بدین مفهوم که قابلیت پذیرش نقش و آثار دارد و بهمین سبب بسیاری از مفاهیم مجرد و غیرمادی را بکمک آن اظهار میدارند، مثلًاً ترکیباتی چون لوح سینه، لوح دل، لوح وجود، لوح ساده در آثار ادبی فارسی بکار رفته است. اما اصطلاح لوح در آثار بهائی حاکی از دو کیفیت است: نخست عام که در آثار مبارکه گاهی متضمن مفاهیم روحانی است (۵) و گاهی نیز دارای کیفیت ظاهری میباشد یعنی قابل دیدن و به دست آزمودن است. (۶) دوم کیفیت خاص که به آثار منزوله از قلم مظہر وحی عنوان لوح اطلاق شده است.

در آثار حضرت نقطه کلمه لوح مکرر آمده (۷) اما تا آنجا که معلوم است هیکل مبارک آیات و کلمات دور بیان را به عنوان لوح تسمیه نفرموده اند. عنوان لوح منشأ قرآنی دارد و برای متون احکام عَشَرَه نازله بر حضرت موسی در آن کتاب کریم بکار رفته است. حضرت بها، اللہ عنوان مزبور را برای آثار خود مقرر فرموده اند بمفهومی که یاد آور این حقیقت است که این آثار نازل از ملکوت الهی است. (۸)

اصطلاح لوح برای آثار صادره از قلم حضرت عبدالبهاء نیز بکار رفته و می‌رود، گو اینکه حضرتش بمنظور اظهار احترام به جمال قدم با آثار خود عنوان مكتوب اطلاق فرموده که مجموعه مکاتیب که سه جلد آن در زمان هیکل اطهورش به طبع رسیده عنوان مزبور را گرفته است. ظاهراً جناب فاضل مازندرانی بکار گرفتن عنوان لوح و مكتوب را مناسب ندیده، لذا بجای مكتوب اصطلاح خطاب را برگزیده (۹) است گو اینکه خطابات و خطابه به بیانات شفاهی آن حضرت اختصاص یافته است و مهمتر آنکه آنچه در آثار مرکز منصوص بکار رفته فصل الخطاب است. بغیر از این عناوین که مذکور شد اصطلاحاتی چون رساله و صحیفه (۱۰) نیز معمول است که اکثراً بنابر تعیین و تصریح مُنْزَل آن کلمات است. بمرقومات و مراسلات صادره از بیت‌العدل اعظم عنوان دستخط و پیام توسط نفس معهد اعلیٰ داده شده است.

- بالآخره اصطلاحاتی که بطور مطلق بر آثار مبارکه اطلاق میشود کلام و کلمات و آیات (۱۱) است که بیان کننده کیفیت و نوعیت الهامی و نزولی این آثار میباشد. ذیلاً شواهد و مدارکی که موئید مطلب است ذکر میشود:
- ١- از آثار حضرت بها‌الله: کتاب اقدس، کتاب عهدی، سورۃ الذکر، سورۃ القمیص از آثار حضرت نقطه: کتاب اسماء، کتاب الروح، کتاب الفهرست، سور مختلفه قیوم الاسماء
  - ٢- از جمله در کتاب مستطاب ایقان در بند ۲۵۶ می فرمایند "و رب اعلی روح ماسواه فداء بخصوص به جمیع علمای هر بلدی توقيعی صادر فرمودند"
  - ٣- از جمله حضرت بها‌الله در لوحی که با "هو العزيز الباقی ان یا نسیم الفردوس هب علی المکنات بما هبت علیک نسائم القدس من هذا الشطر المتعالی العزيز المنیر" آغاز می شود (مجموعه منتشره توسط محفظه ملّی آثار شماره ۶، صفحات ۱۹-۱۵۶) موجود است می فرمایند "این توقيع را از دون اهلش اگر مستور شود احسن است زیرا اعمی حقیقی قابل ملاحظه آفتاب معنوی نبوده و صمیم حقیقی لائق استماع کلمات الاهی نه"
  - ٤- به لوح مبارک هزار بیتی خطاب به جلیل خونی در جلد چهارم "منتخباتی از مکاتیب" صفحات ۲۷۸ الى ۲۷۹ مراجعه شود "یکی از حضرات افنان توقيعی جدید داشت و استدعا نمود که فوق توقيعش به خاتم مبارک مزین گردد" الى آخر
  - ٥- از شواهد فراوان به چند نمونه اکتفا شده است مانند لوح فوآد (رساله غنا، از حضرت رب اعلیٰ) لوح الجلال (کتاب اقدس بند ۸) لوح محفوظ، لوح حفیظ، الواح امکانی و اکوانی (دلائل سبعه - ابتدای قسمت فارسی)
  - ٦- مانند لوح مسطور بمعنی مکتوب (دلائل سبعه - ابتدای قسمت فارسی، بیان فارسی واحد چهارم - باب ۱۱ و واحد هفتم - باب ۳)
  - ٧- از جمله میتوان به قیوم الاسماء - سورۃ العی (۳۲) رجوع نمود که میفرماید "فسوف تجدون اعمالکم عند الله في لوح قد کان من ایدی الذکر على الحق بالحق مكتوبا" که متضمن مفهوم مجرد و روحانی است. مفهوم بیان این است که بزودی آنچه را کرده اید در لوحی که ذکرالله (حضرت باب) بحق مرقوم فرموده خواهند یافت.

-٨- از جمله "بشرهم بما ذكرت اسمائهم في لوحى الحفيظ" مجموعة محفظة ملئى آثار شماره ٧ صفحه ٤٠. مفهوم بيان اين است که متضمن بشارت به اهل ايمان است که نامشان در لوح حفيظ ياد شده است.

"آفتاب خلوص از قلوب بعضی مشرق و لانع است قد رقمت اسمائهم من قلمی الاعلی فی لوحی العظیم" ايضا، صفحه ١٢٥ "قدسوا انفسکم عن کل ما یأمرکم به اهوانکم كذلك امرناکم به من قبل فی لوحی المسطور" مجموعة محفظه آثار شماره ١٥ صفحه ١٠٢. مفهوم بيان اين است: امر باینکه خود را از آنچه دلخواه شماست پاکیزه سازید، چرا که این همانت است که از قبل در لوح من که نوشته شده باآن مأمور شده ايد. "خذ لوحی بایادی التسلیم ثم ضعه علی بصرک و قل لك الحمد يا آله العالمین" مجموعة محفظه آثار شماره ١٨ صفحه ١٠٣

"لوحی به خط ابهی نازل و ارسال شد." مجموعة محفظه آثار شماره ١٨، صفحه ٥٤٦. "در لوحی از الواح از سما، مشیت این کلمه علیا نازل ..." کلمات فردوسیه، ورق سوم از فردوس اعلی

-٩- اسرار الآثار - مقدمة مؤلف (فاضل مازندراني)

-١٠- حضرت بهااءالله : ١- صحيفۃ الله المهيمن القیوم - عنوان "تجليات"

-٢- هذه صحيفۃ الله المهيمن القیوم عنوان "اشرافات"

-٣- صحيفہ شطیہ

-٤- رسالت ابن ذئب

حضرت نقطه : صحيفۃ بین الحرمين، صحيفۃ مخزونه، از جمله صحائف مذکور در خطبه ذکریه (ذکر عشر صحيفه متقدن) ظهور الحق ٣، صفحه ٢٩٠، رسالت عدیه، رسالت ذهیبیه.

-١١- وفور کلمه "آیات" در آثار جمال اقدس ابهی و حضرت رب اعلی خارج از حد حساب است و بآسانی شواهد آن را میتوان زیارت نمود.  
استفاده از اصطلاح کلام و کلمات: کلمات مکنونه، کلمات فردوسیه، کلمات عالیات

## مراتب روحانی افراد در دور بیان

محمد افنان

اصطلاحات و عنایین مرایا، شهاده، نقباء، ادلاء و بالاخره اصطلاح حروف در آثار شارع بیان مکرر است. سؤال اینکه آیا این درجات بالکل مستقل از یکدیگرند یا نوعی ترتیب در آنها منظور شده همواره ذهن پژوهندگان حقائق را مشغول داشته است. لفظ مرایا که جمع کلمه مرأت است بیش از همه در آثار بیانی زیارت میشود بر خلاف تصویری که بعضی باز استناد کرده اند این اصطلاح اختصاص به میرزا یحیی اسم ازل ندارد بلکه در حقیقت اصطلاح عمومی برای عموم اهل ایمان است یا بعبارت دیگر عنوان هر مؤمنی "مرأت" است زیرا مانند آئینه‌ای است که حکایت از شمس ظهور می‌نماید. بیان حضرت نقطه در بیان فارسی یکی از موارد اشاره باین مطلب است "آن مثل النقطة كمثل الشّمْس و مثل سائر الحروف كمثل المرایا في تلقائهما ... و همین قدر که در ظهور نقطه حقیقت که در قرآن باسم رسول الله ظاهر بود مثل او شمس گرفته شود و مهتدین باو شموس ظاهره در مرایا ثمرة این باب اخذ شده در علم نه در عمل..." (۱) اما در حقیقت موارد ذکر مرأت و مرایا در آثار نقطه بیان بیش از آنست که بتوان آنرا باسانی جمع کرد. در آثار جمال اقدس ابهی نیز اصطلاح مرأت مکرر آمده. از جمله در سوره مبارکه هیکل چنین نازل:

"انْ يَا صَدِرُ هَذَا الْهِيْكَلِ اَنَا جَعْلَنَا الْاِشْيَاءَ مَرَأِيَا نَفْسَكَ وَ جَعْلَنَاكَ مَرَأَتَ نَفْسِي فَأَشْرَقْ  
عَلَى صُدُورِ الْمُمْكِنَاتِ ... " (۲) که موئید بیان زیر است "... من يظہر اللہ الذی ينطق فی  
کل شان ائنی انا اللہ لا اللہ الا اانا رب کل شیء و ان می دونی خلقی ایتای فاعبدون  
و بدانکه اوست مرأت اللہ که متجلی میشود از او مرأت ملک که حروف حقی  
باشد و دیده نمی شود در او الاللھ... " (۳)

اگرچه مستقیماً مطلب زیر با بحث موجود مربوط نیست، اما اصطلاح مرأت و مرایا در بسیاری از آثار مبارکه و حتی مواریث ادبی فارسی نیز بکار آمده است از قبیل

مراوایای اسماء و صفات (الهی)، مرآت روح، مرآت کینونت، مرآت قلب و مرآت ضمیر، مرآت وجود و مرآت علم الهی و حتی بمنظور مقایسه کیفیت برتری و پستی مانند تراب و مرآت و چه بسا موارد دیگری که در این مختصر ذکرش میسر نشده است. شهداء لفظ جمع برای شهید است و اگرچه معمولاً برای آنان که جان در راه ایمان دهند عنوان شهید بکار می‌رود مع ذلك در معارف بیانی باعتبار اینکه شهید معنی دیگرش شاهد امین است برای نفووس ممتازه مؤمنانی بکار رفته که سمت پیشو و راهنمای جامعه را دارند و حافظان اصول و آداب و مجریان احکام و ضوابط جامعه میباشند. البته در این مقام شهید بایشار جسم و جان ارتباطی ندارد. در موارد مختلفی ضمن احکام بیان وظائفی برای شهدا معین شده که مؤتبد مطالب فوق است.

"امر شده از برای کسی که داخل شود بیت کسی را بغیر اذن او یا آنکه یک قدم او را در سفر مجبوراً حرکت دهد یا آنکه او را از بیت خود بغیر اذن او بیرون آورد بر اینکه نوزده ماه بر او حلال نیست اقتران و اگر کسی تعنتی کند از این حکم بر شهداء بیان فرض است که جزای تعنتی او نود و پنج مثقال ذهب در حق او حکم نمایند" (۴)

"ای شهدای بیان محتجب نگشته در نزد ظهور که مثل شما همین قسم است که ذکر شد بوسانط ما لانهایه عرفان کلام حقیقت را نموده اید، در نزد ظهور از او حیا نموده..." (۵)

و در توقيع قائمیت چنین نازل "و انَّ أَوَّلَ مَنْ بَايَعَ بِي مُحَمَّدَ رَسُولَ اللَّهِ ثُمَّ عَلَيَّ ثُمَّ الَّذِينَ هُمْ شَهَدَاءُ مِنْ بَعْدِهِ ... " که در این مقام مقصود از شهداء ائمه طاهرين و رجعت آنان در رتبه حروف حی بیان است. (۶) اطلاق عنوان شهید بر مظاهر مقدسه سابقة تاریخی دارد و هر دو عنوان "شهید" و "شاهد" در قرآن برای پیغمبر اکرم اسلام نیز آمده است.

نقباء کلمه جمع برای نقیب است و نقیب در اصطلاح معارف اسلامی به کسی اطلاق میشود که بر افکار و سرائر افراد آگاه است و از ظواهر حال و اعمال آنان به حقیقت نیت و مقصدشان پی میبرد. عنوان نقباء در احادیث بعدة معینی از افراد ممتاز و برگزیده که در ظل امام غائب به ترتیب و تمثیلت امور عالم مشغولند اطلاق شده است. در معارف شیعه حدیثی از طریق جابر بن یزید جعفی از امام همام حضرت زین العابدین روایت شده که معرفت حق مستلزم عرفان مراتب زیر است: توحید، معانی، ابواب، امام،

ارکان، نقیاء و نجباء<sup>(۷)</sup> و در حدیثی دیگر از امام ناطق حضرت صادق نقل شده که رسول اکرم فرمود "من ولدی اثنا عشر نقیاء نجباء محدثون مفهوم آخرا هم القائم بالحق یملأها عدلاً ک ماملئت جورا"<sup>(۸)</sup>

حضرت نقطه مقام نقیاء را بمؤمنین مخلص فداکار تبیین فرموده اند. در کتاب بیان چنین نازل:

"در این ظهور مشاهده کن که تا امروز با تدبیر الهیه جواهر خلق را حرکت داده تا آنکه سیصد و سیزده نفر نقیاء گرفته شد. در ارض صاد که بظاهر اعظم اراضی است و در هر گوشه مدرسه آن لایحصی عبادی هستند که باسم علم و اجتهاد مذکور در وقت جوهرگیری گندم پاک کن او قمیص نقابت را می پوشد."<sup>(۹)</sup>

ادلاء جمع دلیل است و مقصود از این اصطلاح نفوسي هستند که بر حقائیت امر الهی به گفتار و رفتار راهنمایی مینمایند. لفظ "دلیل" را معمولاً به "ادله" و "ادلاء" جمع بسته اند. جمع به "ادله" در موارد مربوط به مسائل مجرد و منطقی است، در حالی که جمع به "ادلاء" منظور اشاره به شخص است، یعنی کسی که خواه باعمال و خواه بگفتار مطلبی را بیان مینماید و یا هدایت می کند. در کتاب الاسماء آیات زیر متضمن ذکر "ادلاء" است که مفهوم و مقصود از این عنوان را تعریف مینماید

**فَلَتَنْظُرُنَّ فِي الَّذِينَ أَوْتُوا الْإِنْجِيلَ عَلَمَانَهُمْ عِنْدَهُمْ كَانُوا اَدْلَاءَ حَقَّ الْإِنْجِيلِ فَلَمَا احْتَجُبُوا عَنْ مُحَمَّدٍ رَسُولَ اللَّهِ، بَذَلُوا بِدُونِ الْحَقِّ ...**<sup>(۱۰)</sup>

"**قُلْ أَنَّ اَدْلَاءَ رَضَانَهُ** «من يظهره الله» **الَّذِينَ هُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ وَ مُؤْنَفُونَ وَ أَنَّ اَدْلَاءَ كَرْهَهُ الَّذِينَ هُمْ حِينَ يَسْمَعُونَ آيَاتَ اللَّهِ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ يَرَوْنَ كَلْمَاتَ اللَّهِ مِنْ عِنْدِهِ فِي الْحَيْنِ لَا يُؤْمِنُونَ وَ لَا يُوقَنُونَ"**<sup>(۱۱)</sup>

تو خود اوکل مؤمن را می شناسی که اکثر از علمای شیخیه و سیدیه بل طوائف دیگر مُقرّ بر فضل و علم او بودند ... این یکی از ادلاء این ظهور است که بعد از فوت مروفع سید اعلی الله درجه اکثر علماء را دیده و نیافت حق را آن زد صاحب حق.<sup>(۱۲)</sup>

اصطلاح "ادلاء" در اسلام نیز آمده و حضرت رسول اکرم و ائمه طاهرين به "ادلاء" علی مرضات الله خطاب شده اند.<sup>(۱۳)</sup>

حروف و حرف از اصطلاحات متداوله معارف بیانی است و از آنجا که حرف

ابتدائی ترین واحد گفته ها و نوشته هاست مجازاً برای اشاره به افراد بکار رفته است چه که افراد انسانی نخستین واحد جامعه بشری هستند و بهمین مفهوم مطالب و توضیحات وارد در بیان دلالت دارد (۱۴) و بنابر تعریف بیان افراد یا "حروف علیین" اند که اهل ایمان می باشند یا "حروف دون علیین" که بر غیر مؤمنان اطلاق می شود: "... ثمر نمی بخشد حروف الف (انجیل) را بقای در الف بعد از نزول قرآن و حروف قرآن را بعد از نزول بیان" (۱۵) و اگر در کیتوتیات حروف انگلیلیه آیتی از حق باشد که منتهی الیه لذت است اگرچه در ظهور عیسی بوده ولی امروز آن آیه مرتفع شده ... اگر کل حروف انگلیلیه به یقین بدانند که ظهور رسول الله همان ظهور عیسی بوده بنحو اشرف احمدی از حروف انگلیلیه در انجیل خود باقی نخواهد ماند" (۱۶)

## ماخذ

- ۱- بیان فارسی واحد سوم باب ۱۲
- ۲- آثار قلم اعلی - کتاب مبین - چاپ دوم - صفحه ۲۴
- ۳- بیان فارسی - واحد اول - باب اول
- ۴- ايضا - واحد ششم - باب ۱۶
- ۵- ايضا - واحد ششم - باب ۷
- ۶- ظهورالحق جلد سوم - صفحه ۱۶۴ - توقيع قائمیت
- ۷- رساله عدیله حضرت نقطه اولی - باب سوم
- ۸- منقول در محاضرات - صفحه ۸۸۶
- ۹- بیان فارسی - واحد هشتم - باب ۱۴ - ملا جعفر گندم پاک کن
- ۱۰- منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی عز اسمه الاعلی - صفحه ۱۰۱
- ۱۱- ايضا - صفحه ۱۰۵
- ۱۲- دلائل سبعه - جناب ملا حسین باب الباب
- ۱۳- زیارت جامعه - بر این زیارتname جناب شیخ احمد احسانی کتاب مهم و معروف (شرح الزیارة) را مرقوم داشته اند.
- ۱۴- به ابواب ۲ و ۳ و ۴ از واحد دوم بیان فارسی رجوع شود.
- ۱۵- بیان فارسی - واحد دوم - باب ۴
- ۱۶- ايضا - واحد دوم - باب ۱۶

بخش چهارم

## ضمائل



## اعتذار تصحیح و توضیح

در مقاله "برخی از خطابات قهریه به زعمای عثمانی: لوح رئیس و لوح فؤاد" که در دفتر چهارم سفینه عرفان صص ۱۰۷ - ۱۳۳ به طبع رسیده، برخی از اصلاحات ضروری است. از خوانندگان محترم تقاضا میکنم به موارد زیر توجه نمایند.

ص ۱۰۸، سطرهای ۱۳ - ۱۷: باید متذکر شد که فرمان تبعید، که در اثر اقدامات عالی پاشا و فؤاد پاشا صادر گردید، احباب را شامل نمیشد و این نقوس به اختیار خود همراه حضرت بهاءالله به تبعید رفتند. ضمناً در عمل، این اقدامات میرزا یحیی بود که به صدور حکم تبعید حضرت بهاءالله و نامبرده منجر گردید، ولی البته سفیر ایران وی را بر "فساد" دلالت نموده بود.

ص ۱۱۷، سطر ۲۰: تاریخ در گذشت عالی پاشا ۷ سپتامبر ۱۸۷۱ قید شده است. این تاریخ در مقاله "عالی پاشا محمد امین" در "دانشنامه المعارف اسلام" و نیز در ستون مندرج در "دانشنامه المعارف بریتانیکا" در باره علی پاشا که منابع مورد استفاده این عبد بوده آمده است. اما تاریخ صحیح ۶ سپتامبر است، که در گزارش ۷ سپتامبر ۱۸۷۱ سفیر انگلستان در استانبول الیوت (Sir Henry G. Elliot) به وزیر امور خارجه این کشور گرنویل (Earl Granville) آمده است. (ن ک به آرشیو وزارت خارجه این انگلستان در لندن، Public Record Office، FO 195/974، No. 318). خبر در گذشت عالی پاشا همچنین در شماره ۷ سپتامبر ۱۸۷۱ روزنامه *The Levant* به فرانسه منتشر شد. *Herald*

ص ۱۲۵، سطرهای ۱ - ۲: تعبیر دقیق اینست که جسد سلطان عبدالعزیز را پنج روز بعد از خلع شدن نامبرده یافتد.

ص ۱۲۶، سطر ۴: در متن مقاله آمده که پس از انقلاب کمونیستی در روسیه، این کشور سرزمین های تصرف شده و از جمله "قارص و باطوم" را به عثمانی بازگرداند. این مطلب مبتنی بر مقاله "عثمانی" در "دانشنامه المعارف اسلام" است. اما حقیقت اینست که باطوم هیچ گاه به عثمانی مسترد نشد، ولی قارص و اردهان مجدداً جزو خاک عثمانی گردیدند.

همان صفحه، سطر ۷: قرارداد "صلح" صحیح نیست و باید قرارداد "صلح موقت" یا "متارکه جنگ" ذکر شود.

## برای تصحیح اشتباهات چاپی دفتر پنجم سفینه عرفان

صفحه	سطر	اشتباه	صحیح
۲۲	۱۵	فوٹ اعلیٰ	حضرت اعلیٰ
۲۴	۸	وجو	وجود
۲۴	۲۱	جهانی	جهانی
۲۶	۱۱	لنکن	لیکن
۲۶	۲۱	صھوا المعلوم	صھوا المعلوم
۲۶	سطر آخر	حدیث	حدیث
۲۷	۲۱	بتدھیتک	بتدھیتک
۲۷	سطر آخر	کف الذین	کفر الذین
۲۸	۲۲	ختمنت	ختمت
۳۳	۱۳	Astrolale	Astrolabe
۳۴	۱۱	المعلوم	المعلوم
۱۳۲	۱۸	عَلَى السَّمَاوَاتِ	عَلَى الاسماء
۱۳۴	۱۱	زجاجیہ	زجاجہ
۱۳۶	۱۲	بریت	بزیت
۱۳۶	۱۳	خطیہ تعفر	خطیۃ تغفر
۱۳۷	۱۰	انبای	انبیاً
۱۳۷	۱۵	فعلی	فعلی
۱۳۷	۱۶	جزای او	خوبنہای او
۱۳۸	۱۰	ادا اتسع	ادا اتسع
۱۴۲	۱۲	محمد احسائی	احمد احسائی
۱۴۲	۲۰	زیرتname برای	زیارتname برای
۱۴۴	۸	زیرتname	زیارتname
۱۴۵	۱۵	حقیقتاً	حقیقیاً
۱۵۱	۱۶	ناظرتا	ناظرة
۲۲۹	۱۲	ارجھیت	ارجحیت

## فهرست مندرجات سفینه عرفان، دفتر اول

رسالة حضرت رب اعلى در شرح حدیث "من عرف نفسه فقد عرف ربها"	منوچهر سلمان پور
صحیفة بین الحرمین	وحید بهمردی
در باره احکام بیان و خطابات به اهل بیان	محمد افنان
در کتاب مستطاب اقدس	وحید رأفتی
مراقب سبعه و حدیث مشیت	شپور راسخ
کتاب عهدی	انگیزه "حوریه" یا "دئینا" و "دین" و ردة پای فکر مزدیسنا در لوح ملاح القدس
اسرار علم و حکمت الهی	کامران اقبال
احوال و خدمات حاج مهدی ارجمند	منوچهر مفیدی
احوال و خدمات حاج مهدی ارجمند	ایرج ایمن

## فهرست مندرجات سفینه عرفان، دفتر دوم

عرفان در ارتباط با مطالعه نصوص و الواح مباركة امر بهائی	شپور راسخ
مقاصد دین و مأموریت آئین بهائی	ایرج ایمن
مفاهیم نار در آثار حضرت بهاء الله آثار منزله از قلم اعلی در ایران	منوچهر سلمان پور
قصیده رشغ عما	وحید رأفتی
فرق متصرفه کردستان در دوره بغداد	داریوش معانی
هفت وادی	فرید الدین رادمهر

از مسکن خاکی

وحید رأفتی	مآخذ مطالب منقول در هفت وادی
وحید بهمردی	لوح مبارک جواهر الاسرار
شپور راسخ	كتاب مستطاب ايقان
محمد افنان	مستغاث
حبيب رياضتي	روش تشخيص و تعين مواضع الواح مباركه آثار قلم اعلى دوران طهران-بغداد (١٨٥٣-١٨٦٣)

### فهرست مندرجات سفينة عوفان، دفتر سوم

وحید رأفتی	مباحث ایام ادرنه ملاحظاتی در لوح نازله به اعزاز ملا عبد الرحیم
ایرج ایمن	توصیف کلمة الله در آثار قلم اعلى
محمد افنان	ذیلی در باره مبانی احکام
معین افنانی	بررسی مضامین قصيدة تانية کبری و قصيدة عز ورقانیه
وحید بهمردی	لوح کل الطعام نازل از قلم اعلى در دار السلام
محمد قاسم بیات	گلگشته در رسالت چهار وادی
شپور راسخ	مثنوی مبارک
منوچهر سلمان پور	مروری بر لوح مبارک سلطان ایران
نادر سعیدی	كتاب بدیع و مسأله تکمیل بیان

حبيب رياضتي	نظر اجمالی به آثار قلم اعلى نازله در اسلامبول و ادرنه رشحات عوفان فهرست منتخبی از آثار قلم اعلى
-------------	--

## فهرست مندرجات سفینه عرفان، دفتر چهارم

فرقایی از آثار حضرت بها، الله در باره سجن عکا

دو لوح از الواح نازله از قلم اعلی در ادرنه

لوح نازله از قلم اعلی در اوائل ورود ادرنه

به افتخار نبیل اعظم زرندی

مروری سریع بر مباحث کتاب مستطاب اقدس

مضامین عمدۀ در الواح مبارکة جمال ابھی

خطاب به ملوک و رؤسیل و زعمای دنیا

سوره غصن و عهد و میثاق بهائی

زمینه تاریخی لوح احتراق

مروری بر مواضیع اساسی لوح مبارک حکمت

سوابق تاریخی و مضامین لوح اشرف

برخی از خطابات قهریه به زعمای عثمانی

لوح رئیس و لوح فؤاد

شأن و لزوم اجرای احکام الله

ملاحظاتی در باره لوح و حدیث کنت کنز

نظری به لوح قناع

مروری بر الواح حضرت بها، الله

خطاب به محمد مصطفی بغدادی

رشحات عرفان

الف-از آثار عبدالحمید اشراق خاوری

ب- نقطه و حرف در معارف بیانی

ج- سراج و سراج

کامران اقبال

تنظيم و تدوین: وحید رأفتی

محمد افنان

محمد افنان

د-نامه‌ای از میرزا موسی آقای کلیم

به ذبیح کاشانی

تنظیم و تدوین: وحید بهمردی

شرح تشریف میرزا محمد باقر هائی

به حضور حضرت بهاء اللہ جل جلاله

فهرست منتخبی از آثار قلم اعلیٰ

نازله در اوائل دوره عَکا (۱۲۸۵-۱۳۰۰ هـ ق)

موهبت اللہ هائی

## فهرست مندرجات سفینه عرفان، دفتر پنجم

مجموعه‌ای از آثار مبارکه در باره "بسیط الحقيقة"

راهنمایی برای مطالعه بسیط الحقيقة

وحید رافتی

مجملی در باره "کلمات فردوسیه"

سه لوح از آثار استدلالی جمال

قدس ابھی و دلیل حکمت

محمد افنان

مروری بر مواضع زیارت‌نامه

حضرت سید الشهداء

منوچهر سلمان‌پور

مضامین "لوح دنیا"

مروری بر سوره الزیارة

(زیارت نامه جناب باب‌الباب)

ارتباط میان کتاب اقدس

و الواح متم آن

شاپور راسخ

نگاهی به ادعیه شفا و ادعیه

مخصوصه در امر بهائی

کیان سعادت

مروری بر دو زیارت نامه

از آثار قلم اعلیٰ

آرمین اشراقی

شرحی در سوابق و مضامین لوح مریم

فتحیه رشیدی

انتشارات مجمع عرفان  
‘Irfan Colloquia Publications

سفینه عرفان، دفتر اول.  
سفینه عرفان، دفتر دوم.  
سفینه عرفان، دفتر سوم.  
سفینه عرفان، دفتر چهارم.  
سفینه عرفان، دفتر پنجم.

راهنمای مطالعه آثار قلم اعلیٰ، دفتر اول، دوره طهران – بغداد  
(نشر سوم با تجدید نظر و اضافات کلی)

راهنمای مطالعه آثار قلم اعلیٰ، دفتر دوم، دوره اسلامبول – ادرنه  
راهنمای مطالعه آثار قلم اعلیٰ، دفتر سوم، دوره عکا (بخش اول)  
راهنمای مطالعه آثار قلم اعلیٰ، دفتر چهارم، دوره عکا (بخش دوم)

راهنمای مطالعه آثار حضرت عبدالبهاء، دفتر اول (نشر دوم)  
راهنمای مطالعه آثار حضرت عبدالبهاء، دفتر دوم  
راهنمای مطالعه آثار حضرت عبدالبهاء، دفتر سوم

مثنوی ابھی: معرفی تحلیلی و تطبیقی مثنوی جمال مبارک

بسیط الحقيقة: راهنمائی برای مطالعه لوح مبارک بسیط الحقيقة

M. Momen (ed.), *Scripture and Revelation* (Oxford: George Ronald, 1997)

*Lights of ‘Irfan: Compilation of Papers Presented at ‘Irfan Colloquia, Book One*

*Lights of ‘Irfan: Compilation of Papers Presented at ‘Irfan Colloquia, Book Two*

*Lights of ‘Irfan: Compilation of Papers Presented at ‘Irfan Colloquia, Book Three*

*Lights of ‘Irfan: Compilation of Papers Presented at ‘Irfan Colloquia, Book Four*

*Booklets of Abstracts: Papers Presented at ‘Irfan Colloquia, 1993-99*

10. "Ma-al-Haqiqá"	Farid Radmehr	123
11. <i>A Traveler's Narrative</i>	Faruq Izadinia	152
12. Center of Covenant and 'Irfán	Farid Radmehr	183
13. The Image of Christ in the Writings of 'Abdu'l-Bahá	Mona Aliadeh	210
14. A Response to Some Questions; A Letter from Aqa Shaykh Muhammadali Nabil-I-Akbar	Vahid Ra'fati	225

**PART THREE**  
**Rashahát-I-'Irfán (Elucidations)**

15. Invocations (Zíkr va Azkár)	Muhammad Afnan	237
16. Lawh and Tawqí'	Muahmmad Afnan	239
17. Ranks of the Believers in the Báb Dispensation	Muhammad Afnan	243

**PART FOUR**  
**Appendices**

18. Errata	249
19. Tables of Contents of The First Five Volumes of Safiniy-I-'Irfán	251
20. Publications of the 'Irfán Colloquium	255

## CONTENTS

1. Preface	5
------------	---

### **PART ONE**

#### **La'áliy-i-'Irfán (Selections from Bahá'í Writings)**

2. A Compilation of the Writings about 'Abdu'l-Bahá	10
3. Some of the Utterances of 'Abdu'l-Bahá	17

### **PART TWO**

#### **Essays**

4. A General Introduction to “Qayyumu'l-Asmá”	Muhammad Afnan	24
5. A Review of the Contents of “Seven Proofs”(Dalá-il-Sab`ih)	Mehry Afnan	28
6. From “Secret of Divine Civilization” to “Treatise on Politics”		
A. Risáliyi-Madaniyyih	Shapour Rassekh	40
B. Risáliyi-Siyásiyih	Shapour Rassekh	56
7. A Review of the Tablets Addressed To Parsies and a Breif Account of Their Community in Iran	E. Sadeghian	80
8. A review of the Commentary on “Bismilláh”	Fathiyyih Rashidi	96
9. Commentary on “Lá Yas'aní” Tradition	Armin Eschraghi	109





*Safiniy-i ‘Irfán* is a collection of studies on the principal beliefs and Sacred Texts of the Bahá’í Faith, particularly papers presented at ‘Irfán Colloquia. The Colloquia, sponsored by Haj Mehdi Arjmand Memorial Fund, started in 1993 and are being held annually in North America and in Europe, in English, Persian and German languages separately.

The Haj Mehdi Arjmand Memorial Fund was established in 1992 to honor Haj Mehdi Arjmand (1861-1941), a prominent teacher and scholar of the Bahá’í Faith in Persia. ‘Irfán is a Persian-Arabic word referring to mystical, theological and spiritual knowledge. ‘Irfán Colloquia aim to foster study of the scriptures of the world’s religions from a Bahá’í perspective.

‘Irfán Colloquium  
c/o Bahá’í National Center  
1233 Central Street  
Evanston, IL 60201-1611  
USA  
Phone: (847) 733-3501  
Fax: (847) 733-3527  
E-mail: <[iayman@usbnc.org](mailto:iayman@usbnc.org)>  
[www.irfancolloquia.org](http://www.irfancolloquia.org)

**SAFÍNIY-I ‘IRFÁN**  
Studies in Principal Beliefs and Sacred Texts of the Bahá’í Faith  
Book Four  
Publisher: ‘AÓr-i Jadíd  
Sponsored by Haj Mehdi Arjmand Memorial Fund  
First Edition in 700 copies  
Printed by Reyhani, Darmstadt, Germany  
160 B.E. - 2003 C.E.



# **SĀFÍNIY-I ‘IRFĀN**

**Studies in Principal Beliefs  
and Sacred Texts of the Bahá’í Faith**

*Book Six*

Asr-i Jadid Publishers  
Darmstadt, Germany  
2003